

نماز و حکم تارک آن

مؤلف:

امام ابن قیم الجوزیه

الإمام شمس الدین أبو عبدالله محمد بن أبی بکر الزرعی الدمشقی

(۶۹۱ - ۷۵۱ هـ. ق)

ضبط نص و تخریج احادیث به اهتمام:

محمد نظام الدین الفتیح

مترجم:

امین پورصادقی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

تقدیم به:

همه‌ی کسانی که دین را بدون نماز فهمیده‌اند.

همه‌ی کسانی که روزه و حج و زکات را بدون نماز صحیح می‌دانند.

همه‌ی کسانی که خود را مومنینی کامل الایمان می‌دانند و در عین حال نماز نمی‌خوانند.

همه‌ی کسانی که حق الناس را بر حق الله مقدم و آن را ضایع می‌گردانند.

همه‌ی دانشجویانی که با تعمق کسب علم می‌کنند و به نماز سطحی می‌نگرند.

همه‌ی کارمندانی که وقت اداریشان را از وقت نماز با ارزش‌تر می‌دانند.

همه‌ی معلمینی که تکلیف را به موقع می‌خواهند و تکلیفشان را سر وقت انجام نمی‌دهند.

همه‌ی کسبه‌ای که برای باز و بسته شدن دکان حدودی قائلند و برای وقت نماز حدودی نمی‌شناسند.

همه‌ی تجاری که به منفعت‌های کلان می‌اندیشند و از نافع‌ترین تجارت‌ها غافل‌اند.

همه‌ی کسانی که با نماز حاجات خود را بر طرف نمی‌کنند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

سخنی از مترجم	۱۰
مقدمه‌ی تحقیق	۱۵
شناختی از مؤلف	۱۹
صورت استفتاء که مؤلف کتابش را بر آن بنا نهاده	۲۱
کسی که عمداً نماز را ترک می‌کند چه عقوبتی دارد؟	۲۳
آیا قتل تارک الصلاة واجب است؟	۲۷
اختلاف قائلین به قتل ترک کننده‌ی نماز:	۳۳
مساله اول: آیا از تارک الصلاة استتبابه می‌شود یا نه؟	۳۴
مساله دوم: ترک کننده‌ی نماز کشته نمی‌شود، تا اینکه به سوی برپاکردن نماز خوانده شده و سپس امتناع ورزد	۳۶
مساله سوم: با ترک چند نماز کشته می‌شود؟ با ترک یک نماز یا دو نماز و یا سه نماز؟	۳۷
حکم ترک بعضی از شروط نماز یا رکنی از آن:	۴۱
حکم ترک کننده‌ی نماز جمعه:	۴۲
حکم ترک روزه و حج و زکات:	۴۶
آیا ترک کننده‌ی نماز بر اساس حد کشته می‌شود یا به سبب کفر و ارتداد؟	۵۱
ادله‌ی کسانی که تارک الصلاة را کافر ندانسته و او را تکفیر نمی‌کنند:	۵۱
شرط اول: شرط نطق و اقرار با زبان:	۷۲
شرط دوم: کافر شدن به طاغوت:	۷۲
شرط سوم: شرط علم:	۷۳

- شرط چهارم: اخلاص و صداقت..... ۷۴
- شرط پنجم: نداشتن شک و تردید..... ۷۵
- شرط ششم: یقین داشتن..... ۷۵
- شرط هفتم: محبت منافی با نفرت و کراهت داشتن از آنچه الله متعال نازل فرموده است
..... ۷۶
- شرط هشتم: راضی بودن به «لا إله إلا الله» و تسلیم و فرمانبرداری در مقابل آن..... ۷۷
- شرط نهم: عمل به «لا إله إلا الله» و لازمه‌ها و خواسته‌های آن..... ۷۹
- شرط دهم: استمرار داشتن بر لاله إلا الله تا فرارسیدن زمان مرگ..... ۸۰
- ادله‌ی کسانی که تارک نماز را کافر دانسته و او را تکفیر می‌کنند:..... ۹۴
- استدلال به کتاب:..... ۹۴
- استدلال به سنت بر کفر تارک نماز:..... ۱۱۰
- استدلال به اجماع صحابه بر کفر تارک نماز:..... ۱۱۹
- داوری و فصل خطاب بین دو گروه:..... ۱۲۳
- کفر بر دو قسم می‌باشد:..... ۱۲۶
- همچنین نفاق دو نوع می‌باشد، نفاق اعتقادی و نفاق عملی:..... ۱۳۵
- اجتماع نقیضین:..... ۱۳۸
- از قرار یافتن جزء در شخص، نامیده شدن به کل لازم نمی‌آید:..... ۱۴۰
- نماز شرطی برای صحت ایمان:..... ۱۴۲
- اقوال علما در کفر تارک نماز:..... ۱۴۳
- آیا با ترک نماز اعمال نابود می‌گردد یا نه؟**..... ۱۴۵
- حبوط و تباهی دو نوع می‌باشد: عام و خاص..... ۱۴۸
- عواقب ترک نماز و احکامی که بر آن به سبب ارتداد مترتب می‌شود^۱:..... ۱۴۹
- احکام دنیوی:..... ۱۴۹
- احکام اخروی تارک نماز به سبب ارتداد:..... ۱۵۵

- ۱۵۶.....چگونگی بازگشت تارک نماز به اسلام^۱:.....
- ۱۶۱.....استتابهی تارک نماز.....
- ۱۶۲.....ادله ای که در آن ذکری از استتابه‌ی مرتد وارد نشده است:.....
- احادیثی که به طور معین در حق بعضی از مرتدین وارد شده است و در آن ذکری از استتابه نشده است:.....
- ۱۶۳.....
- ۱۶۶.....ادله ای که در آن استتابه‌ی از مرتد وارد شده است:.....
- نماز شب را در روز و نماز روز را در شب خواندن و قضای نماز فوت شده چگونه است؟**
- ۱۷۹.....
- ۱۸۵.....آیا قضای نمازی که عمدا ترک شده، صحیح می‌باشد یا نه؟.....
- ۱۹۷.....کلام ابوبکر صدیق رضی الله عنه:.....
- ۲۰۱.....دلایل کسانی که به قضای نمازی که عمدا ترک شده قائلند:.....
- ۲۱۱.....دلایل کسانی که از قضای نمازی که عمدا ترک شده، منع می‌کنند:.....
- آیا نماز کسی که با وجود توانایی شرکت در جماعت، نماز را به تنهایی می‌خواند؛ صحیح است یا نه؟**
- ۲۴۳.....
- ۲۴۶.....دلایل کسانی که به وجوب نماز جماعت معتقدند:.....
- ۲۶۵.....رکوع کردن قبل از داخل شدن در صف:.....
- ۲۶۹.....اجماع صحابه بر وجوب نماز جماعت:.....
- ۲۷۱.....حکم نماز جماعت برای زنان^۱:.....
- ۲۷۳.....عذرهایی که در تخلف از جماعت بدانها جواز داده شده^۱:.....
- ۲۷۳.....عذرهای عام:.....
- ۲۷۵.....عذرهای خاص:.....
- آیا جماعت در صحت نماز شرط است یا نه؟**
- ۲۸۳.....
- آیا نماز جماعت به طور معین و مشخص باید در مسجد باشد یا نه؟**
- ۲۹۵.....

- ۲۹۵..... دلایل قول اول:
- ۲۹۶..... دلایل قول دوم:
- حکم کسی که نماز را با آشفتگی خوانده و رکوع و سجده‌ی آن را به طور کامل به جا نیاورده و گویا همچون کلاغ به زمین نوک می‌زند، چیست؟..... ۳۰۱**
- بنابراین، شش صفت در نماز می‌باشد که از علامات منافقین می‌باشد:..... ۳۱۱
- مقدار و سیاق نماز رسول الله ﷺ چقدر و چگونه بوده است؟..... ۳۱۷**
- اندازه و مقدار قیام رسول الله ﷺ برای قرائت:..... ۳۲۴
- اما مقدار قیام رسول الله ﷺ برای قرائت:..... ۳۲۴
- اما نماز ظهر و عصر:..... ۳۲۸
- دلایل کسانی که معتقد به کوتاه خواندن نماز هستند:..... ۳۳۱
- دلایل معتقدین به طولانی گزاردن نماز:..... ۳۴۰
- اسرار نماز:..... ۳۵۰
- اسرار سوره‌ی فاتحه:..... ۳۵۲
- رکوع:..... ۳۵۹
- برخاستن از رکوع:..... ۳۶۰
- سجده:..... ۳۶۲
- بلند شدن از سجده:..... ۳۶۷
- جلوس و التحیات:..... ۳۶۸
- درود فرستادن بر پیامبر و خاندانش:..... ۳۷۱
- دعا قبل از سلام دادن:..... ۳۷۲
- خاتمه نماز، سلام دادن:..... ۳۷۳
- رد بر ادله‌ی قائلین به مخفف گزاردن نماز:..... ۳۷۴
- تعمق و شدت عملی که از آن نهی شده است:..... ۳۸۳
- سیاق نماز رسول الله ﷺ:..... ۳۸۶

۳۸۶.....	قیام و قرائت رسول الله ﷺ در نماز:
۳۹۵.....	رکوع رسول الله ﷺ.....
۳۹۷.....	بلند شدن رسول الله ﷺ از رکوع:
۳۹۷.....	به سجده افتادن رسول الله ﷺ در پیشگاه الله متعال:
۳۹۹.....	کسانی که قائل به قرار دادن زانوها قبل از دست‌ها در سجده هستند، می‌گویند:
۴۰۱.....	سجده‌ی رسول الله ﷺ.....
۴۰۳.....	برخاستن رسول الله ﷺ از سجده:
۴۰۶.....	قنوت رسول الله ﷺ در نماز:
۴۰۹.....	قنوت بعد از رکوع:
۴۱۱.....	درود بر رسول الله ﷺ در تشهد آخر و دعا قبل از سلام:
۴۱۲.....	سلام دادن رسول الله ﷺ از نماز:
۴۱۴.....	اذکار بعد از نماز:
۴۱۴.....	نمازهای سنت:
۴۱۵.....	تعداد رکعات وتر و صفت آن:

سخنی از مترجم

بِسْمِ اللَّهِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَمَنْ وَاوَاهُ.

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾ [نوح: ۱۳]. شما را چه می‌شود که برای خدا

عظمت و شکوهی قائل نیستید؟

براستی چگونه ممکن است مسلمان، بدون نماز تصور شود در حالیکه حتی منافقین، که الله متعال آن‌ها را از کفار بدتر معرفی می‌کند و خطرشان از کفار حربی بیشتر است در عهد رسول الله نماز را همراه آنحضرت بر پا کرده و در صفوف مسلمین در نمازها شرکت می‌کردند؛ گویا حتی آن‌ها اینگونه فهمیده بودند که ادعای اسلام کردن بدون التزام بر دستوراتش و البته بزرگترین آن‌ها پس از کلمه طیبه، ادعایی پوچ و ترفندی باطل است، که غیر قابل قبول می‌باشد. چگونه است که منافقین صدر اسلام برداشتشان از دین به گونه‌ای بود که آن‌ها را در ادعایشان بر اسلام، وامی داشت تا حداقل اعمال ظاهری آن را انجام داده و به احکام آن تن دهند تا در جامعه اسلامی در زیر پرچم اسلام و در کنار مسلمین با حقوق و مزایای آن‌ها زندگی کنند، اما برخی از مسلمانان این عهد و زمان مسلمان بودنشان را مقرون به ترک بسیاری از اعمال ظاهری، از کوچک و بزرگ دیده و با وجود ترک و ضایع کردن آن‌ها خود را از مسلمان‌ترین مسلمانان می‌دانند. و این جز به فهم صحیح دین به چیز دیگری باز نمی‌گردد و در واقع همه چیز به فهم صحیح از کلمه طیبه و مستلزمات آن بازمی‌گردد که هرچه در این مورد بیشتر دانسته شود، التزام به دین و احکامات آن بیشتر خواهد بود و آن زمانی حاصل می‌گردد که فهم کلمه‌ی طیبه در واقع زندگی تطبیق پیدا کند. براستی اگر همه این دین مبارک دانسته شود، اما در زندگی واقعی که در آن به سر می‌بریم با عمل کردن به آن‌ها، تطبیق داده نشود، آیا نافع خواهد بود؟ به گونه‌ای که ادعای اسلام کرده و با این حال نه به عقیده که شالوده این دین

می‌باشد، التزام داشته و نه نماز خوانده و حتی که نماز را به تمسخر گرفته و هرگاه به وی بگویی نماز بگزار، تو و نماز را به سخره گرفته و با این حال خود را مسلمانی بهتر از نمازگزاران بدانند. براستی این چگونه مسلمانی است که برای دین و احکامات آن احترامی قائل نیست و بلکه گاهی آن‌ها را به باد تمسخر می‌گیرد، آیا این شخص معنای کلمه‌ی طیبه‌ای را که بر زبان آورده، می‌داند؟ آیا نمی‌داند که احترام به دین و شعائر آن از عمل بدانها مهم‌تر است، به گونه‌ای که بی‌احترامی و تمسخر به هر جزء دین، حتی یک عمل سنت، موجب خروج وی از اسلام می‌شود؛ درحالی‌که با ترک همان سنت و مانند آن از دین خارج نمی‌گردد؟ براستی اینچنین افرادی چگونه دین را فهمیدند. آیا قرآن نمی‌خوانند که الله متعال بدانها دستور داده تا نماز را بر پا دارند، آیا این پروردگارشان نیست که از آن‌ها خواسته تا با ادای نماز از فرمانش سرپیچی نکنند؟ آیا ندانسته که الله متعال سبب جهنم رفتن عده‌ای را ترک نماز و از نمازگزاران نبودن، معرفی کرده؟ براستی که باید در این دیدگاه خود تجدید نظر کرده و با نگاهی نو از دریچه سلف صالح این امت بر دین بنگرد و این دین و اساس آن را از دریچه‌ی اصلی آن که قرآن و سنت است، اتخاذ کرده و هوی و هوس و فهم غلط خود از دین را کنار گذاشته و فهم سلف صالح این امت را در همه‌ی امورات زندگی‌اش چراغ راه خود قرار داده و از جاده‌ای که آن‌ها در آن قدم گذاشتند، سر سوزنی خارج نگردد تا همچون آن‌ها در راه حق استوار و ثابت قدم حرکت کند و اینگونه نصرت‌های الله متعال را یکی پس از دیگری در همه‌ی جوانب مختلف زندگی‌اش با چشمان سر ببیند. آری، الله متعال هدف از خلقت مان را عبادت معرفی می‌کند و ما چاره‌ای جز اینکه خود را در مسیر عبادت قرار دهیم نداریم و در این راه باید مطیع کامل الله متعال و فرستاده‌اش باشیم و عذر و بهانه‌ها را کنار گذاشته و راضی به رضای الله متعال و فرستاده‌اش باشیم، چرا که الله متعال اینچنین عبادتی را از بنده‌اش می‌خواهد، الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶].

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد). هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.

آری، اگر می‌خواهیم جزو مومنین باشیم چاره‌ای جز اینکه در برابر الله عزوجل و دستورات فرستاده‌اش تسلیم مطلق باشیم، نداریم، الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

بلکه باید با جان و دل در برابر اوامر الله و رسولش ندای ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ را سر داده و در این مسیر، استقامت را در جلوی چشمان خود قرار دهیم تا نصرت و مدد و یاری الله عزوجل را با چشمان خود علاوه بر آخرت در دنیا ببینیم.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [فصلت: ۳۰].

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها الله است، و سپس (بر این گفته خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین

نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد.

آری، هرگاه تصمیم گرفتیم که فهم خود را همچون فهم صحابه و عمل خود را همچون عمل آن‌ها قرار دهیم، تنها آنوقت است که عزت و اقتدار را احساس می‌کنیم. و در آخر از همه‌ی کسانی که در ترجمه این کتاب به هر نحوی یاری رساندند، تشکر کرده و از صمیم قلب برایشان این دعا را می‌خوانم:

یا واهب الإنسان أسباب الهدی	یا من بحمد العالمین تفردا
لی عند بابک دعوة فیها رجاء	واحشر أحبنا تحت عرشک سجدا
ثم اسقهم بید الحیب محمدا	ماء هنئنا سلسبیلا طیبا

امین پورصادقی

تربت جام / رمضان ۱۴۳۳

مقدمه‌ی تحقیق

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، والصلاة والسلام على سيدنا محمد النبي
الأمين، الهادي إلى صراطه المستقيم وعلى آله وصحبه وسلم أجمعين.
اما بعد:

ارزش هر کتابی به موضوع و آنچه که دربردارد، بستگی دارد و بر ارزش این کتاب
همین کافی است که در مورد نماز و آنچه که مخصوص آنست، سخن می‌گوید. نمازی
که ستون اسلام و رکن جدا کننده‌ی کفر و ایمان می‌باشد و از جهتی دیگر در واقع
پناهگاه و مامن و پایگاه آرامش و سکون، برای کسی است که آن را به طور جدی انجام
داده و با آن نگرانی و پریشانی‌ها را حل کرده و اراده‌ی آسودگی از مشکلات و
نگرانی‌های دنیا را دارد. و در قدر و منزلت نماز همین کافی است که اولین آنچه که بنده
در مورد آن، مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز می‌باشد - چه زمانی که در قبر قرار
می‌گیرد و چه زمانی که در پیشگاه پروردگارش حاضر می‌گردد - از اینرو اگر نمازش
صحیح بود، به تبع آن بقیه‌ی اعمالش نیز صحیح و درست می‌باشد و اگر نمازش فاسد
بود، بقیه‌ی اعمالش نیز فاسد می‌گردد. برآستی که الله متعال مقام آن را بزرگ دانسته و
اهلش را گرامی داشته و منزلت بخشیده است. و در میان سایر عبادات، به طور
مخصوصی، در بسیاری از مواضع قرآن کریم از آن به ذکر، تعبیر کرده است. جدای از
اینکه الله عزوجل نماز را در آسمان‌ها، در مکانی که تنها برای پیامبر ما مخصوص قرار
داده شده بود، فرض کرده است.

از امام احمد روایت است که فرمودند: هر سبک شمارنده‌ی نماز و تحقیر کننده‌ی آن
در واقع سبک شمارنده و تحقیر کننده و توهین کننده‌ی به اسلام می‌باشد. و فقط بهره‌ی
آنان از اسلام به قدر بهره‌ی شان از نماز می‌باشد و رغبتشان به اسلام به اندازه‌ی رغبتشان

به نماز می‌باشد. پس ای بنده الله، نفست را بشناس و از اینکه الله عزوجل را در حالی ملاقات کنی که بهره‌ای از اسلام در نزدت نباشد، برحذر باش. از اینرو قدر و منزلت اسلام در قلبت همانند قدر و ارزش نماز در قلبت می‌باشد.

از آنجاییکه نماز در اسلام جایگاه و مرتبه‌ای بس بزرگ و خطیر دارد بر ما واجب است که حکم و حکمت و صفت و اسرارش را بشناسیم تا آن را بر وجه صحیح و کامل، همان گونه که برای ما تشریح شده، ادا کنیم. تا به این فرموده‌ی الله عزوجل ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ﴾ [العنکبوت: ۴۵]. لیبیک گفته و این امر رسول الله ﷺ (صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي) را اجابت کرده باشیم.

هرگاه به این ضرورت ایمان آوردیم، بر ما لازم است که فردی موثق و واعظی ملتزم و عالمی ماهر بیابیم تا از این نماز برای ما سخن بگوید. در حقیقت مصنف این کتاب، گمشده‌ای است که ما در جستجوی آن می‌باشیم که آثارش و هرکس که در مورد او سخن گفته شاهد بر آنست، که شخصیت وی را برایتان در صفحاتی بعد بازگو می‌کنم. ان شاء الله.

مصنف رحمه الله - همانطور که خواهی دید - کتابش را با سخن از حکم تارک الصلاة و اقوال علما در کفر و قتلش، آغاز کرده است و ادله‌ی کتاب و سنت و اقوال صحابه و دیگران را در این مساله ذکر می‌کند. سپس از نماز جماعت و حکم و جوب آن و از کسی که در نماز رکوع و سجده را کامل ادا نمی‌کند و حالتی همچون نوک زدن دارد و مقدار نماز رسول الله ﷺ، سخن به میان آورده است. به دنبال آن اسرار نماز از قیام و رکوع و سجده و سلام دادن را ذکر می‌کند. و کتابش را با ایراد سیاق نماز رسول الله ﷺ با سخن گفتن از قیام و قرائت و رکوع و بلند شدن از آن و سجده و نشستن بین دو سجده و دعای قبل از سلام آنحضرت ﷺ، و ذکر سنت‌های موکده، ختم کرده است. که همه‌ی این‌ها با اسلوب و شیوه‌ای جالب و مهیج و مقرون به ادله‌ی شرعی می‌باشد. با این حال به دلیل رغبت ناشر نسبت به علم و اهلش، که الله متعال وی را پاداش نیکو دهد، ندای او

را لیبیک گفته و به تنظیم و ترتیب نص کتاب پرداخته و غریب آن را شرح و احادیث و آثارش را تخریج کرده و عنوان‌های اصلی و جانبی را طبق مضامین و محتویات آن به عنوان خدمتی برای این کتاب ارزشمند، که عظمتش را موضوعی که در بردارد بیان می‌کند، همانطور که در قبل بیان کردیم، وضع کردم. و از الله متعال می‌خواهم که ما را در التزام به احکام و تعالیم دینش، با تاسی از رسول الله ﷺ در همه‌ی این‌ها، موفق بگرداند، کسی که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۴]. و هر آنچه می‌گوید کلامی است که بدو وحی می‌شود. والحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقين.

کتب ابو عبدالله

المدينة المنورة

فی ۲۷ رمضان ۱۴۱۰ هجری

شناختی از مؤلف

ایشان محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر الزرعی ثم الدمشقی ملقب به ابن قییم جوزیه می‌باشد چرا که پدرش قییم مدرسه‌ای بود که ابن جوزی آن را در دمشق در نزدیکی مسجد جامع اموی بنا کرده بود. در سال ۳۹۱ چشم به جهان گشود و در جوی علمی، در حالیکه دوستدار علم و هم‌نشین علما بود، رشد کرد. ابن قییم رحمه الله علمش را از گروهی از علمای عصر خویش فراگرفت، پس حدیث را شنید و لغت عربی را خواند و فقه و فرائض را فرا گرفت تا اینکه یکی از ائمه‌ی کبار شد. شاگرد وی ابن رجب در مورد او می‌گوید: در مذهب حنبلی تفقه کرد تا اینکه ماهر شده و فتوا می‌داد و با شیخ تقی الدین (ابن تیمیه) ملازم شد و از وی علمی را فراگرفت و در علوم اسلامی، کارشناس و متخصص شد. عارف به تفسیر بود، به گونه‌ای که کسی قادر به همراهی با او نبود و به اصول دین و همچنین به حدیث و معانی آن و فقه و نکات ظریف استنباط از آن، احاطه داشت، به گونه‌ای که کسی در این زمینه به قدر و منزلت وی نرسید. ابن قییم به علم سلوک و کلام اهل تصوف و اشارات و پیچیدگی‌های آن عالم بود. درحقیقت وی در هر یک از این فنون ید طولایی داشت. (طبقات الحنابلة ۲/۴۴۸)

اما از دین و اخلاق، به حظ وافری از زهد و عبادت و تقوا و ورع رسیده بود و بسیار دوست داشتنی بود به گونه‌ای که کسی بر او حسد نورزیده و او را مورد آزار و اذیت قرار نمی‌داد. وی در امور مختلف بی‌باک و دلیر بود و گاهی از علمای عصرش آزرده می‌شد و گاهی آن‌ها از وی آزرده می‌شدند. همراه شیخ ابن تیمیه رحمه الله زندانی شده و شکنجه شد و رنج و سختی‌های بسیاری به سوی وی در جریان بود.

ابن قییم همانطور که در مصادر معرفی شخصیتش آمده و همانگونه که آثارش دلالت دارد، دارای اطلاعات وسیع و بهره‌ای نیکو و صاحب مکتب عظیمی بوده است، به

گونه‌ای که دوستش ابن کثیر در تاریخ «البدایة والنهایة» در مورد وی می‌گوید: از کتب، آنچه که برای دیگران مهیا نشده بود، بدست آورد به گونه‌ای که تحصیل یک دهم کتب سلف و خلف برای وی حاصل شد.

بر این اساس جای تعجب نیست، اگر مولفات بزرگ و آثار زیادی در حدود دهها کتاب از وی بیابیم. به عنوان مثال از این مولفات می‌توان کتب زیر را نام برد که گوشه‌ای از آثار وی می‌باشد: زاد المعاد، تهذیب مختصر أبي داود، مفتاح دار السعادة، بدائع الفوائد، مدارج السالکین، الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة، الوابل الصیب من الکلم الطیب، تحفة المودود بأحكام المولود، الروح، حادی الأرواح، جلاء الأفهام فی فضل الصلاة علی محمد خیر الأنام، روضة المحیین ونزهة المشتاقین، اجتماع الجیوش الإسلامیة علی غزو المعطلة والجهمیة، الصواعق المرسله فی الرد علی الجهمیة والمعطلة، إغاثة اللفهان من مصاید الشیطان، الفروسیة، الداء والدواء، و کتاب الصلاة وأحكام تاركها - کتابی که در پیش روی دارید - و غیره...

اما وفات ایشان در شب پنج شنبه، ۱۳ ماه رجب، سال ۷۵۱ هجری بود، که بر ایشان در مسجد جامع اموی نماز خوانده شد و در مقبره‌ی باب الصغیر بعد از تشییع جنازه‌ای که قضات و علما و صالحین شاهد آن بودند با ازدحام مردم در حمل جسد ایشان، در حالیکه عمرش شصت سال کامل شده بود، دفن شد. رحمت الله عزوجل بر او باد و الله متعال او و ما را در بهشت وسیعش جای دهد.

صورت استفتاء که مؤلف کتابش را بر آن بنا نهاده

علمای بزرگوار و پیشوا، کسانی که الله عزوجل آنها را موفق و ارشاد و هدایت و راهنمایی نصیبشان کرده، در مورد کسی که عمدا نماز را ترک می کند، چه می گویند؟ آیا قتلش واجب است یا نه؟ و اگر کشته شود، همچون کافر و مرتد کشته می شود، به گونه ای که غسل نشده و نماز بر او خوانده نمی شود و در مقابر مسلمین دفن نمی شود، یا اینکه بر اساس حد، با وجود مسلمان بودن، کشته می شود؟

آیا با ترک نماز اعمال باطل شده و نابود می شود یا نه؟

آیا خواندن نماز روز در شب و خواندن نماز شب در روز، قبول می شود؟

آیا نماز کسی که به تنهایی نماز می گزارد، صحیح است - در حالیکه قادر به ادای آن با جماعت می باشد - یا نه؟ اگر صحیح است، آیا با ترک نماز جماعت گنه کار است یا نه؟

آیا حضور در مسجد برای برگزاری جماعت شرط است یا اینکه برپا کردن جماعت در خانه جایز است؟

حکم کسی که همچون نوک زدن کلاغ نماز می گزارد و رکوع و سجده ای آن را کامل ادا نمی کند، چیست؟

مقدار نماز رسول الله ﷺ چقدر بوده است؟

حقیقت تخفیفی که رسول الله ﷺ از آن خبر دادند و فرمودند: (صل بهم صلاة أخفهم) چیست؟ و معنای این فرمایش رسول الله ﷺ به معاذ رضی الله عنه چیست که فرمودند: (أَفْتَانُ يَا مُعَاذُ؟)

سیاق نماز رسول الله ﷺ از تکبیر تا هنگام فارغ شدن از نماز، چگونه بوده است؟ به طور مختصر به گونه ای که سوال کننده شاهد آن باشد، بیان کنید؟

الله متعال کسانی را که بر راه راست هستند، ارشاد و راهنمایی کند و بین بیان حکم و دلیل جمع کند. برآستی که الله متعال از اهل جهل، عهد و میثاقی مبنی بر تعلیم دیدن نگرفته، مگر پس از اینکه از اهل علم عهد و پیمان گرفته که بیاموزند و حقایق را تبیین کنند.

جواب:

الشیخ، الإمام، العلامة، بقية السلف، ناصر السنة وقامع البدعة، شیخ شمس الدین محمد بن ابی بکر الحنبلی معروف به ابن قیم جوزی رضی الله عنه و ارضاه، که الله عزوجل بهشت جاویدان را جایگاه وی قرار دهد، در مورد سوالات با این قول جواب می دهد:

الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وأزواجه وسلم تسليماً كثيراً.

کسی که عمداً نماز را ترک می‌کند چه عقوبتی دارد؟

جواب مساله اول و آن اینکه: مسلمانان در این اختلافی ندارند که ترک عمدی نماز از بزرگترین گناهان و از بزرگترین کبائر می‌باشد، و گناهِش در نزد الله متعال بزرگتر از گناه قتل نفس و غارتگری و زنا و سرقت و شراب خوردن بوده، و شخصی که عمداً نماز را ترک می‌کند، در معرض عقوبت و عذاب و خشم الله عزوجل و رسوایی در دنیا و آخرت می‌باشد. اما در کفر و قتل و کیفیت کشته شدن وی اختلاف کرده و به دو دسته تقسیم شده‌اند:

[دسته‌ی اول:]: سفیان بن سعید الثوری، ابوعمرو الاوزاعی^(۱)، عبدالله بن مبارک، حماد بن زید، وکیع بن جراح، مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، و اصحابشان، به قتل این شخص فتوا داده‌اند. اما در کیفیت قتلش اختلاف کرده‌اند. جمهور این علما می‌گویند: با ضربه‌ی شمشیر بر گردنش، کشته می‌شود. بعضی از شافعیه گفته‌اند: با چوب آنقدر بر وی ضربه زده می‌شود، تا توبه کند یا بمیرد. و ابن شریح می‌گوید: با شمشیر آنقدر به وی سیخ زده می‌شود تا بمیرد. چرا که این روش در مجازات کردن وی رساتر و امید به بازگشت وی از این کردارش، بیشتر می‌باشد. جمهور بر این فرمایش رسول الله ﷺ استناد کرده‌اند، که می‌فرمایند^(۲): (إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ) همانا خداوند خوبی کردن را بر هر چیز فرض کرده است، لذا هرگاه کشتید به بهترین روش بکشید.

۱- فی بعض النسخ: (ابوعمرو والاوزاعی). علیٰ أنهما اسمان، تصحیف.

۲- مسلم فی الصید والذبائح (۱۹۵۵) وبقیه حدیث از این قرار است: (وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ، وَلِيُحَدِّدَ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ، فَلْيُرِخْ ذَبِيحَتَهُ) و هرگاه ذبح کردید به بهترین روش ذبح کنید، و باید یکی از شما (قبل از ذبح) کارش را تیز کند، و حیوان (و ذبیحه) اش را راحت بگرداند.

و زدن گردن با شمشیر، نیکوترین شیوه‌های کشتن و سریع‌ترین شیوه‌ی خروج روح از بدن می‌باشد و الله عزوجل در قتل کفار و مرتدین، گردن زدن آن‌ها بدون سیخ زدن با شمشیر، را سنت قرار داده است^(۱). و فقط در حق فردی که ازدواج کرده و زنا می‌کند، کشته شدن از طریق رجم و سنگسار^(۲) مشروع شده است تا اینکه درد بر تمام بدنش برسد، چرا که با ارتکاب عمل زنا، لذت حرام بر تمام بدنش رسیده است، و این قتل از شنیع‌ترین انواع قتل‌ها می‌باشد، وانگیزه‌ی دعوت به سوی زنا در طبیعت و سرشت افراد گوناگون، انگیزه‌ای قوی می‌باشد، از اینرو غلظت این عقوبت در مقابل قوت انگیزه‌ی آن قرار داده شده که علاوه بر آن، یادآوری بر عقوبت الله متعال بر قوم لوط می‌باشد که با ارتکاب فاحشه با سنگ رجم شدند.

[دسته‌ی دوم:] ابن شهاب زهری، سعید بن مسیب، عمر بن عبدالعزیز، ابوحنیفه، داود بن علی و مزنی در مورد کسی که عمدا نماز را ترک می‌کند، می‌گویند: این شخص زندانی می‌شود تا اینکه بمیرد یا توبه کند و کشته نمی‌شود. و بر این مذهب به روایت ابوهریره از رسول الله ﷺ استناد کرده‌اند که فرمودند^(۳): (أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ، وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ) امر شدم تا با مردم بجنگم تا اینکه بگویند: لا اله الا الله، پس هرگاه لا اله الا الله بگویند، خون‌ها و اموالشان از جانب من مورد عصمت قرار می‌گیرند مگر به حقی که شایسته‌ی آن هستند و حسابشان با الله متعال می‌باشد.

۱- اشاره به این فرموده‌ی الله متعال دارد که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ﴾ [محمد: ۴]

هنگامی که با کافران (در میدان جنگ) روبه رو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید.

۲- رجم در احادیث صحیح ثابت می‌باشد. همانطور که در بخاری (۶۸۳۰) و مسلم (۱۶۹۱) در بحث حدود روایت شده است.

۳- البخاري في أول الزكاة (۱۳۹۹) و مسلم (۲۱).

و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۱): (لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا يَأْخُذِي ثَلَاثٌ: الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ) ریختن خون مسلمانی که شهادت می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، جایز نیست؛ مگر بسبب یکی از این سه مورد: فردی که ازدواج کرده باشد و بعد از آن مرتکب زنا شود، اگر انسان دیگری را بکشد، به سبب قصاص کشته شود و شخصی که دین و آیین خویش را ترک کند و جماعت مسلمانان را رها سازد.

و گفته‌اند: از آنجاییکه نماز از شرایع عملی می‌باشد، ترک کننده‌ی آن کشته نمی‌شود، همچون کسی که زکات و حج را ترک کند.

۱- البخاری، الديات (۶۸۷۸) و مسلم، القسامة (۱۶۷۶).

آیا قتل تارک الصلاة واجب است؟

جواب مساله دوم و آن اینکه: گروهی که قتل تارک الصلاة را واجب می‌دانند، می‌گویند:

الله متعال در سوره توبه آیه ۵ می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾﴾ هنگامی که ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه کمینگاه‌ها برای آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره شما نیستند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت گسترده است. از اینرو الله متعال به کشتن مشرکان امر کرده است تا اینکه از شرکشان توبه کرده و نماز بگزارند و زکات بدهند. و هر کس بگوید ترک کننده‌ی نماز کشته نمی‌شود در حقیقت می‌گوید: هرگاه شخصی از شرکش توبه کند، حکم قتل از وی ساقط می‌شود، گرچه نماز نخواند و زکات ندهد. و این خلاف ظاهر قرآن می‌باشد.

در صحیحین از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حالیکه در یمن بود، پاره‌ای از طلا را به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را بین چهار نفر تقسیم کردند. مردی گفت: یا رسول الله، تقوای خدا را پیشه کن. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۱): (وَيْلَكَ، أَوْلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ؟) وای بر تو، آیا من شایسته‌ترین اهل زمین بر تقوای الله نیستم؟ سپس آن مرد بازگشت. خالد بن ولید رضی الله عنه

۱- البخاري في المغازي (۴۳۵۱) ومسلم في الزكاة (۱۰۶۴).

گفت: یا رسول الله، گردن وی را بزنم؟ فرمودند: (لَا، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي) نه، شاید که نماز می خواند. خالد رضی الله عنه گفت: چه تعداد از نمازگزاران هستند که به زبان چیزی می گویند که در قلبشان نیست! رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (إِنِّي لَمْ أُؤْمَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشُقَّ بَطُونَهُمْ) من ماموریت نیافته‌ام که از باطن مردم خبر دهم، و شکم مردم را بشکافم. رسول الله صلی الله علیه و آله در این حدیث نماز را مانع از قتل وی قرار دادند، که این عمل ایشان بر آن دلالت دارد که: کسی که نماز نمی خواند، کشته می شود. و بر این اساس است که در حدیث دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۱): [إِنِّي نُهِيتُ عَنْ قَتْلِ الْمُصَلِّينَ] من از کشتن نماز گزاران نهی شده‌ام. که این حدیث هم دلیلی بر آنست که الله متعال از قتل غیر از نماز گزاران، نهی نکرده است.

امام احمد و شافعی در مسندهایشان ^(۲) از عبیدالله بن عدی بن خیار روایت می کنند که مردی از انصار به وی گفت: درحالی که رسول الله صلی الله علیه و آله در مجلسی حضور داشتند بر ایشان وارد شده و در مورد کشتن فردی از منافقین کسب اجازه نمود، که رسول الله صلی الله علیه و آله صدایشان را بلند کرده و آشکارا فرمودند: (أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟) آیا به کلمه طیبه «لا اله الا الله» شهادت نمی دهد؟ آن مرد انصاری گفت: آری شهادت می دهد، اما شهادتی برای او نیست. [و بدو نفعی نمی رساند] رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؟) آیا شهادت نمی دهد که محمد فرستاده‌ی الله است؟ وی گفت: آری شهادت می دهد، اما شهادتی برای او نیست. [و بدو نفعی نمی رساند] فرمودند: (أَوْلَيْكَ الَّذِينَ نَهَانِي اللَّهُ عَنْ قَتْلِهِمْ) آن‌ها کسانی هستند که الله عزوجل مرا از کشتن آن‌ها نهی کرده است. و این حدیث بر این دلالت دارد که رسول الله از قتل کسی که نماز نمی گزارد، نهی نشده است.

۱- أبوداود في الادب (۴۹۲۸) والدارقطني (۱۷۵۸) ومحمد بن نصر في تعظيم قدر الصلاة (۹۶۳).

۲- مسند الشافعي ترتيب السندي (۸) ومسند أحمد (۲۳۶۷۰).

و در صحیح مسلم از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۱): (إِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أَمْرَاءٌ فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرِيءٌ، وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ) پادشاهانی بر شما حاکم خواهد شد که بعضی از اقدامات آن‌ها را نیک و مطابق با شرع و برخی را مخالف با شرع می‌یابید. از اینرو هرکس آن را (در دل) ناپسند دانست، (ولی توانایی قولی و عملی برای مبارزه با آن نداشت، تنها با همین ناپسند دانستن وظیفه‌اش را ادا کرده و) از گناه بری می‌گردد و هرکس با آن مخالفت و به قدر توانایی خود مبارزه کند (از گناه تایید ظلم و منکر) سالم می‌ماند، ولی کسی که به عمل آن‌ها راضی باشد و از آن‌ها پیروی کند، (عاصی و گناه کار و نافرمان است). صحابه گفتند: یا رسول الله، آیا با آن‌ها بجنگیم؟ فرمودند: [لَا، مَا صَلَّوْا] نه، تا زمانیکه نماز می‌خوانند (با آن‌ها حق جنگ ندارید).

و در صحیحین از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۲): (أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ) ماموریت یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه شهادت دهند که معبود به حقی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست، و نماز برپادارند و زکات بپردازند. هرگاه چنین کنند، خون‌ها و مال‌هایشان را از من بازداشته‌اند مگر براساس حقی در اسلام، و حسابشان با خداست.

وجه استدلال به این حدیث از دو جهت می‌باشد:

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله به قتال با مردم امر شده‌اند تا اینکه نماز بگذارند.

۱- مسلم (۱۸۵۴)، ابوداود (۴۷۶۰)، ترمذی (۲۲۶۵)، شعب الإیمان (۷۰۹۷)، مسند أحمد (۲۶۵۲۸).

۲- بخاری (۲۵)، مسلم (۲۲)، کلاهما فی الإیمان.

۲- وجه دوم، این فرمایش رسول الله می‌باشد: [الا بحقها] مگر به خاطر حقی در اسلام. و نماز از بزرگترین حقوق اسلام می‌باشد. (که در صورت پایمال شدن آن، فردی که حقوقش را زیر پا کند شایستگی کشته شدن را پیدا می‌کند).

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۱): (أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ، حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، ثُمَّ حُرِّمَتْ عَلَيَّ دِمَاؤُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ) امر شدم تا با مردم بجنگم تا اینکه شهادت دهند، هیچ معبود به حقی جز الله نیست، و نماز بگذارند و زکات بپردازند. پس (از انجام این اعمال) خون‌ها و اموالشان بر من حرام شده و حسابشان با الله عزوجل می‌باشد.

بنابراین رسول الله صلی الله علیه و آله بر قتال با مردم امر شده تا اینکه نماز را بر پا دارند و خونها و مال‌هایشان تنها پس از اقرار به شهادتین و برپا کردن نماز و پرداخت زکات حرام می‌گردد و در حقیقت خون‌ها و اموالشان قبل از انجام این اعمال حرام نبوده و بلکه مباح می‌باشد.

و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: زمانیکه رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافتند، عرب مرتد شدند. پس عمر رضی الله عنه گفت: ابوبکر، چگونه با عرب می‌جنگی؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: براستی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۲): (أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ) ماموریت یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه شهادت دهند که معبود به حقی جز الله نیست و من فرستاده‌ی او هستم، و نماز گزارده و زکات بپردازند.

مقید بودن این احادیث خود بیانگر آنست که مقتضای حدیث مطلق می‌باشد که بدان بر عدم قتل تارک الصلاة احتجاج می‌کنند، باوجودیکه حدیث، حجتی بر علیه آن‌ها

۱- ابن خزيمة (۲۲۴۸)، مسند أحمد (۹۴۷۵).

۲- رواه النسائي في تحريم الدم (۳۹۶۹) وهو حديث صحيح.

می‌باشد، چرا که عصمت خون و مال را تنها با حقوق اسلام ثابت می‌کند و نماز علی الاطلاق موکدترین حقوق آن می‌باشد.

اما حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که در آن آمده است: [لا یجزل دم امرئ مسلم الا باحدی ثلاث] خون مسلمان جز در سه حالت حلال نیست، حجت و دلیلی برای ماست، چرا که ترک کننده‌ی نماز با این عملش تحت عنوان «تارک لدینه» قرار می‌گیرد. درحالی‌که نماز بزرگ‌ترین رکن دین [در اعمال بدنی] می‌باشد، خصوصا زمانیکه قائل به کافر بودن تارک الصلاة باشیم، که در این صورت دین را به طور کامل ترک کرده است و اگر تارک الصلاة را تکفیر نکرده و کافر ندانیم، براستی که ستون دین را ترک کرده است.

امام احمد می‌گوید ^(۱): در حدیث آمده است که: (لَا حَظَّ فِي الْإِسْلَامِ لِمَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ) برای کسی که نماز را ترک می‌کند، هیچ بهره‌ای در اسلام نیست.

و عمر بن خطاب رضی الله عنه نامه‌هایی به سوی استانها می‌نوشت که: مهمترین امور شما در نزد من نماز است، پس هرکس آن را حفظ کند، دینش را حفظ کرده است و هرکس آن را ضایع کند، کمتر از آن را نیز ضایع می‌کند و هیچ بهره‌ای در اسلام برای کسی که نماز را ترک می‌کند، نیست.

امام احمد می‌گوید: هر سبک شمارنده و تحقیر کننده‌ی نماز، در حقیقت سبک شمارنده‌ی اسلام و تحقیر و توهین کننده‌ی به اسلام می‌باشد و فقط بهره‌ی آن‌ها از اسلام به قدر نصیب شان از نماز می‌باشد و رغبتشان به اسلام به قدر رغبتشان به نماز می‌باشد. پس ای بنده الله، نفست را بشناس و از اینکه الله متعال را در حالی ملاقات کنی که بهره‌ای از اسلام در نزدت نباشد، برحذر باش. از اینرو قدر و منزلت اسلام در قلبت همانند قدر و ارزش نماز در قلبت می‌باشد.

۱- قاله في كتاب الصلاة من رواية مهنا بن يحيى كما في الطبقات الحنابلة ۱/ ۳۵۲ وهو اثر عن سيدنا عمر، سوف يأتي بتامه وأخرجه إن شاء الله.

و از رسول الله ﷺ حدیثی روایت شده که فرمودند ^(۱): (الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ) نماز ستون دین است. [و در جایی دیگر می‌فرمایند ^(۲): (رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَذُرْوَةٌ سَنَامِهِ الْجِهَادُ) راس دین اسلام است، و ستون آن نماز و قله‌ی رفیعش جهاد است.]

آیا نمی‌دانی هرگاه ستون چادر و سایبان سقوط کند، چادر سقوط می‌کند و طناب‌ها و میخ‌های دیگر، برای برپایی آن سودی ندارد؟ و هرگاه ستون چادر قائم باشد، طناب‌ها و میخ‌ها نافع می‌باشد. نماز در اسلام اینچنین است. [نماز در اسلام همچون این ستون می‌باشد که اعمال دیگر در برابر آن به مانند طناب‌ها و میخ‌ها می‌باشند که همه با هم چادر اسلام را برپا کرده‌اند، و در صورتی که ستون اسلام یعنی نماز نباشد، دیگر اعمال در برپایی چادر اسلام سودی ندارند و با وجود آن‌ها چادر اسلام سقوط می‌کند.]

در حدیث آمده است که ^(۳): (إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَلَاتُهُ فَإِنْ تُقْبِلَتْ مِنْهُ تُقْبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ، وَإِنْ رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ) اولین چیزی که بنده در روز قیامت در مورد آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز می‌باشد. که اگر نمازش قبول شود، به سبب آن سایر اعمالش نیز قبول می‌شود و اگر نمازش مردود شده و به سوی وی باز گردانده شود، سایر اعمالش نیز مردود می‌گردد.

- ۱- رواه أبو نعیم شیخ البخاری فی کتاب الصلاة وقال الحافظ فی تلخیص الحیر ۱/ ۱۸۳: وهو مرسل رجاله ثقات وانظر المقاصد الحسنة (۶۳۲).
- ۲- ترمذی (۲۶۱۶)، مسند أحمد (۲۲۰۱۶)، السنن الكبرى للنسائی (۱۱۳۳۰) ویقول الألبانی فی إرواء الغلیل برقم ۴۱۳، صحیح.
- ۳- آورده المنذری فی الترغیب والترهیب ۱/ ۲۴۵-۲۴۶ من حدیث عبدالله بن قرط وعزاه للطبرانی فی الأوسط باسناد لا بأس به وذكره الهیثمی فی مجمع الزوائد ۱/ ۲۹۱-۲۹۲ من حدیث أنس وأخرج الجملة الأولى من حدیث تمیم الداری: أحمد (۷۹۰۲)، أبوداود (۸۶۴)، وابن ماجه (۱۴۲۶).

بنابراین نماز آخر دین ما می‌باشد، و اولین عملی است که فردای قیامت در مورد آن سوال می‌شویم. حال که نماز آخرین چیزی است که در اسلام از بین می‌رود و آخر دین می‌باشد، پس از نابودی و ضایع شدن آن، نه اسلامی باقی می‌ماند و نه دینی. همه‌ی این‌ها کلام امام احمد می‌باشد^(۱).

اولین چیزی که در اسلام فرض شد، نماز بود و آخرین چیزی که از دین نابود می‌شود، نماز می‌باشد^(۲)، از اینرو نماز، اول و آخر اسلام می‌باشد، بنابراین اگر اول و آخر اسلام از بین برود، همه‌ی آن نابود می‌شود و هر چیزی اول و آخرش از بین برود، یقیناً همه‌ی آن از بین می‌رود.

مقصود آنست که حدیث عبدالله بن مسعود^(۳) از قوی‌ترین دلایل بر قتل تارک الصلاة می‌باشد.

اختلاف قائلین به قتل ترک کننده نماز:

قائلین به قتل ترک کننده نماز در اموری با هم اختلاف کرده‌اند:

- ۱- من کتاب الصلاة كما في الطبقات الحنابلة ۱/ ۳۵۳-۳۵۴ وفيه بعض الزيادة.
- ۲- همانطور که در حدیث آمده است: (لَتُنْقَضَنَّ عَرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةٌ عُرْوَةٌ، فَكُلَّمَا انْتَقَضَتْ عُرْوَةٌ تَشَبَّهَتِ النَّاسُ بِأَلْيِ تَلِيهَا، وَأَوْلَهُنَّ نَقْضًا الْحُكْمُ وَأَخْرُهُنَّ الصَّلَاةُ) أخرجه الامام أحمد (۲۲۱۶۰). دستگیره‌های اسلام یکی یکی گسسته می‌شوند، هر زمان که دستگیره‌ای گسسته می‌شود، مردم به دستگیره‌ی پس از آن چنگ زده و تمسک می‌جویند. اولین دستگیره‌ای که گسسته می‌شود، حکم و آخرین شان نماز است.
- ۳- (لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا بِأَحَدِي ثَلَاثٍ: النَّيْبُ الرَّانِي، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِذِيهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ)

مساله اول: آیا از تارک الصلاة استتابه می‌شود یا نه؟

مشهور آنست که استتابه می‌شود و [از وی خواسته می‌شود تا توبه کند و این فرصت به وی داده می‌شود] پس اگر توبه کرد، رها می‌شود و گرنه کشته می‌شود و این قول شافعی و احمد و یکی از دو قول در مذهب مالک می‌باشد.

ابوبکر طرطوشی در «تعلیقش» می‌گوید: مذهب مالک از این قرار است که به تارک الصلاة گفته می‌شود، نماز بگزار، بنابراین اگر تا زمانیکه وقت نماز باقی است، نماز گزارد، رها می‌شود و اگر امتناع ورزید تا اینکه وقت نماز خارج شد، کشته می‌شود. و اینکه آیا استتابه می‌شود یا نه، بعضی از اصحاب ما می‌گویند از وی خواسته می‌شود تا توبه کند، پس اگر توبه کرد که خوب، و گرنه کشته می‌شود و بعضی دیگر می‌گویند، از وی استتابه نمی‌شود، چرا که این حد هم همچون حدود دیگر که بر وی بدون استتابه اجرا می‌شود، می‌باشد که با وجود توبه بازهم حد از آن‌ها برداشته نمی‌شود، همچون سارق و زناکار که در صورت توبه بازهم حد از آن‌ها ساقط نمی‌گردد.

این قول، گوینده‌اش را بدان ملزم می‌کند که تارک الصلاة براساس حد کشته می‌شود، از اینرو اگر حد ترک کننده‌ی نماز کشته شدن باشد، ترک کننده‌ی نماز همچون کسی است که حد وی به سبب زنا [ی محصنه] و محاربه، قتل می‌باشد. و خاصیت حدود آنست که به دلیل اسباب متقدمه‌ی آن واجب می‌شود و پس از رفع آن به سوی امام مسلمین، توبه، آن را ساقط نمی‌کند. اما کسی که می‌گوید ترک کننده‌ی نماز براساس کفرش کشته می‌شود، اینگونه برخوردی بر وی لازم نمی‌باشد، چرا که وی ترک کننده‌ی نماز را همچون مرتد قرار داده است، از اینرو در صورت اسلام آوردن، حکم قتل از وی ساقط می‌شود.

طرطوشی می‌گوید: و حکم طهارت و غسل جنابت و روزه در نزد ما اینچنین است. پس اگر شخصی بگوید: وضو نمی‌گیرم و از جنابت غسل نمی‌کنم و روزه نمی‌گیرم، بدون استتابه کشته می‌شود. و در این حالت یکسان است که وی بگوید: نماز بر من

فرض است یا اینکه فرضیتش را انکار کند. [چرا که حد ترک این اعمال در نزد طرطوشی، قتل می‌باشد. بر این اساس با وجود قائل بودن به فرضیت نماز، به سبب حد، ترک کننده‌ی آن اعمال کشته می‌شود و در حالت دوم در صورت انکار فرضیت نماز به سبب ارتداد کشته می‌شود].

می‌گویم (ابن قیم): این مقوله ایست که طرطوشی از بعضی از اصحابش حکایت می‌کند، که تارک الصلاة بدون استتابة کشته می‌شود و این روایتی از مالک می‌باشد. و در مورد استتابة‌ی مرتد از احمد دو روایت و از شافعی دو قول می‌باشد.

کسانی که بین استتابة‌ی مرتد و ترک کننده‌ی نماز فرق می‌گذارند، معتقدند که استتابة‌ی مرتد غیر از استتابة‌ی ترک کننده‌ی نماز می‌باشد - همچون یکی از دو روایت که از امام مالک روایت شده که - می‌گوید: واضح و آشکار است که مسلمان دینش را جز به دلیل شبهه‌ای که بر وی عرضه شده و مانع بقای او در دینش شده، ترک نمی‌کند، از اینرو به امید زوال آن شبهه از وی استتابة می‌شود، [چرا که با زوال شبهه امید بازگشت وی می‌باشد] اما ترک کننده‌ی نماز با وجود اقرارش به وجوب نماز، دیگرمانعی برای جلوگیری از کشته شدن وی باقی نمانده و مهلتی برای او باقی نمی‌ماند.

قائلین به استتابة‌ی ترک کننده‌ی نماز در جواب ایشان می‌گویند: این قتل به دلیل ترک واجبی است که برای آن، استتابة مشروع قرار داده شده است. از اینرو همچون وجوب استتابة از قتلی که براساس ارتداد می‌باشد، استتابة از وی واجب می‌باشد. گفتند: بلکه استتابة در اینجا سزاروارتر می‌باشد، چرا که احتمال رجوع وی از این عملش بیشتر می‌باشد، و التزامش به اسلام وی را وادار به توبه و از عقوبت دنیوی و اخروی وی را خلاص می‌گرداند. و این قول، قول صحیح می‌باشد، چرا که بدترین احوالش آنست که همچون مرتد قرار داده شود و صحابه هم بر قبول توبه‌ی مرتدین و مانعین زکات متفقند و الله متعال در سوره انفال آیه ۳۸ می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ...﴾ (ای پیغمبر)، به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر

و عناد) دست بردارند، گذشته اعمالشان بخشوده می‌شود. که آیه مرتد و غیر مرتد را در بر می‌گیرد.

و تفاوتی که میان قتل ترک کننده‌ی نماز بر اساس حد، و قتل زنا کار (محصنه) و محارب می‌باشد، اینست که: قتل ترک کننده‌ی نماز، به سبب اصرار وی بر ترک آن در آینده و گذشته می‌باشد بر خلاف کسی که به سبب حد زنا و محاربه کشته می‌شود. چرا که سبب قتل در این موارد، جنایتی است که در گذشته، پیش از حد انجام داده‌اند، از اینرو راهی برای وی به منظور ادامه دادن آن، باقی نمانده است، ولی برای ترک کننده‌ی نماز راهی برای جبران نماز با انجام دادن آن بعد از خروج وقتش در نزد ائمه‌ی اربعه و غیر ایشان می‌باشد، و کسانی از اصحاب امام احمد می‌گویند: راهی برای ترک کننده‌ی عمدی نماز در جبران آن پس از وقت نیست - همانطور که عده‌ای از سلف صالح بر آن معتقد بودند-. می‌گویند: در بحث ترک کننده‌ی نماز، کشته شدن به سبب ترک نماز می‌باشد، که ترک آن با انجام دادن آن از بین می‌رود، اما در زنا و محاربه، کشته شدن، به سبب انجام افعالی می‌باشد که در گذشته انجام شده است و فعلی که در گذشته انجام شده با ترک کردن آن زایل نمی‌گردد.

مساله دوم: ترک کننده‌ی نماز کشته نمی‌شود، تا اینکه به سوی برپا کردن نماز خوانده شده و سپس امتناع ورزد

در حالیکه خواندن وی به سوی نماز، مداوم نمی‌باشد. بر این اساس است که رسول الله ﷺ در مورد خواندن نماز نافله پشت امرایی که نماز را با تاخیر می‌اندازند تا اینکه وقتش خارج می‌شود، اجازه دادند و به جنگیدن با آنها دستور نداده و به قتال با آنها نیز اجازه ندادند، چرا که آنها بر ترک نماز اصرار نمی‌ورزند. پس اگر ترک کننده‌ی نماز به سوی نماز فراخوانده شد و بدون هیچ عذری امتناع ورزید، تا اینکه وقت نماز خارج شد، ترک نماز و اصرارش بر آن نیز محقق می‌گردد.

مساله سوم: با ترک چند نماز کشته می‌شود؟ با ترک یک نماز یا دو نماز و یا سه نماز؟

در این مورد بین علما اختلاف می‌باشد:

سفیان ثوری و مالک و احمد در یکی از دو روایت که از ایشان نقل شده، می‌گویند: با ترک تنها یک نماز کشته می‌شود. و ظاهر مذهب شافعی و احمد نیز همین قول می‌باشد. و دلیل این قول، احادیثی است که در قبل گذشت و دال بر قتل ترک کننده‌ی نماز بود. و از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۱): (مَنْ تَرَكَ صَلَاةً مَكْتُوبَةً مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرَّئْتُ مِنْهُ ذِمَّةَ اللَّهِ) هرکس که نماز فرض را عمدا ترک کند، براستی که عهد و امان الهی از وی برداشته می‌شود.

و از ابو درداء رضی الله عنه روایت است که گفت ^(۲): ابوالقاسم رضی الله عنه مرا سفارش کرد که نماز را عمدا ترک نکنم، پس هرکس نماز را عمدا ترک کند، عهد و پیمان (مسلمانی) از وی برداشته می‌شود.

بنابراین، زمانیکه به سوی ادای نماز در وقتش خوانده شود و بگوید: نماز نمی‌گذارم، درحالیکه عذری ندارد، براستی که اصرارش بر ترک آن ظاهر شده و وجوب قتلش و هدر بودن خورش واضح می‌گردد. اما اینکه پس از سه بار تکرار این عمل کشته

۱- بهذا اللفظ ذكره صاحب مجمع الزوائد ۱/ ۲۹۵ وفيه بقية بن الوليد. وبأطول منه في المسند (۲۲۰۷۵) والمعجم

الكبير ۲۰/ ۸۲ وفي مجمع الزوائد ۴/ ۲۱۵: إسناد أحمد منقطع والطبراني فيه كذاب.

۲- جزء من حديث أخرجه ابن ماجه في الفتن (۴۰۳۴) وذكره في المجمع ۴/ ۲۱۶-۲۱۷ بأطول منه وقال: رواه

الطبراني وفيه شهر بن حوشب وحديثه حسن وبقية رجاله ثقات. وأخرجه الإمام أحمد مختصرا بلفظ: (من ترك

صلاة العصر متعمدا فقد حبط عمله) ورجاله رجال الصحيح كما في مجمع الزوائد ۱/ ۲۹۵. قلت: الذي في

المسند (۲۲۹۵۷) خص صلاة العصر.

شود، بر آن دلیلی از نص و اجماع و قول صحابی نیست و هیچ اولییتی در کشته شدن ترک کننده‌ی سه نماز نسبت به ترک کننده‌ی دو نماز، نیست.

ابواسحاق از اصحاب امام احمد می‌گوید: اگر نماز فرضی که ترک شده، قابل جمع با نماز فرض پس از خود باشد، مانند نماز ظهر با نماز عصر و نماز مغرب با نماز عشاء، ترک کننده‌ی آن نماز تا زمانیکه وقت نماز دوم (عصر یا عشاء) خارج نشده، کشته نمی‌شود، چرا که وقت آن، در حالت جمع، وقت نماز اولی (ظهر یا مغرب) می‌باشد، که این قابل جمع بودن دو نماز، در کشته شدن وی با ترک نماز اولی، شبهه ای را به ارمغان می‌آورد و بدین سبب کشته شدن وی تا خروج وقت نماز پس از آن به تاخیر می‌افتد. و اگر نمازی که ترک شده با نماز پس از آن قابل جمع نباشد، همچون صبح و عصر و عشاء، با ترک هریک از این نمازها کشته می‌شود، چرا که در این مورد شبهه ای در به تاخیر افتادن نماز از وقتش باقی نمی‌ماند. (چرا که هر یک از این نمازها به هیچ وجه قابل جمع با نمازهای بعد از خود نمی‌باشد). و این قولی است که اسحاق از عبدالله بن مبارک یا از وکیع بن جراح حکایت می‌کند. شک از جانب اسحاق در تعیین یکی از این دو راوی می‌باشد.

ابوالبرکات ابن تیمیه می‌گوید: صحیح‌تر آنست که دو نوع نماز [چه نمازی که با بعد از خود قابل جمع است و چه نمازی که با پس از خود قابل جمع نیست] یکسان قرار داده شود. و ملحق کردن تارک الصلاة در این مساله به کسانی که دارای عذر در وقت می‌باشند، صحیح نیست، همانطور که الحاق تارک الصلاة به اهل اعدار در اصل ترک نماز، صحیح نمی‌باشد.

می‌گوییم: قول ابواسحاق قوی‌تر و فقیهانه‌تر می‌باشد، چرا که به طور کلی این وقت برای این دو نماز ثابت می‌باشد، (وقت ظهر تا قبل از مغرب، برای ظهر و عصر و وقت مغرب تا قبل از صبح برای مغرب و عشاء) که این شبهه ایست که اسقاط کشته شدن را به ارمغان می‌آورد. و دلیل دیگر آنست که رسول الله ﷺ از کشتن امرا و پادشاهانی که نماز

را از وقتش به تاخیر می‌اندازند، منع کرده است، درحالی‌که آن‌ها نماز ظهر را تا وقت عصر به تاخیر انداخته و گاهی نماز عصر را تا آخر وقتش به تاخیر می‌انداختند و زمانیکه به ایشان گفته شد: آیا با آن‌ها بجنگیم، فرمودند: [لا، ما صلوا] خیر، تا زمانیکه نماز می‌گزارند. لذا حدیث بر آن دلالت دارد که تا زمانیکه نماز را اینگونه می‌گزارند، خونهایشان به سبب آن معصوم می‌باشد.

با این وجود، امام احمد تصریح دارد، زمانیکه ترک کننده‌ی نماز به سوی نماز در وقتش خوانده شد و باز گفت نماز نمی‌گزارم و امتناع ورزید تا اینکه نماز فوت شد، کشتن وی واجب می‌گردد، گرچه وقت نماز دوم محدود نشده باشد. قاضی و اصحابش مانند ابن خطاب و ابن عقیل می‌گویند: تا زمانیکه وقت نماز پس از آن نمازی که ترک شده محدود نگردد، کشته نمی‌شود.

شیخ ابوالبرکات می‌گوید: هرکس به سوی نمازی در وقتش خوانده شود، و بگوید: نماز نمی‌گزارم و امتناع ورزد تا اینکه نمازش فوت شود، کشتن وی واجب می‌باشد، گرچه وقت نماز پس از آن تنگ و محدود نشده باشد. می‌گوید: و ما تضییق وقت نماز دوم، که ابن خطاب آن را ذکر کرده، معتبر نمی‌دانیم، چرا که وجوب کشته شدن وی به سبب ترک نماز دوم می‌باشد نه به خاطر ترک نماز اول که تا این زمان به تاخیر افتاده است، بنابراین اگر به سوی نماز اول خوانده شود، آن نمازی فوت شده می‌باشد و تارک نمازهای فوت شده کشته نمی‌شود. و لفظ ابن خطاب که بدان اشاره شد، تقریر آن چنین است که: اگر نماز را به گونه‌ای به تاخیر انداخت که وقتش خارج شده درحالی‌که منکر وجوبش می‌باشد، کافر شده و قتلش واجب می‌باشد اما اگر نماز را به خاطر سستی و تنبلی و نه به سبب انکار وجوب آن به تاخیر اندازد، به سوی ادای نماز خوانده می‌شود، پس اگر نماز نگذارد تا اینکه وقت نماز پس از آن تنگ و محدود شد، قتلش واجب می‌باشد. پس کسی که نماز را از روی سستی و تنبلی به تاخیر می‌اندازد، کسی است که نماز را به تاخیر می‌اندازد تا اینکه وقتش خارج می‌شود، از اینرو پس از خروج وقتش به

سوی ادای آن خوانده می‌شود، که اگر از ادای نماز امتناع ورزد تا اینکه وقت نماز پس از آن تنگ و محدود شود، کشتن وی به سبب تاخیر نمازی است که به سوی آن خوانده شده تا اینکه وقتش تنگ و محدود شده است.

وی می‌گوید: بعضی از اصحاب ما می‌گویند: با ترک نماز اولی کشته می‌شود و با ترک قضای هر نماز فوت شده‌ای، در صورتیکه عذری نداشته باشد، کشته می‌شود. چرا که قضای نماز در نزد ما علی الفور می‌باشد. بر این اساس است که تضییق و محدود شدن وقت نماز پس از آن اعتباری ندارد.

شیخ ابوالبرکات می‌گوید: قول اول صحیح‌تر است، چرا که قضای نمازهای فوت شده، وقتش وسیع بوده و در نزد شافعی و بعضی از علما علی التراخی می‌باشد و حکم قتل در آنچه که در اباحت و وجوبش اختلاف است، واجب نمی‌باشد.

و از امام احمد روایت دیگری است که می‌گوید: ترک کننده‌ی نماز تنها زمانی کشتنش واجب است که سه نماز را ترک کند و وقت چهارمین نماز محدود گردد. و اصطخری از شافعیه این قول را اختیار کرده است. توجیه این قول بدین قرار است که: سبب کشته شدن وی، اصرار او بر ترک نماز می‌باشد و گاهی انسان دو نماز را به سبب تنبلی و سستی یا نگرانی و ناراحتی و تشویش یا سببی که به زودی زایل می‌گردد و دوامی ندارد، ترک می‌کند و با این کار تارک الصلاة نام نمی‌گیرد. از اینرو اگر ترک نماز از جانب وی با وجود خواندن او به سوی ادای آن، تکرار گردد، آنجاست که اصرار وی بر ترک نماز فهمیده می‌شود. (یعنی اصرار وی بر ترک نماز با کمتر از ترک سه نماز فهمیده نمی‌شود).

و از امام احمد روایت سومی است که می‌گوید: با ترک دو نماز کشتن وی واجب می‌شود. و برای این روایت دو ماخذ می‌باشد:

ماخذ اول: ترکی که موجب قتل است، ترک مکرر نماز می‌باشد، نه مطلق ترک، تا اینکه لفظ تارک الصلاة بر او اطلاق گردد و کمترین آنچه که بدان ترک مکرر نماز ثابت می‌گردد، دوبار ترک کردن آن می‌باشد.

ماخذ دوم: نمازی که با نماز پس از خود قابل جمع است، ترک آن جز با خروج وقت نماز پس از آن محقق نمی‌گردد، از اینرو ترک دو نماز موجب کشته شدن وی می‌گردد و ابو اسحاق با این روایت موافق می‌باشد.

حکم ترک بعضی از شروط نماز یا رکنی از آن:

حکم ترک وضو، غسل جنابت، روی آوردن به قبله و پوشیدن عورت، حکم همان ترک کننده‌ی نماز می‌باشد. و اینچنین است حکم ترک قیام در نماز برای کسی که بر انجام آن قادر است و این عملش همچون ترک نماز می‌باشد. همچنین ترک عمدی رکوع و سجده از جانب کسی که قادر به انجام آنها می‌باشد، حکم همان ترک کننده‌ی نماز می‌باشد. و اگر رکن یا شرطی را ترک کند که در مورد آن بین علما اختلاف است، با وجود اعتقاد به وجوبش، ابن عقیل می‌گوید: حکمش حکم ترک کننده‌ی نماز می‌باشد و اشکالی در آن نیست که بر وجوب قتل وی حکم کنیم. و شیخ الاسلام ابوالبرکات می‌گوید: بر او لازم است که نمازش را اعاده کند و به سبب ترک آن کشته نمی‌شود. و وجه قول ابن عقیل آنست که: وی در نزد خود و در اعتقاد خودش با ترک این رکن یا شرط مختلف فیه که به وجوب آن معتقد است، تارک الصلاة می‌باشد، از اینرو مانند تارک زکات و شرطی که بر آن اجماع شده می‌باشد.

و وجه قول ابوالبرکات آنست که: خون افراد، با ترک آنچه که در وجوبش اختلاف است، مباح نمی‌گردد. که این قول به ماخذ فقه نزدیک‌تر و قول ابن عقیل به اصول نزدیک‌تر می‌باشد. از اینرو برآستی که ترک کننده‌ی رکن و شرط نماز با عزم و جزمی راسخ، به نمازی باطل می‌ایستد، پس این شخص به مانند ترک کننده‌ی چیزی مجمع علیه

می‌باشد و در مساله عمق و ژرفای بعیدی است که به اصول ایمان متعلق بوده و از اعمال قلوب و اعتقاد آن می‌باشد.

حکم ترک کننده‌ی نماز جمعه:

مسلم در صحیحش از ابن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله به قومی که از نماز جمعه تخلف ورزیده و سرپیچی کردند، فرمودند: ^(۱) (لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمُرَّ رَجُلًا يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، ثُمَّ أُحَرِّقَ عَلَى رِجَالٍ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الْجُمُعَةِ يُبُوتَهُمْ) تصمیم داشتم مردی را تعیین کنم، تا برای مردم امامت کند، سپس خود بروم و خانه‌ی کسانی را که از نماز جمعه تخلف کرده‌اند، بسوزانم.

و از ابوهریره و ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدند که بر روی منبر فرمودند: ^(۲) (لَيَنْتَهِيَنَّ أَقْوَامٌ عَنْ وَدْعِهِمُ الْجُمُعَاتِ، أَوْ لَيَخْتِمَنَّ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، ثُمَّ لَيَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ). کسانی که نماز جمعه را ترک می‌کنند، باید از این عمل دست بکشند و گرنه الله تعالی بر دل‌های آن‌ها مهر (غفلت) می‌زند و آنگاه در زمره‌ی غافلان قرار می‌گیرند.

و در کتب سنن از ابوجعد ضمیری رضی الله عنه که از یاران پیامبر بود، روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ^(۳) (مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمُعٍ تَهَاوُنًا بِهَا طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ) هرکس سه نماز جمعه را از روی سهل انگاری ترک کند خداوند بر قلب وی مهر می‌زند.

و هرکس این قول را به امام شافعی نسبت دهد، که نماز جمعه فرض کفایه هست، به گونه‌ای که اگر عده‌ای از افراد بدان قیام کنند، تکلیف از دیگران برداشته می‌شود، به خطا

۱- مسلم في المساجد ومواضع الصلاة (۶۵۲).

۲- مسلم في الجمعة (۸۶۵).

۳- أبوداود (۱۰۵۲)، ابن ماجه (۱۱۲۵)، السنن الكبرى للبيهقي (۵۵۷۶)، السنن الكبرى للنسائي (۱۶۶۸).

مسند أحمد (۱۵۴۹۸) وفي جامع الأصول ۵/۶۶۶.

رفته است. امام شافعی هرگز این مقوله را نگفته و هرکس این قول را به ایشان نسبت دهد، به اشتباه و غلط به ایشان منسوب کرده است، چرا که ایشان در مورد نماز عید می‌گویند: نماز عید بر هرکسی که نماز جمعه بر وی واجب است، واجب می‌باشد^(۱). بلکه این تصریحی از جانب امام شافعی بر فرض عین بودن نماز عید می‌باشد و از نظر دلیل هم صحیح می‌باشد^(۲).

براستی که نماز عید از بزرگترین شعائر ظاهری اسلام بوده و هیچیک از اصحاب رسول الله ﷺ از آن تخلف نورزیده و یک بار هم رسول الله ﷺ آن را ترک نکردند و اگر سنت می‌بود، حداقل یک بار آن را ترک می‌کردند، همانطور که قیام رمضان را ترک کردند که در واقع بیانی در عدم وجوب آن بود و همچنین وضوگرفتن برای نماز را ترک کردند که بیانی در عدم وجوب وضو برای هر نماز بود و غیراینها از سنت‌های دیگر. همچنین الله متعال به نماز عید همچون نماز جمعه امر کرده است، آنجا که در سوره کوثر آیه ۲ می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾ حال که چنین است تنها برای پروردگار

۱- هذا مضمون كلام الامام النووي في المجموع ۴/ ۴۸۳ وانظر نص كلام الإمام الشافعي في مختصر-المزني الذي بهامش الأم ۱/ ۱۴۹.

۲- مذهب امام شافعی و جمهور اصحابشان اینست که نماز عید سنت است (المجموع ۲/۵) و ظاهر مذهب امام احمد اینست که نماز عید فرض کفایه می‌باشد و نماز عید واجب عینی نمی‌باشد، همانطور که در المغنی ۲/ ۳۶۷ آمده است و دلیلشان حدیث (خَمْسُ صَلَوَاتٍ كَتَبَهُنَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ) می‌باشد. که بخاری و مسلم آن را تخریح کرده‌اند. [مذهب ابوحنیفه، یکی از دو قول شافعی و روایتی از احمد و بعضی از مالکیه و شیخ الاسلام، فرض عین بودن نماز عید می‌باشد و مذهب حنابله و بعضی از شافعیه وجوب کفایی آن می‌باشد و مذهب مالک و شافعی و اکثر اصحاب ایشان، سنت موکده بودن نماز عید می‌باشد. با توجه به ادله‌ی هریک از این سه گروه به نظر می‌آید که قول گروه اول یعنی فرض عین بودن نماز عید صحیح‌تر می‌باشد. رجوع شود به صحیح فقه السنه، ابومالک کمال بن سید سالم ص ۵۹۸-۵۹۹.]

خود نماز بخوان و قربانی بکن. و زمانی که ماه، پس از زوال ثابت گردید و وقت نماز عید فوت شد، رسول الله ﷺ صحابه را امر کردند تا همراه ایشان، صبح زود به سوی مصلی برای نماز عید خارج شوند^(۱).

و رسول الله ﷺ دختران بالغ و دوشیزگان پرده نشین و زنان حیض را امر کردند تا به سوی عیدگاه خارج شوند و زنان حیض از جایگاه نماز کناره بگیرند^(۲). در حالیکه در مورد نماز جمعه به این موارد امر نکردند.

شیخ ما می گوید: این امر رسول الله دلالت بر آن دارد که تاکید نماز عید از نماز جمعه، بیشتر می باشد.

و این قول رسول الله ﷺ که فرمودند^(۳): (خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ) پنج وعده نماز در شبانه روز می باشد. وجوب نماز عید را نفی نمی کند، چرا که نمازهای پنجگانه، وظیفه‌ی شبانه‌روزی بوده، اما نماز عید وظیفه‌ای سالانه می باشد. بر این اساس، این حدیث مانع وجوب دو رکعت نماز طواف که در نزد بسیاری از فقها واجب می باشد، بدین سبب که از وظایف یومیه ای که دائما تکرار می شود، نیست، نمی شود. و همچنین مانع وجوب

۱- همانطور که در حدیث ابی عمیر آمده است که گروهی سوار کار به سوی رسول الله ﷺ آمدند و شهادت دادند که هلال ماه را دیروز دیده‌اند، پس رسول الله ﷺ آن‌ها را امر کردند تا افطار کرده و صبح زود برای نماز به سوی مصلی بیرون روند. أخرجه أبو داود (۱۱۵۷) وقال النووي في المجموع ۲۷/۵: رواه أبو داود والنسائي (۱۵۵۷) وغيرهما بأسانيد صحيحة. ابن ماجه (۱۶۵۳)، مسند أحمد (۲۰۵۷۹)، السنن الكبرى للبيهقي (۶۲۸۳).

۲- كما في البخاري في العيدين (۹۷۴) ومسلم في صلاة العيدين (۸۹۰).

۳- الموطأ في صلاة الليل ۱/ ۱۲۳ والمسند (۱۳۹۰)، وأبو داود (۴۲۵)، والنسائي (۴۵۸) وابن ماجه (۱۴۰۱) كلهم في الصلاة من حديث عبادة وأخرجه البخاري (۴۶) ومسلم (۱۱) كلاهما في الإيذان من حديث طلحة: أن رجلا سأل النبي ﷺ فقال: (خمس صلوات في اليوم واللييلة) فقال: هل عليّ غيرها؟ قال: (لا، إلا أن تطوع).

نماز جنازه و وجوب سجده‌ی تلاوت در نزد کسانی که آن را واجب دانسته و نمازش قرار می‌دهند و وجوب نماز کسوف در نزد کسانی از سلف که آن را واجب می‌دانند، نمی‌باشد، و این قول جدا قوی است.

مقصود اینست که شافعی رحمه الله تصریح کرده که بر هرکسی که جمعه بر وی واجب است، نماز عید بر وی واجب می‌باشد، لیکن گاهی گفته می‌شود: از این کلام واجب عینی بودن نماز عید برداشت نمی‌شود، چرا که فرض کفایه هم بر همه واجب است ولی با انجام دادن آن توسط عده‌ای فرضیتش از دیگران ساقط می‌گردد. فایده‌ی این موضوع در دو مساله نمایان می‌گردد:

۱- اگر همه در انجام فرض کفایه شرکت کنند، به سبب وجوب آن، ثواب کسی که واجب را ادا کرده، به آنها می‌رسد.

۲- اگر همه‌ی آنها در ترک فرض کفایه شرکت کنند، همه‌ی آنها مستحق ذم و عقاب می‌باشند. از اینرو از این قول امام شافعی که «نماز عید بر هر کسی که نماز جمعه بر وی واجب است، واجب می‌باشد» لازم نمی‌آید که نماز عید همچون نماز جمعه نیز واجب عینی می‌باشد، که ممکن است این قول گفته شود. لیکن ظاهر تشبیه عید به نماز جمعه و مساوی قرار دادن بین کسی که نماز جمعه بر او واجب است با کسی که نماز عید بر او واجب است، بر مساوی بودن آنها در وجوب، دلالت می‌کند و هیچ گروهی در وجوب عینی نماز جمعه اختلاف نکرده‌اند، پس نماز عید هم اینچنین است.

مقصود بیان حکم ترک کننده‌ی نماز جمعه می‌باشد، ابو عبدالله بن حامد می‌گوید: هرکس وجوب نماز جمعه را انکار کند، کافر می‌گردد. از اینرو اگر شخصی نماز جمعه را با اعتقاد به وجوب آن چهار رکعت بگزارد، ابو عبدالله می‌گوید: اگر بگوییم این نماز، ظهر مقصوره می‌باشد (یعنی نماز ظهر را قصر کرده و دو رکعت به همراه دو رکعت نماز جمعه گزارده است)، کافر نمی‌گردد، وگرنه (اگر بگوییم هر چهار رکعت نماز ظهر بوده

است) کافر می‌گردد^(۱).

حکم ترک روزه و حج و زکات:

آیا حکم تارک روزه و حج و زکات، در وجوب قتل، به حکم ترک کننده‌ی نماز ملحق می‌گردد؟

در این مورد سه روایت از امام احمد می‌باشد که عبارتند از:

روایت اول: با ترک هریک از این‌ها همچون ترک کننده‌ی نماز کشته می‌شود. و دلیل این روایت آنست که، زکات و روزه و حج از مبانی اسلام می‌باشند، از اینرو ترک کننده‌ی هریک از آن‌ها همچون تارک نماز کشته می‌شود. بر این اساس بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مانعین زکات جنگیده و فرمود^(۲): به خدا سوگند، با هرکس که بین نماز و زکات تفاوت قائل شود، می‌جنگم.

براستی که این دو در کتاب الله مقرون به هم ذکر شده‌اند. همچنین این مبانی از حقوق اسلام می‌باشند و رسول الله تنها به عدم قتال با کسانی امر کردند که شهادتین را جاری کرده و به حقوق آن التزام دارند، و خبر دادند که عصمت خون جز با حق و حقوق اسلام ثابت نمی‌گردد. پس این قتال با گروهی است که از این اعمال امتناع ورزیده و قتل برای هریک از آن‌ها مقدر می‌باشد و قطعاً این قتل به سبب ترک یکی از حقوق کلمه و شرائع اسلام، توسط وی می‌باشد. و این صحیح‌ترین اقوال است.

۱- براستی که کسی دیگر را نیافتم که معتقد بر کفر تارک نماز جمعه باشد. اما واضح و آشکار است که ترک عمدی نماز جمعه و بدون عذر از گناهان کبیره می‌باشد همانطور که ابن قیم در اعلام الموقعین ترک آن را بدون عذر از گناهان کبیره می‌شمارد. و قطعاً ترک کننده‌ی عمدی آن همانطور که در احادیث ذکر شد در معرض وعید شدیدی قرار دارد و آن مهر خوردن بر قلبش می‌باشد که الله متعال کافران را با این ویژگی ذکر می‌کند که بر قلبهایشان مهر خورده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ خداوند دل‌هایشان را مهر زده است. (مترجم)

۲- البخاری في الزكاة (۱۴۰۰)، ومسلم في الإیمان (۲۰).

روایت دوم: با ترک عملی غیر از نماز کشته نمی‌شود. چرا که نماز عبادتی بدنی است که نیابت در آن راهی ندارد و دلیل دیگر قول عبدالله بن شقیق است که می‌گوید: اصحاب رسول الله ﷺ ترک هیچ عملی جز نماز را کفر نمی‌دانستند^(۱).

چرا که نماز با ویژگی‌هایی، متمایز قرار داده شده که در سایر اعمال نیست، از جمله:

۱- نماز اولین عملی است که در اسلام فرض شد و بر این اساس بود که رسول الله ﷺ نمایندگان شان را امر می‌کردند که پس از بیان شهادتین، دعوت را از نماز شروع کنند. و به معاذ فرمودند^(۲): (إِنَّكَ سَتَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَإِذَا جِئْتَهُمْ فَادْعُهُمْ إِلَى أَنْ يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ طَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ...) تو به سوی قومی می‌روی که اهل کتاب هستند، پس هر گاه نزد آن‌ها رفتی، آنان را به گواهی دادن به اینکه هیچ معبود بر حقی جز الله وجود ندارد و به اینکه محمد رسول و فرستاده‌ی خداوند است دعوت کن، اگر این دعوت تو را پذیرفتند به آنان بگو که خداوند پنج وعده نماز را در شبانه روز بر آن‌ها واجب گردانده است.

۲- اولین عملی که بنده در مورد آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز می‌باشد.

۳- الله متعال نماز را در آسمان در شب معراج فرض کرده است. [جالب است که برای فرض شدن تمامی اعمال و احکام، جبرئیل امین از آسمانها نازل می‌شد، اما برای اعلان فرضیت نماز این رسول الله ﷺ بود که بایستی تا جایی بالا می‌رفت که جبرئیل امین طاقت آن را نداشت].

۱- الترمذی فی الإیمان (۲۶۲۴)، والراوی هو العقیلبی ثقة من تابعی أهل البصرة.
 ۲- البخاری فی المغازی (۴۳۴۷)، مسلم فی الإیمان (۱۹)، أبوداود (۱۵۸۴)، ابن ماجه (۱۷۸۳)، الترمذی (۶۲۵)، النسائی (۲۴۳۵).

- ۴- بیشترین عمل فرضی است که در قرآن ذکر شده است.
- ۵- زمانیکه از اهل جهنم سوال می‌شود: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾ [المذثر: ۴۲]. چه چیزهایی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ جواب این سوال را با ترک نماز شروع می‌کنند. [آنجا که می‌گویند: ﴿قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ [المذثر: ۴۳]. می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم.]
- ۶- فرض بودن نماز از بنده تا زمانیکه عقلش همراه او باشد، ساقط نمی‌گردد برخلاف فرائض دیگر که تنها برای زمانی محدود فرض می‌باشند.
- ۷- نماز، ستون چادر و خیمه اسلام می‌باشد. و هرگاه ستون چادر و خیمه سقوط کند، در واقع چادر از هم می‌ریزد.
- ۸- نماز آخرین چیزی است که از دین برداشته می‌شود.
- ۹- نماز بر آزاده و برده، مذکر و مونث، حاضر و مسافر، سالم و مریض، و ثروتمند و فقیر فرض می‌باشد.
- ۱۰- رسول الله ﷺ اجابت دعوت اسلام را از کسی جز با التزام به نماز، قبول نمی‌کردند همانطور که قتاده از انس رضی الله عنه روایت می‌کند که ^(۱): رسول الله ﷺ اجابت دعوت اسلام را فقط با اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات از اشخاص قبول می‌کردند.
- ۱۱- قبول شدن سایر اعمال موقوف به ادای نماز می‌باشد. از اینرو الله متعال از تارک نماز نه روزه‌ای قبول می‌کند و نه حج و صدقه و جهاد و هیچ عملی از اعمالش را از وی نمی‌پذیرد. عون بن عبدالله می‌گوید: زمانیکه بنده وارد قبرش می‌شود، اولین چیزی که از وی سوال می‌شود در مورد نمازش می‌باشد، پس اگر نمازش صحیح بود به باقی اعمالش نظر می‌شود و اگر نمازش صحیح و درست نبود، پس

۱- تعظیم قدر الصلاة (۱۲).

از آن به چیزی از اعمالش نگاه نمی‌شود^(۱).

بر این اثر روایتی که در مسند و سنن از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده، شاهد می‌باشد، که در آن آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۲): (إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عَمَلِهِ صَلَاتُهُ، فَإِنْ صَلَحَتْ فَقَدْ أَفْلَحَ وَأَنْجَحَ، وَإِنْ فَسَدَتْ فَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ) اولین چیزی از اعمال که بنده در روز قیامت راجع به آن محاسبه و محاکمه می‌شود، نماز اوست که اگر درست باشد، رستگار و پیروز می‌شود و اگر باطل و ناقص باشد، پشیمان و ناکام و زیانکار می‌گردد.

بنابراین، اگر از اعمال نیکش چیزی قبول می‌شد، از زیانکاران و خاسرین نمی‌بود. روایت سوم: با ترک زکات و روزه کشته می‌شود اما با ترک حج کشته نمی‌شود چرا که در مورد وقت و جوب آن اختلاف می‌باشد که آیا وجوب آن پس از استطاعت، فوری می‌باشد یا اینکه با تاخیر از وقت وجوب، می‌توان آن را انجام داد؟ از اینرو آنان که قائل به وجوب تاخیری آن می‌باشد [یعنی از زمان وجوب حج تا پایان عمر برای ادای آن فرصت می‌باشد] می‌گویند: چگونه با امری که در تاخیر آن گنجایش می‌باشد، کشته می‌شود؟ در حالیکه این دلیل بسیار ضعیف می‌باشد، چرا که ترک کننده‌ی آن به مجرد تاخیر آن از وقتش کشته نمی‌شود، بلکه صورت مساله چنین است: که وی عزم را جزم کرده که حج را ترک کند و می‌گوید: حج بر من واجب است ولی هرگز حج نمی‌کنم. لذا، این مساله مورد نزاع می‌باشد.

رای صواب و صحیح در این مساله قول به کشته شدن وی می‌باشد، چرا که حج از

۱- أخرجه محمد بن نصر في تعظيم قدر الصلاة (۱۹۴) وصحّف فيه اسم عون بن عبدالله إلى عون بن عبد الملك،

وهو ابن عتبة بن مسعود، إمام قدوة، وثقه أحمد وغيره. وعزاه ابن رجب في أحوال القبور إلى ابن عجلان.

۲- بهذا اللفظ أخرجه الترمذي في الصلاة (۴۱۳)، وقال: حسن غريب. والنسائي في الصلاة (۴۶۵) وسوف يأتي

بغير هذا اللفظ في المسند وأخرّجه هناك إن شاء الله.

حقوق اسلام می‌باشد و عصمت از خون برای کسی که به اسلام روی می‌آورد تنها زمانیکه حقوق آن را ادا کند، ثابت می‌گردد، و حج یکی از بزرگترین حقوق آن می‌باشد.

آیا ترک کننده‌ی نماز بر اساس حد کشته می‌شود یا به سبب کفر و ارتداد؟

جواب مساله سوم و آن اینکه: در این مساله علما بردو نظریه می‌باشد، که آن دو روایت از امام احمد می‌باشد:

روایت اول: ترک کننده‌ی نماز به سبب ارتداد همچون مرتد کشته می‌شود. و این قول سعید بن جبیر، عامر شعبی، ابراهیم نخعی، ابی عمرو اوزاعی، ایوب سختیانی، عبدالله بن مبارک، اسحاق بن راهویه و عبدالملک بن حبیب از مالکیه و یکی از دو قول در مذهب شافعی می‌باشد و طحاوی آن را از امام شافعی بدون واسطه حکایت می‌کند و ابومحمد بن حزم این قول را از عمر بن خطاب، معاذ بن جبل، عبدالرحمن بن عوف، ابوهریره و غیر ایشان از صحابه رضی الله عنهم نقل می‌کند.

روایت دوم: ترک کننده‌ی نماز بر اساس حد تارک الصلاة که کشته شدن است، کشته می‌شود، نه به سبب کفر و ارتداد. این قول مالک و شافعی می‌باشد و ابو عبدالله بن بطه این روایت را اختیار کرده است.
ما دلائل طرفین را ذکر می‌کنیم:

ادله‌ی کسانی که تارک الصلاة را کافر ندانسته و او را تکفیر نمی‌کنند:

- ۱- با وارد شدن شخص به اسلام، حکم اسلام بر او ثابت شده است، از اینرو از اسلام جز با یقین خارج نمی‌شود.
- ۲- از عبادة بن صامت رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۱): (مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا

۱- البخاري في أحاديث الأنبياء (۳۴۳۵) ومسلم في الإيمان (۲۸).

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ) هرکس شهادت دهد که معبود به حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد، و محمد بندهی الله و فرستادهی اوست و عیسی بنده و فرستادهی اوست و کلمه‌ی الله است که آن را در مریم القا کرده و روحی از جانب الله متعال می‌باشد و گواهی دهد که بهشت و جهنم حق است، الله متعال با هر مقدار عملی که باشد، او را وارد بهشت می‌گرداند.

۳- از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله درحالیکه بر مرکبی سوار بودند که معاذ رضی الله عنه هم پشت ایشان بر آن سوار بود، به او فرمودند: یا معاذ، معاذ گفت: یا رسول الله در خدمت و گوش به فرمان شما هستم. سه بار رسول الله صلی الله علیه و آله معاذ را مخاطب قرار دادند که هر سه بار معاذ رضی الله عنه این جمله را تکرار کردند. سپس فرمودند ^(۱): (مَا مِنْ عَبْدٍ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ) هیچ بنده‌ای نیست که گواهی می‌دهد که معبود برحقی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست مگر اینکه خداوند او را بر آتش جهنم حرام می‌گرداند. معاذ گفت: یا رسول الله، آیا مردم را از آن باخبرسازم تا خوشحال و شادمان گردند؟ فرمودند: (إِذَا يَتَكَلَّمُوا) آنگاه بر آن اعتماد کرده و از عمل باز می‌مانند. معاذ از این موضوع در زمان فوتش خیر داد، تا (به خاطر پوشیدن آنچه می‌دانست ^(۲)) مرتکب گناهی نشده باشد.

۱- البخاري في العلم (۱۲۸) ومسلم في الإيمان (۳۲).

۲- برآستی که باید یاد بگیریم که چه چیز را باید از مردم پنهان نمود تا نفع عام‌تر و بزرگتری را برایشان بخواهیم و چه چیزی را بیان نمود تا در بلا و مصیبت نیفتند. معاذ حدیثی را تا زمان فوتش، نگفت تا مردم بیشتر عمل کرده و حداقل جایگاهشان را تا زمان فوت معاذ با شنیدن این حدیث بالا و بالاتر برده و بهترین جایگاه را با انجام هرچه بیشتر اعمال انجام دهند، اما امروزه می‌بینیم که

- ۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۱): (أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ) نیک بخت‌ترین مردم نسبت به شفاعت من در روز قیامت کسی است که از روی اخلاصی که برخاسته از قلبش باشد، بگوید: هیچ معبود به حقی جز الله نیست.
- ۵- معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۲): (مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ) هرکس آخرین کلامش، کلمه‌ی طیبه «لا إله إلا الله» باشد، وارد بهشت می‌شود. و در لفظی دیگر آمده است^(۳): (مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ) هرکس در حالی بمیرد که بداند، هیچ معبود به حقی جز الله نیست، وارد بهشت می‌شود.
- ۶- عتبان بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجَهَ اللَّهِ) براستی که الله عزوجل آتش را بر گوینده‌ی لا إله إلا الله، که با گفتن آن خواستار لقای وجه الله می‌باشد، حرام گردانیده است.
- ۷- از ابوذر رضی الله عنه روایت است^(۴) که رسول الله صلی الله علیه و آله شروع به خواندن آیه‌ای از قرآن کرده

چیزهایی کتمان می‌شود که مربوط به اصل ایمان و اسلام بوده و حتی فرد بدون آن‌ها دیگر مسلمان نخواهد بود ولی ندانسته در آن‌ها واقع می‌شود و جای بیان این ضروریات را بیان فضائی گرفته که در درجات بسیار پایین تر و در اولویت‌های تبلیغی بسیار دورتری نسبت به بیان ضروریات دین می‌باشند. (مترجم)

۱- البخاري في العلم (۹۹). مسند أحمد (۸۸۵۸)، (۱۰۷۱۳)، سنن النسائي (۵۸۱۱).

۲- أخرجه أبو داود (۳۱۱۶)، شعب الإیمان (۹۳)، (۸۷۹۸)، مسند أحمد (۲۲۱۲۶)، المعجم الكبير (۲۲۱).

۳- مسلم في الإیمان (۲۶) من حديث عثمان رضي الله عنه.

۴- مسند أحمد (۲۱۴۹۵).

و تا صبح آن را تکرار کرده و فرمودند: (دَعَوْتُ لِأُمَّتِي، أُجِبْتُ بِالَّذِي لَوْ أَظْلَعَ عَلَيْهِ كَثِيرٌ مِنْهُمْ طَلْعَةَ تَرَكُوا الصَّلَاةَ) برای امتم دعا کردم، و به چیزی اجابت شدم که اگر بیشتر آن‌ها بر آن اطلاع یابند، نماز را ترک می‌کنند. ابوذر گفت: آیا مردم را بشارت ندهم؟ فرمودند: بله بشارت بده. پس رفت (تا مردم را بشارت دهد) که عمر گفت: براستی، اگر او را با این بشارت به سوی مردم بفرستید، از عبادت امتناع می‌ورزند، پس رسول الله ﷺ او را ندا داد تا بازگردد که برگشت. و آیه این بود: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸]. اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند (وهرگونه که بخواهی درباره ایشان می‌توانی عمل کنی) و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی) چرا که تو چیره و توانا و حکیمی (لذا نه بخشش تو نشانه ضعف، و نه مجازات تو بدون حکمت است).

قائلین به کفر تارک نماز، استدلال به این احادیث را اینگونه پاسخ داده‌اند^(۱):

این نصوص و نصوص دیگری که بدین معنا وارد شده است، بر دو قسم می‌باشند: یا احادیثی عام‌اند که با احادیثی که بر کفر تارک نماز دلالت می‌کند، خاص می‌شوند و یا مطلق‌اند که با چیزی مقید شده‌اند که با وجود آن ترک نماز غیر ممکن می‌باشد، همانگونه که در فرمایشاتی که از رسول الله گذشت، آمده است: [يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ]، [صَدَقَا مِنْ قَلْبِهِ]، [خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ] و مانند این‌ها. از اینرو این نصوص مقید به آوردن شهادتین با قصد اخلاص و صدق قلبی است که او را از ترک نماز منع می‌کند، چرا که اخلاص و صدق حتماً او را به انجام نماز وادار می‌کند. [و در واقع نماز نگزاردن وی نشان دهنده‌ی عدم اخلاص و صدق وی نسبت به شهادتین می‌باشد].

۸- در مسند احمد از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (الدَّوَابُّ

۱- به نقل از رساله‌ی تارك الصلاة از علامه ابن عثيمين، رحمه الله.

عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَةٌ: دِيْوَانٌ لَا يَعْبَأُ اللَّهُ بِهِ شَيْئًا، وَدِيْوَانٌ لَا يَتْرُكُ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا، وَدِيْوَانٌ لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ، فَأَمَّا الدِّيْوَانُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ: فَالشَّرْكَ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ﴾ [المائدة: ۷۲] وَأَمَّا الدِّيْوَانُ الَّذِي لَا يَعْبَأُ اللَّهُ بِهِ شَيْئًا: فَظَلَمَ الْعَبْدُ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ مِنْ صَوْمٍ يَوْمٍ تَرَكَهُ، أَوْ صَلَاةٍ تَرَكَهَا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَغْفِرُ ذَلِكَ وَيَتَجَاوَزُ إِنْ شَاءَ، وَأَمَّا الدِّيْوَانُ الَّذِي لَا يَتْرُكُ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا: فَظَلَمَ الْعِبَادَ بَعْضِهِمْ بَعْضًا، الْقِصَاصُ لَا مَحَالَةَ) ديوانها در نزد الله متعال سه گونه‌اند: دیوانی که الله متعال بدان اهمیت زیادی نمی‌دهد، و دیوانی که الله عزوجل چیزی از آن را رها نمی‌سازد و دیوانی که الله متعال چیزی از آن را نمی‌بخشد. اما دیوانی که الله متعال چیزی از آن را رها نمی‌سازد، شرک به الله می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: بیگمان هر کس انبازی برای الله قرار دهد، الله متعال بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد). و اما دیوانی که الله متعال اهمیت زیادی به آن نمی‌دهد، ظلم بنده به خودش در آنچه که بین او و پروردگارش بوده، می‌باشد، همچون روزه‌ای که ترک کرده یا نمازی که آن را ترک کرده، برآستی که الله عزوجل این را می‌بخشد و اگر بخواهد از آن می‌گذرد و اما دیوانی که الله متعال از آن چیزی را رها نمی‌کند، ظلم بعضی از بندگان نسبت به دیگران می‌باشد که قطعاً برای آن قصاص می‌باشد.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز^(۲):

این حدیث با زیاده [من صوم ترکه أو صلاة ترکها] ضعیف می‌باشد.

۱- المسند (۲۶۰۳۱) وقال الهيثمي في مجمع الزوائد ۱۰/۳۴۸: رواه أحمد وفيه صدقة بن موسى وقد ضعفه الجمهور. وانظر ضعيف الجامع (۳۰۲۲) وقد حسن الألباني نحوه، لكن ليس فيه ذكر الصلاة، فلا فائدة وانظر الصحيحة (۱۹۲۷).

۲- به نقل از صحيح فقه السنة ۱/۲۲۶.

۹- در مسند از عبادة بن صامت رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۱): (خَمْسُ صَلَوَاتٍ كَتَبَهُنَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ مَنْ آتَى بِهِنَّ لَمْ يُصَيِّعْ مِنْهُنَّ شَيْئًا اسْتِخْفَافًا يَحْقِقُهُنَّ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدٌ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، وَمَنْ لَمْ يَأْتِ بِهِنَّ فَلَيْسَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدٌ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ، وَإِنْ شَاءَ عَفَرَ لَهُ) الله متعال پنج نماز را بر بندگانش فرض کرده است، هرکس آن‌ها را بدون سبک شمردن حق آن‌ها ادا نموده و ضایع نگرداند، عهدهی برای او در نزد الله متعال می‌باشد که او را وارد بهشت گرداند و هرکس آن‌ها را انجام ندهد، برای او در نزد الله متعال عهدهی نیست، اگر خواست او را می‌بخشد و اگر خواست عذابش می‌دهد.

گفته‌اند: این حدیث دلیلی بر کافر نبودن ترک کننده‌ی بعضی از نمازها، و اینکه وی تحت مشیئت خداوندی است، می‌باشد.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز ^(۲):

حمل کردن حدیث بر ترک بعضی از نمازها، صحیح نیست، چرا که در حدیث دیگری که امام احمد در مسند روایت کرده، آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۳): (وَمَنْ لَقِيَهُ وَقَدْ انْتَقَصَ مِنْهُنَّ شَيْئًا اسْتِخْفَافًا يَحْقِقُهُنَّ لَقِيَهُ، وَلَا عَهْدَ لَهُ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ، وَإِنْ شَاءَ عَفَرَ لَهُ) و هرکس که خداوند را در حالی ملاقات کند که به دلیل سبک شمردن حق نمازها، چیزی از آن‌ها کاسته است، عهدهی برای او در نزد خداوند نیست، اگر بخواهد او را عذاب و اگر بخواهد وی را می‌بخشد.

براین اساس، حدیث بر این حمل می‌شود که شخص نماز گزارده است، اما بعضی از واجباتش را ناقص انجام داده است، چرا که در حدیث آمده است: (وَمَنْ لَقِيَهُ وَقَدْ انْتَقَصَ

۱- المسند (۲۲۶۹۳).

۲- به نقل از صحیح فقه السنة ۱/ ۲۲۵.

۳- مسندأحمد (۲۲۷۵۲)، أبوداود (۱۴۲۰)، ابن ماجه (۱۴۰۱).

مِنْهُمْ شَيْئًا اسْتِخْفَافًا بِحَقِّهِنَّ لِقِيَّهِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ، وَإِنْ شَاءَ عَفَرَ لَهُ).

۱۰- همچنین در مسند از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۱): (إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، فَإِنْ أَتَمَّهَا، وَإِلَّا قِيلَ: انظُرُوا هَلْ لَهُ مِنْ تَطَوُّعٍ؟ فَإِنْ كَانَ لَهُ تَطَوُّعٌ أَكْمَلَتِ الْفَرِيضَةَ مِنْ تَطَوُّعِهِ، ثُمَّ يُفْعَلُ بِسَائِرِ الْأَعْمَالِ الْمَفْرُوضَةِ مِثْلُ ذَلِكَ) اولین آنچه که بنده مسلمان در مورد آن به قیامت محاسبه می‌شود، نماز فرض می‌باشد. پس اگر کامل باشد، که خوب، و گرنه گفته می‌شود، نگاه کنید برای وی نافلة‌ای هست؟ پس اگر نافلة بود، نماز فرضش با نافلة کامل می‌گردد. سپس در مورد سایر اعمال اینچنین عمل می‌شود. و گفته‌اند: که نقص فرایض با نوافل کامل می‌شود و این نقص هم شامل نقص در نفس فریضه (همچون ترک بعضی از واجبات آن) و هم شامل نقص در تعدادی از نمازهای فرض (با ترک آنها) می‌باشد.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز ^(۲):

حدیث به صورت مرفوع صحیح نبوده و طرق ضعیفی دارد که در قوی‌ترین آنها آمده است: (فَإِنْ صَلَّحَتْ فَقَدْ أَفْلَحَ وَأَنْجَحَ، وَإِنْ فَسَدَتْ فَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ) پس اگر نمازش درست باشد، رستگار و پیروز می‌شود و اگر باطل و ناقص باشد، پشیمان و ناکام و زیانکار می‌گردد.

این قول در حدیث [صلحت] بدین معناست که ارکان نماز کامل و صحیح می‌باشد، از اینرو صحیح نیست که این قول [و ان كان قد انتقص منها شيئاً] بر ترک ارکان و شروط نماز حمل شود، بلکه واجب است که این نقصان بر ترک اعمالی غیر از ارکان و شروط

۱- المسند (۷۹۰۲) (۹۴۹۴) و صححه أحمد شاکر (۷۸۸۹) و أبوداود في الصلاة (۸۶۴) وابن ماجه في إقامة

الصلاة (۱۴۲۵) والترمذي (۴۱۳) وقال: هذا حديث حسن.

۲- به نقل از صحیح فقه السنة ۱/۲۲۶.

(همچون هر عملی که از ترک آن سجده‌ی سهو لازم می‌آید) حمل شود. بنابراین استدلال به آن قطعی نمی‌باشد.

۱۱- در حدیث شفاعت آمده است که الله عزوجل می‌فرماید: (وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، وَكِبْرِيَائِي وَعَظَمَتِي لِأَخْرَجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) به عزت و جلال و کبریایی و عظمت سوگند، قطعاً هر کس را که لا اله الا الله گفته باشد، از جهنم بیرون می‌آورم. و در حدیث آمده است که: [فيخرج من النار من لم يعمل خيراً قط] سپس کسانی که هیچ عمل خیری انجام نداده‌اند، از آتش خارج می‌شوند^(۱).

[قبل از اینکه پاسخ این استدلال ذکر شود لازم است این حدیث را به طور کامل ذکر کنیم و آن اینکه:] ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۲): (إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ وَأَمِنُوا، فَمَا مُجَادَلَةٌ أَحَدِكُمْ لِصَاحِبِهِ فِي الْحَقِّ يَكُونُ لَهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا بِأَشَدِّ مِنْ مُجَادَلَةِ الْمُؤْمِنِينَ لِرَبِّهِمْ فِي إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ أُدْخِلُوا النَّارَ، قَالَ: يَقُولُونَ: رَبَّنَا، إِخْوَانُنَا كَانُوا يُصَلُّونَ مَعَنَا، وَيَصُومُونَ مَعَنَا، وَيَحُجُّونَ مَعَنَا، فَأَدْخَلْتَهُمُ النَّارَ، قَالَ: فَيَقُولُ: اذْهَبُوا فَأَخْرِجُوا مَنْ عَرَفْتُمْ مِنْهُمْ، فَيَأْتُونَهُمْ فَيَعْرِفُونَهُمْ بِصُورِهِمْ، لَا تَأْكُلُ النَّارُ صُورَهُمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ النَّارُ إِلَى أَنْصَافِ سَاقِيهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ إِلَى كَفَّيْهِ، فَيُخْرِجُونَ فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا قَدْ أَخْرَجْنَا مَنْ أَمَرْتَنَا، قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ: أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ دِينَارٍ مِنَ الْإِيمَانِ، ثُمَّ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ وَزْنُ نِصْفِ دِينَارٍ، حَتَّى يَقُولَ: أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ دَرَّةٍ، - قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ بِهِذَا الْحَدِيثِ فَلْيَقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ

۱- الحدیث من جملة الأولى، أخرجه البخاري في التوحيد (۷۵۱۰) ومسلم في الإيمان (۱۹۳) من حدیث أنس رضي الله عنه ومن الجملة الثانية من حدیث أبي بكر رضي الله عنه، أخرجه أحمد ۱/ ۴-۵ والبخار (۳۴۶۵) وأبو يعلى (۵۲) ووثق الهيثمي رجالهم في مجمع الزوائد ۱۰/ ۳۷۵.

۲- الجامع (منشور كملحق بمصنف عبد الرزاق (۲۰۸۵۷)، مسند أحمد (۱۱۸۹۸)، مسلم (۱۸۴)، بخاري (۶۵۶۰).

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكَ حَسَنَةً يُّضَعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾ [النساء: ۴۰] - قَالَ: فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا قَدْ أَخْرَجْنَا مَنْ أَمَرْتَنَا فَلَمْ يَبْقَ فِي النَّارِ أَحَدٌ فِيهِ خَيْرٌ، قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ: شَفَعَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَشَفَعَتِ الْأَنْبِيَاءُ، وَشَفَعَ الْمُؤْمِنُونَ، وَبَقِيَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، قَالَ: فَيَقْبِضُ قَبْضَةً مِنَ النَّارِ - أَوْ قَالَ: قَبْضَتَيْنِ - نَاسًا لَمْ يَعْمَلُوا لِلَّهِ خَيْرًا قَطُّ، قَدْ احْتَرَفُوا حَتَّى صَارُوا حُمَمًا، قَالَ: فَيُؤْتَى بِهِمْ إِلَى مَاءٍ يُقَالُ لَهُ: الْحَيَاءُ، فَيَصَبُّ عَلَيْهِمْ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحَبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ، قَالَ: فَيَخْرُجُونَ مِنْ أَجْسَادِهِمْ مِثْلَ اللُّؤْلُؤِ، وَفِي أَعْنَاقِهِمُ الْحَتَاةُ عَتَقَاءُ اللَّهِ، قَالَ: فَيُقَالُ لَهُمْ: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ، فَمَا تَمَنَيْتُمْ وَرَأَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَكُمْ، قَالَ: فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ نُعْطِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، قَالَ: فَيَقُولُ: فَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَفْضَلَ مِنْهُ، فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا وَمَا أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: رِضَائِي عَنْكُمْ، فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ أَبَدًا) وفتیکه مومنان از آتش دوزخ نجات یافتند و ایمن شدند، میانجیگری و اصرار هیچیک از شما برای گرفتن حق کسی در دنیا از میانجیگری و اصرار مومنان نزد پروردگارشان برای نجات برادرانشان از آتش بیشتر نمی‌باشد، می‌گویند: پروردگارا، برادران (دینی) ما، با ما نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و حج را به جای می‌آوردند، اما آن‌ها را در آتش جهنم انداخته‌ای. الله متعال می‌فرماید: بروید و هرکس را که می‌شناسید از آتش بیرون بیاورید. مومنان آن‌ها را با صورت‌هایشان می‌شناسند، چون آتش بر صورت‌هایشان اثر نکرده است. و در حالی از آتش بیرون آورده می‌شوند که آتش تا نصف ساق بعضی از آنان و تا کف پای برخی دیگر رسیده است. مومنان می‌گویند: پروردگارا، کسانی را که امر فرموده بودی از آتش بیرون آوردیم. رسول الله ﷺ فرمودند: سپس الله متعال می‌فرماید: هرکسی که در قلبش به اندازه‌ی ذره‌ای از دینار (کنایه از کوچکی) ایمان وجود دارد از آتش بیرون بیاورید. سپس می‌فرماید: هرکسی که در قلبش به اندازه‌ی نصف ذره‌ای از دینار (کنایه از کوچکی) ایمان وجود دارد، از آتش بیرون آورید. بار دیگر می‌فرماید: هرکسی که در قلبش به اندازه‌ی مثقال ذره‌ای ایمان وجود دارد، از آتش بیرون آورید. ابوسعید می‌گوید: هرکس این حدیث را باور ندارد، این آیه را بخواند: ﴿در حقیقت خداوند هم وزن ذره‌ای

ستم نمی‌کند و اگر (آن ذره کار) نیکی باشد، دوچندانش می‌کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد. سپس مومنان می‌گویند: پروردگارا، کسانی را که امر فرموده بودی از آتش بیرون آوردیم و هیچ شخصی که در او خیری یافت شود در آتش جهنم باقی نمانده است. سپس الله متعال می‌فرماید: ملائکه و پیامبران و مومنان شفاعت کردند، اما ارحم الراحمین باقی مانده است. سپس یک یا دو مشت از مردمی را که اصلاً هیچ عمل خیری را به خاطر خدا انجام نداده‌اند و آنقدر در آتش سوخته‌اند که مانند خاکستر شده‌اند، از آتش بیرون می‌آورد، سپس از آبی که «آب حیات» نامیده می‌شود بروی آن‌ها ریخته می‌شود و همانند دانه ای که همراه سیلاب آمده باشد، سربرمی‌آورند و در حالی بیرون آورده می‌شوند که بدنشان مانند مروارید است و بر گردنشان مهر «آزاد شدگان الله» نقش بسته است. و به آنان گفته می‌شود: وارد بهشت شوید، هر چیزی که ببینید و آرزو کنید، در اختیار شماست. آنان می‌گویند: پروردگارا، به ما چیزهایی عطا کرده‌ای که به هیچ یک از عالمیان نبخشیده‌ای. الله متعال می‌فرماید: برای شما نزد من چیزی برتر و بالاتر از آن وجود دارد. می‌گویند: پروردگارا، از این بالاتر چه می‌تواند باشد؟ الله متعال می‌فرماید: رضایت من از شما، دیگر هیچ گاه بر شما قهر و غضب نمی‌گیرم.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز^(۱):

مطلب اول: هنگام سخن گفتن درباره مسائل وعد و وعید، لازم است به تمامی نصوص (آیات و احادیث) مرتبط با مساله، توجه داشته باشیم و آن‌ها را دوشادوش و در کنار هم به کار گیریم و به اندازه‌ی توان خود بکوشیم که در هنگام بروز تعارض بین نصوص، به دنبال یافتن رابطه ای منطقی بین آن‌ها باشیم نه اینکه آن‌ها را رد کنیم. از عدل و انصاف و تقوی بدور است که به خاطر تایید و یاری حکم، رای، مذهب، سخن و یا شخص خاصی فقط به نص واحدی توجه و از بقیه‌ی نصوص چشم پوشی

۱- به نقل از کتاب «حکم تارك الصلاة» نوشته‌ی عبدالمنعم مصطفی حلیمه ص ۶۱-۷۷. با تصرفی جزئی.

نماییم. چون در بیشتر اوقات، کسانی که در افراط و تفریط گرفتار شده‌اند به خاطر توجه به نص یا نصوص خاصی بوده که به گمان خودشان گم‌شده‌ی خویش را در آن یافته‌اند، در حالیکه از بقیه نصوص مرتبط و یا دلایلی که مورد علاقه آنان نیست و فهم جدیدی را در مورد آن مسأله ارائه می‌دهد، غافل مانده‌اند.

به عنوان مثال در مورد حدیث [إن من قال لا إله إلا الله دخل الجنة] هرکس «لا إله إلا الله» را بگوید وارد بهشت می‌شود. می‌گویند: هرکس هرچند فقط به صورت زبانی و بدون انجام هرگونه عملی «لا إله إلا الله» بگوید، از اهل بهشت می‌باشد. بدون توجه به اینکه نصوص دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد «لا إله إلا الله» به شروط دیگری^(۱) غیر از شرط اقرار با زبان، مقید شده و نیاز دارد که برای بهره بردن از تلفظ آن، حتما این شروط نیز تحقق یابند، مانند شروط زیر:

شروط عالم بودن به معنای «لا إله إلا الله» و دلالت‌های آن، چون کسی که به چیزی عالم نباشد، نمی‌تواند به آن باور و اعتقاد داشته باشد. شرط کفر به طاغوت و بندگان آنان، صدق و اخلاص، نداشتن شک و گمان، یقین داشتن، محبت داشتن نسبت به «لا إله إلا الله» و اهل آن، راضی و تسلیم بودن و فرمانبرداری کامل از آن، عمل به «لا إله إلا الله» و لازمه‌های آن و در نهایت، پابرجا ماندن و وفای به آن تا زمان مرگ. چون آنچه مهم است، پایداری بر «لا إله إلا الله» تا زمان مرگ می‌باشد و عقیده هنگام مرگ ملاک است.

این‌ها شروط بهره بردن از «لا إله إلا الله» می‌باشد. اما در جریان یادآوری و تذکر دادن این شروط و بیان لزوم توجه به تمامی نصوص مرتبط با مسأله در هنگام بررسی مسائل مهمی همچون مسأله تارک الصلاة، اهل جور و ستم و تفریط و قلع و قمع نصوص، سریعاً تو را به ارتداد و خروج از دین و مخالفت با سنت پیامبر متهم می‌کنند.

۱- برای آگاهی کامل از این شروط و ادله و شرح آن‌ها به کتاب شروط لایله إلا الله تالیف عبدالمنعم مصطفی حلیمه رجوع شود.

مطلب دوم: یکی از اصول اهل سنت و جماعت این است که فرد هر اندازه گناهانش زیاد و حسناتش اندک باشد، برای اینکه بتواند به بهشت و رحمت و رضایت پروردگار نائل گردیده و شفاعت شفاعت کنندگان، شامل حال او شود، لازم است جزء مومنین موحدی باشد که بر یکتاپرستی فوت کرده‌اند.

مسلم در حدیثی روایت می‌کند که رسول الله ﷺ به عمر رضی الله عنه فرمودند ^(۱): (يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، اذْهَبْ فَنَادِ فِي النَّاسِ، أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ) ای پسر خطاب، برخیز و در میان مردم اعلان کن که جز مومنان کسی وارد بهشت نمی‌شود. مومنان یعنی موحدان و یکتاپرستان.

در حدیث دیگری رسول الله ﷺ می‌فرمایند ^(۲): (يَا ابْنَ عَوْفٍ ارْكَبْ فَرَسَكَ ثُمَّ نَادِ: أَلَا إِنَّ الْجَنَّةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِمُؤْمِنٍ) ای پسر عوف، بر اسب سوار شو و اعلان کن که بهشت جز برای مومن حلال نمی‌باشد. (فقط مخصوص مومنین است).

در صحیح بخاری آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند ^(۳): (لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ) بجز شخص مسلمان، کسی وارد بهشت نمی‌شود.

در جایی دیگر می‌فرمایند ^(۴): (أَتَانِيَاتٍ مِنْ عِنْدِ رَبِّي فَخَيْرِي بَيْنَ أَنْ يَدْخُلَ نِصْفَ أُمَّتِي الْجَنَّةَ وَيَبْنَ الشَّفَاعَةَ، فَاخْتَرْتُ الشَّفَاعَةَ، وَهِيَ لِمَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا) فرستاده‌ای از جانب پروردگارم نزد من آمده و مرا مخیر ساخت، نصف امتم را وارد بهشت کنند یا به من اجازه شفاعت داده شود. من شفاعت را پذیرفتم و آن شفاعت شامل حال کسی می‌شود که در حالی بمیرد که هیچ شریکی برای الله متعال قرار نداده باشد. یعنی بر

۱- مسلم (۱۱۴).

۲- سنن أبوداود (۳۰۵۰).

۳- بخاری (۳۰۶۲)، (۶۵۲۸).

۴- ترمذی (۲۴۴۱).

یکتاپرستی بمیرد که با تمام مظاهر و نشانه‌های شرک اکبر منافات دارد. و در حدیثی مشابه آمده است^(۱): (أُعْطِيَتِ الشَّفَاعَةَ، وَهِيَ نَائِلَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَنْ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا) به من شفاعت اعطا شده است و آن شفاعت شامل حال کسی می‌شود که در حالی بمیرد که هیچ شریکی برای الله متعال قرار نداده باشد.

و در حدیث شفاعتی که بخاری از انس رضی الله عنه روایت می‌کند آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از اینکه در مورد کسانی که به اندازه یک دانه جو ایمان در قلبشان وجود دارد، شفاعت می‌کند. سپس بار دوم به او اجازه داده می‌شود در مورد کسانی که در قلبشان به اندازه مثقال ذره ای یا یک دانه‌ی خردل ایمان وجود دارد، شفاعت کند. سپس بار دیگر به او اجازه داده می‌شود در مورد کسانی که در قلبشان کمتر از یک دانه خردل وجود دارد، شفاعت کند و آن‌ها را از آتش جهنم خارج سازد. دربار چهارم می‌فرماید: پروردگارا به من اجازه‌ی شفاعت در مورد کسانی را عطا بفرما که «لا إله إلا الله» را بر زبان آورده‌اند. الله متعال می‌فرماید: به عزت و جلال و شکوه و عظمت سوگند، بدون شک هرکس که «لا إله إلا الله» را بر زبان آورده باشد، از آتش جهنم خارج می‌سازم.

ابن ابی العاصم در روایت صحیحی که در السنه وجود دارد، آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۲): (مَا زِلْتُ أَشْفَعُ إِلَى رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَدُشِّعَنِي، وَأَشْفَعُ وَدُشِّعَنِي، حَتَّى أَقُولَ: أَيُّ رَبِّ شَفَّعَنِي فِيمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَيَقُولُ: هَذِهِ لَيْسَتْ لَكَ يَا مُحَمَّدُ وَلَا لِأَحَدٍ، هَذِهِ لِي، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَرَحْمَتِي، لَا أَدْعُ فِي النَّارِ أَحَدًا يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) من پیوسته نزد خداوند متعال شفاعت می‌کنم و او نیز شفاعت مرا می‌پذیرد. من شفاعت می‌کنم او نیز شفاعت مرا می‌پذیرد، تا اینکه می‌گویم: ای پروردگارم، مرا شفیع کسانی قرار بده که «لا إله إلا الله» را بر زبان آورده‌اند. الله متعال می‌فرماید: ای محمد، این کار مخصوص تو یا هیچ شخص

۱- مسند احمد (۲۱۴۳۵)، شعب الإیمان (۱۸۸۰)، ابن ماجه (۴۳۰۷).

۲- السنة (۸۲۸).

دیگری نیست، بلکه این کار مخصوص من است. به عزت و جلال و رحمت سوگند، هرکسی «لا إله إلا الله» را بر زبان آورده باشد، در آتش جهنم باقی نخواهم گذاشت.

بنا بر حدیث فوق، کسانی که در حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه توصیف شده و خداوند متعال یک یا دو مشت از مردمی را که هیچ عمل خیری انجام نداده‌اند با رحمت خود از آتش جهنم بیرون آورده، وارد بهشت می‌سازد، همان یکتاپرستانی هستند که در حدیث انس ذکر شده و به «لا إله إلا الله» گواهی داده‌اند.

بنابراین، ما نباید عبارت «هیچ عمل خیری را انجام نداده‌اند» را بر نبودن توحید حمل کرده و تصور کنیم که هیچ عمل خیری حتی توحید را انجام نداده‌اند، چون این سخن و تصور با نصوص آشکار زیادی که بیان می‌کنند اهل شرک و کفر مورد رحمت خداوند قرار نمی‌گیرند، منافات دارد و گفتن چنین سخنی جایز نیست.

یکی دیگر از دلایلی که بیان می‌کند در قیامت تنها اهل توحید و نه غیر آنان، مورد شفاعت و رحمت خداوند قرار می‌گیرند، حدیث جابر رضی الله عنه است که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۱): (يُعَذَّبُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ فِي النَّارِ حَتَّى يَكُونُوا فِيهَا حُمَمًا ثُمَّ تُدْرِكُهُمُ الرَّحْمَةُ فَيُخْرَجُونَ وَيَطْرَحُونَ عَلَى أَبْوَابِ الْجَنَّةِ) قَالَ: «فَيُرْسُ عَلَيْهِمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْمَاءَ فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْعُثَاءُ فِي حِمَالَةِ السَّيْلِ ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» عده‌ای از اهل توحید در آتش جهنم عذاب داده می‌شوند تا اینکه خاکستر می‌شوند، سپس رحمت خداوند متعال شامل حال آنان شده و از آتش بیرون آورده می‌شوند و بر درگاه جهنم انداخته می‌شوند. سپس می‌فرماید: اهل بهشت روی آنان آب می‌پاشند و آنان همانند دانه و خس و خاشاکی که همراه سیلاب آمده باشد، سربر آورده و سپس وارد بهشت می‌شوند.

لازم است به توصیف رسول الله صلی الله علیه و آله توجه شود که می‌فرمایند: آن‌ها از اهل توحیدند. پس همان کسانی هستند که در حدیث ابو سعید ذکر شده و بعد از شفاعت شفاعت

۱- مسندأحمد (۱۵۱۹۸)، الترمذی (۲۵۹۷) وقال: حدیث حسن صحیح، سلسلة الصحیحة (۲۴۵۱).

کنندگان، مورد رحمت پروردگار قرار می‌گیرند.

و مقتضای جمع کردن و اتردادن تمامی نصوص مرتبط با مساله این است که: شفاعت شفاعت کنندگان در مورد کسانی که در قلبشان به اندازه یک ذره یا نصف ذره ای از یک دینار ایمان وجود دارد، شامل حال کسانی می‌شود که علاوه بر اصل توحید، به اندازه یک ذره یا نصف ذره‌ای از یک دینار، ایمان و عمل صالح دارند. و بنا بر آیات و احادیث گفته شده، کسانی که هیچ عمل خیری انجام نداده و خداوند آن‌ها را مورد رحمت و عفو خود قرار می‌دهد، کسانی هستند که بجز اهل توحید بودن که وجود آن برای ورود به بهشت ضروری است، هیچ عمل خیر دیگری انجام نداده‌اند.

ابن حجر در فتح الباری ۷۳/۱ می‌گوید: منظور از دانه خردل اعمال زائد بر اصل توحید می‌باشد، چرا که رسول الله ﷺ در روایتی دیگر می‌فرمایند: (أَخْرِجُوا مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَعَمِلَ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ ذَرَّةً) هر کس که لا اله الا الله را بر زبان آورده و به اندازه ذره ای عمل خیر انجام داده (از آتش جهنم) خارج کنید.

نکته اول:

با دانستن این مسائل، مطلبی که باقی می‌ماند این است که صفت و چگونگی توحیدی را که برای خارج شدن از آتش جهنم لازم است، بدانیم.

توحید (برخلاف عقیده‌ی مرجئه‌های دوران ما) تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد و فرد پس از این اقرار، از قید و شرط‌های دین اسلام رویگردان شود. همچنین توحید، اعتقاد قلبی مجرد نیست که علائم و نشانه‌های آن در اعضای ظاهری و باطنی انسان آشکار نباشد، بلکه توحید، عبادت و اطاعت و فرمانبرداری و خضوع و دوستی کردن و دشمنی ورزیدن در راه خدا و بخاطر اوست.

الله متعال در سوره بینه آیه ۵ می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿٥﴾ و فرمان نیافته بودند جز اینکه الله را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین (خود) را برای او خالص

گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین (ثابت و) پایدارهمین است. پس براساس اعتقاد اهل سنت و جماعت، توحیدی که به انسان نفع می‌رساند، شامل اعتقاد و قول و عمل می‌باشد، به گونه‌ای که هیچکدام از دیگری تفکیک پذیر و جداشدنی نیست.

ابن تیمیه در فتاوايش ۲۰۹/۷ می‌گوید: امام شافعی در «الام» می‌فرماید: صحابه و تابعین و تابع تابعین و کسانی که ما به خدمتشان رسیده‌ایم، اجماع دارند که ایمان، قول و عمل و نیت است و هیچکدام از این‌ها بدون دیگری کفایت نمی‌کند.

حسن بصری می‌فرماید: سخن گفتن [ادعای ایمان] جز همراه با عمل، و سخن گفتن و عمل کردن جز همراه با نیت، و سخن گفتن و عمل کردن و نیت، جز با پیروی از سنت رسول الله صحیح نیست. [فایده‌ای ندارد].

سفیان بن سعید ثوری می‌فرماید: ایمان قول و عمل و نیت است، زیاد می‌شود و نقصان می‌پذیرد، با طاعت و عبادت زیاد می‌شود و با گناه و معصیت کاهش می‌یابد. سخن گفتن [ادعای ایمان] جز همراه با عمل و سخن گفتن و عمل کردن جز همراه با نیت فایده‌ای ندارد و سخن گفتن و عمل کردن و نیت، جز با هماهنگی و موافقت با سنت صحیح نیست.

امام احمد بن حنبل می‌فرماید: ایمان سخن گفتن و عمل کردن بر اساس سنت و همراه با نیت می‌باشد و افزایش و نقصان می‌پذیرد و کامل‌ترین مومنان از لحاظ ایمان، خوش اخلاق‌ترین آن‌هاست.

ابن جریر طبری می‌فرماید: با توجه به اخباری که از اصحاب رسول الله به ما رسیده و بزرگان دین بر آن عقیده بوده‌اند، ایمان، قول و عمل است و زیادی و نقصان می‌پذیرد^(۱). این عقیده اهل سنت و جماعت است.

۱- انظر شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة: ۱/ ۱۵۱-۱۸۶.

اما چه نوع عملی جزء شروط صحت و درستی توحید و ایمان می‌باشد؟ انجام دادن اعمالی که ترک کردن آنها، سبب شرک و کفر و باطل شدن همه اعمال می‌گردد و بالعکس، اجتناب و دوری کردن از تمامی اعمالی که انجام دادن آنها منجر به کفر و شرک می‌گردد، شرط صحت و درستی ایمان و توحید می‌باشد.

براساس آیات و احادیث و سخن علما - که قبلاً ذکر شد- نماز شرط صحت و درستی توحید و ایمان و ترک آن، کفر و شرک و سبب باطل شدن تمامی اعمال است. پس نماز یکی از اعمالی است که در صورت فقدان و نبودن آن ایمان از فرد برداشته می‌شود و در صورت خواندن نماز، ایمان شخص ثابت می‌شود.

ابن تیمیه [برای اینکه ثابت کند عمل جزء ایمان است] می‌فرماید: اگر چنین تصور کنیم که گروهی از مردم به رسول الله ﷺ می‌گفتند: ما قلبا و بدون هیچ شکی، به تمامی آنچه برای ما آورده ای ایمان داریم و با زبان نیز به شهادتین اقرار و اعتراف می‌کنیم، اما دراموری که ما را به آن امر یا از آن نهی می‌کنی از تو اطاعت نمی‌کنیم، نماز نمی‌خوانیم، روزه نمی‌گیریم، حج را به جا نمی‌آوریم و حدیث را تصدیق نمی‌کنیم، امانت‌ها را به صاحبانشان بر نمی‌گردانیم، به عهد و پیمان وفا نمی‌کنیم، صله رحم را به جا نمی‌آوریم، هیچکدام از اعمال خیری که ما را به انجام آن دستور می‌دهی، انجام نمی‌دهیم، شراب می‌نوشیم، محارم را به نکاح خود در می‌آوریم و با آنها زنا می‌کنیم، آشکار انجام می‌دهیم، تا جائیکه بتوانیم اصحاب و امت تو را به قتل می‌رسانیم و اموالشان را از آنها می‌گیریم، حتی خودت را هم به قتل می‌رسانیم و همراه با دشمنانت با تو می‌جنگیم. آیا هیچ عاقلی می‌تواند تصور کند که رسول الله ﷺ به آنها می‌گفت: شما مومن کامل بوده و در روز قیامت از کسانی هستید که مورد شفاعت من قرار می‌گیرید و امید آن را دارم که هیچکدام از شما وارد آتش جهنم نشوید؟ هر مسلمانی ضرورتاً می‌داند که رسول الله ﷺ به آنها می‌فرمود: شما کافرترین مردم هستید و اگر توبه نمی‌کردند، گردن آنها را می‌زد.

نکته دوم:

سنت رسول الله ﷺ دال بر این مطلب است که کسانی که مومنان در بار دوم و سوم برای آن‌ها شفاعت می‌کنند، موحد و یکتاپرست و اهل نمازند. همانگونه که در قسمتی از حدیثی که بخاری و غیر او از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند آمده است که ^(۱): «حَتَّى إِذَا فَرَغَ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ عِبَادِهِ، وَأَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ مِنَ النَّارِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ، مِمَّنْ كَانَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوهُمْ، فَيَعْرِفُونَهُمْ بِعَلَامَةِ آثَارِ السُّجُودِ، وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ مِنْ ابْنِ آدَمَ أَثَرَ السُّجُودِ، فَيُخْرِجُونَهُمْ قَدْ امْتَحَشُوا، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءٌ يُقَالُ لَهُ مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ نَبَاتَ الْحَبَّةِ فِي حِمِيلِ السَّيْلِ...» زمانیکه الله متعال داوری بین بندگان را به پایان می‌رساند، می‌خواهد کسانی را که به شهادت «لا إله إلا الله» اقرار کرده‌اند و خداوند اراده فرموده که مورد رحمت او قرار گیرند، از آتش جهنم خارج سازد، به ملائکه امر می‌کند که آن‌ها را از آتش بیرون آورند. ملائکه هم از روی آثار سجده (روی پیشانی‌شان) آن‌ها را می‌شناسند. سپس می‌فرماید: الله متعال بر آتش حرام کرده که آثار سجده انسان را بسوزاند. آن‌ها را از آتش خارج می‌کنند در حالیکه کاملاً سوخته‌اند و از آبی که آب حیات نامیده می‌شود روی آن‌ها ریخته می‌شود و مانند دانه ای که همراه گل و لای سیلاب آمده باشد، رشد می‌کنند....»

دقت کنید که ملائکه آن‌ها را از روی آثار سجده می‌شناسند که ثابت می‌کند آن‌ها اهل نماز و سجده می‌باشند و حتی بعید نیست که این‌ها، همان کسانی باشند که در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه ذکر شده و بعد از شفاعت کنندگان با رحمت خداوند از آتش جهنم بیرون آورده می‌شوند. چون اوصاف آن‌ها در هر دو حدیث شبیه هم است. در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه اینگونه توصیف شده‌اند: «و أَنْقَدِرُ فِي آتَشٍ سُوخْتِهَانِدُ» که مانند خاکستر شده‌اند سپس آن‌ها را می‌آورند و از آبی که آب حیات نامیده می‌شود، بروی آن‌ها ریخته می‌شود و همانند دانه ای که همراه سیلاب آمده باشد، سربرمی‌آورند.»

۱- أخرجه البخاري (٦٥٧٣)، و عبدالرزاق في مصنفه (٢٠٨٥٦).

و این بعد از مرحله‌ی دوم و سوم شفاعت و به پایان رسیدن شفاعت شفاعت کنندگان است. در حدیث ابو هریره رضی الله عنه هم اینگونه توصیف شده‌اند: «ملائکه هم از روی آثار سجده [روی پیشانی‌شان] آن‌ها را می‌شناسند... سپس آن‌ها را از آتش خارج می‌کنند درحالی‌که کاملاً سوخته‌اند و از آبی که آب حیات نامیده می‌شود روی آن‌ها ریخته می‌شود و مانند دانه ای که همراه گل ولای سیلاب آمده باشد، رشد می‌کنند. می‌بینیم که این‌ها همان کسانی هستند که در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه ذکر شده‌اند. با این تفاوت که در حدیث ابوهریره رضی الله عنه قسمتی اضافی آمده است که آشکارا توضیح می‌دهد آنان از اهل نماز و سجده بوده‌اند.

نکته سوم:

از اینرو روشن شد که در حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه، کوچکترین دلیلی برای کافر نبودن تارک الصلاة وجود ندارد و بیان این حدیث به عنوان دلیل کافر نبودن تارک الصلاة صحیح نمی‌باشد و حتی در صورتیکه تمامی طرق حدیث و روایتهای مختلف آن مورد توجه قرار گیرند، دلیلی علیه قائلین به عدم کفر تارک الصلاة می‌باشد.

نکته چهارم:

اگر به فرض، تصور کنیم که استدلال به این حدیث در عدم کفر تارک الصلاة صحیح باشد، چنین دلیلی از یک دلیل ظنی و مخفی و مرجوح تجاوز نمی‌کند و در دین مبین اسلام، ظن در برابر یقین، و دلیل متشابه مرجوح در برابر دلایل محکم راجحی که بر کفر تارک الصلاة دلالت دارد، نمی‌تواند مقاومت کند.

۱۲- در سنن و مسانید، قصه‌ی صاحب کارتی می‌باشد که ۹۹ کارنامه‌ی اعمال بر علیه وی می‌گشایند که هر کارنامه به اندازه‌ی دید چشم وسیع می‌باشد، سپس کارتی برای او خارج می‌کنند که در آن شهادت، «لا إله إلا الله» می‌باشد که بر گناهانش

برتری می‌یابد^(۱).

و در کارت غیر از کلمه‌ی طیبه شهادت چیزی ذکر نشده است چرا که اگر در آن غیر از کلمه‌ی طیبه چیزی می‌بود، گفته می‌شد: سپس برای او صحیفه‌های حسناش بیرون آورده شده که بر سیئات و گناهانش برتری یافت. و در این مساله برای ما همین قول کافی است که: [فیخرج من النار من لم يعمل خیرا قط] و اگر تارک نماز کافر می‌بود، جاویدان در آتش می‌ماند و هرگز از آن خارج نمی‌شد.

[قبل از ذکر پاسخ قائلین به کفر، حدیث را به طور کامل ذکر می‌کنیم: از عبدالله بن عمرو^{رضی الله عنه} روایت است که فرمود: از رسول الله^{صلی الله علیه و آله} شنیدم که فرمودند: (إِنَّ اللَّهَ سَيُخَلِّصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَنْشُرُ عَلَيْهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ سِجِلًّا كُلُّ سِجِلٍّ مِثْلُ مَدِّ الْبَصْرِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَتُنْكِرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا؟ أَظْلَمَكَ كَتَبْتَنِي الْحَافِظُونَ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: أَفَلَاكَ عَذْرٌ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: بَلَى إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً، فَإِنَّهُ لَا ظُلْمَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ، فَتَخْرُجُ بِطَاقَةٍ فِيهَا: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَيَقُولُ: احْضِرْ وَزَنَّاكَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ الْبِطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السَّجَلَاتِ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تُظْلَمُ، قَالَ: «فَتَوْضَعُ السَّجَلَاتُ فِي كِفَّةٍ وَالْبِطَاقَةُ فِي كِفَّةٍ، فَطَاشَتِ السَّجَلَاتُ وَثَقُلَتِ الْبِطَاقَةُ، فَلَا يَخْفُلُ مَعَ اسْمِ اللَّهِ شَيْءٌ») الله متعال در روز قیامت در بین مردمان مردی از امت مرا نجات می‌دهد، نود و نه کارنامه‌ی اعمال او را بر وی می‌گشایند که هر کارنامه به اندازه دید چشم وسیع است. سپس الله متعال می‌فرماید: آیا چیزی از محتوای این کارنامه‌ها را انکار می‌کنی؟ آیا فرشتگان ما به تو ظلم کرده‌اند؟ وی پاسخ می‌دهد: خیر یا رب. سپس الله متعال می‌فرماید: آیا عذری داری؟ وی پاسخ می‌دهد: خیر یا رب. سپس الله متعال می‌فرماید: تو یک کار نیک نزد ما داری و امروز به تو هیچگونه ظلمی نخواهد شد. پس

۱- المسند ۲/۲۱۳، و صحیح إسناده أحمد شاکر (۶۹۹۴) والترمذی (۲۶۴۱) وقال: حسن غریب، والحاکم فی

المستدرک ۱/۵۲۹ و صححه ووافقه الذهبی وابن حبان (۲۲۵) وابن ماجه (۴۳۰۰).

از آن الله متعال یک کارت را بیرون می‌آورد، که روی آن نوشته شده: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله» سپس می‌فرماید: برای وزن کردن آن آماده باش. وی می‌گوید: این کارت در مقابل آن کارنامه‌ها چیزی نیست؟ الله متعال می‌فرماید: قطعاً به تو ظلمی نمی‌شود. رسول الله ﷺ می‌فرماید: همه کارنامه‌ها در یک کفه ترازو و آن کارت به تنهایی در کفه دیگر قرار داده می‌شود که همه کارنامه‌ها بالا آمده و آن کارت بر آن‌ها سنگینی می‌کند، برآستی که هیچ چیز در مقایسه با اسم الله متعال، سنگین نمی‌شود].

پاسخ قائلین به کفر ترک‌کننده‌ی نماز^(۱):

ما در دو نکته به این فهم و استدلال پاسخ می‌دهیم:

اولاً: با وجود تعدد و تنوع گناهان موجود در آن نود و نه کارنامه، نمی‌توانیم و نباید تصور کنیم که در این گناهان، شرک اکبر یا یکی از نواقض اسلام و توحید - که ترک نماز یکی از آنان است - وجود داشته باشد، چون در صورت وجود شرک هیچ حسنه‌ای به انسان نفع نمی‌رساند و امکان ندارد در وجود شخصی، همراه با شرک، ایمانی سودمند وجود داشته باشد. همانگونه که در حدیث صحیحی رسول الله ﷺ فرمودند^(۲): (لَا يَجْتَمِعُ الْإِيمَانُ وَالْكَفْرُ فِي قَلْبِ امْرِئٍ) ایمان و کفر با هم در قلب یک انسان، جمع نمی‌شوند. چون جمع شدن ایمان و کفر با هم، یعنی اجتماع همزمان دو چیز مخالف و متناقض؛ و وقوع چنین امری محال است و چون ترک نماز کفر است، حدیث بطاقه نمی‌تواند دلیل کافر نبودن تارک نماز باشد.

ثانیاً: شهادت توحیدی که می‌تواند به آن شخص گناهکار و امثال او نفع برساند، شهادتی است که تمامی شروط توحید در آن تحقق یافته باشد. شروطی که در صورت نبودن آن‌ها هیچ چیزی نمی‌تواند به انسان نفعی برساند، هرچند بارها و بارها آن را با

۱- به نقل از کتاب حکم تارک نماز نوشته‌ی عبدالمنعم مصطفی حلیمه ص ۷۸-۹۲.

۲- مسند أحمد (۸۵۹۳) ورواه ابن وهب في الجامع، السلسلة الصحيحة (۱۰۵۱).

زبان تکرار و تلفظ نماید.

ما قبلا به این شروط اشاره کردیم، اما برای استفاده بیشتر کمی مفصل تر به ذکر آن‌ها می‌پردازیم و آن‌ها را در نکات زیر خلاصه می‌کنیم:

شرط اول: شرط نطق و اقرار با زبان:

یعنی شخص باید در صورت توانایی (شخص لال استثنا می‌باشد) شهادت توحید را بر زبان بیاورد. رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ) به من امر شده که با مردم بجنگم تا زمانیکه گواهی دهند که جز الله معبود به حقی وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز را بر پا دارند و زکات مال خود را پرداخت نمایند. هرگاه این کار را کردند خون و مال آنان از جانب من، مصون است مگر به سبب حقی از حقوق اسلام.

امام نووی در شرح این حدیث (۲۱۲/۱) می‌فرماید: با توجه به حدیث، شرط ایمان آوردن، اقرار و اعتقاد به شهادتین و اعتقاد به تمامی چیزهایی است که رسول الله ﷺ آورده است.

ابن تیمیه در فتاوایش (۶۰۹/۷) می‌فرماید: اگر کسی با وجود توانایی گفتار (لال نبودن) از بر زبان رانده شهادتین امتناع ورزد، به اتفاق تمامی مسلمانان و سلف صالح، پیشینیان و امامان و جمهور علمای امت اسلام، ظاهرا و باطنا کافر می‌باشد.

شرط دوم: کافر شدن به طاغوت:

هرچیزی که غیر از الله متعال یا همراه با او، حتی در یکی از زمینه‌های عبادت، پرستش شود، درحالیکه خودش به آن راضی باشد، طاغوت نامیده می‌شود. الله متعال در

۱- متفق علیه.

سوره بقره آیه ۲۵۶ می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ هر کس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست، چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.

«عروة الوثقی» همان «لا إله إلا الله» است که تمامی معانی و زمینه‌های توحید را در بر می‌گیرد. مفهوم مخالفی که ظاهر نصوص شریعت دال بر آنست، اینست که: اگر کسی به الله متعال ایمان بیاورد اما به طاغوت کفر نورزد، به «عروة الوثقی» چنگ نزده است و به «لا إله إلا الله» آنگونه که به او نفع برساند و او را نجات دهد، گواهی و شهادت نداده است. این فرموده‌ی رسول الله ﷺ حدیث فوق را بیشتر تفسیر می‌کند: (مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَرَّمَ مَالَهُ، وَدَمَهُ، وَحَسَابُهُ عَلَى اللَّهِ) کسی که «لا إله إلا الله» را بگوید و به آنچه غیر از الله متعال عبادت می‌شود، کفر بورزد، خون و مالش محفوظ و حساب (نیت و کارهای پنهانی او) با خداست.

کسی که قبل از شهادت «لا إله إلا الله» به طاغوت کفر نورزد، مانند کسی است که همزمان به دو چیز مخالف و متضاد یا همزمان به توحید و شرک گواهی دهد و به خاطر اهمیت این اصل می‌بینیم که در آیه فوق کفر به طاغوت، قبل از ایمان به خدا ذکر شده است.

کفر به طاغوت احوال و خصوصیات خاصی دارد که بدون آن‌ها و فقط با آرزو یا تکرار الفاظی بر زبان، تحقق نمی‌یابند، درحالی‌که واقعیت امر خلاف گفته‌های زبان می‌باشد.

شرط سوم: شرط علم

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹] پس بدان که هیچ معبود به حقی جز الله نیست.

رسول الله ﷺ نیز در حدیثی که مسلم روایت کرده، می‌فرمایند: (مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ) هرکس در حالی بمیرد که بداند جز الله معبود به حقی وجود ندارد، داخل بهشت می‌شود.

مفهوم حدیث آنست که اگر کسی بمیرد و نداند که جز الله معبود به حقی وجود ندارد، وارد بهشت نمی‌شود. چون ندانستن چیزی منجر به اعتقاد نداشتن به آن می‌شود و اعتقاد نداشتن به توحید بدون هیچ اختلافی، کفر محسوب می‌شود.

شرط چهارم: اخلاص و صداقت

رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ) هرکس صادقانه از صمیم قلب و از روی اخلاص گواهی دهد که جز الله متعال معبود به حقی وجود ندارد و محمد صلی الله علیه و سلم فرستاده‌ی اوست، خداوند او را بر آتش جهنم حرام می‌گرداند.

در جای دیگری می‌فرماید^(۲): (أَبْشُرُوا وَبَشِّرُوا مَنْ وَرَاءَكُمْ، أَنَّهُ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَادِقًا بِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ) به یکدیگر و افراد پس از خودتان بشارت دهید که هرکس صادقانه گواهی دهد که معبود به حقی جز الله متعال وجود ندارد، وارد بهشت می‌شود. مفهوم مخالف حدیث این است که هرکس نه از روی صداقت بلکه از روی دروغ و نفاق به شهادت «لا اله الا الله» اقرار نماید، از اهل جهنم بوده و وارد بهشت نمی‌شود و حکم او مانند منافقینی است که در پایین‌ترین درجه جهنم (اسفل السافلین) قرار دارند.

شرط پنجم: نداشتن شک و تردید

الله متعال در سوره ابراهیم آیات ۹ و ۱۰ فرماید: ﴿وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِءِ وَإِنَّا

۱- بخاری (۱۲۸).

۲- مسند أحمد (۱۹۵۹۷).

لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٩﴾ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... ﴿٩﴾ گفتند ما به آنچه شما بدان ماموریت دارید، کافریم و از آنچه ما را بدان می‌خوانید، سخت در شکیم. پیامبران‌شان گفتند: مگر درباره الله پدیدآورنده آسمانها و زمین تردیدی هست؟

رسول الله ﷺ در حدیثی که مسلم روایت کرده می‌فرماید^(۱): (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ) گواهی می‌دهم که معبود به حقی جز الله متعال وجود ندارد و من فرستاده‌ی او هستم. هر بنده ای با این شهادتین الله متعال را ملاقات کند و در آن تردیدی نداشته باشد، وارد بهشت می‌شود. مفهوم مخالف حدیث اینست که اگر کسی با شک و تردید در شهادتین یا یکی از مقتضیات آن، الله متعال را ملاقات کند، وارد بهشت نمی‌شود و از اهل بهشت نخواهد بود.

شرط ششم: یقین داشتن

رسول الله ﷺ در حدیثی که مسلم روایت کرده است، به ابوهریره رضی الله عنه فرمودند^(۲): (أَذْهَبَ فَمَنْ لَقِيَتْ وَرَاءَ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُسْتَيَقِنًا بِهَا قَلْبُهُ فَبَشَّرَهُ بِالْجَنَّةِ) برو و هر کس را در پشت این دیوار دیدی که شهادت می‌دهد: هیچ معبود به حقی جز الله متعال نیست، و قلبش به آن یقین دارد، او را به داخل شدن بهشت، بشارت بده.

مفهوم مخالف حدیث اینست که اگر کسی بدون یقین قلبی به «لا اله الا الله» و خواسته‌ها و مدلولات آن، شهادت توحید را بر زبان براند، به او مژده بهشت داده نمی‌شود

۱- مسلم (۲۷).

۲- مسلم (۳۱).

و این فرد از اهل بهشت نخواهد بود.

شرط هفتم: محبت منافی با نفرت و کراهت داشتن از آنچه الله متعال نازل فرموده است

الله متعال در سوره بقره آیه ۱۶۵ می فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾ و برخی از مردم در برابر الله همانندهایی [برای او] برمی گزینند و آن‌ها را چون دوستی الله، دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند شدیدترین محبت و دوستی را با الله دارند.

و در سوره توبه آیه ۲۴ می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾ بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده اید، و بازرگانی و تجارتي که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، این‌ها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.

و در سوره محمد آیات ۷ و ۸ می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصَلَّ أَعْمَلُهُمْ ﴿۸﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ ﴿۹﴾ کافران، مرگ بر آنان باد، و خداوند اعمال (نیک) ایشان را باطل و بی سود گرداند. این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است دوست نمی‌دارند، ولذا خدا کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بی سود می‌گرداند.

الله متعال علت کافرگشتن و باطل شدن اعمالشان را نفرت و کراهت داشتن از آنچه

الله متعال نازل فرموده، بیان می‌کند. چون بزرگترین و والاترین چیزی که الله متعال بر پیامبران و رسولانش نازل فرموده، شهادت توحید است. پس هرکس از آن نفرت و کراهت داشته باشد و با توحید و اهل توحید دشمنی ورزد یا با دشمنان توحید و یکتاپرستی، دوستی برقرار نماید جزء کافرینی محسوب می‌شود که از آنچه الله متعال نازل فرموده، نفرت و کراهت دارند.

الله متعال در سوره زخرف آیه ۷۷-۷۸ می‌فرماید: ﴿وَنَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ ۗ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ ﴿۷۷﴾ لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ ﴿۷۸﴾﴾ آنان فریاد می‌زنند: ای مالک، پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناک آسوده شویم. او بدیشان) می‌گوید: شما (اینجا) می‌مانید (و مرگ و میر نیستی و نابودی در کار نیست). (خداوند بدیشان پیام می‌دهد که) ما حق را برای شما آوردیم (و توسط پیغمبران برایتان فرو فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندیده و آن را دشمن داشتید.

الله متعال سبب جاودانه ماندن آنان در جهنم را نفرت و کراهت داشتن از حقی که الله متعال نازل فرموده، بیان می‌کند.

شرط هشتم: راضی بودن به «لا إله إلا الله» و تسلیم و فرمانبرداری در مقابل آن.

الله متعال در سوره نساء آیه ۶۵ می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۶۵﴾﴾ اما نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی و احساس ناراحتی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

و در سوره حجرات آیه ۲۱ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۱﴾﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ

صَوْتِ التَّيِّبِ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۳۵﴾ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر خدا و پیغمبرش پیشی مگیرید و پیشدستی مکنید، واز خدا بترسید و پروا داشته باشید، چرا که خدا شنوای (گفتارتان، و) آگاه (از کردارتان) می‌باشد. ای کسانی که ایمان آورده اید، صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر مکنید، و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا نادانسته اعمالتان بی‌اجر و ضایع نشود.

و در سوره احزاب آیه ۳۶ می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴿۳۶﴾ هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون الله و رسولش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هرکس الله و رسولش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

و در سوره نور آیه ۶۳ می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۶۳﴾ آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی، و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی).

امام احمد و عده‌ای دیگر از اهل علم، فتنه را به شرک تفسیر کرده‌اند. الله متعال در سوره بقره آیه ۱۹۱ می‌فرماید: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾ فتنه از قتل بدتر است. فتنه یعنی شرک و کفر.

پس هرکس با زبان به «لا إله إلا الله» اقرار نماید، اما به عنوان برنامه زندگی به آن راضی و تسلیم اوامر و معانی آن نباشد و به آن اطمینان نداشته باشد، جزء کسانی محسوب نمی‌شود که در روز قیامت «لا إله إلا الله» به آنان نفع می‌رساند و آنها را نجات می‌دهد.

شرط نهم: عمل به «لا إله إلا الله» و لازمه‌ها و خواسته‌های آن

یعنی به توحید عمل کرده و در ظاهر و باطن از شرک دوری جوید. منظور الله متعال در آیه ۵ سوره بینه همین است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿٥﴾ در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات را (به تمام و کمال) پردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

و در سوره ذاریات آیه ۵۶ می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ من جنها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

کسی که عمل را به عنوان شرط صحت توحید قبول نداشته باشد، باید هدفی را رد کند که الله متعال به خاطر آن مخلوقات را خلق کرده و رسولان را فرستاده و کتابهای آسمانی را نازل فرموده است که با توجه به آیه فوق، آن هدف عبادت خداوند یکتاست.

و الله متعال در سوره انبیا آیه ۲۵ می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.

و در آیه ۳۶ سوره نحل می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴿٣٦﴾ ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید.

بنابراین کسی که عمل به توحید را به عنوان شرط صحت آن قبول نداشته باشد، هدف خلقت را که پیامبران به خاطر آن مبعوث شده‌اند رد کرده است و هرکس تنها به اقرار زبانی به شهادتین، بدون عمل کردن به مضمون و خواسته هایش، اکتفا کند کافر و مشرک

می‌باشد و شهادت توحیدی را که با زبان به آن اقرار می‌کند، در عمل نقض نموده و شهادتین او دروغ می‌باشد.

شرط دهم: استمرار داشتن بر لایله إلا الله تا فرارسیدن زمان مرگ

بعد از تمامی مطالب ذکر شده برای اینکه رحمت خداوند و شفاعت کنندگان شامل حال کسی شود، لازم است که آن شخص تا دم مرگ بر لایله إلا الله استمرار داشته باشد و با این عقیده فوت کند. چون سرانجام و خاتمه کار و عقیده‌ای که فرد بر آن می‌میرد، ملاک است.

الله متعال در سوره بقره آیه ۲۱۷ می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِۦ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۱۷﴾﴾

کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود، و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند.

و در حدیث صحیحی که مسلم روایت می‌کند^(۱)، رسول الله ﷺ فرمودند: (مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَىٰ ذَلِكَ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ) هرکس لایله إلا الله را بر زبان بیاورد و بر همین عقیده بمیرد، داخل بهشت می‌شود.

مفهوم حدیث اینست که اگر کسی لایله إلا الله را بر زبان بیاورد اما نه بر این عقیده، بلکه با عقیده ای ضد آن، یعنی شرک، بمیرد، داخل بهشت نمی‌شود و از اهل بهشت نخواهد بود و اعمال پیشینش هیچ نفعی به وی نمی‌رسانند.

بنابراین با در نظر گرفتن تمامی نصوص مرتبط با مساله و ربط دادن آن‌ها به یکدیگر

می‌گوییم که: هرکس لاإله إلاالله را برزبان بیاورد و به آنچه غیر از الله عبادت می‌شود، کفر ورزد و به شهادت لاإله إلاالله و خواسته‌های آن عالم و آگاه باشد و صادقانه و مخلصانه و از روی یقین قلبی و بدون هیچ شک و تردیدی به آن اقرار نماید و به توحید و اهل توحید محبت داشته باشد و به توحید و مقتضیات آن عمل کند و در نهایت بر این عقیده بمیرد، بدون شک الله متعال او را وارد بهشت خواهد کرد.

اما بکارگیری تنها یک نص و چشم پوشی از بقیه نصوص مرتبط با این مساله، به خاطر هوی و هوس یا گرایش و تمایل خاصی، از اخلاقی است که جز دزدان کسی به آن اقدام نمی‌کند، منظورم دزدان درهم و دینار نیست، بلکه منظور دزدان علم و دین است.

از اینرو شهادت توحیدی که به آن فرد دارای نود و نه کارنامه نفع رساننده و بر تمامی کارنامه‌های پر از گناه و معصیت برتری و سنگینی پیدا کرده، فقط شهادت زبان یا حرکت لبها نبوده است، بلکه شهادتی بوده که در آن شروط ده گانه‌ی ذکر شده، تحقق پیدا کرده است و ما باید به این مساله آگاه باشیم تا سخنان مشایخ مرجئه و جهمیه، نتوانند مارا فریب داده و به هلاکت برسانند.

پس از این قائلین به فسق و نه کفر تارک نماز، گفته‌اند: بنابراین، این احادیث و احادیث دیگر مانع از تکفیر و جاویدان ماندن تارک نماز در آتش می‌شود و امید نجات برای وی را به مانند امید نجات برای سایر اهل کبائر مقرر می‌کند.

سپس گفته‌اند: تارک نماز کافر نمی‌باشد، چرا که کفر انکار توحید و رسالت و معاد و انکار آنچه که رسول الله ﷺ با آن آمده، می‌باشد. درحالی‌که تارک نماز به وحدانیت الله متعال اقرار کرده و گواهی می‌دهد که محمد فرستاده‌ی اوست و ایمان دارد که الله عزوجل، کسانی را که در قبور هستند، مبعوث می‌گرداند، حال چگونه به کفرش حکم شود؟ و ایمان عبارت از تصدیق می‌باشد و ضد آن تکذیب و نه ترک عمل، می‌باشد؛ ازاینرو چگونه بر کسی که تصدیق می‌کند، حکم کسی که تکذیب و انکار می‌کند، حکم

می شود؟^(۱)

قائلین به فسق و نه کفر تارک نماز دلایلی دیگر در عدم کفر تارک نماز می آورند که عبارتند از^(۲):

۱۳- ابن ماجه با سند خودش از ابی معاویه و او هم از ابی مالک اشجعی و او نیز از ربیع و ربیع از حدیفه نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمودند^(۳): (يَدْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَدْرُسُ وَثْنِي الثَّوْبِ، حَتَّى لَا يُدْرَى مَا صِيَامٌ، وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ رَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَتَبَقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَالْعَجُوزِ، يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَنَحْنُ نَقُولُهَا " فَقَالَ لَهُ صِلَةٌ: مَا تُعْنِي عَنْهُمْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَهُمْ لَا يَدْرُونَ مَا صَلَاةٌ، وَلَا صِيَامٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ حَدِيثَهُ، ثُمَّ رَدَّهَا عَلَيْهِ ثَلَاثًا، كُلَّ ذَلِكَ يُعْرِضُ عَنْهُ حَدِيثَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فِي الثَّلَاثَةِ، فَقَالَ: «يَا صِلَةٌ، تُنَجِّهِمْ مِنَ النَّارِ» ثَلَاثًا) اسلام همانند نقش و نگار روی پارچه کهنه [و کم رنگ] می شود تا اینکه مردم نمی دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست و شبی از شبها قرآن از میان مردم برداشته می شود و بروی زمین حتی یک آیه از آن باقی

۱- باید گفت که این عقیده‌ی مرجئه در تعریف ایمان می باشد و همانطور که گذشت، اهل سنت و جماعت معتقدند که ایمان، اعتقاد و قول و عمل می باشد به گونه ای که هیچیک از اینها قابل تفکیک از دیگری نمی باشد. همچنین باید گفت، همانطور که ایمان از خود درجاتی دارد، کفر نیز دارای درجاتی هست که نسبت به یکدیگر متفاوت می باشد. مثلاً کفر به الله متعال بسیار بزرگتر از کفر ترک نماز می باشد و قطعاً عذاب آنها متفاوت می باشد، در صورتیکه هر دو موجب خروج از دین و کفر می باشند. (مترجم).

۲- به نقل از ترجمه‌ی کتاب حکم تارک نماز نوشته عبدالمنعم مصطفی حلیمه ص ۵۳ و ۹۲ و ۹۶ و صحیح فقه السنه نوشته کمال بن سید سالم ص ۲۲۳-۲۲۷.

۳- ابن ماجه (۴۰۴۹)، شعب الإیمان (۱۸۷۰) و مستدرک علی الصحیحین (۸۴۶۰).

نمی‌ماند، تا آنجا که گروهی از پیرمردان و پیرزنان می‌گویند: ما می‌شنیدیم که پدر و مادران ما کلمه «لا إله إلا الله» را می‌گفتند، ما نیز آن را بر زبان می‌آوریم. صله بن زفر به حذیفه رضی الله عنه گفت: چون آنان نمی‌دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست، پس «لا إله إلا الله» به آنان نفعی نمی‌رساند. حذیفه رضی الله عنه از او روی گرداند. صله این سوال را سه بار تکرار کرد و حذیفه رضی الله عنه هر بار روی بر می‌گرداند تا اینکه در بار سوم، سه بار فرمود: ای صله، «لا إله إلا الله» آنان را از آتش دوزخ نجات می‌دهد. قائلین به فسق تارک نماز گفته‌اند: در این حدیث فایده‌ی فقهی مهمی وجود دارد و آن اینکه شهادت «لا إله إلا الله» گوینده‌اش را از جاودانه ماندن در آتش دوزخ نجات می‌دهد هرچند که هیچیک از ارکان پنجگانه اسلام مانند نماز و ... را انجام نداده باشد^(۱).

(۲)

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز:

حدیث ذکر شده توسط ابن ماجه روایت شده است. اما در حدیثی که حاکم در المستدرک روایت کرده و آن را با شرط مسلم صحیح دانسته و ذهبی هم با آن موافقت کرده است، نه در متن حدیث و نه در سوال صله از حذیفه بن سلیمان، اسمی از نماز برده نشده است. به فرض صحیح بودن حدیث ابن ماجه^(۳)، در این حدیث هیچ دلیلی وجود ندارد که

۱- السلسلة الصحيحة ۱/ ۱۲۷-۱۳۰.

۲- به نقل از حکم تارک نماز ص ۵۳-۶۱.

۳- چون در سند حدیث ابومعاویه محمد بن خازم الضریر الکوفی وجود دارد که از مرجئه می‌باشد و حدیث مذکور و امثال آن از احادیثی هستند که مرجئه در این مساله به آن تمسک می‌جویند و همانگونه که احمد و جماعت دیگری گفته‌اند روایت این حدیث از غیر اعمش دارای اضطراب و اشکال می‌باشد و چون ابومعاویه به تدلیس متهم شده و حدیث را به صورت «عننه» روایت نموده است و بیم آن می‌رود

ثابت کند تارک نماز یا کسی که هیچ یک از ارکان پنجگانه اسلام را انجام ندهد، کافر نیست. بلکه این حدیث بیانگر عذر به جهلی است که امکان دفع آن جهل وجود ندارد. زیرا در آن زمان مردم این مسائل (ارکان اسلام) را نمی‌دانند و نمی‌توانند از آن اطلاع پیدا کنند. زیرا قرآن برداشته شده و آثار و تعالیم آن در زمین، مندرس و کهنه گشته است. پس بنا بر اصل حدیث، آنان از شناختن حق و در نتیجه از عمل به آن، ناتوان و عاجزند و می‌دانیم که عجز و ناتوانی که دفع آن امکان پذیر نباشد، تکلیف را - هرچه که باشد - از گردن مکلف ساقط می‌سازد و در این مساله هیچ اختلافی وجود ندارد.

الله متعال در سوره تغابن آیه ۱۶ می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ پس آن قدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید.

و در سوره بقره آیه ۲۸۶ می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ الله متعال هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

امام شافعی رحمه الله می‌فرماید: الله متعال آگاه است که فلان شخص به اندازه توانایی‌اش عمل می‌کند، پس به او اجر می‌دهد و می‌داند شخص دیگری آنچه که در توانایی‌اش است را انجام نمی‌دهد، پس او را عذاب می‌دهد. عذاب او به این خاطر است که الله متعال آگاه است که او با وجود توانایی، عملی را انجام نمی‌دهد. اما هرکس که توانایی و استطاعت ندارد، الله متعال او را به انجام کاری که توانایی‌اش را ندارد امر نمی‌کند و به خاطر آن کار او را عذاب نمی‌دهد^(۱).

به همین خاطر زمانی که از حذیفه پرسیده می‌شود: آیا شهادت توحید به آنان نفع می‌رساند؟ درحالی‌که آنان در عجز و ناتوانی به سر می‌برند که امکان دفع آن وجود ندارد.

که ساختگی باشد. (عن فتویٰ لرئاسة إدارة البحوث العلمیة والإفتاء. شماره فتویٰ ۷۶۴۹، تاریخ ۱/۱/۱۴۰۴هـ).

۱- شرح العقیة الطحاویة، چاپ مکتب اسلامی ص ۲۷۱.

حذیفه پاسخ می‌دهد: بله، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به آنان نفع می‌رساند و آنان را از آتش دوزخ نجات می‌دهد.

مثال این مردم مانند کسی است که با گفتن شهادتین وارد اسلام می‌شود اما قبل از آنکه بقیه ارکان اسلام را بشناسد یا به آن عمل کند، می‌میرد. یا مانند کسی است که تازه مسلمان شده و در منطقه دور افتاده‌ای است که نه علوم دینی به آن منطقه رسیده است و نه او می‌تواند به دنبال کسب علم برود. هیچ اختلافی وجود ندارد که چنین افرادی تا زمانیکه در آن شرایط زندگی می‌کنند و نمی‌توانند خود را از آن نجات دهند، به علت جهل معذورند و شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به آنان نفع می‌رساند و آنان را از آتش دوزخ نجات می‌دهد.

بنا بر مطالب گفته شده، مقایسه کردن شخص عاجز و ناتوان با شخصی که قادر به انجام کاری است و در نتیجه، حمل کردن و تعمیم دادن احکام شخص جاهل و عاجز، به شخص عالم و توانا جایز نمی‌باشد.

و اگر از حذیفه رضی الله عنه یا بقیه علما در مورد کسانی سوال می‌شد که علوم دینی در زمان آنان منتشر شده و دستیابی به آن علوم برای کسی که اراده کند و سعی خود را بکار گیرد، سهل و آسان باشد با وجود این بجز شهادت توحید، هیچکدام از ارکان اسلام را انجام ندهند آیا بازهم پاسخ آنان این بود که: هرچند آن‌ها هیچکدام از ارکان اسلام و اعمال ظاهری و باطنی آن را انجام نداده‌اند فقط با تلفظ شهادتین از آتش دوزخ نجات می‌یابند؟! البته معلوم است که هزار بار پاسخ می‌دادند، خیر، چنین افرادی فقط با تلفظ شهادتین از آتش دوزخ نجات نمی‌یابند.

ابن تیمیه می‌فرماید^(۱): عذر، زمانی عذر شرعی محسوب می‌شود که برطرف کردن آن امکان پذیر نباشد. اما زمانیکه معرفت حق امکان پذیر باشد ولی شخص در شناخت آن

کوتاهی کند، چنین شخصی دارای هیچ عذری نمی‌باشد. خلاصه سخن اینکه، در این حدیث کوچکترین دلیل برای کافر نبودن تارک نماز وجود ندارد، بلکه بر عذر به جهلی دلالت می‌کند که امکان دفع آن وجود ندارد. و ربط دادن حدیث به معانی دیگری غیر از این، در واقع تحمیل معنایی غیر صحیح بر حدیث مذکور است.

۱۴- یکی دیگر از دلایلی که به آن استناد می‌کنند^(۱) حدیثی است که ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرموده‌اند^(۲): (إِنَّ لِلْإِسْلَامِ صَوِيًّا وَمَمَارًا كَمَنَارِ الطَّرِيقِ مِنْهَا: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَلَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَإِقَامَةَ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ، وَصَوْمَ رَمَضَانَ، وَحُجَّ الْبَيْتِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَنْ تُسَلَّمَ عَلَى أَهْلِكَ إِذَا دَخَلْتَ عَلَيْهِمْ، وَأَنْ تُسَلَّمَ عَلَى الْقَوْمِ إِذَا مَرَرْتَ بِهِمْ، فَمَنْ تَرَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَقَدْ تَرَكَ سَهْمًا مِنَ الْإِسْلَامِ، وَمَنْ تَرَكَهُنَّ فَقَدْ وَلَّى الْإِسْلَامَ ظَهْرَهُ) همانا اسلام دارای علامت‌ها و نشانه‌هایی، همچون علائم نشان دهنده راه است. از جمله اینکه، به الله متعال ایمان آوری و چیزی را شریک او قرار ندهی، و نماز خواندن، زکات دادن، روزه رمضان، حج کعبه، امر به معروف و نهی از منکر و اینکه هرگاه به خانه وارد شدی به خانواده‌ات سلام کنی و هرگاه برقومی گذشتی، برآنان سلام کنی. هرکس یکی از این‌ها را ترک کند، قسمتی از اسلام را ترک کرده است و هرکس تمام آن‌ها را ترک کند، تمامی اسلام را پشت سر انداخته است. قائلین به فسق تارک نماز می‌گویند: این حدیث دال بر آن است که تارک نماز کافر نیست، چون اگر کافر بود تمامی اسلام را از دست داده بود نه قسمتی از آن را.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز:

۱- به نقل از حکم تارک نماز ص ۹۶-۹۹.

۲- سلسله الأحادیث الصحیحة (۳۳۳).

در حدیث فوق هیچ دلیل یا حتی اشاره‌ای کوچک، به کافر نبودن تارک نماز وجود ندارد. چرا که:

اولاً: عبارت «هرکس یکی از این‌ها را ترک کند» تمامی ارکان، نشانه‌ها و شرائع ذکر شده را در بر نمی‌گیرد. به دلیل اینکه نصوص متعدد دیگری - که نمی‌توان از آن‌ها صرف نظر کرد - بیانگر این معنی هستند که اگر شخصی، ایمان به الله متعال را ترک کند یا در شرک بیفتد، مرتکب کفر صریح شده و به اسلام پشت کرده است نه اینکه قسمتی از اسلام را ترک کرده باشد.

همچنین آیات و احادیث متعددی که در ضمن این کتاب مطرح کردیم، کافر بودن تارک نماز را می‌رسانند. پس نماز هم مانند ایمان به الله متعال، از عبارت «هرکس یکی از آن‌ها را ترک کند، بخشی از اسلام را ترک کرده است» استثنا شده است و در نتیجه استناد مخالفان به این بخش از حدیث، صحیح نمی‌باشد.

دوماً: می‌دانیم که در دین اسلام، ترک کردن ایمان به الله و افتادن در شرک، به تنهایی کفر محسوب می‌شوند. پس در می‌یابیم که منظور از عبارت «هرکس همه آن‌ها را ترک کند، اسلام را پشت سر انداخته است.» بقیه واجبات و نشانه‌های ذکر شده در حدیث، غیر از ایمان و توحید می‌باشد و بر خلاف گفته‌های بزرگان مرجئه و جهمیه، همین حدیث می‌تواند دلیلی باشد برای کافر بودن تارک نماز یا کافر بودن کسی که به هیچکدام از شرائع و نشانه‌های ذکر شده در حدیث عمل نمی‌کند.

سوماً: بنا بر آیات و احادیث ذکر شده، کسی که نماز را ترک کند، تمامی دینش را از دست داده و اسلام را پشت سر انداخته و چیزی از اسلام نزد او باقی نمانده است. و این همان حکمی است که در حدیث فوق، برای کسی که عمل کردن به تمامی ارکان و شرائع را ترک کند، ذکر شده است و می‌تواند دلیل دیگری باشد برای کفر تارک نماز و همچنین کفر کسی که به هیچکدام از ارکان و فرائض اسلام عمل نمی‌کند.

پس در حدیث فوق کوچکترین دلیلی که بتواند در مورد کافر نبودن تارک نماز به آن

تمسک جویند، وجود ندارد، بلکه حدیث فوق، موید سخنان ما و علیه آنان می‌باشد.
 ۱۵- دلیل دیگر^(۱) حدیث نصر بن عاصم اللیثی می‌باشد که در آن آمده است^(۲): مردی
 نزد رسول الله ﷺ آمده و به این شرط اسلام آورد که تنها دو نماز بگذارد که رسول
 الله ﷺ از او پذیرفتند.

قائلین به فسق تارک نماز گفته‌اند: برآستی که رسول الله ﷺ با وجود اینکه می‌دانستند،
 این شخص فقط دو نماز از پنج نماز را می‌خواند، اسلامش را قبول کردند.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز:

در حدیث اشاره‌ای بر این مسأله نیست که در زمان پذیرفته شدن اسلام آن شخص،
 تعداد نمازها پنج وعده بوده است. و ظاهر حدیث نشان می‌دهد که در آنوقت نمازهای
 فرض، دو نماز بوده است و این موضوع قبل از فرض شدن نمازهای پنجگانه می‌باشد. یا
 اینکه این مسأله از باب قبول اسلام آن شخص همراه شرط فاسد می‌باشد، - و این
 مذهب احمد است - از اینرو این عمل مخصوص رسول الله ﷺ بوده و برای هیچکسی در
 قبول اسلام دیگری، اینگونه برخوردی جایز نخواهد بود.

[امام احمد با توجه به این حدیث می‌گوید^(۳): اسلام شخص، همراه شرط فاسد
 صحیح می‌باشد. اما پس از اسلام آوردن، شخص به همه‌ی شرائع آن ملزم می‌گردد.
 شیخ ابن عثیمین در توضیح حدیث می‌گوید^(۴): رسول الله ﷺ در حدیثی دیگر در مورد
 آن فرد می‌فرماید: (إنهم إذا أسلموا صلوا) هرگاه آن‌ها اسلام آورند، نماز می‌گزارند. بر
 این اساس اسلام را از وی با آن شرط قبول کردند. چرا که می‌دانستند، هرگاه وی حقیقتاً
 اسلام بیاورد، نماز می‌گزارد. و آیا برای کسی در این زمان بخواهد با این شرط اسلام

۱- به نقل از صحیح فقه السنه ص ۲۲۶.

۲- مسند أحمد (۲۰۲۸۷).

۳- جامع العلوم والحکم، در توضیح حدیث هشتم.

۴- لقاء الباب المفتوح شماره ۱۳۸.

آورد، همچون این فرموده‌ی رسول الله ﷺ به وی گفته می‌شود؟ به الله سوگند که درمورد آن توقف می‌کنم (و به او چنین نمی‌گویم) چرا که رسول الله زمانیکه فرمودند: (إِذَا أَسْلَمَ فِیصَلِّی) هرگاه اسلام آورد، پس نماز را (به طور کامل) خواهد خواند. این فرموده‌ی ایشان از علم غیبی می‌باشد که الله متعال ایشان را از آن مطلع ساختند، و این خاص رسول الله ﷺ می‌باشد و برای ما اینچنین علمی نیست.]

۱۶- الله عزوجل فرموده است که هرگناهی را غیر از شرک می‌بخشد، درسوره نساء آیه ۴۸ می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد، می‌بخشد.

از اینرو گفته‌اند: تارک نماز تحت مشیئت الله متعال می‌باشد، بنابراین کافر نیست^(۱).

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز:

آیه کفر تارک نماز را نفی نمی‌کند، چرا که رسول الله ﷺ فرمودند: (إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ تَرَكَ الصَّلَاةَ) برآستی که فاصله‌ی بین انسان و شرک و کفر، ترک نماز می‌باشد. ازاینرو تارک نماز در عموم آیه داخل می‌باشد از این جهت که جزو کسانی است که الله متعال او را نمی‌بخشد، چرا که وی به نص حدیث مشرک می‌باشد و با این حدیث جزو ابتدای آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ قرار می‌گیرد نه جزء دوم آیه.

۱۷- حمل کردن احادیثی که برکفر تارک نماز تصریح دارد براینکه این نوع از کفر، کفر اصغرمی باشد نه کفر اکبر که انسان را به طور کلی از دین خارج می‌گرداند^(۲).

از اینرو گفته‌اند: همانطور که کفر را در بسیاری از نصوص، به کفری که انسان را از

۱- به نقل از صحیح فقه السنة ص ۲۲۳.

۲- به نقل از صحیح فقه السنة ص ۲۲۷.

دین خارج نمی‌کند، حمل می‌کنیم، کفری که در این احادیث به کار رفته را نیز بر کفر اصغر حمل می‌کنیم. مانند احادیث (سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ)^(۱) دشنام دادن مسلمان، فسق و جنگ با او کفر می‌باشد. یا حدیث (اِثْتَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالْيَاحَةَ عَلَى الْمَيِّتِ)^(۲) دو عادت در بین مردم وجود دارد که کفر محسوب می‌شوند: یکی طعن در نژاد و دیگری گریه و زاری و نوحه خوانی بر مرده. و از این جمله احادیثی می‌باشد که در آن لفظ [لیس منا من فعل کذا...] از ما نیست کسی که فلان کار را انجام دهد، می‌باشد. بنابراین کفری که در احادیث تارک نماز آمده است از این نوع کفر (کفر اصغر) می‌باشد.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده نماز:

این استدلال در این مورد صحیح نمی‌باشد، به چند دلیل:

- ۱- رسول الله ﷺ نماز را حد فاصل میان کفر و ایمان و مومنین و کفار قرار داده‌اند. و حد، محدود را متمایز می‌سازد و از غیر خودش خارج می‌کند. و دو چیزی که محدود شده‌اند (کفر و ایمان) متغایر می‌باشند به گونه‌ای که یکی در دیگری داخل نمی‌شود.
- ۲- نماز رکنی از ارکان اسلام می‌باشد، از اینرو تارک آن به کفری وصف شده که مقتضای آن خروج از دین است چرا که وی رکنی را نابود کرده و زیر پا گذاشته است. بر خلاف اطلاق کفر بر کسی که عملی از اعمال کفری را انجام داده است.
- ۳- در اینجا نصوص دیگری می‌باشد که دلالت بر آن دارد که کفری که تارک نماز بدان وصف شده، کفر اکبری می‌باشد که فرد را از دین خارج می‌کند. از اینرو واجب است که لفظ کفر بر آنچه که دلالت دارد، حمل شود. چرا که نصوص در

۱- بخاری (۴۸) (۶۰۴۴) (۷۰۷۶)، مسلم (۶۴).

۲- مسلم (۶۷).

این زمینه متلائم و متفق می‌باشد.

۴- لفظ کفر در احادیثی که ذکر شد، به صورت نکره یا به لفظ فعل آمده است که بر این دلالت دارد که آن عمل جزئی از کفر یا اینکه فاعل آن در این عمل کافر می‌باشد، لذا از دین خارج نمی‌گردد بر خلاف تعبیری که در احادیث ترک نماز آمده است، چرا که در این احادیث لفظ کفر به همراه [الف و لام] تعبیر شده است که بر این دلالت دارد که مراد از [الکفر] حقیقت کفر می‌باشد^(۱).

۵- هرگاه لفظ کفر در قرآن و سنت به صیغه‌ی معرفه‌ی (الکفر) بیاید، مقصود از آن کفر اکبری است که باعث خروج از دین می‌شود. چرا که الف و لام بر استغراق اسم و کمال معنا دلالت دارد و میان اهل علم و لغت در این زمینه اختلافی وجود ندارد^(۲).

ابن تیمیه می‌گوید: وجود الف و لام در اول اسم دلیل کمال معنای آن به شمار می‌رود مثلاً اگر بگویید: زید العالم الصالح، کمال عالم و صالح بودن برای زید مقصود است. اما اگر بگویید: زید عالم صالح، وجود این صفات به صورت کامل برای زید مقصود و منظور نمی‌باشد^(۳).

صیغه‌ی (الکفر) در تمامی مواردی که در قرآن آمده است به معنای کفر اکبر می‌باشد از اینرو در حدیث هم صیغه‌ی (الکفر) به کفر اکبر اطلاق می‌شود. (إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشُّرْكِ وَالْكَفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ) و اگر لفظ کفر به صیغه‌ی نکره بیاید (کفر) بهتر اینست که بر کفر اکبر حمل شود مگر زمانی که قرینه‌ی برگرداننده‌ی ای وجود داشته باشد و معنای آن

۱- به نقل از رساله‌ی شیخ ابن عثیمین در مورد تارك الصلاة ص ۱۴.

۲- درس‌هایی از عقیده ص ۱۲۷.

۳- حکم تارك نماز عبدالمنعم مصطفی حلیمه ص ۹۱.

را از کفر اکبر به کفر اصغر بازگرداند، دلیل این ادعا حدیث [کفران العشیر^(۱)] می‌باشد. مثلا در مورد حدیث [سباب المسلم فسوق و قتاله کفر] جنگ با مسلمانان کفر نامیده شده است آنها با صیغه‌ی نکره، و آیه‌ی قرآن ماهیت این کفر را مشخص می‌گرداند که این کفر، کفر اصغر می‌باشد نه کفر اکبری که انسان را از دین خارج می‌کند. الله متعال در سوره حجرات آیه ۹ می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا^ط﴾ هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. که در این آیه الله متعال با وجود جنگ دو گروه با هم، آنها را مومن و برادران دیگر مومنان، خطاب کرده است. از اینرو معلوم می‌شود که لفظ کفری که در حدیث آمده است، منظور از آن کفر اصغر می‌باشد. اما چنین آیه و تاویلی در مورد روشن شدن لفظ (الکفر) که در حدیث ترک نماز آمده است، در نصوص وجود ندارد که آن را از کفر اکبر بر کفر اصغر بازگرداند بلکه شواهد زیادی از قرآن و حدیث وجود دارد که کفر اکبر بودن تارک نماز را تایید می‌کند. [برای اطلاع بیشتر در این مساله به کتب عقیده رجوع شود].

۱۸- حمل کردن احادیثی که بیانگر کفر تارک نماز می‌باشد بر کسی که نماز را به

۱- ابن عباس رضی الله عنهما بعد از نقل حدیث کسوف بطور کامل، می‌گوید: سپس، من گفتم: ای رسول خدا، ما مشاهده کردیم که شما در نماز، در حالی که سر جای خود بودید، چیزی را گرفتید و بعد، عقب رفتید. رسول الله ﷺ فرمودند: (إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ، فَتَنَاوَلْتُ عُقُودًا، وَلَوْ أَصَبْتُهُ لَأَكَلْتُ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا، وَأَرَيْتُ النَّارَ، فَلَمْ أَرْ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْطَعُ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ) بهشت را دیدم و خواستم خوشه انگوری بچینم. اگر آن خوشه را بر می‌گرفتم، شما تا پایان دنیا از آن، می‌خوردید. همچنین دوزخ به من عرضه گردید که تاکنون، هیچگاه صحنه‌ای هولناکتر از آن، ندیده بودم. و بیشترین دوزخیان را زنان، تشکیل می‌دادند. گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمودند: (بِكُفْرِهِنَّ) زیرا آنان کفر و ناسپاسی می‌کنند. پرسیدند: آیا به خدا کفر می‌ورزند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: (يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ) از شوهرانشان ناسپاسی کرده، احسان آنان را فراموش می‌کنند. اگر شما تمام عمر به او نیکی کنید، ولی یک بار از شما قصوری ببیند، می‌گوید: هیچگاه از تو خیری ندیده‌ام. صحیح بخاری (۱۰۵۲).

سبب انکار آن ترک کند^(۱):

پاسخ قائلین به کفر ترک‌کننده‌ی نماز:

در این حمل، دو اشکال وجود دارد که باید از آن‌ها برحذر بود: اول اینکه با این حمل، وصفی که شارع آن را معتبر دانسته، ملغی شده و حکم آن که در مورد ترک نماز است و نه جحود و انکار آن، معلق می‌شود. دوم اینکه این حمل، معتبر دانستن وضعی است که شارع آن را مناط بر حکم قرار نداده است، چرا که انکار و جحود وجوب نمازهای پنجگانه، موجب کفر کسی می‌شود که به سبب جهل نسبت به وجوب آن معذور نباشد، یکسان است که نماز بگذارد یا اینکه آن را ترک کند.

از اینرو آشکار است که حمل نصوص بر کسی که نماز را از روی انکار وجوب آن ترک می‌کند، صحیح نمی‌باشد.

به عبارتی دیگر اگر بحث جحود و انکار نماز باشد، آمدن لفظ [ترک] در حدیث چه سودی خواهد داشت، در حالیکه اگر کسی با وجود نماز خواندن، وجوب نماز را انکار کند، کافر می‌گردد.

شیخ ابن عثیمین می‌گوید^(۲): با دقت در مورد استدلال کسانی که معتقد به کافر نبودن تارک نماز هستند، معلوم می‌شود که دلایل آنان از چهار وجه خارج نیست:

- ۱- یا دلیل آن‌ها اصلاً دلیل محسوب نمی‌شود.
- ۲- یا به صفتی مقید شده است که ترک نماز با وجود آن صفت ممکن نیست.
- ۳- یا به وضعیتی مقید شده که اگر فردی در آن وضعیت نماز را ترک کند، دارای عذر می‌باشد.
- ۴- یا دلیل آن‌ها حدیثی عام است که با احادیثی که کافر بودن تارک نماز را

۱- به نقل از صحیح فقه السنة ص ۲۲۷.

۲- رساله حکم تارک نماز ابن عثیمین.

می‌رسانند، تخصیص می‌شوند.

و می‌گوید: در نصوص شرعی دلیلی که بیان می‌کند تارک نماز مومن است یا وارد بهشت می‌شود یا از آتش جهنم نجات می‌یابد، وجود ندارد که ما را قانع سازد از رای خود منصرف شده و کفر تارک نماز را به کفر نعمت یا کفر اصغر تاویل کنیم.

ادله‌ی کسانی که تارک نماز را کافر دانسته و او را تکفیر می‌کنند:

قائلین به کفر تارک نماز گفته‌اند: راویان احادیثی که شما به آن‌ها بر عدم کفر تارک نماز استدلال می‌کنید، همان کسانی از صحابه هستند که از آن‌ها تکفیر به تعیین تارک نماز حفظ شده است.

ابومحمد بن حزم می‌گوید^(۱): قطعا از عمر بن خطاب، عبدالرحمن بن عوف، معاذ بن جبل و ابوهریره و اصحاب دیگر^(۲) روایت شده که هرکس یک نماز فرض را عمدا ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، کافر و مرتد می‌گردد.

همچنین گفته‌اند: با اصحابی که از آن‌ها کفر تارک نماز روایت شده، مخالفی از دیگر صحابه نمی‌شناسیم و یقینا بر کفر تارک نماز، کتاب و سنت و اجماع صحابه دلالت دارد.

استدلال به کتاب:

۱- الله متعال در سوره قلم آیات ۳۵ تا ۴۳ می‌فرماید: ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿۳۵﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿۳۷﴾ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿۳۸﴾ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَلِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿۳۹﴾ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿۴۰﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿۴۱﴾ يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۴۲﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ﴿۴۳﴾﴾ آيا

۱- المحلی لابن حزم ۱/۲۴۲.

فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می‌شماریم؟! شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟! آیا شما کتابی (از جانب خدا) دارید که از روی آن (قوانین خدا را) می‌خوانید (و برابر آن حکم صادر می‌کنید؟). و شما آنچه را که بر می‌گزینید (و برابر آن داوری می‌کنید) در آن است؟ یا با ما پیمان‌هائی بسته اید که تا روز قیامت به هر چه حکم کنید حق شما باشد؟ از آنان بپرس، کدام یک از ایشان، ضامن چنین پیمان‌هائی است. یا این که شریک‌هائی دارند (که همچون ایشان می‌اندیشند، و سردستگان و خط‌دهندگان ایشان بوده و از آنان حمایت و جانبداری می‌کنند؟). اگر راست می‌گویید، شرکاء (ورؤساء) خود را بیاورند (تا شهادت بر ضمانت خود را بدهند و بگویند که از مشرکان در محضر یزدان دفاع و حمایت خواهند کرد). روزیکه پرده از ساق برداشته می‌شود و ایشان بسوی سجده خوانده می‌شوند اما نمی‌توانند. این در حالی است که چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فراگرفته است. پیش از این نیز (دردنیا) بدانگاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن، خوانده می‌شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده نمی‌کردند).

وجه دلالت آیه آنست که الله عزوجل خبر داده که مسلمانان را مانند مجرمین قرار نمی‌دهد و این مساوی قراردادن نه لایق حکمت و نه با حکم الله متعال، سازگاری ندارد. سپس احوال مجرمین را ذکر کرده که ضد مسلمین می‌باشند. پس فرمودند: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ﴾ روزیکه پرده از ساق برداشته می‌شود، آن‌ها به سوی سجده بر پروردگارشان سبحانه و تعالی فراخوانده می‌شوند، پس بین آن‌ها و حق تبارک و تعالی حائل قرار داده می‌شود، از اینرو نمی‌توانند همراه مسلمانان سجده کنند و این عقوبتی برای آن‌ها در اثر ترک سجده همراه نمازگزاران در زندگی دنیا می‌باشد. که این خود بر آن دلالت دارد که آن‌ها همراه کفار و منافقین می‌باشند، کسانی که درهنگام سجده‌ی

مسلمانان پشت هایشان همچون پشت گاو ثابت باقی می ماند. و اگر از جمله مسلمین بود برای آن‌ها اجازه داده می شد تا سجده کنند، همانطور که برای مسلمین اجازه داده شد.

۲- الله متعال در سوره مدثر آیات ۳۸ تا ۴۷ می فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ

﴿۳۸﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْأَيْمَنِ ﴿۳۹﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۴۰﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۴۱﴾ مَا سَلَكَكُمْ

فِي سَقَرٍ ﴿۴۲﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِيِّينَ ﴿۴۳﴾ وَلَمْ نَكُ نُنْطَعِمُ الْمُسْكِينِ ﴿۴۴﴾ وَكُنَّا نَحْوُ

مَعَ الْحَاطِيئِينَ ﴿۴۵﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۴۶﴾ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ ﴿۴۷﴾ هر کسی در

برابر کارهایی که کرده است (در دوزخ زندانی می گردد و) گروگان می شود. مگر

یاران سمت راستی (که مؤمنانند و خویشان را با انجام نیکی‌ها در جهان از عذاب

یزدان رها کرده‌اند). آنان در باغ‌های بهشت بسر می‌برند، و (از دوزخیان) می‌پرسند.

از بزهکاران و گناهکاران (می‌پرسند). چه چیزهایی شما را به دوزخ کشانده است

و بدان انداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده ایم. و به

مستمند خوراک نمی‌داده ایم. و ما پیوسته با باطل‌گرایان (هم نشین و هم صدا

می‌شده ایم و به باطل و یاوه و عیبجوئی) فرو می‌رفته ایم. و روز سزا و جزای

(قیامت) را دروغ می‌دانسته ایم. تا مرگ به سراغمان آمد.

وجه استدلال به آیه: آیه از این حالات خالی نیست، یا اینکه هر یک از این خصلت‌ها

به تنهایی موجب ورود او به جهنم بوده و وی را از جمله مجرمین قرار داده یا اینکه

مجموع آن‌ها موجب ورود او به جهنم و قرار گرفتن وی در زمره مجرمین بوده است.

بنابراین اگر هر یک از این خصلت‌ها به طور مستقل موجب به دوزخ افتادن آن‌ها شده،

که دلالت آن ظاهر و آشکار می‌باشد و اگر مجموع هر چهار عمل (از نمازگزاران نبودن،

اطعام مسکین نکردن، با باطل‌گرایان فرورفتن، و دروغ دانستن روز جزا) موجب این

عقوبت شده است، این عقوبت به سبب تغلیظ در کفرشان بوده است، و گرنه هر یک از

این خصلت‌ها به تنهایی مقتضی عقوبت می‌باشد، چرا که جایز نیست آنچه که تاثیری در

عقوبت ندارد با آنچه که از آن مستقل می‌باشد، جمع شود.

واضح و آشکار است که ترک نماز و آنچه که همراه آن ذکر شده، شرطی برای عقوبت کسی که روز جزا را تکذیب می‌کند نیست، [یعنی تنها زمانی مجازات می‌شود که علاوه بر تکذیب روز جزا به سه خصلت دیگر نیز مبتلا باشد] بلکه تکذیب روز جزا خود به تنهایی برای عقوبت و مجازات شخص کافی است. ازاینرو این مسأله بر آن دلالت دارد که هر وصفی که همراه تکذیب روز جزا ذکر شده، اینچنین است و هریک به تنهایی مستحق عقوبت و جزا می‌باشد. به گونه‌ای که ممکن نیست کسی بگوید: تنها کسی که این اوصاف چهارگانه در وی جمع شده باشد، عذاب می‌شود. بنابراین حال که هریک از این خصلت‌ها موجبی برای جرم و جنایت می‌باشد - درحالی‌که الله متعال مجرمین را ضد مسلمین معرفی می‌کند- پس تارک نماز از جمله‌ی مجرمینی است که به جهنم انداخته می‌شود. الله متعال در سوره قمر آیات ۴۷ و ۴۸ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿۴۷﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ ﴿۴۸﴾ قطعاً گناهکاران، گمراه و دیوانه و گرفتار آتشند. روزی داخل آتش، بر رخساره، روی زمین کشیده می‌شوند (وبدیشان گفته می‌شود): بچشید لمس و پسوده دوزخ را.

و در سوره مطففین آیه ۲۹ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَصْحَكُونَ ﴿۲۹﴾﴾ گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می‌خندیدند و ایشان را ریشخند می‌کردند.

بنابراین الله متعال مجرمین را ضد مسلمانان مومن قرار داده است.

قائلین به فسق تارک نماز این دلیل را اینگونه پاسخ داده‌اند:

در آیه تصریح شده که آن‌ها وارد آتش می‌شوند و در آن نیامده که مدت اقامتشان در آتش چقدر می‌باشد یا اینکه در آن جاودانه می‌مانند، پس حجتی در آیه مبنی بر اینکه تارک نماز کافر شده و برای همیشه در آتش می‌ماند، نیست. اما این حجت باقی می‌ماند که تارک نماز از جمله‌ی مجرمین قرار داده شده است. و مجرمین در کتاب الله بر کفار اطلاق می‌شود، از اینرو این جرم و جنایت را به جرمی که خارج کننده‌ی از دین نیست،

حمل کرده و تاویل می‌کنیم!!

قطعا الله متعال مجرمین را در مقابل مسلمین قرار داده است، ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾ [الفلم: ۳۵]. و این تقابل، حمل این جرم و جنایت را به جرمی که فرد را از دین خارج نمی‌کند و با این حال مسلمان است را آشفته می‌گرداند، چرا که صحیح نیست که معنی آیه اینچنین باشد ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾ آیا مسلمانان را مانند مسلمانان قرار می‌دهیم. و این واضح و آشکار است.

۳- الله متعال در سوره نور آیه ۵۶ می‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ نماز را بخوانید، زکات را (به مستحقان آن) بپردازید، و از پیغمبر اطاعت کنید، تا این که (از سوی خدا) به شما رحم شود (ومشمول رضایت و عنایت او گردید).

وجه دلالت آیه: الله متعال حصول رحمت برای آن‌ها را معلق به انجام این امور (برپاکردن نماز، پرداختن زکات، و اطاعت از رسول الله) کرده است، از اینرو اگر ترک نماز تکفیر و جاودانگی شان در آتش را واجب نمی‌کرد، حتما بدون ادای نماز از جمله مرحومین و رحمت شدگان می‌بودند، درحالیکه الله عزوجل رحمت بر آن‌ها را تا زمانیکه این اعمال را انجام می‌دهند به تاخیر انداخته است.

۴- الله متعال در سوره ماعون آیات ۴ و ۵ می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ وای به حال نمازگزاران، همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند.

سلف صالح در معنی سهو اختلاف کرده‌اند به گونه‌ای که سعد بن ابی وقاص و مسروق بن اجدع رضی الله عنهما و غیر این‌ها می‌گویند: سهو به معنای ترک نماز تا زمانیکه وقتش خارج شود، می‌باشد و در این مضمون حدیث مرفوعی روایت شده که محمد بن نصر

المروزی می‌گوید^(۱): از مصعب بن سعد از پدرش روایت است که ایشان از رسول الله ﷺ در مورد ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ پرسیدند. رسول الله ﷺ فرمودند: (هُمُ الَّذِينَ يُؤَخِّرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ وَقْتِهَا) آن‌ها کسانی هستند که نماز را از وقتش به تاخیر می‌اندازند.

و حماد بن زید می‌گوید^(۲): عاصم از مصعب بن سعد روایت کرده که گفت: به پدرم گفتم: ای پدر، این فرموده‌ی الله متعال را دیدی که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ کدامیک از ما سهو نمی‌کند؟ کدامیک از ما با خودش حرف نمی‌زند؟ پدرش گفت: آیه بدین معنا نیست، لیکن مقصود از آن ضایع کردن وقت نماز می‌باشد.

و حیوه بن شریح می‌گوید^(۳): ابوصخر مرا خبر داد که وی از محمد بن کعب القرظی در مورد این فرموده‌ی الله متعال پرسید: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ محمد بن کعب گفت: آن تارک نماز می‌باشد. سپس از او در مورد ﴿الْمَاعُونَ﴾ سوال کرد، گفت: منع مال از حقش می‌باشد.

از طرفی در قرآن وعید به ویل پی در پی برای کفار آمده است. همچون این فرموده‌ی الله متعال در سوره فصلت که می‌فرماید: ﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ۝ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۝﴾ [فصلت: ۶-۷]. وای به حال مشرکان، مشرکانی که به پاکسازی خود نمی‌پردازند و آنان به آخرت هم ایمان ندارند. و همچنین الله متعال در سوره جائیه می‌فرماید: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ۝ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُثَلَّىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصْرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ

۱- تعظیم قدر الصلاة (۴۲)، وأخرجه أبويعلى (۸۱۸)، والبخار (۳۹۲) والبيهقي في السنن الكبرى (۳۱۶۳) وضعفوه لحال عكرمة وكان في الأصل (سفيان) بن أبي شيبة. تصحيف.

۲- تعظیم قدر الصلاة (۴۳)، والطبري عند تفسيرها والبيهقي في السنن الكبرى (۳۱۶۲) وصححه موقوفاً وأخرجه أبويعلى (۷۰۰) وقال الهيثمي في مجمع الزوائد ۱/۳۲۵ رواه أبويعلى واسناده حسن. وقال الألباني في صحيح الترهيب والترغيب برقم (۵۷۶): حسن موقوف.

۳- تعظیم قدر الصلاة (۴۵).

يَسْمَعَهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٨﴾ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩﴾ [الجملة: ۷-۹]. وای بر هر کس که دروغپرداز و بزهکار باشد، آن کسی که پیوسته آیات خدا را می شنود که بر او خوانده می شود (واز وعد و وعید، بیم دادن و مژده دادن، امر و نهی، و پند و اندرز، صحبت می دارد، اما او) پس از آن از روی تکبر (بر کفر و مخالفت با حق و انجام گناه) اصرار می ورزد؛ انگار آیه های خدا را نشنیده است! (حال که چنین است) پس او را به عذاب بس دردناکی مژده بده. هنگامی که چیزی از آیات ما را فرا می گیرد، آن را به تمسخر می گیرد و مایه استهزاء می گرداند! این چنین کسانی عذاب بزرگ و خوارکننده ای دارند. و در سوره ابراهیم آیه ۲ می فرماید: ﴿وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ وای بر کافران! که عذاب سختی (و مجازات شدیدی) دارند.

تنها در دو مورد در قرآن وعید به ویل برای غیر کفار نیز استعمال شده است که عبارتند از: ۱- ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾ وای به حال کاهندگان (از جنس و کالای مردمان به هنگام خرید و فروش با ایشان). ۲- ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ وای به حال هر که عیبجو و طعنه زن باشد.

که در این دو مورد، ویل به کاستن و مضایقه و عیبجویی و طعنه زدن معلق شده است و انجام دهنده ی آن به مجرد انجام این دو عمل کافر نمی شود. بنابراین وعده ی ویلی که در مورد تارک نماز آمده است یا به ویل کفار ملحق می شود و یا اینکه به ویل فساق ملحق می گردد که ملحق کردن آن به ویل کفار به دلیل دو وجه اولی می باشد:

وجه اول: اینکه از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه در مورد این آیه به طور صحیح روایت شده که گفت: اگر نماز را ترک کنند، قطعا از کفار می باشند، لیکن وقتش را ضایع می کنند.

وجه دوم: ادله ای که بزودی آن ها را ذکر می کنیم و به کفر تارک نماز دلالت دارد، این مساله را روشن می کند.

۵- الله متعال در سوره مریم آیه ۵۹ می فرماید: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا

الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿٥٩﴾ بعد از آنان، فرزندان ناخلفی (روی کار آمدند و در زمین) جایگزین شدند که نماز را (ترک کردند و بهره مندی از آن را) هدر دادند و به دنبال (لذات و) شهوات راه افتادند، از اینرو بزودی «غی» را ملاقات می‌کنند.

شعبه بن حجاج می‌گوید^(۱): ابواسحاق از ابی عبیده از عبدالله - یعنی ابن مسعودؓ - در مورد این آیه برای ما روایت کرده که گفت: ﴿غِيًّا﴾ نهری در جهنم است که طعمش بسیار زننده و عمقش بسیار زیاد می‌باشد.

محمد بن نصر می‌گوید^(۲): شرقی بن قطامی روایت کرده که لقمان بن عامر خزاعی گفت: نزد ابامامه باهلی آمدم، گفتم: حدیثی برایم بازگو کن که آن را از رسول الله ﷺ شنیدی؟ گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: (لَوْ أَنَّ صَخْرَةَ زَنَةِ عَشْرٍ عَشْرَاتٍ قُدِفَ بِهَا مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ مَا بَلَغَتْ قَعْرَهَا سَبْعِينَ خَرِيفًا، ثُمَّ تَنْتَهِي إِلَى غِيٍّ وَأَثَامٍ) اگر تخته سنگی از لبه‌ی جهنم به درون آن انداخته شود تا هفتاد پاییز به قعر آن نمی‌رسد، و پس از آن در انتها به غی و اثم می‌رسد. گفتم: غی و اثم چیست؟ فرمودند: (بِئْرَانٍ فِي أَسْفَلِ جَهَنَّمَ يَسِيلُ فِيهِمَا صَدِيدُ أَهْلِ جَهَنَّمَ، فَهَذَا الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾ [مریم: ۵۹] و ﴿أَثَامًا﴾ [الفرقان: ۶۸]). دو چاه در پایین‌ترین جای جهنم می‌باشند که چرک و خونابه‌ی اهل جهنم در آن جاری می‌شود، و این همان چیزی است که الله متعال آن را در کتابش ذکر کرده است.

۱- الطبري ۱۶/ ۱۰۰، والحاكم ۲/ ۳۷۴ وصححه ووافقه الذهبي.

۲- تعظيم قدر الصلاة (۳۶)، والطبري ۱۶/ ۱۰۰ والبيهقي في البعث والنشور (۴۷۴) والطبراني في الكبير (۷۷۳۱) وقال في المجمع ۱۰/ ۳۸۹: فيه ضعفاء وقد وثقهم ابن حبان وقال: يخطئون.

محمد بن نصر می گوید^(۱): زکریا بن ابی مریم روایت کرده که از ابامامه باهلی شنیدم که می گوید: براستی که بین لبه جهنم تا قعر آن مسیری به اندازه‌ی پنجاه پاییز از افتادن سنگی - یا اینکه گفت: افتادن تخته سنگی - به اندازه‌ی ده شتر ماده‌ی بزرگ چاق به درون آن می‌باشد. غلام عبدالرحمن بن خالد بن ولید گفت: ای ابامامه آیا زیر آن چیزی هست؟ گفت: بله، غی و اثم.

و ایوب بن بشر از شفی بن مائع روایت می‌کند که گفت^(۲): براستی که در جهنم وادی است که (غی) نامیده می‌شود که در آن خون و چرک جاری است و آن برای کسی است که برای آن خلق شده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ از اینرو وجه دلالت آیه آنست که: الله متعال این مکان از آتش را برای کسی که نماز را ضایع و از شهوات پیروی می‌کند، قرارداده است و اگر از جمله گنه کاران مسلمین بود در طبقات بالاتری از آتش بوده و در این مکانی که پایین‌ترین جای آتش است، نمی‌بودند. پس این مکان از مکان‌هایی که اهل اسلام در آن به سبب گناهان می‌باشند، نبوده و بلکه جایگاه کفار می‌باشد.

در این آیه دلیل دیگری وجود دارد و آن این فرموده‌ی الله متعال می‌باشد که فرمودند: ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا... از اینرو بزودی غی را ملاقات می‌کنند. مگر آن کسانی که توبه کنند و (چنان که باید) ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند.

بنابراین اگر ضایع کننده‌ی نماز، مومن می‌بود، در توبه‌اش ایمان آوردن شرط نمی‌شد، ﴿مَنْ تَابَ وَءَامَنَ﴾ و توبه خود به تنهایی تحصیل حاصل می‌بود.

۱- تعظیم قدر الصلاة (۳۷)، وابن مبارك في الزیادات، الزهد (۳۰۲) وأورده ابن رجب في التحویف من النار (۵۸) وعندها سبعین خریفا.

۲- تعظیم قدر الصلاة (۳۸)، وابن مبارك في الزهد (۳۳۶) وعزاه في الدر المنثور ۵/۵۲۸ إلى ابن منذر مانع.

در مورد این استدلال اخیر به آیه، مانعین تکفیر تارک نماز اینگونه پاسخ داده‌اند:
این فرموده‌ی الله متعال ﴿وَعَامِنَ﴾ یا مقصود از آن تداوم به ایمان پس از توبه می‌باشد و یا مراد از آن دخول در ایمان کامل با شروع کردن نماز می‌باشد.

۶- الله متعال در سوره توبه آیه ۱۱ می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ...﴾ اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بردارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (و سزاوار همان چیزهایی بوده که شما سزاوارید، و همان چیزهایی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است).

وجه دلالت آیه: الله متعال برادری آن‌ها با مومنین را به ادای نماز معلق کرده است، پس اگر آن را ادا نکنند، برادران مومنین نمی‌باشند. از اینرو به نص قرآن جزء مومنین نمی‌باشند چرا که الله متعال در سوره حجرات آیه ۱۰ می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ فقط مؤمنان برادران همدیگرند.

قائلین به فسق تارک نماز این دلیل را اینگونه پاسخ داده‌اند: مقصود از نفی برادری، نفی کمال برادری می‌باشد و بر نفی اصل برادری دلالت ندارد، همانگونه که مانعین زکات را به سبب حدیث^(۱) [...فَيَرَى سَبِيلَهُ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِمَّا إِلَى النَّارِ] از کفر خارج می‌کنیم.

۷- الله متعال در سوره قیامت آیات ۳۱ و ۳۲ می‌فرماید: ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى﴾^(۲) وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿۳۲﴾ هرگز نه زکاتی داده است و نه نمازی خوانده است. بلکه راه تکذیب (حق و حقیقت) را در پیش گرفته است و (به فرمان خدا) پشت کرده است.

از آنجائیکه اسلام، تصدیق خبر و انقیاد و التزام بر امر الله متعال می‌باشد، الله عزوجل

۱- و راه هر یکی از آنان یا به سوی بهشت و یا به سوی جهنم نشان داده می‌شود. مسلم (۹۸۷).

برای آن دو ضد قرار داده است: عدم تصدیق و عدم نماز. ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى﴾ و در مقابل تصدیق، تکذیب و در برابر نماز روی برگرداندن را آورده است، از اینرو فرمود: ﴿وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾^(۳۳). بنابراین همانگونه که تکذیب کننده دین کافر است، روی برگرداننده‌ی از نماز نیز کافر می‌باشد. و همانگونه که اسلام با تکذیب آن زایل می‌شود با روی برگرداندن از نماز نیز زایل می‌گردد.

سعید از قتاده^(۳۴) روایت می‌کند که گفت^(۱): ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى﴾ بدین معناست که کتاب الله را تصدیق نمی‌کند و برای الله متعال نماز نمی‌گذارد، لیکن آیات الله متعال را تکذیب کرده و از طاعت الله متعال روی برمی‌گرداند. ﴿أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ﴾^(۳۵) ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ^(۳۶) مرگ بر تو! مرگ! باز هم، مرگ بر تو! مرگ! وعیدی بر اثر وعید می‌باشد.

۸- الله متعال در سوره منافقون آیه ۹ می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^(۹) ای مؤمنان! اموالتان و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نکند. کسانی که چنین کنند (واموال و اولادشان، آنان را سرگرم و به خود مشغول دارد) ایشان زیانکارند. ابن جریج می‌گوید: از عطاء بن ابی رباح شنیدم که می‌گوید: ﴿ذِكْرِ اللَّهِ﴾ نماز فرض می‌باشد.

وجه استدلال به آیه: الله متعال به خسران مطلق فردی حکم کرده که مال و فرزندش او را از نماز غافل گرداند و خسران مطلق تنها برای کفار حاصل می‌گردد. چرا که مسلمان، اگر چه با گناهان و نافرمانی‌اش زیانمند شود، اما آخر کارش سود و منفعت می‌باشد.

الله متعال در این آیه خسران تارک نماز را با انواع تاکید بیان می‌کند:

۱- الطبري في التفسير ۲۹/۱۱۹، ومحمد بن نصر في تعظيم قدر الصلاة (۵۷).

تاکید اول: آوردن لفظ ﴿الْخَسِرُونَ﴾ در قالب اسمی که دال بر ثبوت خسران و لزومش می‌باشد نه فعل که دال بر تجدد و حدوث است.
 تاکید دوم: صدور اسم با الف و لام، که بیانگر حصول کمال مسمی برای آن‌ها می‌باشد، چرا که اگر بگویی: زید العالم الصالح، این جمله مفید اثبات کمال عالم و صالح بودن برای زید می‌باشد برخلاف اینکه بگویی: زید عالم صالح.
 تاکید سوم: الله متعال این لفظ را به صورت مبتدا و خبر معرفه آورده است که از علامات انحصار خبر در مبتدا می‌باشد. همانطور که الله متعال در مواضع مختلفی از قرآن می‌فرماید:

بقره آیه ۵: ﴿... وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾﴾ این چنین کسانی حتماً رستگارند.

بقره آیه ۲۵۴: ﴿... وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۵۴﴾﴾ و کافران ستمگرند.

انفال آیه ۴: ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ﴿۴﴾﴾ آنان واقعاً مؤمن هستند. و نظایر این آیات.

تاکید چهارم: ورود ضمیر فصل (هم) بین مبتدا و خبر، که علاوه بر فصل بین مبتدا و خبر دو فایده‌ی دیگر نیز دارد: قوت اسناد و اختصاص مسند الیه به مسند. نظیر آن در آیات دیگر قرآن نیز می‌باشد، از جمله:

حج آیه ۶۴: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿۶۴﴾﴾ و تنها خدا غنی شایسته‌ی هرگونه حمد و ستایش (از جانب بندگان) می‌باشد.

مائده آیه ۷۶: ﴿وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۷۶﴾﴾ و خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است.

قصص آیه ۱۶: ﴿إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶﴾﴾ چرا که خدا بس آمرزگار و مهربان است.

۹- الله متعال در سوره سجده آیه ۱۵ می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۱۵﴾﴾ تنها کسانی به آیات

ما ایمان دارند که هر وقت بدانها پند داده شوند، (برای خدا) به سجده می‌افتند، وستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان می‌پردازند و تکبر نمی‌ورزند.

وجه استدلال به آیه: الله متعال از کسانی که به هنگام پند داده شدن توسط آیات الله متعال به سجده نیفتاده و ستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان نمی‌پردازند، نفی ایمان می‌کند. و از بزرگترین پندها و یادآوری‌ها به آیات الله عزوجل، پند و یادآوری به آیات نماز می‌باشد، از اینرو هرکس که بدان پند و تذکر داده شود و او آن را بیاد نیاورده و درنظر نگیرد و نماز نگذارد و بدان ایمان نیاورد، به این فرموده‌ی الله متعال ایمان نیاورده که می‌فرماید: ﴿وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ﴾ مگر کسی که به اقامه نماز ملتزم باشد. چرا که الله متعال نماز را مخصوص مومنان قرارداده و آن‌ها را اهل سجود معرفی می‌کند و این از بهترین و نیکوترین استدلال‌ها می‌باشد.

۱۰- الله متعال در سوره مرسلات آیات ۴۸ و ۴۹ می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾﴾ (چنان از باده غرور سرمست هستند که وقتی بدانان گفته می‌شود: رکوع کنید و کرنش ببرید، رکوع نمی‌کنند و کرنش نمی‌برند! در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!

که این آیه را پس از این فرمودند که: ﴿كُلُّوْا وَتَمَتَّعُوا قَلِيْلًا إِنَّكُمْ مُّجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾﴾ (در این چند روز کوتاه دنیا) کمی بخورید و چندی لذت ببرید (ولی بدانید که عذاب الهی در انتظار شما است، چرا که) شما از زمره مجرمین هستید.

پس از این الله متعال آن‌ها را به سبب ترک رکوع که در اینجا همان نماز است، زمانیکه به سوی آن خوانده می‌شوند، وعید داده است و گفته نمی‌شود که آن‌ها را فقط به خاطر تکذیب وعید داده است، بلکه الله متعال از ترک کردن نماز توسط آن‌ها خبر داده و بدین سبب وعید بر آن‌ها واقع شده است.

بر این اساس می‌گوییم: کسی که بر امر الله متعال در مورد نماز تصدیق دارد، هرگز بر ترک نماز اصراری مستمر نمی‌ورزد. چرا که به طور عادی و طبیعی محال است که

شخصی تصدیقی جازم بر این داشته باشد که الله متعال بر وی در شبانه روز پنج وعده نماز فرض کرده و با ترک آن با شدیدترین مجازات، عقاب می‌شود و با وجود این تصدیق، بر ترک نماز مُصر باشد.

قطعا این محال است، از اینرو کسی که فرضیت نماز را تصدیق می‌کند، هرگز بر ترک نماز محافظت نکرده و آن را به جای می‌آورد، چرا که ایمان صاحبش را به ادای آن وامی‌دارد و در صورتیکه در قلبش، آنچه که وی را به نماز امر کند، نباشد، پس در قلبش چیزی از ایمان نیست.

به کلام کسی که خبره نیست و به احکام قلوب و اعمال آن علم ندارد، گوش نکن. و با فطرت بیندیش چگونه ممکن است که در قلب شخصی ایمان به وعد و وعید، بهشت و جهنم، و اینکه الله متعال بر وی نماز را فرض کرده است و وی را به سبب ترک نماز مجازات و معاقبه می‌کند، باشد و با این وجود با سلامتی کامل و عدم موانعی که وی را از ادای نماز بازدارد برترک نماز محافظت کند. و این همان قدری است که از کسانی که ایمان را مجرد تصدیق می‌دانند گرچه هیچ عمل واجب و ترک حرامی همراه آن نباشد، مخفی مانده است. براستی که این از محال‌ترین محالات است که در قلب شخصی ایمانی جازم وجود داشته باشد که متقاضی انجام طاعت و یا ترک معصیت از صاحبش نباشد. و ما می‌گوییم: ایمان همان تصدیق قلبی است، لیکن تصدیق مجرد اعتقاد به صدق خبر بدون انقیاد و التزام عملی بدان نیست. اگر مجرد معتقد بودن به صدق خبر، ایمان می‌بود، حتما ابلیس و فرعون و قومش و قوم صالح و یهودی که محمد رسول الله ﷺ را همچون پسرانشان می‌شناختند، مومنینی صادق بودند.

درحالی‌که الله متعال در سوره انعام ۳۳ می‌فرماید: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ (ای پیغمبر، ما می‌دانیم که آنچه (کفار مکه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون

ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند.

و جحود و انکار، تنها پس از شناخت حق می‌باشد، الله متعال در سوره نمل آیه ۱۴ می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...﴾ ستمگرانه و مستکبرانه معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل بدانها یقین و اطمینان داشتند.

و حضرت موسی به فرعون گفت: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرٍ﴾ [الإسراء: ۱۰۲]. تو که (خوب) می‌دانی که این معجزه‌های روشنی بخش (ودلائل واضح)

را جز صاحب آسمان‌ها و زمین نفرستاده است (وتو کاملاً آگاهانه حقائق را انکار می‌کنی).

و الله متعال در سوره بقره آیه ۱۴۶ از یهود خبر می‌دهد که: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۶]. آنان که بدیشان کتاب (آسمانی) داده ایم، او را (که محمد نام و پیغمبر خاتم است، خوب) می‌شناسند، بدان گونه که پسران خود را می‌شناسند، و برخی از آنان بی‌گمان حق را (از جمله پیغمبری محمد و قبلگی کعبه را) پنهان می‌دارند، در حالی که می‌دانند.

رساتر و واضح‌تر از این، قول دو یهودی می‌باشد^(۱) که به سوی رسول الله ﷺ رفته و از ایشان در مورد آنچه که آن‌ها را به سوی نبوتش راهنمایی می‌کرد، پرسیدند و گفتند: شهادت می‌دهیم که تو پیامبر هستی. رسول الله ﷺ فرمودند: (فَمَا يَمْنَعُكُمْ أَنْ تَتَّبِعُونِي؟) پس چه چیزی شما را از اتباع و پیروی من منع می‌کند؟ گفتند: براستی که داود دعا کرده که در فرزندان او سلسله انبیاء زایل نشود، (وما منتظر پیامبری هستیم) و ما می‌ترسیم که اگر از تو پیروی کنیم، یهود ما را بکشد.

۱- بهذا اللفظ: النسائي في تحريم الدم (۴۰۷۸)، والترمذي في الاستئذان (۲۷۳۴) والنفيس (۳۱۴۳) وقال: حسن

پس این‌ها با زبانهایشان مطابق با اعتقادشان اقرار می‌کردند که محمد بن عبدالله فرستاده‌ی الله متعال می‌باشد، با این وجود با این تصدیق و اقرار در ایمان داخل نشدند، چرا که التزام به طاعت، و انقیاد و فرمانبرداری از امرالله متعال نداشتند. و کفر ابوطالب از این جمله می‌باشد که با یقین کامل می‌دانست که پیامبر صادق است و با زبان بر این مساله اقرار کرد و در شعری که خواند برآن تصریح کرد، اما با این وجود وارد اسلام نشد.

بنابراین تصدیق با دو امر به اتمام می‌رسد: امر اول: اعتقاد صدق پیامبر و امر دوم: محبت قلب و انقیاد و فرمانبرداری از ایشان می‌باشد. بر این اساس بود که الله متعال در سوره صافات آیات ۱۰۴ و ۱۰۵ به ابراهیم علیه الصلاة والسلام فرمودند: ﴿... يٰٓاِبْرٰهِيْمُ ﴿۱۰۴﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّعْيَا...﴾ ای ابراهیم، تو خواب را راست دیدی و دانستی.

ابراهیم علیه الصلاة والسلام به صدق و راست بودن رویا از همان بدو دیدن آن معتقد بود، چرا که خواب انبیاء وحی می‌باشد، اما تنها زمانی الله متعال او را بر خوابش تصدیق کرد که آنچه را در خواب بدان امر شده بود، انجام داد.

همچنین رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذٰلِكَ اَوْ يُكٰذِبُهٗ) و شرمگاه همه‌ی آن را تصدیق و یا تکذیب می‌کند.

بنابراین رسول الله ﷺ تصدیق را عمل فرج قرار داده است نه آنچه که قلب تمنا می‌کند و تکذیب را ترک آن عمل قرار داده است و این صریح است که تصدیق فقط با عمل، صحیح می‌باشد.

۱- جزء من حدیث الطویل اوله: (إن الله كتب علی ابن آدم خطه من الزنا...) أخرجه البخاري في الاستئذان (۶۲۴۳)، (۶۶۱۲) و مسلم في القدر (۲۶۵۷). براسستی که الله متعال بهره‌ی ابن آدم را از زنا نوشته است که ناگزیر آن را دریابد، زنا چشم نگریستن (به نامحرم) و زناى زبان سخن گفتن است و نفس به آن اشتیاق و میل پیدا می‌کند و شرمگاه همه‌ی آن را تصدیق و یا تکذیب می‌کند.

و حسن می گوید^(۱): ایمان به تمنا و آرزو کردن و آرایش کردن نیست، لیکن ایمان آنچیزی است که در قلب قرار دارد و عمل آن را تصدیق می کند. مقصود آنست که انسان با وجود تصدیق جازم به وجوب نماز و وعده بر انجام آن و وعید بر ترک آن، امکان ندارد که از ادای آن امتناع ورزد. وبالله التوفیق.

استدلال به سنت بر کفر تارک نماز:

اما استدلال به سنت بر کفر تارک نماز از چند وجه می باشد:

۱- مسلم در صحیحش از جابر بن عبدالله^(رضی الله عنه) روایت کرده که رسول الله^(صلی الله علیه و آله) فرمودند^(۲): (إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكَفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ) مرز بین شخص و شرک و کفر، ترک نماز است.

۲- از بریده بن حصیب اسلمی^(رضی الله عنه) روایت شده که گفت: از رسول الله^(صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمودند^(۳): (الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ) عهد میان ما و مشرکین نماز است، کسی که نماز را ترک کند قطعاً کافر می گردد.

پاسخ قائلین به فسق تارک نماز:

همانطور که در گذشته ادله‌ی کفر تارک نماز بر کسی که فرضیت آن را منکر شود، حمل شد، این احادیث را بر کفری که فرد را از دین خارج نمی کند (کفراصغر) حمل می کنیم.

ضعیف بودن این استدلال واضح می باشد و قبلاً توضیح داده شد.

۱- روی هذا مرفوعا. الدیلمی فی الفردوس (۵۲۳۲) عن انس، وابن عدی فی الکامل ۶/۲۲۹۰ عن أبي هريرة مرفوعا وموقوفا علی الحسن، أخرجه ابن أبي شیبة ۱۱/۲۲.

۲- مسلم فی الإیمان (۸۲) وأبوداود فی السنة (۴۶۷۸) والترمذی فی الإیمان (۲۶۲۲) وقال: حسن صحیح.

۳- مسند أحمد (۲۲۹۳۷) والترمذی فی الإیمان (۲۶۲۳) وقال: حسن صحیح غریب. والنسائی فی الصلاة (۴۶۳) وابن ماجه (۱۰۷۹) صحیح الترغیب (۵۶۴).

۳- از ثوبان رضی الله عنه روایت شده که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند^(۱): (بَيْنَ الْعَبْدِ، وَبَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ الصَّلَاةُ فَإِذَا تَرَكَهَا فَقَدْ أَشْرَكَ) فاصله‌ی بین انسان و کفر و ایمان، نماز می‌باشد، پس هرگاه آن را ترک کند، قطعاً شرک ورزیده است.

۴- عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که ایشان روزی مساله نماز را مطرح کرده و فرمودند^(۲): (مَنْ حَافِظَ عَلَيْهَا كَانَتْ لَهُ نُورًا وَبُرْهَانًا وَنَجَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَيْهَا لَمْ يَكُنْ لَهُ بُرْهَانٌ وَلَا نُورٌ وَلَا نَجَاةٌ، وَكَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ قَارُونَ وَهَامَانَ وَفِرْعَوْنَ وَأَبِي بَنِي خَلْفٍ) هرکس بر نماز محافظت کند، نماز برای او نور و برهان و سبب نجات وی در روز قیامت می‌باشد، و هرکس بر آن محافظت نکند برای وی نور و برهان و سبب نجاتی نمی‌باشد و در قیامت به همراه قارون و فرعون و هامان و ابی بن خلف می‌باشد.

رسول الله صلی الله علیه و آله این چهار نفر را مخصوصاً ذکر کردند، چراکه آن‌ها از روسای کفر و کفار بودند و در آن نکته‌ی تازه و شگفتی می‌باشد و آن اینکه کسی که محافظت بر نماز را ترک می‌کند یا مالش وی را از محافظت بر نماز مشغول می‌کند و یا ملک و ریاست و تجارتش. از اینرو هرکس که مالش وی را از نماز بازدارد، همراه قارون می‌باشد و هرکس ملک و پادشاهی‌اش وی را از نماز بازدارد، همراه فرعون می‌باشد و هرکس ریاست و وزارتش او را از نماز بازدارد، همراه هامان خواهد بود و هرکس تجارتش او را از نماز بازدارد، همراه ابی بن خلف خواهد بود.

۵- از عبادة بن صامت رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را سفارش کرده و

۱- رواه هبة الله الطبري وقال: إسناده صحيح على شرط مسلم. أوردته المنذري في الترغيب والترهيب ۱/ ۳۷۹ من نفس المصدر وصحح إسناده. صحيح الترغيب (۵۶۵).

۲- مسند أحمد (۶۵۷۶) وابن حبان (۱۴۶۷) والدارمي (۲۷۲۴) وقال الهيثمي في مجمع الزوائد ۱/ ۲۹۲: رواه أحمد والطبراني ورجال أحمد ثقات.

فرمودند^(۱): (لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا وَإِنْ قُطِعْتُمْ، أَوْ حُرِّقْتُمْ، أَوْ صَلَّبْتُمْ، وَلَا تَتْرَكُوا الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدِينَ فَمَنْ تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْمِلَّةِ، وَلَا تَقْرَبُوا الْحَمْرَ فَإِنَّهَا رَأْسُ الْخَطَايَا) به الله متعال شرک نورزید، گرچه قطعه قطعه شوید یا اینکه سوزانده شوید و یا به دار آویخته شوید و نماز را عمدا ترک نکنید، چرا که هرکس آن را عمدا ترک کند قطعا از ملت (اسلام) خارج می‌شود و به شراب نزدیک نشوید چرا که آن در راس همه‌ی خطاها می‌باشد.

۶- معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۲): (مَنْ تَرَكَ صَلَاةً مَكْتُوبَةً مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِئْتُ مِنْهُ ذِمَّةُ اللَّهِ) هرکس نماز فرض را عمدا ترک کند، براستی که عهد و امان الهی از وی برداشته می‌شود.

اگر با وجود ترک نماز، چیزی از اسلام وی باقی می‌ماند، قطعا عهد و امان اسلام بر وی پایدار بود.

۷- از ابودرداء رضی الله عنه روایت شده که گفت^(۳): ابوالقاسم رضی الله عنه مرا سفارش کردند که: نماز را عمدا ترک نکنم، چرا که هرکس نماز را عمدا ترک کند، قطعا عهد و امان الهی از وی برداشته می‌شود.

۱- تعظیم قدر الصلاة (۹۲۰) وذكره الهيثمي في مجمع الزوائد ۴/ ۲۱۶ وقال: رواه الطبراني وفيه سلمة بن شريح، قال الذهبي: لا يعرف وبقية رجاله رجال الصحيح. والمنذري في الترغيب والترهيب ۱/ ۳۷۹ وعزاه للطبراني ومحمد بن نصر بإسنادين لا بأس بهما. انظر سلسلة الأحاديث الضعيفة (۵۹۹۱).

۲- بهذا اللفظ ذكره في مجمع الزوائد ۱/ ۲۹۵ وفيه بقية بن الوليد. وباطول منه في المسند (۲۲۰۷۵) والمعجم الكبير ۲۰/ ۸۲ وفي مجمع الزوائد ۴/ ۲۱۵: إسناد أحمد منقطع والطبراني فيه كذاب.

۳- جزء من حديث أخرجه ابن ماجه في الفتن (۴۰۳۴) وذكره في المجمع ۴/ ۲۱۶-۲۱۷ بأطول منه وقال: رواه الطبراني وفيه شهر بن حوشب وحديثه حسن وبقية رجاله ثقات. وأخرجه الامام أحمد مختصرا بلفظ: [من ترك صلاة العصر متعمدا فقد حبط عمله] ورجاله رجال الصحيح كما في مجمع الزوائد ۱/ ۲۹۵. قلت: الذي في المسند (۲۲۹۵۷) خص صلاة العصر.

۸- معاذ بن جبل رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند ^(۱): (رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ) رأس امور اسلام و ستون آن، نماز می‌باشد. وجه استدلال به حدیث: رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دادند که نماز در اسلام به منزله‌ی ستونی است که خیمه اسلام با آن بر پا می‌گردد، بنابراین همانگونه که خیمه با سقوط ستونش، سقوط می‌کند، همچنان با از میان رفتن نماز، اسلام نیز از بین می‌رود. امام احمد عینا به این مساله استناد می‌کند.

۹- در صحیحین و سنن و مسانید از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۲): (بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ) اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نخست، گواهی دادن بر اینکه معبود برحقى جز الله متعال وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست. دوم: اقامه نماز، سوم: دادن زکات، چهارم: ادای حج، پنجم: روزه گرفتن ماه مبارک رمضان.

و در بعضی الفاظ حدیث آمده است که [الْإِسْلَامُ خَمْسٌ] اسلام پنج چیز است. وجه استدلال به حدیث از چند جهت می‌باشد:

الف) حدیث اسلام را بر قبه ای که بر پنج پایه بنا شده، تشبیه کرده است، از اینرو اگر بزرگترین پایه‌ی آن سقوط کند، قبه‌ی اسلام سقوط می‌کند.

ب) حدیث هر یک از ارکان را قرین شهادتین قرار داده است، گویا هر یک از این ارکان، رکن اصلی قبه‌ی اسلام می‌باشد. پس شهادتین رکن است و نماز رکنی است و زکات نیز رکنی می‌باشد. لذا پس از سقوط یکی از ارکان قبه‌ی اسلام، حالت و وضع

۱- الحدیث مختصر أخرجه محمد بن نصر في تعظیم قدر الصلاة من عده طرق (۱۹۵) ومابعده. وأخرجه مطولا الإمام أحمد (۲۲۰۱۶) والترمذی في الإیمان (۲۶۱۹) وقال: حسن صحیح.
 ۲- بخاری (۸)، مسلم (۱۶)، ترمذی (۲۶۰۹)، نسائی (۵۰۰۱)، مسند أحمد (۴۷۹۸).

قبه‌ی اسلام چگونه باقی می‌ماند؟

ج) حدیث این ارکان را نفس اسلام قرار داده و در مسمای اسمش و آنچه که اسمی برای مجموعه‌ی این امور است (اسلام)، داخل کرده است. از اینرو اگر بعضی از آن‌ها از بین برود، [به همان نسبت از] این مسمی از بین می‌رود، خصوصاً اگر از ارکان اسلام باشد نه از اجزایی که به عنوان رکن اسلام نیست، همچون دیوار برای خانه، پس اگر دیوار خانه سقوط کند، خانه نیز سقوط می‌کند بر خلاف زمانیکه چوب و خشت و امثال این‌ها سقوط کند. (که تاثیر چندانی در اصل خانه ندارد).

۱۰- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۱): (مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَأَسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفَرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ) هر کس مانند ما نماز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذبیحه ما را بخورد، مسلمان است. و چنین شخصی را الله و رسولش امان داده‌اند، پس به کسی که در امان الله متعال است خیانت نکنید.

وجه دلالت این حدیث از دو جهت می‌باشد:

الف) حدیث تنها با ادای این سه عمل، شخص را مسلمان قرار داده است، پس بدون آن‌ها مسلمان نمی‌باشد.

ب) اگر شخصی به سمت شرق نماز گزارد، مسلمان نیست تا اینکه به سوی قبله‌ی مسلمانان نماز بگزارد. با این وجود اگر نماز را به طور کلی ترک کند، حال وی چگونه خواهد بود؟

۱۱- دارمی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۲): (مِفْتَاحُ

۱- بخاری (۳۹۱) (۳۹۳)، أبوداود (۲۶۴۱)، ترمذی (۲۶۰۸)، نسائی (۳۹۶۸).

۲- بهذا السند عن الدارمی أخرجه محمد بن نصر في تعظیم قدر الصلاة (۱۷۵) ومن طریق سلیمان بن قرم به: المسند (۱۴۶۶۲) والترمذی في الطهارة (۴).

الْجَنَّةِ الصَّلَاةُ) کلید بهشت نماز می‌باشد.

این حدیث بر آن دلالت دارد که هرکس از اهل نماز نباشد، بهشت برای او گشوده نمی‌شود، درحالیکه بهشت برای هر مسلمانی گشوده می‌شود. بنابراین تارک نماز مسلمان نیست (که بهشت برای او باز نمی‌گردد). و بین این حدیث و حدیث دیگری که از رسول الله ﷺ روایت شده تناقض نمی‌باشد، آنجا که فرمودند^(۱): (مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) کلید بهشت شهادت لا اله الا الله می‌باشد. چرا که شهادت کلمه‌ی طیبه، اصل کلید و نماز و بقیه‌ی ارکان، دندان‌های آن می‌باشند که باز شدن در بدون آن‌ها حاصل نمی‌شود، چرا که وارد شدن به بهشت موقوف به کلید و دندان‌هایش می‌باشد.

امام بخاری می‌گوید^(۲): به وهب بن منبه گفته شد: آیا کلید بهشت لا اله الا الله نیست؟ گفت: آری، لیکن هیچ کلیدی نیست مگر اینکه دندان‌هایی دارد، از اینرو اگر همراه کلیدی که دارای دندان‌ها باشد، آمدی، بهشت بر تو گشوده می‌شود وگرنه بر تو باز نمی‌گردد.

۱۲- محجن بن ادرع اسلمی روایت کرده که همراه رسول الله ﷺ در مجلسی بود که به سوی نماز ندا داده شد، پس رسول الله ﷺ برای نماز برخاسته و رفتند. پس از نماز درحالیکه محجن در جای خود نشسته بود، رسول الله ﷺ بازگشتند و بدو فرمودند^(۳): (مَا مَنَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ؟ أَلَسْتَ بِرَجُلٍ مُسْلِمٍ؟) چه چیزی تو را از نماز بازداشت؟ آیا تو مردی مسلمان نیستی؟ محجن گفت: آری (من مسلمانم) لیکن همراه خانواده ام نماز گزاردم. پس رسول الله ﷺ به او فرمودند: (إِذَا جِئْتَ فَصَلِّ مَعَ

۱- المسند (۲۲۱۰۲) والبخاری (۲) وهو ضعيف كما في مجمع الزوائد ۱/۱۶، وكشف الخفاء (۲۳۲۴) ولكن له شاهد سيأتي.

۲- البخاري تعليقا في مستهل باب الجنائز (الفتح ۳/۱۳۱).

۳- المسند (۱۶۳۹۵) والنسائي (۸۵۷) والموطأ ۱/۱۳۲ وصححه الحاكم ۱/۱۴۴. حكم الألباني صحيح.

التَّائِبِينَ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ) هرگاه آمدی، همراه مردم نماز بگزار گرچه قبلا نماز گزارده بودی.

بنابراین جدا کننده‌ی بین مسلمان و کافر نماز قرار داده شده و تحت الفاظ حدیث این نکته را می‌یابی که: اگر تو مسلمان بودی، نماز می‌خواندی. این جمله مانند این است که بگویی: تو را چه شده که سخن نمی‌گویی، آیا ناطق نیستی؟ و یا تو را چه شده که تحرکی نداری، آیا زنده نیستی؟ از اینرو اگر اسلام با وجود عدم نماز ثابت می‌شد، رسول الله ﷺ زمانیکه آن شخص را دید که نماز نگزارده به وی نمی‌گفت: (أَلَسْتَ بِرَجُلٍ مُسْلِمٍ؟) آیا تو مردی مسلمان نیستی؟.

۱۳- دلیل سیزدهم^(۱) حدیث ابوسعید^(۲) در قصه‌ی مردی که به رسول الله ﷺ گفت: تقوای خدا راپیشه کن، می‌باشد که در آن آمده است که پس از این سخن، خالد بن ولید^(۳) گفت: یا رسول الله، آیا گردن او را بزخم؟ رسول الله ﷺ فرمودند: (لَا، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي) خیر شاید که نماز گزار باشد.

وجه استدلال به حدیث: درحالیکه صحابه تصمیم به کشتن وی داشتند و احتمال کفرش را در این سخنش دیدند، نماز مانع از کشته شدن وی شد.

پاسخ قائلین به فسق تارک نماز:

این حدیث احتمال این را می‌دهد که کشته شدن تارک نماز به سبب حد ترک نماز مباح می‌باشد نه به سبب کافر شدن وی با ترک نماز!!

قائلین به کفر تارک نماز این استدلال را اینگونه پاسخ داده‌اند:

کسانی که به سبب حد کشته می‌شوند، به تصریح رسول الله ﷺ^(۳) این‌ها می‌باشند:

۱- به نقل از صحیح فقه السنة ۱/ ۲۳۰.

۲- أخرجه البخاري (۴۳۵۱) ومسلم (۱۰۶۴).

۳- أخرجه البخاري (۶۸۷۸) ومسلم (۱۶۷۶).

(الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالتَّفْسُ بِالتَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ) شخص زناکاری که ازدواج کرده، کشتن نفس در برابر نفس، و جدا شونده‌ی از دین که جماعت مسلمانان را ترک نماید (مرتد).

بنابراین، تارک نماز نه زناکار است و مرتکب قتل هم نشده است، پس جزء دسته سوم یعنی جدا شونده‌ی از دین که جماعت مسلمانان را ترک کرده، می‌باشد. بر این اساس است که هرکس تارک نماز را کافر نمی‌داند، نمی‌گوید که او کشته می‌شود. (چرا که اگر کسی بگوید تارک نماز کشته می‌شود، پس باید وی را جزء یکی از این سه دسته قرار دهد که طبیعتاً جزء دسته سوم قرار می‌گیرد).

۱۴- از ام سلمه رضی الله عنها روایت است ^(۱) که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ^(۲): (إِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ، فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرِيءٌ، وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ) براستی که امرایی بر شما حاکم خواهد شد که بعضی از کارهای آن‌ها را نیک و موافق شرع و برخی را مخالف شرع می‌بینید. بنابراین هرکس آن را (در دل) ناپسند دانست، (ولی توانایی قولی یا عملی برای مبارزه نداشت، تنها با همین ناپسند دانستن، وظیفه‌اش را ادا کرده و) از گناه بری می‌شود و هرکس با آن مخالف کرده و به قدر توانایی خود مبارزه کند (از گناه تایید ظلم و منکر) سالم می‌ماند ولی کسی که به عمل آنان راضی باشد و از آن‌ها پیروی کند (عاصی و نافرمان و گنه کار است). صحابه گفتند: آیا با آن‌ها بجنگیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: [لَا، مَا صَلَّوْا] خیر، تا زمانیکه نماز می‌گزارند.

قائلین به کفر تارک نماز در ادامه‌ی استدلال به این حدیث گفته‌اند: قطعاً ثابت شده که جنگ با حکامی که بر مسلمانان حکومت می‌کنند تنها زمانی مشروع می‌باشد که به سبب

۱- به نقل از صحیح فقه السنة ۱/ ۲۳۰-۲۳۱.

۲- أخرجه مسلم (۱۸۵۴) والترمذي (۲۲۶۶) وأبو داود (۴۷۶۰).

کفری آشکار و بواح، کافر شوند. همانطور که در حدیث عبادۀ در ذکر بیعتشان با رسول الله ﷺ، می باشد که در آن آمده است^(۱): (وَأَنْ لَا تُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ) و براین بیعت کردیم که با امیر به جنگ دست نیازیم و مطیع باشیم، مگر آنکه از وی کفری آشکار ببینیم که در آن از سوی الله متعال برهانی داشته باشیم.

بنابراین دانسته شد، ترک نمازی که در حدیث جوازی برای جنگ با امیر و پادشاه مسلمانان قرار داده شده، از جمله کفر اکبر و بواحی است که در حدیث عبادۀ آمده است. (وگرنه هرگز مشروع نبود که بر امیر مسلمین خروج شود).

۱۵- از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است که فرمود: رسول الله ﷺ مرا به ده چیز سفارش نمودند و فرمودند^(۲): (لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا وَإِنْ قُتِلْتَ وَحُرِّقْتَ، وَلَا تَعُقَنَّ وَالِدَيْكَ، وَإِنْ أَمَرَكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ أَهْلِكَ وَمَالِكَ، وَلَا تَتْرُكَنَّ صَلَاةَ مَكْتُوبَةٍ مُتَعَمِّدًا؛ فَإِنَّ مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ مَكْتُوبَةٍ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِثَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللَّهِ...) برای الله متعال هیچ شریکی قرار مده، هرچند کشته یا سوزانده شوی و نافرمانی پدر و مادرت را مکن، حتی اگر به تو امر کنند از خانه و دارایی خود خارج شوی و نماز فرض را عمدا ترک مکن، چون هرکس به عمد نماز را ترک کند، عهد و امان الهی از او برداشته می شود.

۱۶- از بریده رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند^(۳): (مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ فَقَدْ كَفَرَ) هرکس نماز را ترک کند، کافر گشته است.

۱- أخرجه البخاري (۷۰۵۵) ومسلم (۱۷۰۹).

۲- مسند أحمد (۲۲۰۷۵)، معجم الأوسط (۷۹۵۶)، معجم الكبير (۱۵۶)، تعظیم قدر الصلاة (۹۲۱) وحکم الألبانی فی صحیح الترغیب (۵۷۰): حسن لغیره.

۳- ابن حبان (۱۴۶۳) وانظر صحیح الترغیب والترهیب للألبانی (۵۷۵) وقال: صحیح موقوف.

استدلال به اجماع صحابه بر کفر تارک نماز:

و اما اجماع صحابه، ابن زنجویه می‌گوید^(۱): عمر بن ربیع روایت کرده که یحیی بن ایوب از یونس از ابن شهاب روایت کرده که گفت: عبیدالله بن عبدالله بن عتبۀ برایم روایت کرده که عبدالله بن عباس او را با خبر کرده، زمانیکه عمر بن خطاب^{رضی الله عنه} در مسجد ضربه خورد، نزد ایشان آمدند. ابن عباس^{رضی الله عنه} می‌گوید: من و گروهی که همراه من در مسجد بودند او را حمل کردیم تا اینکه ایشان را وارد خانه ایشان کردیم. می‌گوید: پس عمر بن خطاب^{رضی الله عنه}، عبدالرحمن بن عوف^{رضی الله عنه} را امر کرد تا بر مردم نماز بگزارد. ابن عباس^{رضی الله عنه} می‌گوید: زمانیکه به خانه عمر^{رضی الله عنه} وارد شدیم، از هوش رفت، پیوسته بیهوش بود تا اینکه چهره‌اش درخشید و به هوش آمد و گفت: آیا مردم نماز گزارند؟ گفتیم: آری نماز گزارند. پس فرمود: (لَا إِسْلَامَ لِمَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ) برای کسی که نماز را ترک می‌کند، اسلامی نیست. و در روایتی دیگر آمده که فرمود: [لَا حَظَّ فِي الْإِسْلَامِ لِمَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ] برای کسی که نماز را ترک کند، هیچ بهره‌ای در اسلام نیست. پس از این خواست که وضو بگیرد، که وضو گرفته و نماز گزارد.

عمر بن خطاب^{رضی الله عنه} این جمله را در حضور جمعی از صحابه گفت و هیچ کس این مساله را بر او انکار نکرد و به مانند اینچنین سخنانی از معاذ بن جبل و عبدالرحمن بن عوف و ابوهریره^{رضی الله عنه} روایت شده است و صحابه‌ای که در این مساله خلاف آن‌ها چیزی گفته باشد، دانسته نشده است.

و حافظ عبدالحق الاشبیلی در کتابش در باب نماز می‌گوید: عده‌ی زیادی از صحابه و کسانی بعد از ایشان به سوی تکفیر کسی که نماز را عمدا ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، رفته‌اند. از جمله: عمر بن خطاب، معاذ بن جبل، عبدالله بن مسعود، ابن عباس،

۱- مالك في الطهارة ۱/ ۳۹-۴۰ وابن سعد في الطبقات ۳/ ۳۵۰-۳۵۱ والأجري في الشريعة (۱۳۴) ومحمد بن

نصر في تعظيم قدر الصلاة (۹۲۳) ومابعده.

جابر، ابودرداء رضی الله عنهما و همچنین از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده است. این‌ها از صحابه بودند، اما غیر از این‌ها احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، عبدالله بن مبارک، ابراهیم نخعی، حکم بن عیینه، ایوب سختیانی، ابوداود طیالسی، ابوبکر بن ابی شیبه و ابوخیثمه زهیر بن حرب، قائل به تکفیر تارک نماز می‌باشند.

کسانی که از تکفیر تارک نماز منع می‌کنند، گفتند: واجب است احادیثی که برکفر تارک نماز دلالت می‌کند و احادیث شبیه آن به کفر نعمت و نه کفر جحود و انکار حمل شود. همانگونه که در احادیث زیر لفظ کفر به کار رفته شده برکفر اصغر حمل می‌شود:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۱): (مَنْ تَعَلَّمَ الرَّمِيَّ ثُمَّ تَرَكَهُ كَانَتْ نِعْمَةً يَكْفُرُهَا) هر کس تیراندازی را یاد بگیرد، سپس آن را ترک کند، به نعمتی کفر ورزیده است.

و فرمودند^(۲): (لَا تَرْعَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ) از پدرانتان روی برنگردانید (که ادعا کنید فرزند کسی دیگر می‌باشید) چرا که این (نسبت دادن به غیر پدر) کفر شماس است.

و فرمودند^(۳): (كُفْرٌ بِأَمْرِي إِدْعَاءُ نَسَبٍ لَا يَعْرِفُهُ، أَوْ جَحْدُهُ، وَإِنْ دَقَّ) ادعای نسب کردن شخص به کسی که وی را نمی‌شناسد، یا اینکه او را انکار کرده و از وی برائت می‌جوید، هر چند ادعایی بی‌اهمیت و ضعیف است، کفر می‌باشد.

۱- بهذا اللفظ: سعيد بن منصور (۲۴۵۰)، ابوداود (۲۵۱۳) كلاهما من كتاب الجهاد والنسائي (۳۵۷۸)

وأخرجه مسلم في الإمارة (۱۹۱۹) بلفظ [...] فليس منا]

۲- البخاري من حديث طويل في الحدود (۶۸۳۰) و بلفظ غريب في الفرائض (۶۷۶۸) و مسلم في الإيمان (۶۲).

۳- من حديث أبي عمرو رضي الله عنه، المسند (۷۰۱۹) وابن ماجه في الفرائض (۲۷۴۴) وفي زوائد صحيح والطبراني كما في مجمع الزوائد / ۱ / ۹۷. وأخرجه البزار (۱۰۴) والدارمي (۲۸۶۳) (۲۸۶۶) من حديث أبي بكر وفي نقل المصنف اختلاف يسير في اللفظ.

و فرمودند^(۱): (سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقَتَالُهُ كُفْرٌ) دشنام دادن مسلمان فسق و جنگیدن با او کفر می‌باشد.

و فرمودند^(۲): (مَنْ أَتَى حَائِضًا، أَوْ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا، أَوْ كَاهِنًا، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ).

هرکس با زنی حائضه یا با زنی از راه پشت نزدیکی کند و یا اینکه نزد کاهنی برود (واو را در آنچه که می‌گوید، تصدیق کند) درحقیقت به آنچه که بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.

و فرمودند^(۳): (مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ) هرکس به غیر از الله متعال به چیز دیگری سوگند یاد کند، براستی که کفر ورزیده است.

و فرمودند^(۴): (اِثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالْتِيَا حَةً عَلَى الْمَيِّتِ) دو عادت در بین مردم وجود دارد که کفر محسوب می‌شوند: یکی طعن در نژاد و دیگری گریه و زاری و نوحه خوانی بر مرده.

و نظیر این احادیث زیاد می‌باشد. همچنین منع کنندگان از تکفیر تارک نماز می‌گویند: رسول الله ﷺ ایمان را از زناکار و دزد و شراب‌خوار^(۵) و کسی که خود را به غیر از پدر

۱- البخاري (۴۸) و مسلم (۶۴) كلاهما في الإيمان.

۲- المسند (۹۲۹۰) والترمذي في الطهارة (۱۳۵) وأبوداود في الطب (۳۹۰۴) وابن ماجه في الطهارة (۶۳۹) والنسائي في عشرة النساء (۱۳۰).

۳- رواه الحاكم في صحيحه بهذا اللفظ، المستدرک (۴۵) وصححه، والترمذي (۱۵۳۵) وحسنه. وأبوداود (۳۲۵۱) وابن حبان موارد (۱۱۷۷) ثلاثهم في الأيمان والنذور. والمسند (۴۹۰۴).

۴- مسلم في الإيمان (۶۷).

۵- همانطور که در حدیث آمده است: [لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن، ولا یشرب حین یشرب وهو مؤمن...] زناکار موقع زنا، ایمان کامل ندارد، شراب خوار موقع شراب خواری و... أخرجه البخاري في المظالم (۲۴۷۵) و مسلم في الإيمان (۵۷).

اصلی اش نسبت می دهد^(۱)، نفی کرده اند.

درحالیکه زایل شدن اسم ایمان از ایشان، کفر جحود و انکار و خلود در آتش را واجب نمی کند. بنابراین، کفری که در مورد تارک نماز ذکر شده از این قبیل می باشد و مقصود از آن کفر جحود نبوده و موجب ماندگاری و خلود در جهنم نمی شود.

رسول الله ﷺ فرمودند^(۲): (لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ) کسی که امانت دار نیست، ایمان ندارد. در این حدیث ایمان از کسی که امانت دار نیست نفی شده است در حالیکه ترک ادای امانت موجب کافر شدن وی نشده و کفری نیست که او را از دین خارج کند.

و از این قبیل است قول ابن عباس رضی الله عنهما در مورد آیه ۴۴ سوره مائده: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۳) و (بدانید که) هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است، او و امثال او بیگمان کافرند.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: منظور از آن کفری نیست که مردم به سوی آن می روند (کفر اکبر). و طاووس گفته است: از ابن عباس رضی الله عنهما در مورد این آیه پرسیده شد، پس گفت: این عمل کفر است، لیکن این کفر به مانند کفر به الله و ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران نیست. همچنین گفت: کفری است که موجب خروج از دین نمی شود^(۳). و سفیان بن

۱- در حدیث آمده که: [لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعى لِغَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلَّا كَفَرَ] هرکسی در حالی که پدرش را می شناسد، خودش را به غیر از پدرش نسبت دهد، کفر ورزیده است. أخرجه مسلم في الإیمان (۶۱).

۲- المسند (۱۲۳۸۳)، وأبویعلی (۲۸۵۶) والبزار (۱۰۰) والسنن الکبری للیهقی (۷۲۸۱) وانظر مجمع الزوائد/۹۶/۱ فله شواهد.

۳- شیخ الاسلام ابن تیمیہ در اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم (۲۰۸/۱) می گوید: کفری که معرف به الف و لام باشد، غالباً جز به کفر اکبر حمل نمی شود همچون این فرموده ای الله متعال در مورد کسانی که به غیر آنچه که الله متعال نازل کرده حکم می کنند: ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۳) و آنچه که از ابن عباس در مورد این آیه وارد شده که می گوید: این کفر، کفری غیر از کفر (اکبر) می باشد (کفردون کفر)، که حاکم در مستدرک (۳۱۳/۲) از طریق هشام بن حجیر از طاووس از ابن عباس روایت کرده، از وی

جریح از عطا روایت می‌کند که گفت: آن کفری غیر از کفر (اکبر) می‌باشد و ظلمی غیر از ظلم (اکبر) است و فسقی غیر از فسق (اکبر) می‌باشد^(۱).

داوری و فصل خطاب بین دو گروه:

شناخت صواب در این مساله مبنی بر شناخت حقیقت ایمان و کفر می‌باشد، پس از این شناخت، نفی و اثبات آن صحیح می‌باشد. چرا که کفر و ایمان در مقابل هم می‌باشند،

ثابت نیست. چرا که احمد و یحیی بن معین هشام را ضعیف دانسته‌اند. علاوه بر این، در این مورد خلاف این قول نیز از وی روایت شده است. عبدالرزاق در تفسیرش از معمر از ابن طاووس از پدرش روایت می‌کند که از ابن عباس در مورد این آیه سوال شد: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۲) ابن عباس گفت: آن کفر است. که این قول از ابن عباس محفوظ می‌باشد، یعنی آیه در اطلاق خود باقیست و اطلاق آیه بر این دلالت دارد که مقصود از کفری که ابن عباس بدان تصریح کرده کفر اکبر می‌باشد. چگونه به اسلام کسی که شرع را کنار گذاشته و آن را ترک می‌کند و بلکه آن را با آراء یهود و نصاری و مشابه آن‌ها تغییر داده و شرع را تبدیل کرده و ماهیت آن را عوض می‌کند، حکم می‌شود؟ با وجودیکه علاوه بر اینکه این عمل وی، تبدیل شرع نازل شده می‌باشد، اعراض از شرع مطهر، که خود کفری مستقل است، می‌باشد. اما آنچه که ابن جریر در تفسیرش از ابن عباس روایت کرده گفته: (لیس کمن کفر بالله والیوم الآخر و بکذا و کذا) این کفر همچون کفر به الله متعال و روز قیامت و کفر به چنین و چنان نیست، مراد از آن این نیست که حکم به غیر مانزل الله کفر اصغر یا کفر دون کفر است، و هرکس این فهم را از قول ابن عباس داشته باشد، بر او لازم است که دلیل بیاورد و بر گمانش اقامه‌ی برهان کند. در صورتیکه ظاهر کلام ابن عباس بیانگر آنست که: کفر اکبر مراتب متفاوتی دارد که بعضی از آن‌ها نسبت به بعضی دیگر شدیدتر می‌باشد. بنابراین کفر به الله متعال و ملائکه و روز قیامت شدیدتر از کفر حاکمی است که به غیر آنچه که الله متعال نازل کرده حکم می‌کند و ما هم اینچنین می‌گوییم: براستی که کفر حاکمی که به غیر مانزل الله حکم می‌کند، خفیف‌تر از کفر کسی است که به الله متعال و ملائکه و... کفر ورزیده است. و این بدان معنی نیست که این حاکم مسلمان است و کفرش، کفری اصغر است، هرگز، بلکه این حاکم به دلیل ترک کردن و کنار گذاشتن شرع الله متعال از دین خارج می‌باشد. و ابن کثیر در این مورد اجماع را نقل کرده است. به البدایة و النهایة بنگر (۱۱۹/۱۳).

۱- انظر في تخریج هذه الآثار: المستدرک ۲/۳۱۳ والطبري عند تفسیر الآیة.

بدین گونه که با زایل شدن یکی، دیگری جای آن را می‌گیرد. ایمان در اصل شعبه‌های متعددی دارد و هر شعبه‌ای از آن ایمان نامیده می‌شود. از اینرو نماز جزء ایمان است و زکات و روزه و حج و اعمال باطنی همچون حیا، توکل، خشیت در برابر الله متعال و بازگشت و توبه‌ی به سوی او جزء ایمان می‌باشند تا اینکه شعبه‌های ایمان با دور کردن آنچه که سبب آزار و اذیت است از راه‌های عمومی، به پایان می‌رسد و آن شعبه‌ای از شعب ایمان می‌باشد^(۱).

در میان این شعب، بعضی شعبه‌ها هستند که با زوال آن‌ها، ایمان به طور کلی زایل می‌گردد، مانند شعبه‌ی شهادت کلمه‌ی طیبه، و با از بین رفتن برخی از شعبه‌ها همچون دورکردن سبب آزار و اذیت از راه عمومی، ایمان از بین نمی‌رود. و در میان این دو شعبه، شعبه‌های متفاوتی از ایمان می‌باشد که نسبت به هم تفاوت بسیاری دارند، بعضی از شعبه‌های ایمان در این میان به شعبه‌ی شهادت کلمه‌ی طیبه ملحق می‌شود و بدان نزدیک‌تر می‌باشند و بعضی از شعبه‌های ایمان به شعبه‌ی دورکردن سبب آزار و اذیت از راه ملحق شده و بدان نزدیک‌تر می‌باشند.

همچنین کفر دارای اصل و ریشه‌هایی می‌باشد. بنابراین همانطور که شعبه‌ی ایمان جزء ایمان بود، شعبه‌های کفر جزء کفر می‌باشد. (به طور مثال) حیا شعبه‌ای از شعبه‌های ایمان می‌باشد و کمبود حیا شعبه‌ای از شعبه‌های کفر می‌باشد. و صدق شعبه‌ای از شعبه‌های ایمان و کذب و دروغ شعبه‌ای از شعبه‌های کفر می‌باشد. و نماز و روزه و حج و زکات از شعبه‌های ایمان و ترک آن‌ها از شعبه‌های کفر می‌باشد. و حکم کردن بما انزل الله از شعبه‌های ایمان و حکم کردن به غیر ما انزل الله از شعبه‌های کفر می‌باشد. بطور

۱- همانطور که در حدیث آمده است: (الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ - أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ - شُعْبَةٌ، فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ) ایمان هفتاد و چند شعبه یا شصت و چند شعبه دارد، برترین شان، گفته‌ی لا اله الا الله و پایین‌ترین شان برداشتن سبب آزار و اذیت از سر راه می‌باشد. و حیا یکی از شعبه‌های ایمان است. مسلم (۳۵).

کلی همگی گناهان، از جمله شعبه‌های کفر و از زیر شاخه‌های آن می‌باشند، همانطور که همه‌ی انواع طاعات و عبادات از شعبه‌های ایمان و زیر شاخه‌های آن می‌باشند. شعبه‌های ایمان به دو دسته تقسیم می‌شوند: شعبه‌های قولی و شعبه‌های فعلی، همانطور که شعبه‌های کفر بر دو نوع قولی و فعلی تقسیم می‌باشند. شعبه‌هایی از شعب قولی ایمان هستند که زوال آن‌ها موجب زوال ایمان می‌شود، همچنین شعبه‌هایی از شعب فعلی ایمان می‌باشد که با زوال آن‌ها ایمان زایل می‌گردد. و شعبه‌های قولی و فعلی کفر نیز اینچنین می‌باشد که با بودن بعضی از شعبه‌های کفر، ایمان به طور کلی زایل می‌گردد. بنابراین همانطور که شخص با جاری کردن اختیاری کفر بر زبان کافر می‌شود که این شعبه‌ای از شعب قولی کفر می‌باشد، همچنین با انجام شعبه‌ای از شعبه‌های کفر، کافر می‌شود مانند سجده کردن برای بت و تمسخر و سبک شمردن مصحف. پس این یک اصل می‌باشد.

در اینجا اصل دیگری وجود دارد و آن اینکه حقیقت ایمان مرکب از قول و عمل می‌باشد که قول خود به دو قسمت تقسیم می‌شود: قول قلب که همان اعتقاد است و قول زبان که تکلم به کلمه‌ی اسلام است. و عمل نیز دو قسم می‌باشد: عمل قلب که نیت و اخلاص است و عمل اعضا و جوارح. و اگر این چهار قسم زایل شد، ایمان کاملاً زایل می‌گردد و اگر تصدیق قلب از بین برود، بقیه اجزا نفعی ندارد. چرا که وجود تصدیق قلب در اعتقاد قلب برای نافع بودن، شرط می‌باشد. اما اگر عمل قلب با وجود اعتقاد صدق، زایل شده و از بین رود، در این موضع بین مرجئه و اهل سنت و جماعت اختلاف می‌باشد:

در این صورت اهل سنت اجماع دارند که ایمان از بین رفته و زایل می‌شود و تصدیق با وجود انتفاء عمل قلب که محبت و انقیاد و التزام به مقتضیات ایمان می‌باشد، نفعی نمی‌رساند، همانطور که ابلیس و فرعون و قومش و یهود و مشرکین را نفع نرساند، همان کسانی که به صدق رسول الله معتقد بوده و بلکه سری و جهری بدان اقرار کرده و

می گفتند: دروغگونیست، لیکن نه از او پیروی می کنیم و نه بدو ایمان می آوریم. و اگر ایمان با زوال و از بین رفتن عمل قلب از بین رود، عجیب نیست که با زوال بزرگترین اعمال جوارح از بین رود، علی الخصوص زمانیکه لازمه‌ی زوال این عمل، عدم محبت قلب و انقیاد و التزام آن، که آنهم لازمه‌ی عدم تصدیق جازم هست، باشد. همانطور که تقریرش گذشت. بنابراین از عدم طاعت قلب، عدم طاعت جوارح لازم می آید چرا که اگر قلب اطاعت کرده و ملتزم باشد، جوارح اطاعت کرده و ملتزم می باشند و از عدم طاعت قلب و انقیاد و التزام آن، عدم تصدیقی که مستلزم طاعت باشد، لازم می آید، که همان حقیقت ایمان می باشد. از اینرو ایمان مجرد تصدیق نیست همانطور که بیان آن گذشت، بلکه ایمان تنها آن تصدیقی است که مستلزم آن طاعت و انقیاد و التزام به مقتضیات آن باشد و هدایت اینچنین است، یعنی مجرد شناخت حق و واضح شدن آن نیست، بلکه شناختی است که مستلزم آن، اتباع و عمل به موجب آن باشد و اگر مجرد شناخت، هدایت نامیده شود، هدایتی تام که مستلزم آن، هدایت شدن باشد، نیست؛ همانطور که اعتقاد تصدیق، گرچه تصدیق نامیده شود، تصدیق مستلزم ایمان نیست، ازاینرو برتو لازم است که به این اصل مراجعه کرده و آن را رعایت کنی.

کفر بر دو قسم می باشد:

در اینجا اصل دیگری می باشد و آن اینکه کفر بر دو قسم می باشد: کفر عمل و کفر جحود و عناد.

کفر جحود: آنست که شخص از روی جحود و عناد و انکار، با وجودیکه می داند آنچه که رسول الله با آن از جانب الله متعال آمده است حق است، بدان کفر می ورزد. همچون کفر ورزیدن به اسماء و صفات الله متعال و افعال و احکامش. این نوع کفر از هر وجه متضاد ایمان می باشد. (مانند یهودیان و امثالشان که امور معلوم و ضروری دین ما را انکار می کنند و خطاب شرعی را به نفع خود تغییر می دهند، الله متعال در سوره نمل آیه

۱۴ می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ ستمگرانه و مستکبرانه معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل بدانها یقین و اطمینان داشتند. و در سوره لقمان آیه ۳۲ می‌فرماید: ﴿وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾ آیه‌های ما را هیچ کسی جز خیانت پیشگان ناسپاس، انکار نمی‌کند. و در سوره ق آیه ۲۴ می‌فرماید: ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلِّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ (خدا به دو فرشته مأمور ثبت و ضبط اعمال دستور می‌دهد): هر کافر سرکش و کینه توزی را به دوزخ بیندازید. و در سوره مدثر آیه ۱۶ می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾ هرگز (چنین نخواهد شد و بدانچه آرزو می‌کند نخواهد رسید). چرا که با آیات ما دشمن و ستیزه جو است^(۱).

و اما کفر عمل: به آنچه که با ایمان در تضاد است و آنچه که با آن در تضاد نیست، تقسیم می‌شود. به گونه‌ای که سجده کردن برای بت و سبک شمردن و بی‌احترامی به مصحف و قتل پیامبر و دشنام دادن به ایشان (والعیاذ بالله) متضاد با ایمان است و اما حکم به غیر ما انزل الله و ترک نماز، قطعاً از انواع کفر عملی می‌باشد و ممکن نیست پس از اینکه الله متعال بر این اشخاص اسم کفر را اطلاق کرده، اسم کفر را از این دو شخص نفی کنیم. بنابراین حاکمی که به غیر ما انزل الله حکم کند، کافر است و تارک نماز به نص و تصریح رسول الله ﷺ نیز کافر می‌باشد. لیکن آن کفر عملی است نه کفری که منشا آن اعتقاد باشد. و این از ممنوعات است که الله متعال حاکمی را که به غیر ما انزل الله حکم می‌کند، کافر بخواند و رسول الله ﷺ تارک نماز را کافر نامیده باشد، با این وجود بر آن‌ها اسم کفر اطلاق نشود. درحالی‌که رسول الله ﷺ ایمان را از زناکار و دزد و شراب‌خوار و از کسی که همسایه‌اش از او در امان نباشد، نفی کرده‌اند، ازینرو هرگاه اسم ایمان از فرد نفی شد، از جهت عمل کافر می‌باشد و کفر جحود و اعتقاد از وی منتفی می‌شود. که احادیث متفاوتی از رسول الله ﷺ روایت شده که کفر به کار رفته شده در آن از این

۱- به نقل از درس‌هایی درباره عقیده ص ۱۰۸-۱۰۹.

دسته می‌باشد، از جمله:

رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ) پس از فوت من به کفر برنگردید و کافر نشوید که در نتیجه بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند. در این حدیث کشتن برادر دینی از نوع کفر عملی می‌باشد.

همچنین در جایی دیگر فرمودند^(۲): (مَنْ أَتَى حَائِضًا، أَوْ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا، أَوْ كَاهِنًا، فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ) هرکس با زنی حائضه یا با زنی از راه پشت نزدیکی کند و یا اینکه نزد کاهنی برود (واو را در آنچه که می‌گوید، تصدیق کند) درحقیقت به آنچه که بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.

و فرمودند^(۳): (أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا) هرکسی به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر، این گفته بریکی از آن دو برمی‌گردد.

و الله متعال کسی را که به برخی از کتابش عمل کرده و عمل به برخی دیگر را ترک کرده، به سبب عمل بدان مومن و به خاطر ترک عمل بدان، کافر نامیده است. الله عزوجل در سوره بقره آیات ۸۴ و ۸۵ می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۸۴﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَلْؤَلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسْرَى تَقْتُلُوهُمْ وَهِيَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ ﴿۸۵﴾ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۸۶﴾﴾ و (به یاد آورید) هنگامی را که از شما پیمان

۱- البخاري في الحج (۱۷۳۹) ومسلم في القسامة (۱۶۷۹).

۲- المسند (۹۲۹۰) والترمذي في الطهارة (۱۳۵) وأبو داود في الطب (۳۹۰۴) وابن ماجه في الطهارة (۶۳۹) والنسائي في عشرة النساء (۱۳۰).

۳- البخاري في الأدب (۶۱۰۳) ومسلم في الإيمان (۶۰).

گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و همدیگر را از سرزمین و خانه و کاشانه خویش بیرون نکنید. (بر این پیمان، شما) اقرار کردید (وهم اینک باور دارید که در کتابتان موجود است) و شما (بر صحّت آن) گواهی می‌دهید. پس از آن، این شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از خانه‌ها و سرزمینتان بیرون می‌رانید، (و دیگران را بر ضدّ آنان برمی‌شورانید و یاری می‌دهید و ایشان را علیه آنان) از راه گناه و دشمنانگی، همپشتی و پشتیبانی می‌کنید. ولی اگر (بعضی از آنان به صورت) اسیران نزد شما (وهم پیمانانتان) بیایند (برای نجاتشان می‌کوشید و) فدیة می‌دهید (و ایشان را آزاد می‌سازید. اگر از شما پرسیده شود، چه چیز شما را وامی‌دارد که فدیة آنان را بپردازید و آزادشان سازید؟ می‌گوئید که کتاب‌های آسمانیمان به ما دستور می‌دهد که فدیة اسیران بنی اسرائیل را بپردازیم و ایشان را آزاد سازیم. مگر کتاب‌های آسمانی به شما دستور نمی‌دهند که خون آنان را نریزید و ایشان را از خانه و کاشانه آواره نسازید؟) و حال آن که بیرون راندن ایشان (وکشتن آنان) بر شما حرام است. آیا به بخشی از (دستورات) کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخش دیگر (دستورات آن) کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوائی در این جهان نیست، و در روز رستاخیز (چنین کسانی) به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند، و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.

بنابراین، الله متعال خبر داده که آن‌ها به عهد و پیمانی که بدان امر شدند، اقرار کرده‌اند و بدان ملتزم بوده‌اند و این خود دلالت بر تصدیقشان بر آن دارد که برخی، برخی دیگر را نمی‌کشند و عده‌ای عده‌ی دیگر را از سرزمینشان بیرون نمی‌کنند. سپس خبر داده که از فرمانش سرپیچی کرده و گروهی گروه دیگر را کشته و آن‌ها را از سرزمینشان بیرون کردند و این کفرشان نسبت به عهد و پیمانی است که از آن‌ها در کتاب گرفته شد. پس از این خبر داده که آن‌ها برای آزادی افرادی که از آن دسته اسیر شده‌اند فدیة داده و برای نجاتشان می‌کوشند و این به سبب ایمان آن‌ها به دلیل پیمانی است که از آن‌ها در کتاب

گرفته شد. از اینرو به سبب عمل کردن به جزئی از عهد و پیمان مومن بوده و نسبت به آنچه که از عهد و پیمان ترک کردند، کافر بودند. بنابراین متضاد ایمان عملی، کفر عملی و متضاد ایمان اعتقادی قول اعتقادی می‌باشد.

براستی که رسول الله ﷺ در حدیثی صحیح، بدانچه گفتیم تصریح کرده‌اند، آنجا که فرمودند: (سَبَابُ الْمُسْلِمِ فِسْقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ) دشنام دادن مسلمان فسق و جنگ با او کفر (محسوب) است.

رسول الله ﷺ در این حدیث بین دشنام دادن و جنگیدن با مسلمان تفاوت قائل شده‌اند به گونه‌ای که یکی از این اعمال را فسق قرار داده‌اند که فرد به وسیله آن کافر نمی‌شود و دیگری را کفر نامیدند؛ واضح و آشکار است که مقصودشان از این کفر، فقط کفر عملی بوده است نه کفر اعتقادی. و این نوع کفر (عملی) به طور کلی فرد را از دایره اسلام و دین خارج نمی‌کند، همانطور که زناکار و دزد و شراب خوار با این اعمال از دین خارج نمی‌شوند، گرچه اسم ایمان از این‌ها زایل شده است.

این تفصیل، قول اصحابی می‌باشد که عالم‌ترین امت به کتاب الله و اسلام و کفر و لوازم آن بودند، به همین سبب، این مسائل جز از آن‌ها دریافت نمی‌شود، چرا که متاخرین مراد و مقصود آن‌ها را نفهمیده و به دو قسم تقسیم شدند: گروهی فرد را با انجام کبیره از دین خارج دانسته و بر مرتکبین کبیره به خلود در آتش حکم کردند (خوارج) و گروه دیگر مرتکبین کبیره را مومنینی کامل الایمان قرار داده‌اند (مرجئه). در نتیجه آن‌ها (خوارج) غلو کرده، این‌ها (مرجئه) جفا کردند.

الله متعال اهل سنت را به راهی کامل و قولی وسط هدایت کرده است، اهل سنتی که در میان مذاهب گوناگون به مانند اسلام در میان ملل دیگر می‌باشد. پس در اینجا کفر دون کفر (کفر اصغر) و نفاق دون نفاق (نفاق اصغر) و شرک دون شرک (شرک اصغر) و فسوق دون فسوق (فسق اصغر) و ظلم دون ظلم (ظلم اصغر) می‌باشد.

سفیان بن عیینه از هشام بن حجیر از طاووس از ابن عباس رضی الله عنهما در مورد این فرموده‌ی

الله متعال ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱) روایت می‌کند که فرمود: مقصود از آن کفری که به سوی آن می‌روند، نیست^(۱). و عبدالرزاق می‌گوید: معمر از ابن طاووس از پدرش خبر داده که وی گفت: از ابن عباس^(ع) در مورد این آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱) سوال شد، فرمود: آن کفر محسوب می‌شود و این کفر مانند کفر به الله متعال و ملائکه و کتب و رسلش نیست. و در روایت دیگری که از ایشان وارد شده، آمده که فرمود: کفری است که از دین خارج نمی‌کند و طاووس گفته است: کفری نیست که از دین خارج کند. و وکیع از سفیان از ابن جریج از عطاء روایت کرده که گفت: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق می‌باشد. و آنچه که عطاء بدان تصریح کرده، برای کسی که قرآن را فهم کرده، در آن بیان شده است. براستی که الله متعال حاکمی را که بغیر ما انزل الله حکم می‌کند کافر نامیده است و جاحد و منکر آنچه که بررسولش نازل کرده، را نیز کافر نامیده است، درحالی‌که کفار نسبت به هم در یک حد مساوی و برابر نیستند. همچنین کافر، ظالم نامیده شده، همانطور که الله متعال در سوره بقره آیه ۲۵۴ می‌فرماید: ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^(۱) و کافران ستمگرند. و الله متعال متجاوز در حدود، نکاح، طلاق، رجعه و خلع را نیز ظالم نامیده است، الله عزوجل در سوره طلاق آیه ۱ می‌فرماید: ﴿...وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾ و هرکس از قوانین و مقررات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویش ستم می‌کند.

و پیامبرش یونس نیز فرمود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(۸۷) [الأنبياء: ۸۷] معبود به حقی جز تو نیست و تو پاک و منزهی (از هرگونه کم و کاستی، و فراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دلمان می‌گذرد و تصور می‌کنیم. خداوندا

۱- این قول ابن عباس در مورد این آیه کریمه و فهم صحیح کلام ایشان در صفحات قبل، از کتاب اقتضاء الصراط المستقیم نوشته‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه بیان شد.

بر اثر مبادرت به کوچ بدون اجازه حضرت باری) من از جمله ستمکاران شده ام (مرا دریاب).

و آدم صفی الله فرمود: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...﴾ [الأعراف: ۲۳] پروردگارا، ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده ایم.

و موسی کلیم الله فرمود: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾ [القصص: ۱۶] پروردگارا، من بر خویشتن (با کشتن یک تن) ستم کردم، پس (به فریادم برس و) مرا ببخش.

در حالیکه قطعاً این ظلم به مانند آن ظلم نیست.

همچنین کافر، فاسق نیز نامیده شده، همانطور که الله متعال در سوره بقره آیات ۲۷ و ۲۸ می فرماید: ﴿... وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَلْسِقِينَ ﴿۲۷﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ...﴾ واما الله متعال جز کجروان و منحرفان را با آن گمراه و حیران نمی گرداند. آن کسانی که پیمانی را که قبلاً با الله متعال (به واسطه فطرت و عقل و پیغمبران) محکم بسته اند، می شکنند.

همچنین در سوره بقره آیه ۹۹ می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَلْسِقُونَ ﴿۹۹﴾﴾ بی گمان ما آیه های روشنی (به وسیله جبرئیل بر قلب تو القاء کردیم) و برای تو فرستادیم (که جویندگان راه حق، در برابر آنها سرتعظیم فرود می آورند) و جز بیرون روندگان (از دائره قانون فطرت و دشمنان حق و حقیقت) کسی بدانها کفر نمی ورزد.

و از این آیات در قرآن که بیانگر این مساله هست، زیاد می باشد.

و همچنین مومن نیز فاسق نامیده شده، الله متعال در سوره حجرات آیه ۶ می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿۶﴾﴾ ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر شخص فاسقی خبری را به شما

رسانید درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی بدون آگاهی (از حال و احوالشان و شناخت راستین ایشان) آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید. که این آیه در مورد ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شد. واضح و آشکار است که این فاسق با آن فاسق متفاوت می‌باشد. و الله متعال در سوره نور آیه ۴ می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴﴾﴾ کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند، سپس چهار گواه (بر ادعای خود، حاضر) نمی‌آورند، بدیشان هشتاد تازیانه بزنید، و هرگز گواهی دادن آنان را (در طول عمر بر هیچ کاری) نپذیرید، و چنین کسانی فاسق (و متمرّد از فرمان خدا) هستند. و در مورد ابلیس در سوره کهف آیه ۵۰ می‌فرماید: ﴿... فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ و از فرمان پروردگارش تمرد کرد. و در سوره بقره آیه ۱۹۷ می‌فرماید: ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ پس کسی که (در این ماه‌ها با احرام یا تلبیه یا سوق دادن حیوان قربانی و شروع مناسک دیگر حج)، حج را بر خویشان واجب کرده باشد (و حج را آغاز نموده باشد، باید آداب آن را مراعات دارد و توجه داشته باشد که) در حج آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدالی نیست (و نباید مرتکب چنین اعمالی شود). و واضح است که این فسوق همچون آن فسق نیست (که فرد را از دین خارج کند).

همانطور که در این آیات روشن گردید، کفر و همچنین ظلم و فسق نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند و جهل هم اینچنین است، به گونه‌ای یک نوع جهل، کفر می‌باشد همانطور که الله متعال در سوره اعراف آیه ۱۹۹ می‌فرماید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿۱۹۹﴾﴾ گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان چشم پوشی کن. و نوع دیگری از جهل می‌باشد که کفر نیست، همچون این فرمایش الله متعال در سوره نساء آیه ۱۷: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يُؤْتُونَ مِنْ قَرِيبٍ...﴾ بیگمان خداوند تنها توبه کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی

(وسفاهت و حماقت ناشی از شدت خشم و غلبه شهوت بر نفس) به کار زشت دست می‌یازند، سپس هرچه زودتر (پیش از مرگ، به سوی خدا) برمی‌گردند (و از کرده خود پشیمان می‌گردند).

همچنین شرک دو نوع می‌باشد، شرکی که فرد را از دین خارج می‌کند و آن شرک اکبر است و شرکی که صاحبش را از دین خارج نمی‌کند و آن شرک اصغر و شرک عملی مانند ریا می‌باشد. الله متعال در مورد شرک اکبر می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^(۷۲) بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (وهرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یابوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم برهاند).

و فرموده است: ﴿حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^(۷۳) حَقْراً و مخلص خدا باشید، و هیچ گونه شرکی برای خدا قرار ندهید. زیرا کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضيض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تکه‌های بدن) او را می‌ربایند، یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری (ودره ژرفی) پرتاب می‌کند (و وی را آن چنان بر زمین می‌کوبد که بدنش متلاشی و هر قطعه‌ای از آن به نقطه‌ای پرت می‌شود).

و در مورد شرک ریا می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^(۷۴) [الکھف: ۱۱۰] پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.

و اما مثال شرک اصغر این فرمایش رسول الله ﷺ می‌باشد که فرمودند^(۱): «مَنْ حَلَفَ

۱- أبو داود (۳۲۵۱) و الترمذی (۱۵۳۵) کلاهما فی الأیمان والنذور وأحمد (۵۳۷۵) وصححه الحاكم ۱/۱۸.

يَغْيِرِ اللَّهُ فَعَدُوًّا مُشْرِكًا» هرکسی به غیر از خدا قسم یاد کند، شرک ورزیده است. معلوم و آشکار است که سوگند یاد کردن به غیر الله فرد را از دین خارج نمی‌کند و احکام کفار را بر وی واجب نمی‌گرداند. و این فرمایش رسول الله ﷺ از این قبیل می‌باشد^(۱): (الشِّرْكَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ التَّمَلُّةِ) شرک در این امت، مخفی‌تر از راه رفتن مورچه می‌باشد. پس دقت و توجه کن چگونه شرک و کفر فسق و ظلم و جهل به دو دسته تقسیم شده است، قسمی که کفر است و فرد را از دین خارج می‌کند و قسمی که صاحبش را از دین خارج نمی‌کند.

همچنین نفاق دو نوع می‌باشد، نفاق اعتقادی و نفاق عملی:

نفاق اعتقادی عبارت است از آنچه که الله متعال آن را در قرآن بر منافقین انکار کرده است و به سبب آن پایین‌ترین قسمت آتش را بر آنها واجب گردانیده است^(۲).

۱- الإمام أحمد (۱۹۶۰۶) من حدیث أبي موسى رضي الله عنه وأبو يعلى (۵۴،۵۵،۵۶) والبخاري في الأدب المفرد (۷۱۶) من حدیث أبي بكر رضي الله عنه وانظر مجمع الزوائد ۱۰/ ۲۲۳-۲۲۴ والمطالب العالیة ۳/ ۱۸۲-۱۸۳.

۲- همانطور که الله متعال در سوره نساء آیات ۱۴۴-۱۴۵ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ اُولِيَآءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ائْتِرِدُونَ اَنْ تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ عَلٰىكُمْ سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ﴿۱۴۴﴾ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ نَجِدَ لَهُمْ نَصِيْرًا ﴿۱۴۵﴾ بیگمان منافقان (نشانه‌های ایشان را می‌نمایاند و کفر خویش را پنهان می‌دارند و به خیال خام خود) خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند (خونها و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (ونمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند. بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند).

و نفاق عملی همچون این قول رسول الله ﷺ در حدیث صحیح می باشد که فرمودند^(۱):
 (آیَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ) نشانه منافق سه چیز است: هرگاه سخن بگوید؛ دروغ می گوید، هرگاه وعده می دهد؛ خلاف وعده می کند، و هرگاه او را امین بدارند؛ خیانت می کند.

همچنین در حدیث صحیح آمده است^(۲): (أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ) هر کس که این چهار خصلت در او دیده شود، منافقی خالص است. و هر کس، در او یکی از آن ها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت عبارتند از:

۱- هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می کند.

۲- هنگام صحبت کردن، دروغ می گوید.

۳- اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمانش را می شکند.

۴- هنگام دعوا، دشنام می دهد و ناسزا می گوید.

[امام نووی در شرح صحیح مسلم در مورد این حدیث می فرماید: علما اجماع دارند، کسی که اهل تصدیق و اعتراف قلبی و زبانی باشد، با این وجود یکی از این خصلت ها در وی موجود باشد، به کفر وی حکم نمی شود و از جمله ی منافقانی که در آتش جهنم برای ابد ماندگار می شوند، محسوب نمی گردد و معنای این جمله در حدیث که می فرماید: (كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا) اینست که به دلیل وجود این صفات و خصال در او شباهت فراوانی با منافقان تمام عیار وجود دارد. امام ابو عیسی ترمذی در مقام تبیین معنای حدیث می فرماید: علما معتقدند که مقصود از نفاق در این حدیث نفاق عملی

۱- البخاري (۳۳) ومسلم (۵۹) كلاهما في الإیمان.

۲- البخاري (۳۴) ومسلم (۵۸).

می‌باشد. خطابی قول دیگری در تفسیر این حدیث نقل می‌کند و آن اینکه معنایش بر حذر داشتن مسلمان از عادت گرفتن به این خصلت‌ها می‌باشد چرا که ترس این وجود دارد، اگر کسی به این خصلت‌ها عادت کند منجر به حقیقت نفاق بگردد.

ابن حجر در فتح الباری در رابطه با نفاق می‌گوید: اگر نفاق مربوط به اعتقاد باشد، کفر است و گرنه نفاق عملی است که ترک افعال نیز از جمله‌ی آن به شمار می‌رود و مراتب گوناگون و متفاوتی دارد^(۱).

پس این نفاق عملی می‌باشد که گاهی با اصل ایمان جمع می‌شود، لیکن اگر در فرد کامل شده و استحکام یابد، براستی که گاهی صاحبش را از اسلام به طور کلی خارج می‌کند، گرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کند که مسلمان است، چرا که ایمان، مومن را از این خصلت‌ها نهی می‌کند، از اینرو هرگاه این خصلت‌ها در شخصی کامل شد و برای وی آنچه که او را از آن‌ها نهی کند، نبود، در این صورت جز منافقی خالص نمی‌باشد. کلام امام احمد بر این مساله دلالت دارد؛ اسماعیل بن سعید شالنجی می‌گوید: از احمد بن حنبل در مورد کسی که بر کبائر اصرار می‌ورزد و تمام سعی و تلاش خود را در بدست آوردنش بکار می‌گیرد، اما نماز و زکات و روزه را ترک نمی‌کند، پرسیدم، آیا کسی که این حالش باشد، مُصر می‌باشد؟ فرمود: وی مُصر است. و حالش به مانند این سخن رسول الله ﷺ می‌باشد که فرمودند: (لَا يَزِينِي الزَّانِي حِينَ يَزِينِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ...) شخص زناکار به هنگام ارتکاب عمل زنا ایمان ندارد. از ایمان در این حال خارج می‌گردد و پس از آن در اسلام واقع می‌شود. و از این قبیل است که رسول الله ﷺ فرمودند: (وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرِبُ الخمرَ حِينَ يَشْرِبُهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ) و شخص دزد به هنگام دزدی، و شراب خوار به هنگام باده نوشی ایمان ندارد.

و سخن ابن عباس رضی الله عنه در مورد این فرموده‌ی الله متعال ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

۱- به نقل از درس‌هایی از عقیده ص ۱۴۷.

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۱۱﴾ شبیه آن می‌باشد. اسماعیل می‌گوید: به ابن عباس گفتیم، این چه نوع کفری است؟ گفت: کفری که فرد را از دین خارج نمی‌کند، همچون ایمان که بعضی از شعبه‌های آن با بعضی دیگر متفاوت می‌باشد، کفر نیز اینچنین است.

اجتماع نقیضین:

در اینجا اصل دیگری می‌باشد و آن اینکه: گاهی در یک شخص، کفر و ایمان، شرک و توحید، تقوا و فجور و نفاق و ایمان جمع می‌شود. این از بزرگترین اصول اهل سنت و جماعت می‌باشد که اهل بدعت مانند خوارج و معتزله و قدریه با آن مخالفت کرده‌اند. مساله خروج اهل کبائر از آتش و عدم ماندگاری ابدی آن‌ها در آتش، مبنی بر این اصل می‌باشد که در حقیقت قرآن و سنت و اجماع صحابه بر آن دلالت دارد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿۱۶﴾ [یوسف: ۱۰۶] و اکثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک می‌باشند. در این آیه الله متعال ایمانی به همراه شرک برای آن‌ها ثابت کرده است. و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴﴾ عرب‌های بادیه نشین می‌گویند: ایمان آورده ایم. بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه بگوئید: تسلیم (ظاهری رسالت تو) شده ایم. چرا که ایمان هنوز به دل‌هایتان راه نیافته است (ونور ایمان سراچه قلوبتان را روشن نکرده است). اگر از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید، خدا از (پاداش) کارهایتان چیزی نمی‌کاهد. بی‌گمان خداوند آمرزگار و مهربان است.

در این آیه الله متعال باوجود نفی ایمان از اعراب، برای آن‌ها اسلام و طاعت الله و رسولش ﷺ را اثبات کرده است و مقصود از آن ایمان مطلق است که مطلقاً مستحق اسم آن می‌باشند، الله متعال در ادامه در آیه ۱۵ می‌فرماید: ﴿... الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ؕ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ کسانی که به الله و پیغمبرش

ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند، وبا مال و جان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند.

بنابر صحیح‌ترین اقوال، اعراب ذکر شده در آیه منافق نبوده و بلکه به سبب آنچه که از طاعت الله و رسولش ﷺ همراه آن‌ها بود، مسلمان بودند ولی مومن نبودند و جزء ایمانی که همراه شان بود، آن‌ها را از زمره‌ی کفارخارج کرد.

امام احمد می‌گوید: هرکس این چهار عمل یا به مانند آن‌ها و یا بزرگتر از آن‌ها را - یعنی زنا و دزدی و شراب خواری و غارت کردن - انجام دهد، مسلمانی است که مومن نامیده نمی‌شود. و هرکس غیر از این‌ها را انجام دهد - یعنی غیر از کبائر- وی را مومنی ناقص الایمان می‌نامیم. که در حقیقت فرموده‌ی رسول الله بر این مساله دلالت دارد، آنجا که فرمودند: (وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ) و هر کس یکی از این خصایل در او باشد، خصلتی از نفاق را دارد. این قسمت از حدیث بر آن دلالت دارد که اسلام و نفاق در شخص جمع می‌شود.

و ریا که شرک می‌باشد، نیز اینچنین است، به گونه‌ای که اگر شخصی در قسمتی از عملش دچار ریا گردد در این هنگام شرک و اسلام در وی جمع شده است و هرگاه به غیر آنچه که الله متعال نازل کرده، حکم کند یا عملی را انجام دهد که رسول الله آن را کفر نامیده است، و با این حال به اسلام و آیین و شریعت ملتزم باشد، درحقیقت در این حالت کفر و اسلام در وی جای گرفته است.

در گذشته بیان کردیم که همه‌ی گناهان و معاصی شعبه‌هایی از شعبه‌های کفر می‌باشند، همانطور که همگی طاعات و عبادات، شعبه‌هایی از شعب ایمان می‌باشند. از اینرو در شخصی که شعبه یا شعبه‌های ایمان وجود دارد، گاهی به سبب آن شعبه مومن نامیده می‌شود و گاهی مومن نامیده نمی‌شود. همانطور که اگر شعبه‌ای از شعب کفر در فردی باشد گاهی وی به سبب آن کافر نامیده می‌شود و گاهی این اسم بر وی اطلاق نمی‌گردد. [بستگی به نوع شعبه‌ی ایمان و کفری که در وی وجود دارد، بر وی حکم ایمان

و کفر می‌شود، مثلاً اگر اصل ایمان در وی وجود داشته باشد اما با این حال مرتکب کفر اصغر می‌شود به سبب آن کفر اصغر کافر نامیده نمی‌شود، و بالعکس اگر فردی انواع کفر اکبر در وی وجود داشته باشد و در کنار آن بعضی از شعبه‌های ایمان همچون دروغ نگفتن، عقیف بودن و.. در وی باشد به سبب این شعب ایمان، مومن نامیده نمی‌شود].

پس در اینجا دو امر می‌باشد: امر اسمی لفظی و امر معنوی حکمی. امر معنوی آنست که آیا این خصلت کفر هست یا نه؟ که این امر شرعی محض می‌باشد. و امر لفظی آنست که آیا هرکس که فلان عمل را انجام دهد، کافر نامیده می‌شود یا نه؟ که این امری لغوی و شرعی می‌باشد.

از قرار یافتن جزء در شخص، نامیده شدن به کل لازم نمی‌آید:

در اینجا اصل دیگری می‌باشد و آن اینکه: لازمی قرار یافتن شعبه‌ای از شعب ایمان در شخص، نامیده شدن آن فرد به مومن نمی‌باشد، گرچه آنچه که در وی استقرار یافته ایمان است. همچنین لازمی قرار یافتن شعبه‌ای از شعبه‌های کفر در فرد، نامیده شدن شخص به کافر نمی‌باشد، گرچه آنچه که در وی استقرار یافته کفر است. همانطور که از قرار یافتن شعبه‌ای از شعب علم در فردی، نامیده شدن وی به عالم لازم نمی‌آید و در صورت شناخت در بعضی از مسائل فقه و طب لازم نمی‌آید که فرد طبیب و یا فقیه نامیده شود. و این قرار یافتن شعبه‌ای از ایمان [در فرد کافر] و یا قرار یافتن کفر و نفاق [در فرد مسلمان] مانع از آن نیست که آن شعبه از ایمان، ایمان و یا آن شعبه از کفر، کفر و یا آن شعبه از نفاق، نفاق نامیده شود. و گاهی آن فعل بر وی اطلاق می‌شود، همچون اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: (فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ)، (مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ)، (مَنْ أَتَى حَائِضًا، أَوْ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا، أَوْ كَاهِنًا، فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ).

پس هرکس صفتی از صفات کفر از وی صادر شود، علی‌الاطلاق مستحق اسم کافر نمی‌باشد، همچنین شایسته نیست به کسی که مرتکب عمل حرامی شده، گفته شود: آن

عمل را از روی فسق انجام داده و با این عمل حرام فاسق شده است. چرا که با انجام یکبار آن عمل بر وی اسم فاسق لازم نمی‌آید مگر زمانی که این عمل حرام بر وی غلبه پیدا کند و در او تکرار شود. و اینچنین است، که زناکار و دزد و شراب‌خوار و غارتگر، مومن نامیده نمی‌شود، گرچه همراه وی ایمان باشد، همانطور که با انجام این اعمال کافر نامیده نمی‌شود گرچه که آن عملی که انجام داده، خصلتی از خصلت‌های کفر و از شعبه‌های آن باشد. چرا که همگی معاصی و گناهان همانطور که در قبل گذشت، از شعبه‌های کفر می‌باشند همانگونه که همگی طاعات و عبادات جزء شعبه‌های ایمان می‌باشند.

مقصود آنست که سلب ایمان از تارک نماز نسبت به سلب آن از مرتکبین کبائر در اولویت می‌باشد و سلب اسم اسلام از وی نسبت به سلب آن از کسی که مسلمانان از دست و زبانش در سلامت نیستند، در اولویت می‌باشد. از اینرو تارک نماز نه مسلمان و نه مومن نامیده نمی‌شود، گرچه همراه وی شعبه‌ای از شعب ایمان و اسلام باشد.

آری، در این میان یک مساله باقی می‌ماند و آن اینکه: آیا آنچه از ایمان که همراه تارک نماز می‌باشد، در عدم خلود و ماندگاری ابدی وی در آتش بدو نفعی می‌رساند؟ گفته شده: اگر آنچه که ترک شده در صحت ایمان و معتبر بودن آن شرط نباشد، وی را نفع می‌رساند، اما اگر آنچه که ترک شده در اعتبار باقی ایمان و صحتش شرط باشد، وی را نفع نمی‌رساند.

بر این اساس که ایمان داشتن به الله و وحدانیتش و اینکه هیچ معبود به حقی جز او نیست، برای کسی که رسالت رسول الله ﷺ را انکار کند نفعی نمی‌رساند و نماز کسی که از روی عمد بدون وضو نماز می‌گزارد به وی نفعی نمی‌رساند. [چرا که وضو برای نماز، و ایمان به رسالت رسول الله برای مسلمان شدن فرد شرط می‌باشد]. بنابراین گاهی بعضی از شعبه‌های ایمان به بعضی دیگر متعلق می‌باشد به گونه‌ای که مشروط معلق به شرطش می‌باشد و گاهی بعضی از شعبه‌های ایمان به برخی دیگر از شعبه‌های آن تعلق ندارد.

نماز شرطی برای صحت ایمان:

پس از این تنها این مساله باقی می ماند، که آیا نماز شرطی برای صحت ایمان هست یا نه؟ که این سِرّ مساله می باشد.

ادله ای که ذکر کردیم و دلایل دیگری که در این مساله می باشد، بر آن دلالت دارد که چیزی از اعمال انسان جز با ادای نماز قبول نمی شود. از اینرو نماز کلید دیوان قبول شدن اعمال بوده و در حقیقت راس المال می باشد که سود می رساند و واضح است که سود و ربح بدون راس المال (سرمایه اصلی) محال می باشد، بنابراین هرگاه شخص نماز را تلف کند، همه ی اعمالش تلف می شود، گرچه صورتی از آن ها را بیاورد. (چرا که نماز به منزله ی راس المال می باشد که در صورت نبودن آن سود و ربحی حاصل نمی شود). و به این موضوع در فرمایشات رسول الله ﷺ اشاره شده است، آنجا که می فرمایند^(۱): (وَمَنْ ضَيَعَهَا، فَهُوَ لِمَا سِوَاهَا أَضْيَعُ) هرگاه شخصی نماز را ترک کرده و آن را ضایع کند، (اعمالی که نسبت به نماز در درجه ی) پایین تر از آن (هستند) را به راحتی ضایع می کند. و در جایی دیگر فرمودند: (أول ما ينظر من أعماله الصلاة، فإن جازت له نظر في سائر أعماله، وإن لم تجز له لم ينظر في شيء من أعماله بعد) اولین چیزی از اعمال بنده که بدان نظر می شود، نماز است، پس اگر درست و صحیح بود به باقی اعمالش نظر شده و توجه می شود و اگر درست و صحیح نبود، بعد از آن به چیزی از اعمالش توجه و نظر نمی شود. شک کردن در کفر کسی که نماز را ترک کرده، شگفت آور است. چنین شخصی در ملاء عام به نماز گزاردن دعوت می شود و تیزی شمشیر را برگردن خود احساس می کند و برای کشته شدن حاضر می شود و چشمانش را می بندند و به او گفته می شود: اگر نماز نخوانی، کشته خواهی شد، اما وی می گوید مرا بکشید، اما نماز نمی خوانم. با این وجود کسانی که تارک نماز را کافر نمی دانند، معتقدند که چنین کسی مسلمان بوده و پس از

۱- مالك في وقوت الصلاة ۱/۶.

مرگ مانند مسلمانان غسل داده می‌شود و بر وی نماز میت خوانده شده و در قبرستان مسلمانان دفن می‌شود. حتی بعضی‌ها می‌گویند: ایمان او کامل و مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است. آیا چنین شخصی از این شرم ندارد که کسی را که قرآن و سنت و اتفاق صحابه بر کفرش گواهی می‌دهند، تکفیر نمی‌کند؟

اقوال علما در کفر تارک نماز:

اقوال علمای تابعین و بعد از ایشان و کسانی که اجماع را بر کفر تارک نماز حکایت کرده‌اند:

محمد بن نصر می‌گوید^(۱): محمد بن یحیی روایت کرده که ابوالنعمان روایت کرده که حماد بن زید از ایوب روایت کرده که گفت: ترک نماز کفر است و اختلافی در آن نیست.

محمد از ابن مبارک حکایت می‌کند که گفت^(۲): هرکس نماز را به عمد و بدون عذر به تاخیر اندازد تا اینکه وقتش فوت شود، در حقیقت کافر شده است.

علی بن حسن بن شقیق می‌گوید^(۳): از عبدالله بن مبارک شنیدم که می‌گوید: هرکس بگوید که من نماز فرض امروز را نمی‌خوانم، اینچنین شخصی از الاغ کافرتر است.

یحیی بن معین می‌گوید^(۴): به عبدالله بن مبارک گفته شد: برآستی که آن‌ها می‌گویند: هرکس پس از اینکه به نماز و روزه اقرار کند و روزه نگیرد و نماز نخواند، مومنی کامل الایمان می‌باشد. عبدالله بن مبارک گفت: آنچه را که آن‌ها گفتند، ما نمی‌گوییم، هرکس نماز را به عمد و بدون علت و عذری ترک کند تا اینکه وقت نماز دیگر داخل شود، کافر

۱- تعظیم قدر الصلاة (۹۷۸) والترغیب والترهیب (۳۸۶/۱).

۲- تعظیم قدر الصلاة (۹۷۹).

۳- تعظیم قدر الصلاة (۹۸۰).

۴- تعظیم قدر الصلاة (۹۸۱).

می شود.

ابن ابی شیبیه می گوید^(۱): رسول الله ﷺ فرمودند: (مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ فَقَدْ كَفَرَ) هر کس نماز را ترک کند در حقیقت کافر شده است. بدو گفته می شود که از کفر بازگردد، اگر بازگشت که خوب، و گرنه پس از اینکه حاکم بر وی سه روز مهلت داد، کشته می شود. احمد بن یسار می گوید: زمانیکه از صدقه بن فضل در مورد تارک نماز سوال شد، شنیدم که گفت: کافر است. سوال کننده از وی پرسید، آیا همسرش از وی جدا می شود؟ صدقه گفت: چگونه کفر به طلاق تاثیری ندارد؟ به گونه ای که مردی کافر شود و همسرش از وی جدا نشود!!

ابو عبدالله محمد بن نصر می گوید^(۲): شنیدم که اسحاق می گوید: از رسول الله ﷺ به طور صحیح روایت شده که تارک نماز کافر می باشد و رای اهل علم از زمان رسول الله ﷺ تا امروز اینگونه بوده است که کسی که نماز را عمدا و بدون عذر ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، کافر می باشد.

۱- تعظیم قدر الصلاة (۹۸۸).

۲- تعظیم قدر الصلاة (۹۹۰) والترغیب والترهیب (۳۸۶/۱).

آیا با ترک نماز اعمال نابود می‌گردد یا نه؟

جواب مساله چهارم و آن اینکه: با ترک کلی نماز عملی قبول نمی‌گردد، همانطور که همراه شرک عملی قبول نمی‌شود، چرا که نماز ستون اسلام می‌باشد - که این مساله صریحا از رسول الله ﷺ روایت شده است - و سایر شرائع و احکام همچون طناب‌ها و میخ‌ها و به مانند آن‌ها برای اسلام می‌باشد. و هرگاه برای چادر و خیمه ستونی نباشد، در بر پایی آن اجزای دیگر نفعی ندارد. بنابراین قبولی سایر اعمال موقوف بر قبول شدن نماز می‌باشد، پس اگر نماز رد شده و پذیرفته نشد، سایر اعمال رد شده و پذیرفته نمی‌شود که دلایل آن گذشت.

اما اگر گاه گاهی نماز ترک شود، بخاری در صحیحش از بریده^(۱) روایت کرده که گفت: رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (بَكَّرُوا بِصَلَاةِ الْعَصْرِ يَوْمَ الْغَيْمِ، فَإِنَّهُ مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ) (بریده گفت:) در روز ابری نماز عصر را زودتر به جای آورید، (چرا که رسول الله ﷺ فرمودند:) کسی که نماز عصر را ترک کند، براستی که عملش تباه شده است.

عده‌ای در معنی حدیث سخن گفته‌اند و نظراتی داده‌اند که حاصلی برای آن‌ها نیست، مهلب می‌گوید: معنای حدیث آنست که: هرکس نماز عصر را ترک کند و آن را ضایع گرداند و با وجود توانایی بر ادای آن در وقتش، سستی و کاهلی کند، (و آن را پس از وقتش بخواند) تنها عملش در مورد آن نماز باطل و تباه شده است، بدین معنا که اجر کسی که نماز را در وقتش گزارده، برای وی حاصل نمی‌شود و عملی که ملائکه آن را

۱- البخاری فی مواقیت الصلاة (۵۵۳) (۵۹۴) والنسائی فی الصلاة (۴۷۴) والعبارة الأولى فیها وفي جامع الأصول لیست من کلام النبی ﷺ وإنما من کلام بریده رضي الله عنه. وقال الألبانی فی تعلیقات الحسان علی صحیح ابن حبان: صحیح دون جملة التبرکیر، فإنها موقوفة علی بریده. التعلیق الرغیب (۱/۱۶۹).

بالا ببرند، نصیب وی نمی‌گردد.

حاصل این سخن آنست که: هرکس نماز را ترک کند، اجرش را از دست داده است، درحالیکه لفظ حدیث و معنای آن این برداشت را رد می‌کند و مفید حیوط و تباهی عملی که انجام شده نمی‌باشد و حقیقت حیوط در لغت و شرع نیز همین اقتضا را دارد و بر کسی که ثواب عملی از اعمال بر او فوت شده، گفته نمی‌شود: که عملش تباه و باطل گشته است، بلکه گفته می‌شود: اجر فلان عمل را از دست داده است.

گروهی گفته‌اند: با ترک نماز عصر عمل آنروز وی باطل و تباه می‌شود نه همه‌ی اعمالش. گویا این‌ها باطل شدن اعمال گذشته را با ترک یک نماز، سخت و دشوار قلمداد کرده و ترک نماز در نزدشان ارتداد از اسلام نیست تا اعمال را نابود سازد، درحالیکه این چیزی که آن را دشوار و ناممکن پنداشته‌اند، عینا در باطل شدن عمل آن روز برای آن‌ها ذکر و نقل شده است.

آنچه که از حدیث مذکور استنباط می‌شود - الله متعال به منظور پیامبرش آگاه‌تر است - این است که ترک نماز دو نوع می‌باشد:

۱- ترک کلی نماز به گونه‌ای که فرد اصلا نماز نخواند، که در این صورت تمامی اعمال وی باطل می‌شود.

۲- ترک نمازی معین در روزی معین، که این نوع ترک، سبب باطل شدن اعمال آنروز وی می‌گردد.

بنابراین باطل شدن کامل اعمال در برابر ترک کردن کامل نمازها و باطل شدن اعمال یک روز معین در برابر ترک نماز آن روز قرار می‌گیرد.

اما اگر گفته شود: چگونه اعمال بدون ارتداد از بین می‌رود؟ در پاسخ گفته شده: آری، قرآن و سنت و آنچه که از صحابه رضی الله عنهم نقل شده بر این دلالت دارد که گناهان، نیکی‌ها را نابود می‌کند همانطور که نیکی‌ها و حسنات، سیئات و گناهان را از بین می‌برد. الله متعال در سوره بقره آیه ۲۶۴ می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ

وَالَّذِينَ ﴿ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بذل و بخشش‌های خود را با منت و آزار، پوچ و تباه نسازید. و در سوره حجرات آیه ۲ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۱۰﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر نکنید، وهمچنان که با یکدیگر سخن می‌گوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا نادانسته اعمالتان بی‌اجر و ضایع نگردد.

و زمانی که زید معامله‌ی عینه را انجام داده بود عایشه رضی الله عنها به مادر زید بن ارقم رضی الله عنه فرمود^(۱): زید را با خبر کن، که در حقیقت جهادش همراه رسول الله باطل می‌شود، مگر اینکه توبه کند.

امام احمد نیز بدین مساله تصریح کرده و فرمودند: در این زمان برای انسان شایسته است که متدین باشد و ازدواج کند تا آنکه به سوی آنچه که حلال نیست، نظر نیفکند، و با این کار عملش را نابود و تباه نسازد.

و آیات موازنه و سنجش و مقایسه در قرآن بر این مساله دلالت دارد، بنابراین همانطور که گناه با حسنه و نیکی بزرگتر از آن از بین می‌رود، همانطور اجر حسنه و نیکی با گناهی بزرگتر از آن باطل می‌شود.

اما اگر گفته شود: پس چه فایده‌ای در تخصیص ترک نماز عصر و نه ترک دیگر نمازها در بطلان عمل می‌باشد؟ گفته شده: حدیث باطل شدن و حیوط عمل را با ترک نمازهای دیگر نفی نمی‌کند، مگر با مفهوم قلب^(۲)، که مفهومی بسیار ضعیف است. و

۱- الدارقطنی (۳۰۰۲) و السنن الکبری للبیهقی (۱۰۷۹۹). و معامله عینه عبارت است از اینکه: فردی کالایی را با ثمنی معلوم تا زمانی مشخص به دیگری بفروشد، سپس از وی با ثمنی کمتر از آنچه که به وی فروخته است، از او بخرد.

۲- مفهوم قلب در نزد اصولیین عبارت است از اینکه: اطلاق حکم بر چیزی، نفی آن حکم از غیر آن را اقتضا می‌کند. یعنی عمل تنها با ترک نماز عصر باطل می‌شود نه با ترک نمازهای دیگر و این استدلال مردود

تخصیص نماز عصر در حدیث بدین خاطر است که نماز عصر شرف ویژه ای در بین نمازهای دیگر دارد و بر این اساس است که به نص صحیح و صریح رسول الله ﷺ، نماز وسطی نماز عصر می باشد و بر این مبنا است که در حدیث دیگری به طور خاص ذکر شده است، رسول الله ﷺ فرمودند: (الَّذِي تَفُوْتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ، كَأَنَّ مَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ) کسی که نماز عصر را ترک کند، چنان است که خانواده و مال خود را از دست داده باشد. یعنی چنان است که خانواده و مالش از وی سلب شده و بدون خانواده و مال گردد و این تمثیلی برای باطل شدن عمل شخص با ترک نماز می باشد. گویا اعمال صالح وی با همه ی نفع و بهره مندی اش به منزله ی اهل و مال وی می باشد، از اینرو شخصی که نماز عصر را ترک می کند، به مانند شخصی است که دارای خانواده و مالی بوده، پس برای رفع حاجتی در حالیکه اهل و مالش در خانه می باشند از خانه خارج می شود، پس از بازگشت شاهد نابودی مال و خانواده اش می باشد و بدون آن ها و به ناچار در فقدان شان تنها باقی می ماند.

بنابراین اگر با وجود ترک نماز باقی اعمال صالح وی باقی می ماند، تمثیلی که در حدیث آمده با آن مطابق نبود.

حبوط و تباهی دو نوع می باشد: عام و خاص

حبوط عام عبارت است از: باطل شدن همگی حسنات و نیکی ها که این تنها به سبب ارتداد واقع می شود و باطل شدن همه ی سیئات و گناهان که با توبه روی می دهد. و حبوط خاص عبارت است از: باطل شدن بعضی از حسنات و سیئات با بعضی دیگر از آن ها، که این باطل شدن و حبوط مقید و جزئی می باشد که دلالت قرآن و سنت و آثار و اقوال ائمه بر آن گذشت.

همانگونه که کفر و ایمان هریکی دیگری را باطل کرده و از بین می‌برد، همچنین شعبه‌ای از هریک در از بین رفتن شعبه‌ای از دیگری تاثیر دارد، پس اگر شعبه‌ای بزرگ باشد، در مقابل شعبه‌های زیادی از بین می‌رود. در سخن ام المومنین علیها السلام در مورد شخصی که معامله‌ی عینه را مجاز می‌دانست، تامل کن: براستی که جهادش همراه رسول الله صلی الله علیه و آله را باطل کرده است.

چگونه این شعبه (مجاز دانستن معامله‌ی عینه) که الله متعال انجام دهنده‌ی آن را به جنگ با الله و رسولش صلی الله علیه و آله فراخوانده است بر ابطال محاربه‌ی با کفار چیره شده است به گونه‌ای که جنگ مکروه (جنگ با الله و رسولش) جنگ محبوب (جنگ با کفار همراه رسول الله) را باطل کرده است. همانطور که محاربه و جنگی که نسبت به آن بغض دارد، محاربه و جنگ با دشمنانش که آن را دوست دارد، را از بین برده و باطل می‌کند. والله مستعان.

عواقب ترک نماز و احکامی که بر آن به سبب ارتداد مترتب می‌شود^(۱):

احکام دنیوی:

۱- سقوط ولایت تارک نماز: پس جایز نیست که چیزی را به ولایت بگیرد که در ولایت بر آن، اسلام شرط باشد. بنابراین بر فرزندان خود و غیر آن‌ها ولایتی ندارد و نمی‌تواند هیچ یک از دخترانش و غیر آن‌ها را به ازدواج درآورد.

(هیچ نوع ولایتی برای کافر بر مسلمان پذیرفتنی نیست، بنابراین جایز نیست که شخص کافر بر مسند حکومت و قضاوت قرار بگیرد و بر مسلمانان حکمرانی و احکام صادر کند و حق ندارد به عنوان وصی فرد مسلمان تعیین شود و اموال او را از راه وصیت تصاحب کند و یا آن را به وکالت از میت بر توصیه شده‌ها توزیع نماید و به همین ترتیب

۱- به نقل از رساله‌ی حکم تارک نماز از شیخ ابن عثیمین.

بقیه موارد ولایت از کافر سلب می‌شود^(۱).

براستی که فقهای ما در کتبشان به طور مختصر و طولانی تصریح کرده‌اند که در ولی، زمانیکه دختر مسلمانی را ازدواج می‌دهد، اسلام شرط می‌باشد و گفته‌اند: هیچگونه ولایتی برای کافر بر زن مسلمان نیست. و ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: (لا نکاح إلا بولی مرشد) هیچ نکاحی نیست مگر با ولی مرشد. که بزرگترین رشد و بالاترین آن دین اسلام و پایین‌ترین و کمترین آن کفر و ارتداد از اسلام می‌باشد. الله متعال در سوره بقره آیه ۱۳۰ می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ چه کسی از آئین ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر آن (نادانی) که خود را خوار و کوچک داشته و (انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز دارد؟).

۲- اسقاط ارث بردن وی از نزدیکانش: چرا که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و مسلمان از کافر نیز ارث نمی‌برد به دلیل حدیث اسامه بن زید رضی الله عنه که می‌گوید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۲): (لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلَا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ) مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۳- حرام بودن ورود وی به مکه و حرم: به این دلیل که الله متعال در سوره توبه آیه ۲۸ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا...﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، از لحاظ عقیده) پلیدند، لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند.

۴- تحریم ذبیحه وی از چهارپایان: همچون شتر و گاو و گوسفند و غیر این‌ها از آنچه که برای حلال بودنش ذبح شرعی شرط است، چرا که از جمله‌ی شروط

۱- درس‌هایی از عقیده ص ۱۱.

۲- أخرجه البخاري (۶۷۶۴) ومسلم (۱۶۱۴).

ذبح، آنست که ذبح کننده مسلمان یا کتابی (یهودی یا نصرانی) باشد، زیرا ذبیحه‌ی مرتد و دوگانه پرست و مجوسی‌ها و مانند این‌ها حلال نمی‌باشد. خازن در تفسیرش می‌گوید: بر تحریم ذبایح مجوس و سایر اهل شرک از جمله مشرکین عرب و بندگان بت‌ها و کسانی که برایشان کتابی آسمانی نازل نشده، اجماع می‌باشد. و امام احمد می‌گوید: هیچکس را سراغ ندارم که برخلاف این قول باشد، مگر اینکه اهل بدعت باشد.

۵- تحریم نماز جنازه خواندن بروی و تحریم دعای مغفرت و رحمت برای وی پس از مردنش: الله متعال در سوره توبه آیه ۸۴ می‌فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِفُونَ ﴿۸۴﴾ هرگاه یکی از آنان مُرد، اصلاً بر او نماز مخوان و بر سر گورش (برای دعا و طلب آمرزش و دفن او) نایست، چرا که آنان به خدا و پیغمبرش باور نداشته‌اند و در حالی مرده‌اند که از دین خدا و فرمان الله خارج بوده‌اند.

و در سوره توبه آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۳﴾ وَمَا كَانَ أَسْتِعْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ۗ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿۱۱۴﴾ پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند، و) مشرکان اهل دوزخند. طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که پدرش (در قید حیات بر کفر اصرار می‌ورزد و برابر وحی آسمانی دار فانی را با کفر وداع می‌گوید، دانست که او) دشمن خدا است، از او بیزارى جست (و ترک طلب آمرزش برای وی گفت). واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست‌بدعا و فروتن و شکيبا بود.

دعای مغفرت و رحمت کردن برای کسی که بر کفر مرده - به هر سببی که کفرش

بوده باشد- تجاوز در دعا می‌باشد و نوعی از استهزاء به الله متعال و خروج از راه پیامبر و مومنین می‌باشد. چگونه برای کسی که ایمان به الله متعال و روز قیامت دارد، ممکن است برای کسی که بر کفر مرده در حالیکه دشمن الله متعال بوده است، طلب مغفرت و رحمت کند؟ همانطور که الله متعال در سوره بقره آیه ۹۸ می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ (۹۸) کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (خداوند دشمن او است). چه خداوند دشمن کافران است.

الله متعال در این آیه بیان می‌کند که الله متعال دشمن همه‌ی کافران می‌باشد. از اینرو بر هر مومنی واجب است که از هر کافری بیزاری جوید. چرا که الله متعال در سوره زخرف آیات ۲۶ و ۲۷ می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ﴾ (ای پیغمبر) برای تکذیب کنندگان معاصر بیان کن گوشه‌ای از داستان ابراهیم را. وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستید بیزارم. بجز آن معبودی که مرا آفریده است. (او را خواهم پرستید) چرا که او مرا (به راه حق) رهنمود خواهد کرد.

و در سوره ممتحنه آیه ۴ می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾ (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان آورده و او را به یگانگی پرستید. و با محقق کردن آن متابعت و پیروی از رسول الله ﷺ را در پیش گیرد، الله متعال در سوره

توبه آیه ۳ می‌فرماید: ﴿وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ يَلْمِزُوا آلَ الْكَافِرِينَ فَذَرْهُمْ لِقَاءِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (که در اجتماع سالانه ایشان در مکه) در روز بزرگترین حج (یعنی عید قربان، توسط امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و به امیرالحاجی ابوبکر صدیق رضی الله عنه، بر همگان خوانده می‌شود) که خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزارند.

و از مطمئن‌ترین دستگیره‌های ایمان آنست که در راه الله متعال محبت ورزی و در راه الله عزوجل کراهت و بغض داشته باشی و در راه الله متعال دوستی و دشمنی کنی، تا اینکه محبت و کراهیت و ولایت و دشمنی ات، تابع رضایت الله متعال باشد.

۶- تحریم نکاح زن مسلمان با وی: چرا که تارک نماز کافر می‌باشد و برای کافر به نص و اجماع، زن مسلمان حلال نمی‌باشد. الله متعال در سوره ممتحنه آیه ۱۰ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ...﴾ ای مؤمنان، هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران برنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند.

و در مغنی ۵۹۲/۶ آمده است: و سایر کفار غیر از اهل کتاب (یهود و نصاری) در بین اهل علم بر تحریم زنان و ذبایحشان، اختلافی نیست. و می‌گوید: و زن مرتد نکاحش، بر هر دینی که باشد، حرام است. و در باب مرتد ۱۳۰/۸ می‌گوید: اگر مرتد با زن مسلمانی ازدواج کند، ازدواجش صحیح نمی‌باشد.

پس دیدی که چگونه بر تحریم نکاح زن مرتد، و اینکه نکاح مرتد صحیح نمی‌باشد، تصریح کرده است، حال اگر ارتداد پس از عقد باشد، چگونه است؟ در مغنی ۲۹۸/۶ می‌گوید: هرگاه یکی از زوجین قبل از دخول، مرتد شد، نکاح فوراً فسخ می‌شود و

هیچیک از دیگری ارث نمی‌برد و اگر ارتداد یکی از آنها پس از دخول باشد، در این مورد دو روایت وجود دارد: یکی اینکه سریعا جدایی ایجاد می‌شود و دیگر آنکه، جدایی تا زمان پایان یافتن عده متوقف می‌شود. و در مغنی ۶/۶۳۹ آمده که: فسخ نکاح با ارتداد قبل از دخول، قول عامه‌ی اهل علم می‌باشد و بر آن استدلال می‌کند. و در آن آمده: که هرگاه ارتداد پس از دخول باشد، مالک و ابوحنیفه معتقدند که فسخ نکاح فوری می‌باشد. و توقف فسخ تا پایان یافتن عده، قول شافعی می‌باشد. و این مقتضی آنست که ائمه اربعه بر فسخ نکاح با ارتداد یکی از زوجین متفق می‌باشند، لیکن اگر ارتداد قبل از دخول باشد، نکاح فورا فسخ می‌گردد و اگر فسخ پس از دخول باشد، مذهب مالک و ابوحنیفه فسخ فوری نکاح و مذهب شافعی فسخ نکاح پس از پایان یافتن عده می‌باشد. و از احمد هم دو روایت همچون این دو مذهب روایت شده است.

حال که تبیین شد نکاح مرتد با مسلمان، چه زن و چه مرد صحیح نمی‌باشد و مقتضای کتاب و سنت این می‌باشد، و آشکار شد که تارک نماز به مقتضای کتاب و سنت و قول عامه‌ی صحابه کافر است، واضح شد که اگر شخصی که نماز نمی‌خواند و با زن مسلمانی ازدواج می‌کند، در حقیقت ازدواجش صحیح نمی‌باشد و با این عقد، آن زن بر وی حلال نمی‌شود و اگر به سوی الله متعال توبه کرد و به سوی اسلام با گزاردن نماز، بازگشت، تجدید عقد بر وی واجب می‌باشد. و اگر فردی که نماز نمی‌گذارد، زن باشد، حکم این ازدواج نیز اینچنین می‌باشد.

۷- حکم فرزندان تارک نماز از زن مسلمانی که وی را به عقد خود درآورده است:

در هر حال این فرزندان، نسبت به مادر، فرزندان مادر می‌باشند. اما به نسبت شوهر فعلی، بنا بر قول کسانی که تارک نماز را کافر نمی‌دانند در هر حال آنها فرزندان وی بوده و بدو ملحق می‌شوند، چرا که نکاحش صحیح بوده، اما بر اساس قول کسانی که تارک نماز را کافر می‌دانند، که بر اساس آنچه که گذشت همین قول در مورد تارک نماز صواب می‌باشد، پس این مساله را بدین گونه بررسی می‌کنیم: اگر شوهر نمی‌دانست که

نکاحش باطل است یا به ابطال آن معتقد نبود، پس آن‌ها فرزندان وی بوده که بدو ملحق می‌شوند چرا که در حالت ترک نماز وطی وی بنابر اعتقادش صحیح بوده است، از اینرو وطی شبهه می‌باشد و وطی شبهه نَسَب بدان ملحق می‌گردد. و اگر شوهر می‌داند که نکاحش باطل بوده و به ابطال آن اعتقاد دارد، فرزندان به وی ملحق نمی‌گردد، چرا که آن‌ها از آب کسی خلق شده‌اند که جماعش برای قرار دادن نطفه در زنی که بر وی حلال نبوده، انجام شده است.

احکام اخروی تارک نماز به سبب ارتداد:

۱- ملائکه وی را توبیخ کرده و صدایش را در می‌آورند، بلکه بر چهره‌ها و پشت هایشان می‌زنند. الله متعال در سوره انفال آیات ۵۰ و ۵۱ می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۝۵۰﴾ (ای پیغمبر، ذلک بما قَدَمْتُمُ أُيِّدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ۝۵۱) اگر ببینی (ای پیغمبر، هول و هراس و عذاب و عقابی را که به کافران دست می‌دهد) بدان گاه که فرشتگان جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنان را (از هر سو) می‌زنند و (بدیشان می‌گویند): عذاب سوزان (اعمال بد خود) را بچشید، (از مشاهده این همه درد و رنج و ترس و خوف دچار شگفت خواهی شد و به حال آنان تأسف خواهی خورد). این به خاطر کارهایی است که از پیش می‌کرده اید و می‌فرستاده اید و خداوند به بندگان هرگز کمترین ستمی روا نمی‌دارد.

۲- همراه اهل کفر و شرک حشر می‌شود. الله متعال در سوره صافات آیات ۲۲ و ۲۳ می‌فرماید: ﴿أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ۝۲۲﴾ (با کفر و فَاَهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ ۝۲۳) (ای فرشتگان من!) کسانی را که (با کفر و زندگه) به خود ستم کرده‌اند، همراه با هم صنفان (کفر پیشه) آنان، به همراه آنچه می‌پرستیده‌اند، جمع آوری کنید. غیر از خدا (هر چه را پرستش می‌کرده‌اند، همه

را یکجا گرد آورید و) آن گاه آنان را به راه دوزخ راهنمایی کنید (تا بدان در آیند).

و ازواج جمع زوج و به معنای صنف می‌باشد، یعنی کسانی را که ظلم کرده‌اند به همراه کسانی از اصناف آنها که از اهل شرک و کفر بودند، حشر کنید.

۳- ماندگاری در آتش برای همیشه: چرا که الله متعال در سوره احزاب آیات ۶۴ تا ۶۶

می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِيْنَ وَاَعَدَّ لَهُمْ سَعِيْرًا ﴿٦٤﴾ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا لَا يَخْرُوْنَ

وَلِيًّا وَلَا نَصِيْرًا ﴿٦٥﴾ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوْهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُوْلُوْنَ يٰلَيْتَنَا اَطَعْنَا اللّٰهَ وَاَطَعْنَا

الرَّسُوْلًا ﴿٦٦﴾ خداوند قطعاً کافران را نفرین و از رحمت خود محروم ساخته است

و برای ایشان آتش سوزانی فراهم کرده است. آنان جاودانه در آن خواهند ماند

و سرپرست و یاورى نخواهند یافت (تا از ایشان حمایت و دفاع کنند). روزی (را

خاطر نشان ساز که در آن) چهره‌های ایشان در آتش زیرو رو و دگرگون می‌گردد

(و فریادهای حسرت بارشان بلند می‌شود و) می‌گویند: ای کاش، ما از خدا و

پیغمبر فرمان می‌بردیم (تا چنین سرنوشت دردناکی نمی‌داشتیم).

چگونگی بازگشت تارک نماز به اسلام^(۱):

اگر تارک نماز، نماز گزارد و به شهادتین اقرار کرد، آیا با این عمل از ارتداد به سوی

اسلام باز می‌گردد؟

آری، وی حتماً باید دوباره به شهادتین اقرار کند و این بدان خاطر است که ارتداد وی

به سبب ترک نماز همه‌ی اعمالش را باطل کرده است که شهادتین هم جزء آنها بوده

است. به دلیل عمومیت آیه که می‌فرماید: ﴿لَيْسَ اَشْرٰكُتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [الزمر: ۶۵] اگر

شرک ورزی، کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود. و در حدیث

۱- به نقل از کتاب حکم تارک نماز نوشته‌ی عبدالحکیم حسان ص ۱۰۹.

آمده که رسول الله ﷺ فرمودند: (فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ) برآستی که عملش باطل و تباه می‌شود. از اینرو بر وی لازم است که شهادتین را بر زبان جاری کند و اینچنین است اگر وجوب نماز را انکار کرده باشد، بنابراین اسلامش صحیح نمی‌باشد تا اینکه شهادتین را بر زبان جاری کند، چرا که وی انکار کرده است، پس حتما باید به اصل کلمه که متضمن تصدیق و قبول حکم شرعی می‌باشد، اقرار کند، و این مساله در همه صورتهای ارتداد عام می‌باشد.

ماوردی رحمه الله می‌گوید: اما توبه‌ی مرتد متضمن آنچه که کافری با آن مسلمان می‌گردد، می‌باشد، چرا که ارتداد حکم اسلام را از وی برداشته است. پس شهادت می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز الله متعال نیست و محمد فرستاده‌ی اوست.

امام شافعی می‌فرماید: علاوه بر آن از هر دینی غیر از اسلام دوری می‌جوید، از اینرو همراه شهادتین دوری و برائت از هر دینی را که مخالف با اسلام است، ذکر می‌کند، اما شهادتین دو واجب می‌باشند که اسلامش جز بدانها صحیح نمی‌باشد، اما در مورد بی‌زاری و برائت، اصحاب ما بر سه قول اختلاف کرده‌اند:

- ۱- که در اسلام هر کافر و مرتدی همچون شهادتین، شرط می‌باشد.
- ۲- در اسلام هر کافر و مرتدی همچون اعتراف به دوباره برانگیخته شدن و جزاء و پاداش، مستحب می‌باشد.
- ۳- امام شافعی در «الام» به صراحت بیان کرده: اگر از بندگان اوئان و قبور و منکرین پیامبران بوده، برائت جستن از هر دین مخالف اسلام، مستحب می‌باشد، اما اگر از اهل کتاب بوده و به نبوت انبیاء و اینکه محمد پیامبری است که به سوی قومش فرستاده شده، اعتراف می‌کند، در این صورت برائت جستن وی واجب می‌باشد و اسلامش جز با دوری جستن از هر دینی غیر از اسلام، صحیح نمی‌باشد. بنابراین هرگاه آنچرا که در توبه‌ی مرتد ذکر کردیم، محقق و ثابت شد، در نوع ارتداد شخص نظر می‌شود، پس اگر ارتدادش به دلیل انکار اسلام بوده، با شروطی که

ذکر کردیم، توبه‌اش صحیح می‌باشد. و اگر ارتداد وی با وجود اعتراف به شهادتین به دلیل انکار عبادتی از عبادت‌های اسلام همچون نماز و روزه و زکات و حج بوده، ارتداد از وی با گفتن تنها شهادتین زایل نمی‌گردد، تا اینکه به آنچه‌ای که به سبب انکار آن مرتد شده، اعتراف کند. همچنین بر وی جایز نیست که به سبب اعتراف به آنچه که انکار کرده، از تلفظ شهادتین کوتاهی ورزد، چرا که به سبب ارتداد بر وی حکم کفر جاری گشته است، از اینرو بر وی لازم است که شهادتین را اعاده کرده و دوباره بر زبان جاری کند تا اینکه حکم ارتداد از وی زایل گردد. همچنین اگر به سبب حلال دانستن زنا و مباح دانستن شراب مرتد شده، در صحت توبه‌اش اعتراف به تحریم زنا و شراب (علاوه بر شهادتین) لازم می‌باشد^(۱).

شیرازی می‌گوید^(۲): اگر فردی به دلیل انکار فرض یا حلال دانستن حرامی مرتد شود، اسلامش صحیح نمی‌باشد تا اینکه از این اعتقادش بازگشته و شهادتین را بر زبان جاری کند. چرا که وی با این اعتقاد، الله و رسولش را تکذیب کرده و به دروغ متهم کرده است، (و چیزی را که الله متعال بدان دستور نداده، تشریح کرده است، والعیاذ بالله) از اینرو اسلام وی پس از این جز با ادای شهادتین بر زبان صحیح نمی‌باشد.

ابن ضویان رحمه الله می‌گوید:

توبه‌ی مرتد و هرکافری با جاری کردن شهادتین می‌باشد به دلیل حدیث ابن مسعود^{رضی الله عنه} که می‌گوید: رسول الله^{صلی الله علیه و آله} وارد کنیسه‌ای شدند که فردی یهودی بر مردم تورات می‌خواند، تا اینکه به صفت رسول الله^{صلی الله علیه و آله} و امتش در تورات رسید، پس گفت: این صفت تو و امتت می‌باشد، شهادت می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز الله متعال نیست و تو

۱- حکم المرتد للماوردی ۱۳۳-۱۳۶، راجع فتح الباری ۱۲/۲۷۹.

۲- المجموع شرح المذهب ۱۲/۲۳۱، راجع المغنی ۸/۱۴۲ ط: عالم الکتب.

فرستاده‌ی الله هستی. (چون فوت کرد) رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (لَوْ أَخَاكُمْ) به برادران پرداخته و به وی عنایت کنید (در خاکسپاری و کفن و دفن). و از انس روایت است که یهودی به رسول الله ﷺ گفت: شهادت می‌دهم که تو فرستاده‌ی الله هستی، سپس فوت شد. پس رسول الله ﷺ فرمودند: (صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ) بر دوستان نماز بگزارید^(۲).

نکته‌ای مهم: هرکس معتقد باشد که نماز از عرفا یا از مشایخ و یا از بعضی پیروانشان ساقط شده یا اینکه شیخ از جانب آن‌ها نماز می‌گذارد، یا اینکه معتقد باشد برای الله متعال بندگانی می‌باشد که الله متعال نماز را از آن‌ها ساقط کرده است، همانگونه که این مساله در بسیاری از منتسبین به فقر و زهد و پیروان بعضی مشایخ و عرفا یافت می‌شود، به اتفاق ائمه این اشخاص استتابه می‌شوند، پس اگر به وجوب نماز اقرار کردند که خوب، و گرنه کشته می‌شوند و اگر بر انکار وجوب آن اصرار ورزیدند تا اینکه کشته شدند، از جمله‌ی مرتدین می‌باشند. و هرکس از آن‌ها که توبه کرده و نماز گزارد، در واضح‌ترین اقوال علما، اعاده‌ی آنچه از نمازها که در گذشته ترک کرده بر وی لازم نمی‌باشد، چرا که افرادی که در زمان رسول الله ﷺ مرتد شدند همچون حارث بن قیس و گروه همراهش، الله متعال در مورد آن‌ها فرمودند: ﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^(۸۶) **أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ**^(۸۷) **خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ**^(۸۸) **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**^(۸۹) [آل عمران: ۸۶-۸۹] چگونه خداوند گروهی را رهنمونی می‌کند که بعد از ایمانشان و بعد از آن که گواهی دادند به این که پیغمبر بر حق است و معجزات و دلائل روشنی برای آنان (بر حقایق محمد) بیامد، کافر شدند؟ و الله گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. این

۱- مسند أحمد (۳۹۵۱) المعجم الكبير (۱۰۲۹۵) مسند ابن أبي شيبة (۳۸۴).

۲- احتج به أحمد في رواية منه.

چنین کسانی، کیفرشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همه، بر آنان باشد. در این لعن و نفرین، جاودانه می‌مانند و عذابشان تخفیف نمی‌گردد و مهلتی بدیشان داده نخواهد شد. مگر کسانی که بعد از آن، توبه کنند و به اصلاح پردازند (یعنی به سوی خدا برگردند و در مقام جبران گذشته برآیند، که توبه آنان پذیرفتنی است) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

و افرادی همچون عبدالله بن ابی سرح و کسانی که همراه کفار در روز بدر خارج شدند، الله متعال در مورد آنها این آیه را نازل کردند: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۱۱۰] سپس (بدان ای محمد، که) پروردگار تو نسبت به کسانی که مورد شکنجه و آزار (کفار قریش در مکه) قرار گرفتند و بعد از آن (راهی دیار غربت شدند و هجرت کردند و با مال و جان، تلاش و) جهاد نمودند و (در برابر سختیها و گرفتاریهای حفظ دین و تبلیغ آئینشان) شکیبائی ورزیدند، دارای مغفرت و مرحمت بسیاری است.

بنابراین هیچیک از این‌ها پس از بازگشت به سوی اسلام به اعاده‌ی آنچه که در مدت ارتداد و کفر ترک کرده بودند، امر نشدند، همانطور که هرگاه کفار، مسلمان می‌شدند، به اعمالی که در زمان کفر انجام نداده‌اند، امر نمی‌شدند. برآستی که در زمان حیات مبارک رسول الله ﷺ عده‌ی زیادی از اسود عنسی که در صنعاء یمن ادعای نبوت کرده بود، تبعیت کرده و بدین واسطه مرتد شدند، که الله عزوجل او را کشت و پیروانش به اسلام بازگشتند درحالیکه امر به اعاده‌ی آنچه که در این مدت ترک کرده بودند، نشدند. همچنین مسیلمه کذاب نیز ادعای نبوت کرده بود که یارانش عده‌ای زیاد بودند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ارضاء و صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بعد از وفات رسول الله ﷺ، با آنها جنگیدند، تا اینکه کسانی از آنها که باقی ماندند به اسلام بازگشتند و هیچیک از آنها به قضا و اعاده‌ی اعمالی که در این مدت ترک کرده بودند، امر نشدند. همچنین سایر مرتدین از بادیه نشینان که پس از وفات رسول الله ﷺ به اسلام بازگشتند،

هیچیک از آن‌ها به قضای آنچه از نمازها که ترک کرده بودند، امر نشدند و الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [الأنفال: ۳۸] (ای پیغمبر،) به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر و عناد) دست بردارند، گذشته اعمالشان بخشوده می‌شود. که هر کافری را در برمی‌گیرد^(۱).

استتابه‌ی تارک نماز

مستحب است که از تارک نماز خواسته شود تا توبه کند، پس اگر توبه کرد که خوب، وگرنه کشته می‌شود که این قول امام شافعی و مالک و احمد می‌باشد و قول دیگری از آن‌ها روایت شده که می‌گویند: استتابه نمی‌شود. برآستی که صحابه^{رضی الله عنهم} بر قبول توبه مرتدین و مانعین زکات متفق می‌باشند. و الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [الأنفال: ۳۸] (ای پیغمبر،) به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر و عناد) دست بردارند، گذشته اعمالشان بخشوده می‌شود. که هر کافری را در برمی‌گیرد. که این آیه هم مرتد و هم غیر او از کفار را نیز در برمی‌گیرد. براین اساس تارک نماز کشته نمی‌شود تا اینکه به سوی ادای نماز خوانده شود که البته این دعوت و استتابه مستحب بوده و واجب نمی‌باشد و اگر به وجوب نماز جاهل بود، البته جهلی که به سبب آن معذور باشد، در اینصورت کشتن وی قبل از بیان وجوب و اقامه‌ی حجت و امتناع ورزیدن وی از ادای نماز، جایز نیست^(۲).

گفتیم که استتابه از تارک نماز مستحب بوده و واجب نمی‌باشد، چرا که در برخی از ادله‌ای که در آن رسول الله^{صلی الله علیه و آله} به کشتن مرتد امر کردند، ذکری از استتابه نشده است، و این درحالی است که از برخی از اصحاب و ائمه آنچه که مفید قتل مرتد بدون استتابه می‌باشد، وارد شده است. لیکن در برخی ادله‌ی دیگر، ورود استتابه ثابت شده است و

۱- مجموع الفتاوی لابن تیمیة ۲۲/۴۵-۴۷، المذهب ۱/۵۱.

۲- راجع شرح العمدة ۴/۶۶ و ۶۷، المذهب ۱/۵۱، الإقناع للشربینی ۲/۵۵۴.

برخی از اصحاب در مورد آن سخن گفته‌اند. بنابراین واجب است، ادله‌ی مطلقه‌ی که در آن ذکری از استتابه‌ی مرتد نشده بر مقیدی که استتابه‌ی مرتد در آن ذکر شده، حمل شود، تا به همه‌ی ادله‌ی ای که در این زمینه وارد شده عمل شود. چرا که در صورت امکان، جمع بین ادله از ترجیح برخی از ادله نسبت به ادله‌ی دیگر که مقتضای آن ترک بعضی از ادله و عمل به ادله‌ی دیگر می‌باشد، بهتر است. از اینرو قول راجح در این زمینه - والله تعالی اعلم - استحباب استتابه و نه وجوب آن می‌باشد، چرا که اگر واجب می‌بود، رسول الله ﷺ از ذکر آن در مورد کسانی که به سبب ارتداد، بر کشته شدنشان امر کردند، چشم پوشی نمی‌کردند. و با برخی از یارانشان که بر عدم وجوب استتابه فتوا می‌داد، مخالفت می‌کردند. والله اعلم.

ادله‌ی ای که در آن ذکری از استتابه‌ی مرتد وارد نشده است:

- ۱- الله متعال در وجوب قتال کفار و مشرکین می‌فرماید: ﴿فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ [التوبة: ۵] مشرکان را هر کجا بیابید بکشید.
- ۲- و الله متعال می‌فرماید: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ﴾ [التوبة: ۱۲۳] با کافرانی بجنگید که به شما نزدیک‌ترند.
- و آیات دیگری که شبیه این آیات می‌باشد. الله متعال در این آیات قتال کفار و مشرکین را مشروط بر استتابه نکرده است.
- ۳- رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ) هر کس، دینش را تغییر داد، او را

۱- رواه البخاري (۶۹۲۲) (۳۰۱۷) وأحمد (۲۵۵۲) وابن حبان (۵۶۰۶) والترمذي (۱۴۵۸) والنسائي (۴۰۵۹) وأبوداود (۴۳۵۱) وابن ماجه (۲۵۳۵) والشافعي (۲۸۵) والبيهقي في السنن الصغير (۳۱۶۵) والطبراني في المعجم الكبير (۱۰۶۳۸) وابن أبي شيبة (۲۸۹۹۲) وأبويعلی (۲۵۳۲) وابن الجارود (۸۴۳) في المنتقى عن ابن عباس رضي الله عنهما وقد بوب البيهقي في سننه باب: قتل من ارتد عن الإسلام إذا ثبت عليه، رجل أو امرأة...
 امرأة...

بکشید.

۴- رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ: رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، أَوْ زَنَى بَعْدَ إِحْصَانِهِ، أَوْ قَتَلَ نَفْسًا بَغَيْرِ نَفْسٍ) خون مسلمان جز با سه چیز حلال نمی‌شود: فردی که بعد از اسلامش کافر شده، یا بعد از ازدواج زناکرده است یا کسی را بدون اینکه دیگری را کشته باشد، بکشد.

۵- رسول الله ﷺ فرمودند^(۲): (إِذَا أَتَى الْعَبْدُ إِلَى الشَّرْكَ، فَقَدْ حَلَّ دَمَهُ) هرگاه برده به سوی شرک گریخت، براستی که خونس حلال می‌شود.

این احادیث در اصناف مختلف مرتدین، عام می‌باشند و رسول الله ﷺ در هیچیک از آنها در کشته شدن مرتد، استتابه را شرط قرار نداده و بدان امر نکردند.

احادیثی که به طور معین در حق بعضی از مرتدین وارد شده است و در آن ذکری از استتابه نشده است:

۱- از انس بن مالک^(۳) روایت است^(۳) که در سال فتح مکه رسول الله ﷺ در حالی وارد مکه شد که کلاه خود بر سر داشت، چون کلاه را از سر برداشتند، مردی آمد و گفت: ابن خطل خودش را در پرده‌های کعبه آویخته است. (بدان پناه برده است) رسول الله ﷺ فرمودند: [اقتلوه] او را بکشید.

براستی که در این حدیث واضح و آشکار است که رسول الله ﷺ بدون ذکری از

۱- نسائی (۴۰۱۹)، أبوداود (۴۵۰۲)، ابن ماجه (۲۵۳۳)، ترمذی (۲۱۵۸)، بخاری (۶۸۷۸)، مسلم (۱۶۷۶).

۲- رواه مسلم (۷۰) وأبوداود (۴۳۶۰) والنسائي (۴۰۵۳) والبيهقي في السنن الكبرى (۱۶۸۷۶) وأبوعوانة (۷۳) عن جرير بن عبدالله البجلي رضي الله عنه.

۳- رواه البخاري (۱۸۴۶) (۳۰۴۴) (۴۲۸۶) ومسلم (۱۳۵۷) والترمذي (۱۶۹۳) وابن حبان (۳۷۲۱) والنسائي (۲۸۶۷) وأبوداود (۲۶۸۵) وأحمد (۱۲۰۶۸) ومالك (۲۴۷) وابن خزيمة (۳۰۶۳) والبيهقي في السنن الكبرى (۹۸۴۰) والطبراني في المعجم الأوسط (۹۰۳۴) وأبي يعلى (۳۵۳۹).

استتابه به کشتن ابن خطل امر کردند درحالیکه اگر استتابه واجب می‌بود حتماً آن را ذکر کرده و بدون آن از کشته شدن وی منع می‌کردند، چرا که تاخیر بیان از وقتی که بدان نیاز هست، ممتنع می‌باشد، و بدون شک این زمان (زمان کشته شدن ابن خطل) وقت نیاز به بیان استتابه بود. [که ذکری از آن به میان نیامده و این خود نشانگر آنست که واجب نبوده است].

۲- همچنین رسول الله ﷺ به قتل عبدالله بن سعد بن ابی سرح امر کردند^(۱) بدون اینکه ذکری از استتابه به میان آورند. از مصعب بن سعد از پدرش سعد روایت است که گفت: رسول الله ﷺ در روز فتح مکه همه‌ی مردم جز ۴۰ مرد و دو زن را امان دادند و فرمودند: (اقْتُلُوهُمْ وَإِنْ وَجَدْتُمُوهُمْ مُتَعَلِّقِينَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ، عِكْرِمَةُ بْنُ أَبِي جَهْلٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَظَلٍ، وَمَقِيسُ بْنُ صَبَابَةَ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ) آن‌ها را بکشید گرچه ایشان را آویزان بر پرده‌های کعبه بیابید، عکرمه بن ابی جهل، عبدالله بن خطل، مقیس بن صبابه و عبدالله بن سعد بن ابی سرح.

اما عبدالله بن خطل: سعید بن زید و عمار بن یاسر^(۲) در حالیکه وی خود را بر پرده‌های کعبه آویخته بود، بدو دست یافتند، که در این هنگام سعید که از عمار جوانتر بود از او سبقت گرفته و ابن خطل را کشت. رسول الله ﷺ بدین سبب به کشتن وی امر کردند که وی قبلاً مسلمان بوده و رسول الله ﷺ وی را تصدیق کرده و او را همراه مردی از انصار و غلام مسلمانی که خدمتش را می‌کرد، فرستاد، پس در جایی فرود آمدند که وی غلام را امر کرد تا بز نری را ذبح کند و غذایی را برای او آماده کند، و ابن خطل خوابید، پس از این در حالی بیدار شد که غلام چیزی برای وی تدارک ندیده بود، از اینرو به وی حمله کرده و او را کشت. پس از این کافر و مرتد شده و دو آوازه خوان اختیار کرد که در هجو و تحقیر رسول الله ﷺ آواز می‌خواندند، بنابراین، رسول الله ﷺ بر

۱- رواه النسائي (۴۰۶۷) وأبو داود (۲۶۸۳) عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما.

کشتن آندو آوازه خوان به همراه وی امر کردند.

اما مقیس بن صبابه: مردم در بازار به وی دست یافتند و او را کشتند. اما عکرمه از راه دریا سفر کرد که دچار طوفان شدند، پس صاحبان کشتی به اهل آن گفتند: اخلاص داشته باشید که در اینجا اله و معبودهایتان شما را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کنند؛ عکرمه گفت: به الله سوگند، اگر در دریا جز اخلاص مرا نجات ندهد، در خشکی غیر از آن نجاتم نمی‌دهد. پرودگارا با تو عهد می‌بندم، اگر مرا از آنچه که در آن هستم، به سلامت داری، نزد محمد رفته و دستم را در دستش گذاشته و قطعا او را بخشنده و کریم می‌یابم. سعد می‌گوید: پس آمد و اسلام آورد.

اما عبدالله بن سعد بن ابی سرح: که نزد عثمان بن عفان رضی الله عنه مخفی شده بود، زمانیکه رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را برای بیعت فراخواندند، عثمان رضی الله عنه همراه وی آمد تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله را از حضور وی آگاه کرد و گفت: یا رسول الله، عبدالله بیعت کند؟ سعد می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله سرشان را بلند کرده و به وی نگاه کردند و این عمل را سه بار انجام دادند و هر بار از پاسخ دادن امتناع می‌ورزیدند. پس از این با وی بیعت کردند. سپس به اصحابشان روی آورده و فرمودند: (أَمَا كَانَ فِيكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ يَقُومُ إِلَى هَذَا حَيْثُ رَأَيْتُ كَفَفْتُ يَدِي عَنْ بَيْعَتِهِ فَيَقْتُلُهُ) آیا در میان شما فردی رشید و راه یافته نیست، تا وقتیکه دید از بیعت با وی خود داری می‌کنم، برخاسته و او را بکشد؟ صحابه گفتند: یا رسول الله، نمی‌دانستیم که در نفس شما چه می‌گذرد و منظورتان چیست، چرا با چشمتان به سوی ما اشاره نکردید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ خَائِنَةٌ أَعْيُنٍ) برآستی که بر هیچ پیامبری شایسته نیست که برای وی نگاه خائنه و مخفیانه باشد.

ابن ابی سرح کاتب وحی رسول الله صلی الله علیه و آله بود که مرتد شده و به اهل شرک ملحق شده

بود و بر رسول الله دروغ بسته بود^(۱).

۳- رسول الله ﷺ، ابوموسی اشعری را به یمن فرستادند و به دنبال وی، معاذ بن جبل را فرستادند. وقتی که معاذ نزد ابوموسی آمد، ابوموسی بالشی به سوی وی افکند (تا بر آن بنشیند) و گفت: فرود آی، در این هنگام معاذ مردی را دید که در بند است، گفت: این مرد کیست؟ ابوموسی گفت: یهودی است که اسلام آورده و پس از آن به یهودیت بازگشته است. معاذ گفت: تا کشته نشود، نمی‌نشینم، حکم الله و رسولش می‌باشد. ابوموسی گفت: آری، اینگونه است، بنشین. معاذ گفت: تا کشته نشود، نمی‌نشینم، حکم الله و رسولش می‌باشد. - سه بار این جمله را تکرار کرد - پس ابوموسی امر کرد و وی را کشتند^(۲).

معاذ در این حدیث یاد آوری کرد که حکم الله و رسولش در مورد مرتد، کشته شدن می‌باشد و به رجوع و استتابة از وی امر نکرد. و اگر استتابة واجب می‌بود، معاذ از آن غفلت نمی‌کرد، گرچه بعضی از روایات بیانگر آنست که از آن فرد، قبلاً طلب توبه شده بود. لیکن حجت آنست که معاذ یادآوری کرد که حکم الله و رسولش آنست که مرتد کشته می‌شود و در این مورد استتابة از وی را ذکر نکرد، گویا که وی اینگونه فهمیده بود که استتابة مستحب می‌باشد و نه واجب، از اینرو در اینجا بدان امر نکرد. والله تعالی اعلم.

ادله ای که در آن استتابة از مرتد وارد شده است:

۱- عبدالله بن ابی سرح کاتب وحی رسول الله ﷺ بود که شیطان وی را لغزانید، پس به کفار ملحق شد. رسول الله در روز فتح مکه به کشتن وی امر کردند. عثمان وی را امان داد، از اینرو رسول الله ﷺ نیز او را امان دادند. ابن تیمیه قصه وی و روایات ابن اسحاق و واقدی در مورد آن را در کتاب «الصارم المسلول» ۲۲۱/۲-۲۲۴ ذکر کرده است.

۲- رواه البخاری (۶۹۲۳) و مسلم (۱۷۳۳) و أحمد (۱۹۶۶۶) و أبوداود (۴۳۵۴).

۱- از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامیکه وی را به سوی یمن فرستاد، بدو فرمودند^(۱): (أَيُّمَا رَجُلٍ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ فَادْعُهُ، فَإِنْ تَابَ فَاقْبَلْ مِنْهُ، وَإِنْ لَمْ يَتُبْ فَاصْرِبْ عُنُقَهُ، وَأَيُّمَا امْرَأَةٍ ارْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ فَادْعُهَا، فَإِنْ تَابَتْ فَاقْبَلْ مِنْهَا، وَإِنْ أَبَتْ فَاسْتَتِبْهَا) هرگاه مردی از اسلام برگشته و مرتد شد، پس وی را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد، از وی قبول کن و اگر توبه نکرد گردنش را بزن. و هر زنی که از اسلام برگشته و مرتد شد، وی را به سوی اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد، از وی قبول کن و اگر امتناع ورزید، وی را وادار به توبه کن.

۲- از عروه بن زبیر رضی الله عنه روایت است^(۲) که ابوبکر صدیق رضی الله عنه، زمانیکه خالد بن ولید رضی الله عنه را به سوی افرادی از عرب که مرتد شده بودند، فرستاد، بدو امر کرد: تا آن‌ها را به سوی اسلام و پذیرش آن دعوت دهد و آن‌ها را از آنچه که در اسلام برای آن‌ها و بر علیه آن‌ها می‌باشد، آگاه کند و بر هدایتشان حریص باشد، پس هرکس از مردم چه سیاه و چه سفید، وی را اجابت کرد، از آن‌ها بپذیرد، چرا که او فقط با کسانی که به الله متعال کفر ورزیدند، در مقابل ایمان به الله متعال می‌جنگد، از اینرو اگر دعوت شدگان به اسلام، اجابت کنند و خالصانه ایمان آورند، بر وی راهی بر آن‌ها نیست و الله متعال حسیب و نگه دارنده آن‌ها خواهد بود، و

۱- هذا الحديث رواه الطبراني عن معاذ وقد حسنه ابن حجر العسقلاني ولكن قال الهيثمي: وفيه سامر لم يسم، قال مكحول عن ابن أبي لآبي طلحة اليعمري وبقية رجاله ثقات، وبالرجوع إلى المعجم الكبير للطبراني وجدته قد رواه عن الحسين بن إسحاق التستري ثنا هرمز بن معلى ثنا محمد بن سلمة عن الفزاري عن مكحول عن ابن أبي طلحة اليعمري عن أبي ثعلبة الخشني عن معاذ بن جبل أن رسول الله قال له حين بعثه إلى اليمن (أيما رجل ارتد عن الإسلام...) الحديث وليس في إسناده من لم يسم سوى ابن أبي طلحة اليعمري والراجح أنه معدان بن أبي طلحة اليعمري ويقال بن طلحة اليعمري شامي وهو تابعي ثقة من كبار التابعين كما قال في معرفة الثقات.

۲- السنن الكبرى للبيهقي (۱۶۸۴۹).

- هرکسی که از اسلام بازگشته و پس از دعوت بدان اجابت نکرده، کشته می‌شود.
- ۳- و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است ^(۱) که در آن آمده است که گفت: بر عمر بن خطاب رضی الله عنه وارد شدیم که فرمود: ای انس، شش گروهی از بکر بن وائل که از اسلام برگشته و مرتد شده و به مشرکین ملحق شدند، چه شد؟ انس گفت: یا امیرالمومنین، در جنگ کشته شدند. پس ایشان انا لله وانا الیه راجعون گفتند. گفتم: آیا راه دیگری جز کشته شدن داشتند؟ فرمود: بله، اسلام را بر آن‌ها عرضه می‌کردم، پس اگر از آن ابا می‌ورزیدند، آن‌ها را به زندان می‌انداختم.
- ۴- از عبدالرحمن بن محمد بن عبدالقاری از پدرش روایت است که گفت ^(۲): زمانیکه سعد و ابوموسی رضی الله عنهما تستر را فتح کردند، شخصی از جانب آندو بر عمر بن خطاب رضی الله عنه وارد شد که ایشان از وی در مورد مردم پرسیدند و ایشان را باخبر کرد. پس از این عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: آیا در نزد شما خبری از مغرب هست؟ گفت: آری، مردی پس از اسلامش کافر شد. ایشان گفتند: با او چه کردید؟ گفت: وی را نزدیک آورده و گردنش را زدیم. عمر رضی الله عنه گفت: چرا او را سه روز حبس نکردید و هر روز تکه ای نان برای خوردن به وی ندادید و از وی استتابه نکردید، شاید توبه می‌کرد یا به امر خداوند بازمی‌گشت، پروردگارا، من حاضر نبودم و بدان امر نکردم و زمانیکه خبر آن به من رسید بدان راضی نبودم.
- ۵- از حارثه بن مضر روایت است که می‌گوید ^(۳): نماز صبح را همراه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه خواندم، زمانیکه سلام داد، مردی بلند شده و به ایشان خبر داد که به مسجد بنی حنیفه - مسجد عبدالله بن نواحه - رفته و شنیده که موذن آن‌ها شهادت می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز الله متعال نیست و مسیلمه کذاب

۱- السنن الکبری للبیهقی (۱۶۸۸۸).

۲- سنن الصغیر للبیهقی (۳۱۷۰)، السنن الکبری للبیهقی (۱۶۸۸۷)، موطأ مالک (۲۷۲۸).

۳- السنن الکبری للبیهقی (۱۶۸۸۴).

فرستاده‌ی اوست. و اهل مسجد نیز بر آن می‌باشند. پس ابن مسعود رضی الله عنه گفت: چه کسی بدانجا می‌رود؟ شخصی برخاست و گفت: بر من است که به سوی ابن نواحه و اصحابش بروم، پس در حالی که من نشسته بودم، همراه آن‌ها آمد. پس عبدالله بن عباس رضی الله عنه به عبدالله بن نواحه گفت: آن را در کجای قرآن خواندی؟ گفت: من از شما نسبت بدان متقی‌تر می‌باشم. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: توبه کن. راوی می‌گوید: وی ابا ورزید. راوی می‌گوید: عبدالله بن مسعود، قرظه بن کعب الانصاری را امر کرد (تا وی را بکشد) قرظه وی را به بازار برده و گردنش را زد. راوی می‌گوید: از ابن مسعود رضی الله عنه شنیدم که گفت: هرکس از کشته شدن ابن نواحه در بازار خوشحال می‌شود، پس بر اوست که به سوی بازار خارج شود و بدو نگاه کند. حارثه می‌گوید: من از کسانی بودم که به سوی بازار خارج شدم که وی آماده کشته شدن شده بود. پس از این ابن مسعود رضی الله عنه در مورد افرادی که همراه ابن نواحه بودند، با مردم مشورت کرد که عدی بن حاتم رضی الله عنه به کشتن آن‌ها مشورت داد که جریر و اشعث برخاستند و گفتند: نه، بلکه از آن‌ها طلب توبه کن و آن‌ها را به قومشان واگذار کن، پس از آن‌ها استتابه کرده که توبه کردند و به اقوامشان سپرده شدند.

۶- از سلیمان بن موسی روایت است که گفت: عثمان بن عفان رضی الله عنه، مرتد را سه بار به اسلام دعوت می‌داد و پس از این او را می‌کشت. و از محمد بن ابی بکر روایت است که نامه‌ای به علی بن ابی طالب رضی الله عنه نوشت و از ایشان در مورد زنادقه‌ی مسلمین سوال کرد. علی رضی الله عنه گفت: اما اسلام بر زنادقه عرضه می‌شود، اگر اسلام آوردند که خوب، وگرنه کشته می‌شوند^(۱).

۱- السنن الکبری للبيهقي (۱۶۸۵۳).

۷- از عبدالمملک بن عمیر روایت است که گفت^(۱): علی^{علیه السلام} را در حالی دیدم که با برادرم بنی عجل المستورد بن قبیصه که بعد از اسلامش مسیحی شده بود، نزد وی آمدم. پس علی^{علیه السلام} بدو گفت: سخنی در مورد تو شنیدم؟ گفت: چه چیزی در مورد من شنیدی؟ فرمود: شنیدم که مسیحی شدی. گفت: من بر دین مسیح هستم. علی^{علیه السلام} بدو گفت: من هم بر دین مسیح هستم. سپس علی^{علیه السلام} به وی گفت: در مورد مسیح چه می گویی؟ راوی میگوید: پس با هم به گونه‌ای سخن گفتند که بر من مخفی ماند. سپس علی^{علیه السلام} گفت: او را لگدمال کنید، پس لگدمال شد تا اینکه مرد. به شخصی که نزدیک من بود، گفتم: چه گفت؟ گفت: که وی گفته که پروردگارش مسیح است.

۸- از شعبی از علی^{علیه السلام} روایت است که گفت^(۲): مرتد سه بار استتابه می‌شود، سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أٰزْدَادُوۡا كٰفِرًاۙ﴾

۹- و از لیث بن سعد از عبد ربه بن سعید روایت است که گفت^(۳): شنیدم که ابن شهاب می‌گوید: اگر زندیق انکار کرده و بر وی اقامه‌ی بینه شده باشد، قطعا کشته می‌شود و اگر اعتراف کرده و توبه کند، قطعا قتلش ترک می‌شود.

۱۰- و از معمر از زهری در مورد زنی که پس از اسلامش کافر شده روایت است که گفت^(۴): استتابه می‌شود، پس اگر اسلام آورد که خوب، وگرنه کشته می‌شود. و از معمر از سعید از ابی معشر از ابراهیم در مورد زنی که مرتد شده روایت است که

۱- السنن الکبری للبيهقي (۱۶۸۸۵).

۲- السنن الکبری للبيهقي (۱۶۸۸۹). والآیه فی سوره النساء.

۳- السنن الکبری للبيهقي (۱۶۸۵۴).

۴- السنن الکبری للبيهقي (۱۶۸۶۸)، دارقطنی (۳۲۱۹)، مصنف عبدالرزاق (۱۸۷۲۵).

گفت^(۱): استتابه می‌شود، پس اگر توبه کرد که خوب، و گرنه کشته می‌شود.

۱۱- و از ابراهیم نخعی روایت است که گفت^(۲): هرگاه شخصی از اسلام مرتد شده و از آن برگشت، استتابه می‌شود.

این آثار بیانگر آنست که برخی از صحابه و تابعین و علمای پس از ایشان به استتابه‌ی مرتد، قبل از کشته شدن معتقد بودند.

جمع بین این آثار مقتضی استحباب استتابه می‌باشد و این مذهب گروهی از سلف صالح و بعد از ایشان می‌باشد و این قول اولی و احوط بوده و ما بر این قول هستیم. والله تعالی اعلم.

امام شافعی می‌گوید: هرگاه مرد یا زنی از اسلام برگشته و مرتد شد، هرکدام که مرتد شده، فوراً استتابه می‌شود. ظاهر خبر در این مورد آنست که استتابه می‌شوند، از اینرو اگر توبه کند که خوب، و گرنه کشته می‌شود. و گاهی در خبر، استتابه تا مدتی رخصت داده شده است.

مالک از عبدالرحمن بن محمد بن عبد القاری از پدرش روایت کرده که گفت: شخصی از جانب ابوموسی اشعری رضی الله عنه بر عمر بن خطاب رضی الله عنه وارد شد که ایشان از وی در مورد مردم سوال کرد. وی ایشان را از حال مردم آگاه کرد. سپس فرمود: آیا از مغرب خبری داری؟ گفت: آری، مردی پس از اسلامش کافر شد. عمر رضی الله عنه فرمود: با او چه کردید؟ گفت: وی را پیش آورده و گردنش را زدیم. پس عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: چرا وی را سه روز حبس نکردید و هر روز مقداری نان به وی ندادید و از او استتابه نکرید، شاید توبه می‌کرد و به امر الله متعال باز می‌گشت. پروردگارا، من حاضر نبودم و بدان امر نکردم و زمانیکه خبرش به من رسید، از آن راضی نبودم.

۱- السنن الکبری للبيهقي (۱۶۸۶۸)، دارقطني (۳۲۲۰)، مصنف ابن أبي شيبة (۲۹۰۰۰) (۳۲۷۸۱)، مصنف عبدالرزاق (۱۸۷۲۶).

۲- مصنف ابن أبي شيبة (۳۲۷۵۲).

و در حبس سه روز دو قول می‌باشد:

قول اول: از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمودند: (لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَحَدِي ثَلَاثٍ: رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، أَوْ زَنَى بَعْدَ إِحْصَانِهِ، أَوْ قَتَلَ نَفْسًا بَعْدَ نَفْسٍ) خون مسلمان جز با یکی از سه چیز حلال نمی‌شود: مردی که پس از اسلامش، کافر شود یا پس از ازدواجش، زنا کند، یا کسی را بدون اینکه شخص دیگری را کشته باشد، بکشد. بنابراین شخصی که پس از اسلامش کافر شده، در واقع دینش را که دینی حق بوده، تغییر داده است و رسول الله ﷺ در مورد آن به تاملی موقت دستور ندادند تا اینکه می‌گوید: و کسی که می‌گوید: پس از کافر شدن وی، تانی و صبر نمی‌کنیم، در واقع بر این اعتقاد است که حدیثی که از عمر ﷺ روایت شده، که اگر من بودم سه روز وی را زندانی می‌کردم، ثابت نیست.

قول دوم: سه روز زندانی می‌شود. قائلین به این قول بر آنچه که عمر بن خطاب ﷺ بدان امر کردند، استناد کرده‌اند^(۱).

می‌گوییم: (عبدالحکیم حسان): آنچه را که امام شافعی ذکر کرد، مذهبی است که برخی از اهل علم که به وجوب استتابة قائل نیستند، آن را قوی دانسته‌اند در حالیکه رای امام عمر ﷺ مبنی بر تاخیر استتابة تا مدتی که اصرار بر کفر و عنادش آشکار شود، اولی می‌باشد.

ماوردی می‌گوید^(۲): مرتد قبل از کشته شدن، استتابة می‌شود، پس اگر توبه کرد، خونس محفوظ می‌ماند. و حسن بصری می‌گوید: مرتد بدون استتابة کشته می‌شود. و عطا می‌گوید: اگر در حالت اسلام به دنیا آمده است، بدون استتابة کشته می‌شود. و اگر در کفر به دنیا آمده، سپس اسلام آورده، کشته نمی‌شود مگر پس از استتابة، چرا که رسول الله ﷺ

۱- الأم للشافعی ۱/۲۵۸، راجع تفسیر القرطبی ۳/۴۷.

۲- حکم المرتد للماوردی ۵۷-۶۰، والحديث رواه البيهقي (۱۶۸۵۲) وعبدالرزاق (۱۸۷۰۷) وابن المنذر.

فرمودند: (مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ) هرکس دینش را تغییر داد، او را بکشید. که در این حدیث رسول الله ﷺ تنها به کشتن وی امر کردند.

ماوردی می‌گوید: دلیل ما روایت عروه از عایشه رضی الله عنها می‌باشد که می‌گوید^(۱): روز احد زنی مرتد شد، که رسول الله ﷺ امر کردند تا استتابه شود، پس اگر توبه کرد که خوب، وگرنه کشته می‌شود. و این نص است. (پس از این به حدیث حضرت عمر رضی الله عنه استناد می‌کند) و روایت شده که ابن مسعود رضی الله عنه در مورد قومی که مرتد شده بودند، نامه‌ای به سوی عثمان رضی الله عنه نوشت. پس عثمان رضی الله عنه نامه‌ای برای او نوشت: آن‌ها را به سوی دین حق و شهادت لا اله الا الله دعوت بده، اگر اجابت کردند، راهشان را بازگذار و اگر امتناع ورزیدند، آن‌ها را بکش. پس عده‌ای اجابت کرده و راهشان باز گذاشته شد و برخی امتناع ورزیدند که ابن مسعود رضی الله عنه آن‌ها را کشت.

ابن حجر رحمه الله می‌گوید: ابن بطال می‌گوید: در استتابه‌ی مرتد اختلاف است، بدین گونه که گفته شده: از وی استتابه می‌شود، اگر توبه کرد که خوب، وگرنه کشته می‌شود و این قول جمهور می‌باشد. و گفته شده: فی الحال و فوراً کشتن وی واجب است؛ این روایت از حسن و طاوس آمده و اهل ظاهر به این قول معتقدند. می‌گویم: و ابن منذر آن را از معاذ و عبید بن عمیر نقل کرده است و رفتار امام بخاری این قول را نشان می‌دهد، چرا که ایشان به آیاتی که در آن ذکری از استتابه نیست و عموم قول رسول الله ﷺ که می‌فرمایند: (مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ) و پس از آن به قصه‌ی معاذ رضی الله عنه استمداد کرده‌اند.

امام طحاوی می‌گوید: آن‌ها بر این قول رفته‌اند که حکم کسی که از اسلام خارج شود، حکم حربی است که دعوت به وی رسیده است، از اینرو قبل از دعوت به اسلام کشته می‌شوند. گفتند: استتابه تنها برای کسی که از اسلام خارج شده، تشریح شده است

۱- دارقطنی (۳۲۱۴).

نه برای کسی که با بصیرت و آگاهی از اسلام خارج شده است. بنابراین کسی که با آگاهی از اسلام خارج شود، برای وی استتابة ای نمی‌باشد. پس از این موافقت ابویوسف با این قول را نقل می‌کند. لیکن می‌گوید: اگر مرتد برای توبه مبادرتا اقدام کند، راهش بازگذاشته شده (و توبه‌ی وی پذیرفته می‌شود) و امرش به الله متعال سپرده می‌شود. و از ابن عباس و عطا روایت است که اگر مرتد از همان ابتدا مسلمان بوده، استتابة نمی‌شود و در غیر این صورت استتابة می‌شود. و ابن القصار به قول جمهور مبنی بر اجماع سکوتی استدلال کرده است، چرا که عمر رضی الله عنه در مورد مرتدی که بدون استتابة کشته شد، فرمود: چرا وی را سه روز حبس نکردید، و در هر روز تکه ای نان برای خوردن به وی ندادید، شاید توبه کرده و الله متعال توبه‌اش را قبول می‌کرد. می‌گوید: هیچیک از صحابه با ایشان مخالفت نکردند، گویا آن‌ها از این فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله (مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ) اینگونه فهمیده بودند که اگر بر دینش بازنگشت، کشته می‌شود. و الله متعال در سوره توبه آیه ۵ می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ [التوبة: ۵] اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره شماینند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید^(۱).

ابن قدامه رحمه الله مذهب قائلین به وجوب استتابة و تانی و صبوری برای مدتی در حق مرتد، را ترجیح داده است. وی می‌گوید: مرتد کشته نمی‌شود مگر پس از آنکه سه روز استتابة شود. این قول اکثر اهل علم می‌باشد از جمله: عمر، علی، عطاء، نخعی، مالک، ثوری، اوزاعی، اسحاق و اصحاب رای و از احمد روایتی دیگر نقل شده که استتابة را واجب نمی‌داند، لیکن قائل به استحباب آن می‌باشد. و این قول دوم امام شافعی و قول عبید بن عمیر و طاوس می‌باشد و از حسن در مورد این فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله (مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ) روایت شده که در آن ذکری از استتابة نشده است و روایت شده، زمانیکه

۱- فتح الباری ۱۲/۲۷۰، راجع المجموع ۲۱/۷۸، بدائع الصنائع ۷/۱۳۵.

معاذ رضی الله عنه بر ابوموسی اشعری رضی الله عنه وارد شد، ابوموسی رضی الله عنه بالشی برای وی انداخت تا بر روی آن بنشیند و بدو گفت: فرودای. که ناگاه معاذ رضی الله عنه مردی را دید که در بند است، گفت این مرد کیست؟ ابوموسی رضی الله عنه گفت: یهودی است که اسلام آورده، و پس از آن به یهودیت بازگشته است. پس معاذ رضی الله عنه گفت: نمی‌نشینم تا کشته شود. حکم الله و رسولش صلی الله علیه و آله می‌باشد. و این جمله را سه بار تکرار کرد که ابوموسی رضی الله عنه امر کرد و او را کشتند. در این حدیث ذکری از استتابه نیست و از طرفی آن شخص به سبب کفرش کشته شد، بنابراین همچون کافر اصلی استتابه وی واجب نمی‌باشد. و اگر قبل از استتابه کشته شود، کسی که وی را می‌کشد، ضامن نمی‌باشد و اگر کشتن وی قبل از استتابه حرام می‌بود، ضامن می‌بود.

و دلیل ما حدیث ام مروان است و مالک در موطا از عبدالله بن عبدالقاری از پدرش روایت کرده که شخصی از جانب ابوموسی اشعری رضی الله عنه بر عمر رضی الله عنه وارد شد، که عمر رضی الله عنه بدو گفت: آیا از مغرب خبری داری؟ گفت: آری، مردی پس از مسلمان شدن، کافر شد. عمر رضی الله عنه فرمود: با او چه کردید؟ وی گفت: او را پیش آورده و گردنش را زدیم. امام عمر رضی الله عنه گفت: آیا او را سه روز حبس نکردید و هر روز تکه ای نان برای خوردن به وی ندادید، شاید توبه کرده و به امر الله متعال بازمی‌گشت. پروردگارا من حاضر نبودم و بدان امر نکردم و زمانیکه این خبر به من رسید از آن راضی نبودم. بنابراین اگر استتابه واجب نمی‌بود، عمر بن خطاب رضی الله عنه از عمل آن‌ها اظهار برائت نمی‌کرد^(۱).

امام قرطبی رحمه الله می‌گوید: علما در مورد استتابه‌ی مرتد اختلاف کرده‌اند. گروهی گفته‌اند: استتابه می‌شود، اگر توبه کرد که خوب، و گرنه کشته می‌شود. و برخی معتقدند: مدت کوتاهی استتابه می‌شود. و بعضی بر این قائلند که براساس آنچه که از علی و عثمان

۱- المغنی لابن قدامة ۸/ ۱۲۴-۱۲۵، ط: دارالحدیث.

روایت شده، سه روز استتابه می‌شود و این قول مالک نیز می‌باشد. و حسن می‌گوید: صد بار استتابه می‌شود و از وی روایت شده که مرتد بدون استتابه کشته می‌شود. و شافعی در یکی از دو قولش، قائل بدان می‌باشد و یکی از دو قول طاوس و عبید بن عمیر می‌باشد.

و سحنون ذکر کرده که عبدالعزیز بن ابی سلمه الماجشون می‌گفت: مرتد بدون استتابه کشته می‌شود و به حدیث معاذ و ابو موسی رضی الله عنهما استناد می‌کرد. و ابویوسف از ابوحنیفه نقل می‌کند که برمرتد، اسلام عرضه می‌شود، پس اگر اسلام آورد که خوب، وگرنه همانجا کشته می‌شود. مگر اینکه بخواهد بدو وقت داده شود. بنابراین اگر متقاضی این وقت بود، سه روز به وی مهلت داده می‌شود و مشهور از ایشان و اصحابش آنست که مرتد کشته نمی‌شود مگر پس از استتابه^(۱).

امام طحاوی می‌گوید: مردم در مورد شخصی که از اسلام مرتد شده، سخن گفته‌اند که آیا استتابه می‌شود یا نه؟ گروهی گفته‌اند: اگر امام از مرتد استتابه کند، بهتر است، اگر توبه کرد که خوب، وگرنه کشته می‌شود. و از کسانی که بدین قول قائلند، امام ابوحنیفه و ابویوسف و محمد رحمهم الله می‌باشند. و عده‌ای گفته‌اند: استتابه نمی‌شود و حکم مرتد را مانند حکم حربی قرار داده‌اند، چرا که دعوت به وی رسیده است و آن‌ها نسبت بدان کوتاهی ورزیده‌اند. و گفته‌اند: استتابه فقط از کسانی واجب می‌باشد که از اسلام خارج شدند، نه از کسی که از روی عمد و با آگاهی از اسلام خارج شود. از اینرو کسی که عمداً و با آگاهی از اسلام به سوی غیر آن خارج شود، قطعاً کشته شده و استتابه نمی‌شود. و این قولی است که ابویوسف در کتاب «الإملاء» بیان قائل است و می‌گوید: وی را می‌کشیم و از او استتابه نمی‌کنیم مگر اینکه برای توبه مبادرتا اقدام کند که در اینصورت راهش را باز می‌گذارم و امرش را به الله متعال می‌سپارم.

۱- تفسیر القرطبی ۳/ ۴۷.

روایات در زمینه‌ی استتابه‌ی مرتد و ترک آن، از اصحاب رسول الله ﷺ مختلف می‌باشد - که امام طحاوی برخی از آثاری که در قبل ذکر کردیم، از جمله اثر عمرؓ را ذکر کرده - سپس می‌گوید: براین اساس، سعد و ابوموسیؓ، استتابه نکردند درحالی‌که عمرؓ دوست داشت استتابه کند؛ و احتمال دارد که این بدان خاطر بوده که ایشان امید توبه از مرتد داشتند و با وجود عمل آن‌ها در کشتن مرتد، بدون استتابه، چیزی را بر آن‌ها واجب نکردند چرا که آن‌ها بر چیزی که معتقد بودند، عمل کردند، با این وجود که عمل شان با رای امامشان مخالف بوده است. امام طحاوی بعد از ذکر اثر ابن مسعودؓ می‌گوید: و این عبدالله بن مسعودؓ است که ابن نواحه را کشته و توبه‌اش را قبول نکرد چرا که می‌دانست، اینگونه توبه کردن از اخلاق وی می‌باشد، به گونه‌ای که هرگاه مغلوب می‌شود، توبه کرده و زمانیکه راه برای وی گشوده می‌شود، بر آنچه که در قبل بود، باز می‌گردد^(۱).

می‌گویم (عبدالحکیم حسان): قول راجح - والله تعالی اعلم - عدم وجوب استتابه می‌باشد چرا که به تحقیق در ادله، تصریحی نسبت به شرط بودن استتابه قبل از کشتن مرتد نیست. و نهایت آنچه که ادله می‌رساند، عرضه‌ی توبه بر مرتد و اینکه اگر توبه کرد، راهش بازگذاشته می‌شود، می‌باشد. و ادله وجوب قتل مرتد، در مورد کسی که استتابه می‌شود و آنکه استتابه نمی‌شود، عام می‌باشد؛ لیکن واجب است که عام بودن این ادله بر خاص حمل شود. که در نتیجه قول به استحباب استتابه از مرتد، مقرر می‌گردد تا اینکه ادله با یکدیگر هماهنگی داشته و منسجم شود. این درحالی است که ابن القصار از مالکیه، بر وجوب استتابه، اجماع را حکایت کرده است - یعنی اجماع سکوتی - که قاضی عیاض آن را از وی در کتاب «الشفاء ۱۰۲۳/۲-۱۰۲۵» نقل کرده است. همچنین این تیمیه این اجماع را در «الصارم المسلول ص ۳۲۳» نقل کرده است. که این اجماع با

۱- شرح معانی الآثار للطحاوی ۳/ ۲۱۰-۲۱۲، راجع شرح سنن ابن ماجه ۱/ ۱۸۲.

آنچه که ابن منذر از معاذ^{رضی الله عنه} روایت کرده و با آنچه که حافظ بن حجر در کلامش در موضوع استتابة از ابن عباس و عطا ذکر کرده است، که آندو گفته‌اند: اگر در اصل مسلمان بوده، استتابة نمی‌شود و گرنه استتابة می‌شود، منقوض می‌باشد. و همچنین اجماع ائمه با تصریح امام ابوحنیفه و ابویوسف و محمد به استحباب استتابة و عدم وجوب آن و با آنچه که ماوردی و غیراو از حسن و عطا و آنچه که ابن قدامه و غیر او از احمد و شافعی نقل می‌کنند، منقوض می‌باشد. آنجا که ابن قدامه رحمه الله می‌گوید: و از احمد روایت دیگری ذکر شده که استتابة را واجب نمی‌داند، لیکن به استحباب آن قائل می‌باشد. و این قول دوم شافعی می‌باشد. همچنین ابن قدامه می‌گوید: و این از عبید بن عمیر و حسن و طاوس روایت شده است. والله تعالی اعلم^(۱).

هشدار^(۲):

اجرا کردن حدود شرعی و طلب توبه کردن از تارک الصلاة، موکول به امام یا سلطانی مسلمان، مقتدر و صاحب سلطه می‌باشد که بتواند بدون ایجاد فتنه ای عظیم، حدود شرعی را اجرا نماید. بنابراین تاکید می‌کنیم که مسلمانان نباید بصورت فردی، به این امر مهم اقدام نمایند چون اینکار عواقب و پیامدهای ناگواری به دنبال دارد که بر شمردن آنها ممکن نیست.

۱- پایان کلام در مورد استتابةی تارک نماز به سبب ارتداد از کتاب حکم تارک نماز از عبدالحکیم حسان.

۲- به نقل از کتاب حکم تارک نماز نوشته‌ی عبدالمنعم مصطفی حلیمه صفحه‌ی آخر.

نماز شب را در روز و نماز روز را در شب خواندن و قضای نماز فوت شده چگونه است؟

جواب مساله پنجم و آن اینکه: این مساله دو صورت دارد: صورت اول: که به نص و اجماع قبول می‌شود و آن زمانی است که نماز روز به سبب خواب یا فراموشی فوت شده باشد، ازینرو آن را در شب می‌گزارد و یا بالعکس. در صحیحین^(۱) از انس بن مالک^{رضی الله عنه} از رسول الله^{صلی الله علیه و آله} روایت است که فرمودند: (مَنْ نَسِيَ صَلَاةً، أَوْ نَامَ عَنْهَا، فَكَفَّارَتُهَا أَنْ يُصَلِّيَهَا إِذَا ذَكَرَهَا) هر کس نمازی را فراموش کرد یا در وقت آن نماز خواب بود، کفاره‌اش خواندن آن نماز در لحظه‌ای است که آن را به یاد می‌آورد.

همچنین مسلم^(۲) از انس بن مالک^{رضی الله عنه} روایت می‌کند که گفت: رسول الله^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: (إِذَا رَقَدَ أَحَدُكُمْ عَنِ الصَّلَاةِ، أَوْ غَفَلَ عَنْهَا، فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا)، فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴] هرگاه یکی از شما از نماز خواب ماند یا اینکه از آن غافل شد، هرگاه آن را به یاد آورد، بخواند. چرا که الله متعال می‌فرماید: نماز را هنگام یاد من، برپا دار.

و در صحیح مسلم^(۳) از ابوهریره^{رضی الله عنه} روایت است که رسول الله^{صلی الله علیه و آله} هنگام برگشت از غزوه خیبر، شبانه سیر می‌کردند تا اینکه بر ایشان خواب غلبه کرد و در آخر شب برای استراحت فرود آمدند. و به بلال فرمودند: (اَكُلُوا لَنَا اللَّيْلَ) شب را بر ما نگهبانی بده. پس

۱- البخاري في مواقيت الصلاة (۵۹۷) ومسلم في المساجد (۶۸۴).

۲- مسلم من نفس حديث السابق (۶۸۴).

۳- مسلم في المساجد (۶۸۰).

بلال به مقدار آنچه که برای وی مقدر بود نماز گزارد. رسول الله ﷺ و اصحاب گرامی ایشان خوابیدند. هنگامیکه فجر نزدیک شد بلال ﷺ به شترش تکیه کرده و چشمان بلال بر وی غلبه یافت. بنابراین نه رسول الله ﷺ و نه هیچیک از اصحاب ﷺ برای نماز بیدار نشدند تا اینکه نور خورشید بر آنها تابید، که اولین آنها که بیدار شد، رسول الله ﷺ بود. پس رسول الله ﷺ نگران و بیمناک شده و فرمودند: (أَيُّ بِلَالٍ) یا بلال، بلال گفت: پدر و مادرم به فدایت یا رسول الله، آنچه که نفس شما را به خود کشید، نفس مرا نیز به خود کشید. قتاده می گوید: پس شترهایشان را مقداری جابه جا کردند، سپس رسول الله ﷺ وضو گرفته و بلال ﷺ را بر اقامه‌ی نماز امر کردند و نماز صبح را بر آنها گزاردند. هنگامیکه نماز را قضا کردند، فرمودند: (مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا) فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ هرکس نماز را فراموش کرد، هرگاه آن را به یاد آورد، بخواند. چرا که الله متعال می فرماید: نماز را هنگام یاد من، برپا دار.

و در صحیحین^(۱) از عمران بن حصین ﷺ مانند این قصه روایت شده است. و در صحیح مسلم^(۲) از ابی قتاده روایت است که گفت: صحابه خواب ماندنشان از نماز را برای رسول الله ﷺ ذکر کردند، رسول الله ﷺ فرمودند: (إِنَّهُ لَيْسَ فِي النَّوْمِ تَفْرِيطٌ، إِنَّمَا التَّفْرِيطُ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ الصَّلَاةَ حَتَّى يَبْجِيَءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ الْآخِرَى) در خوابیدن کوتاهی و اهمال نیست، بی گمان کوتاهی و اهمال بر کسی است که نماز نمی گزارد تا اینکه وقت نماز دیگر می آید. (چنین کسی دچار تقصیر و کوتاهی و تفریط شده است).

و در مسند امام احمد^(۳) از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ از حدیبیه شبانه بازگشتند که در زمینی هموار فرود آمدیم، پس فرمودند: (مَنْ يَكَلُّونَا؟) چه

۱- البخاري في التيمم (۳۴۴) ومسلم في المساجد (۶۸۲).

۲- مسلم في المساجد ومواضع الصلاة (۶۸۱).

۳- الامام أحمد وصححه أحمد شاکر (۳۶۵۷).

کسی بر ما نگهبانی می‌دهد؟ بلال گفت: من نگهبانی می‌دهد. رسول الله ﷺ فرمودند: (إِذَا تَنَامَ) تو نیز می‌خوابی. بلال ﷺ گفت: نه، (نمی‌خوابم). پس خوابید تا اینکه خورشید طلوع کرد، که فلانی و فلانی که عمر ﷺ جزء آن‌ها بود بیدار شدند. پس عمر ﷺ گفت: با هم با صدای بلند سخن بگویید^(۱).

پس رسول الله ﷺ بیدار شدند و فرمودند: (افْعَلُوا مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ) آنگونه که عمل کردید، عمل کنید. هنگامیکه برای بیدار کردن دیگران اینگونه عمل کردند، رسول الله ﷺ فرمودند: (هَكَذَا فَافْعَلُوا، لِمَنْ نَامَ مِنْكُمْ أَوْ نَسِيَ) برای (بیدار کردن) کسی از شما که خواب مانده یا فراموش کرده، اینچنین عمل کنید.

و این بین ائمه مورد اتفاق می‌باشد. اما در دو مساله اختلاف کرده‌اند: لفظی و حکمی. اما اختلاف لفظی: آیا این نماز ادا نامیده می‌شود یا قضا؟ که در آن نزاع لفظی محض می‌باشد. بنابراین به این اعتبار که الله متعال نماز را بر آن‌ها فرض کرده است، قضا می‌باشد و به اعتبار وقتش در حق خواب مانده و کسی که آن را فراموش کرده، ادا محسوب می‌شود. چرا که وقت در حق هردوی آن‌ها، زمانی است که آن را به یاد آورده و متوجه آن شوند. پس جز در زمانی که به ایقاع نماز در آن امر شدند (وقتی که آن را به یاد آورند)، نماز نمی‌گزارند. اما آنچه فقها در کتبشان در مورد این قول (فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا، فَإِنْ ذَلِكَ وَقْتَهَا)^(۲) ذکر می‌کنند، زیاده‌ای است (فَإِنْ ذَلِكَ وَقْتَهَا) که در هیچ یک از کتب حدیث، آن را نیافتیم و برای آن اسنادی نمی‌دانم، لیکن بیهقی و دارقطنی^(۳) از ابی

۱- چرا که صحابه نسبت به بیدار کردن رسول الله ﷺ از خواب مبارکشان، کراهت داشتند، چون نمی‌دانستند در خواب بر ایشان چه می‌گذرد، پس خواستند که ایشان را با صحبت کردن خود بیدار کنند.

۲- پس هرگاه آن را به یاد آورد، بخواند، که این زمان وقت آنست.

۳- السنن الکبری للبيهقي (۳۱۸۳) و ذکر البيهقي رحمه الله أن فيه منكر الحديث وأن البخاري قال: الصحيح ليس فيه [فوقتها إذا ذكرها] والحديث أخرجه الدارقطني أيضا (۱۵۶۵).

الزناد از اعرج از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَوَقْتُهَا إِذَا ذَكَرَهَا) هرکس نماز را فراموش کرد، پس وقت آن زمانی است که آن را به یاد آورد.

اما مساله حکمی: زمانیکه بیدار شده و نماز را به یاد می‌آورد، آیا واجب است که فوراً آن را به جا آورد یا اینکه تاخیر کردن از انجام آن بر وی جایز است؟

در این مورد دو قول می‌باشد: صحیح‌ترین آن‌ها وجوب فوری آن پس از بیداری یا یادآوری نماز می‌باشد که این قول جمهور علما می‌باشد. از جمله: ابراهیم نخعی، محمد بن شهاب زهري، ربیع بن ابی عبدالرحمن، یحیی بن سعید الانصاری، ابوحنیفه، مالک، احمد و اصحاب ایشان و اکثر علما بر این قول می‌باشند. و ظاهر مذهب شافعی بیانگر آنست که خواندن نماز پس از بیدار شدن یا یادآوری، واجب تاخیری است. که بر این قول به نص استناد می‌کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله نمازی را که از آن خواب مانده بودند، در مکانی که در آن از نماز خواب ماندند، نخواندند، بلکه صحابه را امر کردند تا شترهایشان را به مکان دیگری انتقال داده و در آنجا نماز خواندند. و در حدیث ابو قتاده آمده است که هنگامیکه صحابه بیدار شدند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (ارْكَبُوا) سوار شوید. پس سوار شدیم و حرکت کردیم تا اینکه خورشید مرتفع شد، پس رسول الله صلی الله علیه و آله پیاده شده و ظرفی را که در آن آب بود، خواستند، پس وضو گرفتند، سپس بلال برای نماز اذان داد که رسول الله صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز گزارند و پس از آن نماز صبح را خواندند.

گفته‌اند: اگر قضای نماز، واجب فوری بود، رسول الله صلی الله علیه و آله از آن مکان جدا نمی‌شد تا نماز را به جا آورد.

جمهور در پاسخ به این استدلال گفتند: صحیح نیست که این مساله دستاویز قرار داده شود، بدین گونه که گفته شود حضور شیطان در آن مکان سبب نماز نخواندن آن‌ها در آن مکان بود، چرا که حضور شیطان در مکان، عذری در تاخیر واجب نمی‌باشد.

امام شافعی می‌گوید: اگر وقت نماز فوت شده، تنگ و محدود می‌بود، رسول الله صلی الله علیه و آله به

خاطر شیطان آن را به تاخیر نمی‌انداخت، چرا که در حقیقت رسول الله ﷺ در حالیکه گلولی شیطان را فشار می‌دادند، نماز گزارند^(۱). امام شافعی می‌گوید: فشار دادن گلولی شیطان در نماز رساتر از مکانی است که در آن شیطان است. (از اینرو جابجایی مکان توسط رسول الله ﷺ بیانگر آنست که قضای نماز وجوبش تاخیری می‌باشد و این جابجایی به سبب حضور شیطان نبوده است و گرنه اولی این بود که در زمان عرضه شدن شیطان به ایشان در نماز، مکان نماز را تغییر دهند).

همچنین قائلین به وجوب تاخیری نماز فوت شده می‌گویند: نماز عبادتی است که وقتش تعیین شده است، پس هرگاه فوت شد، قضایش فوراً واجب نمی‌باشد همچون روزهی رمضان، بلکه نسبت به روزه رمضان اولی می‌باشد چرا که در نماز بر خلاف روزه وقت اداء وسیع می‌باشد. از اینرو گشادگی و فراخی وقت در قضای آن اولی می‌باشد. و ابواسحاق مروزی می‌گوید: اگر قضای آن را به دلیل عذری به تاخیر انداخت، به دلیل حدیث قضایش علی التراخی می‌باشد و اگر قضایش را بدون عذر به تاخیر انداخت، قضایش علی الفور می‌باشد، تا اینکه با اهمال و کوتاهی و عصیان وی، رخصتی که نبوده ثابت نگردد.

جمهور به آنچه که مسلم در صحیحش از ابوقتاده رضی الله عنه روایت کرده استناد می‌کنند که: صحابه خواب ماندنشان از نماز را برای رسول الله ﷺ ذکر کردند. که فرمودند: (إِنَّهُ لَيْسَ فِي النَّوْمِ تَفْرِيطٌ، إِنَّمَا التَّفْرِيطُ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ الصَّلَاةَ حَتَّىٰ يَجِيءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ الْآخِرَىٰ) در خوابیدن کوتاهی و اهمال نیست، بی‌گمان کوتاهی و اهمال بر کسی است که نماز نمی‌گزارد تا اینکه وقت نماز دیگر می‌آید. (چنین کسی دچار تقصیر و کوتاهی و تفریط شده است).

۱- همانطور که در صحیحین آمده است: (إِنَّ عَفْرِيَّتًا مِنْ الْجِنَّ جَعَلَ يَفْتِكُ عَنِّي الْبَارِحَةَ لِيَقْطَعَ عَنِّي الصَّلَاةَ، وَإِنَّ اللَّهَ أَمَكَّنِي مِنْهُ فَدَعْتُهُ...) همانا دیشب جن سرکشی بر من حمله کرد تا نماز را قطع کند؛ خداوند مرا بر او چیره ساخت و گلویش را فشردم.

همچنین در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: **(مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾)** هرکس نماز را فراموش کرد، هرگاه آن را به یاد آورد، بخواند. چرا که الله متعال می‌فرماید: نماز را هنگام یاد من، برپا دار.

و در حدیثی که دارقطنی در این مورد روایت کرده آمده است: **(مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَوَقُتُهَا إِذَا ذَكَرَهَا)** هرکس نماز را فراموش کرد، پس وقت آن زمانی است که آن را به یاد آورد. این الفاظ در وجوب فوری نماز صریح می‌باشد.

قائلین به وجوب فوری قضای نماز در پاسخ گفته‌اند:

آنچه که بر آن بر جواز تاخیر استدلال کردید، تنها به تاخیر کوتاهی دلالت دارد که صاحبش با آن تاخیر، در قضای نماز کوتاهی و سستی و از آن اعراض نمی‌کند. بلکه این تاخیر کوتاه را به منظور تکمیل نماز با اختیار زمینی نسبت به زمین دیگر یا به منظور انتظار دوست یا گروهی به دلیل زیاد شدن اجر نماز، و یا امثال این‌ها که در آن تکمیل و مصلحت نماز نهفته است، انجام می‌دهد. از اینرو چگونه از این تاخیر کوتاه به سبب مصلحت نماز، جواز تاخیر آن برای سال‌ها، اتخاذ می‌شود؟

و امام احمد تصریح کرده که هرگاه مسافری در مکانی که در آن اسکان دارد از نمازش خواب بماند تا اینکه نمازش فوت شود، به دلیل خبر، بر وی مستحب است که از آن مکان به مکان دیگری رفته و در آنجا نماز را قضا کند؛ با وجودیکه مذهب ایشان وجوب فوری قضای نماز می‌باشد. و از طرفی، زمانیکه اوامر مطلق الله و رسولش صلی الله علیه و آله وجوب فوری را می‌رساند، در اینصورت تکلیف اوامر مقید چگونه خواهد بود؟ براین اساس بیشتر کسانی که فوریت را در مطلق نفی کرده‌اند، آن را در مقید واجب قرار داده‌اند.

اما قیاس بر قضای رمضان، که بدان تمسک جستید، پاسخ آن از دو وجه می‌باشد:

۱- سنت بین قضای رمضان و قضای نماز فوت شده تفاوت قائل شده است به گونه‌ای که تاخیر در قضای ماه رمضان را جایز دانسته و ادای نماز فراموش شده

را در زمان یادآوری آن واجب قرار داده است. از اینرو برای ما جایز نیست، دو چیزی را که سنت، بین آنها فرق گذاشته، با هم جمع کنیم.

۲- این قیاس حجتی بر علیه آنها می باشد، چرا که تاخیر رمضان، فقط تا زمانیکه رمضان دیگر نیامده، جایز می باشد. درحالیکه آنها تاخیر نماز فوت شده را جایز می دانند گرچه اوقات نمازهای زیادی بیاید. با این حال قیاس کجاست؟

اما این قولشان که می گویند: اگر وجوب قضای فوت شده، فوری می بود، تاخیر آن به خاطر شیطان جایز نمی بود؛ که جواب آن گذشت و آن اینکه: کسانی که قائل به وجوب فوری آن می باشند، تاخیر کوتاه به منظور مصلحت کامل تر کردن نماز را جایز می دانند.

اما مخالفشان در این زمینه با استناد به اینکه رسول الله ﷺ گلوی شیطان را در نماز فشار دادند، از عجیب ترین مخالفت هایشان می باشد. چرا که تاخیر کوتاه برای عدول از مکان شیطان موجب ترک نماز نمی شود و به سبب آن وقتش از بین نمی رود و نماز نمازگزار قطع نمی شود بر خلاف کسی که شیطان در نماز بر وی عرضه شده است، چرا که اگر نمازگزار نمازش را به خاطر آن ترک کند، قطعاً نمازش باطل شده و بعد از دخول در نماز آن را قطع کرده است و شاید در نماز دیگری که شروع کند، دوباره شیطان بر وی عرضه شود و وی نمازش را قطع کند و به این ترتیب نمازش را به کلی ترک کند. با این حساب، کدام بخش یکی از این دو مساله با دیگری مرتبط می باشد؟ والله اعلم بالصواب.

آیا قضای نمازی که عمدا ترک شده، صحیح می باشد یا نه؟

اما صورت دوم: و آن اینکه اگر شخصی نماز را عمدا ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود - و این مساله بزرگی است که علما در آن اختلاف کرده اند - آیا قضای این نماز به وی نفعی می رساند و از او قبول می شود یا اینکه هرگز برای وی نفعی نداشته و راهی برای او در جبران و تلافی آن نمی باشد؟

امام ابوحنیفه، و شافعی و احمد و مالک می گویند: بر وی قضای آن نماز واجب است

و به جا آوردن قضای آن، گناه فوت کردن نماز را از بین نمی‌برد، بلکه وی مستحق عقوبت است تا اینکه الله متعال از او درگذرد.

و گروهی از سلف و خلف گفته‌اند^(۱): هرکس نماز را از وقتش بدون عذر و عمداً به تاخیر بیندازد و این تاخیر را جایز بداند، بروی هیچ راهی به منظور جبران و تلافی آن نیست. و هرگز نمی‌تواند قضای آن را به جا آورد و از او قبول نمی‌شود.

ولی هیچگونه نزاعی در بین علما مبنی بر اینکه توبه‌ی نصوح برای وی نافع می‌باشد، نیست. لیکن، آیا قضای نمازهایی را که عمداً ترک کرده، تکمیل کننده‌ی توبه‌ی وی می‌باشد، به گونه‌ای که توبه‌اش بدون قضای آن‌ها صحیح نیست، یا اینکه توبه‌اش متوقف بر قضای آن‌ها نیست، بلکه همین کافی است که از این پس بر نمازها محافظت کرده و نمازهای نافله را زیاد کند، چرا که جبران و تلافی آنچرا که در گذشته انجام نداده بر وی سخت و دشوار می‌باشد؟ که این مساله محل اختلاف می‌باشد که ما ادله‌ی طرفین را ذکر می‌کنیم:

قائلین به وجوب قضای نمازهایی که عمداً فوت شده‌اند، می‌گویند:

۱- از آنجائیکه رسول الله ﷺ کسانی را که از نماز خواب مانده و یا آن را فراموش کرده، درحالیکه هر دو آن‌ها معذور بوده و در فوت نماز اهمال و کوتاهی نکردند، به قضای نماز امر کردند، وجوب قضای نماز بر کسانی که در گناه افراط کرده و عمداً نماز را فوت کردند، سزاوارتر و شایسته‌تر می‌باشد. بنابراین اگر نماز جز در وقتش صحیح نبود، قضایش بعد از وقت در حق کسی که از نماز خواب مانده و یا آن را فراموش کرده، نفعی نداشت.

۲- برآستی که رسول الله ﷺ و اصحابشان در روز خندق، نماز عصر را بعد از مغرب

۱- نص الإمام النووي في المجموع ۳/ ۷۱ علی أن المخالف هو ابن حزم وعبارته هكذا (أجمع العلماء الذين يعتمد بهم علی أن من ترك الصلاة عمداً، لزمه قضاؤها وخالفهم أبو محمد بن حزم).

- خواندند^(۱). واضح است که آن‌ها نه از جمله‌ی خواب ماندگان از نماز بودند و نه از کسانی که نماز را فراموش کرده‌اند، گرچه برای عده‌ای از آن‌ها فراموشی اتفاق افتاد ولی برای همه‌ی آن‌ها فراموشی رخ نداد.
- ۳- چگونه حال کسی که در تاخیر نماز افراط کرده، بهتر از کسی است که معذور می‌باشد، به گونه‌ای که قضای نماز از کسی که در تاخیر نماز افراط کرده، برداشته می‌شود، درحالی‌که در حق معذور که دلیل مشروعی بر ترک نمازش می‌باشد، سخت گرفته می‌شود؟
- ۴- الله متعال، رسول الله ﷺ و اصحابش را به خواب برد تا برای امت حکم کسی را که نمازش فوت می‌شود، بیان کند، و اینکه در صورت فوت نماز، نماز از وی ساقط نمی‌شود، بلکه بایستی بعداً آن را جبران کند.
- ۵- رسول الله ﷺ در رمضان بر کسی که به سبب جماع، روزه‌اش را افطار کرده بود، امر کردند تا روزی را به جای آن قضا کند^(۲).
- ۶- قیاس مقتضی وجوب قضا می‌باشد، چرا که امر، با انجام عبادت در وقتش، متوجه مکلف می‌باشد، پس اگر در وقت افراط کند و آن را ترک کند، افراط وی نمی‌تواند ساقط کننده‌ی انجام عبادت از وی باشد.
- اما گروه دیگر می‌گویند:
- ۱- اوامر الله متعال بر دو قسم می‌باشد: آنچه که وقتش به اندازه‌ی انجام آن می‌باشد و آنچه که وقتش وسیع‌تر از انجام آن می‌باشد، همچون نماز. که این قسم دوم، برای اینکه همان عبادت امر شده محسوب گردد، شرط است که در

۱- ثبت ذلك في الصحيحين وغيرهما، انظر جامع الأصول (۳۲۵۷).

۲- أبوداود (۲۳۹۳) وابن ماجه (۱۶۷۱) والدارقطني (۲۳۹۸) كلهم في الصوم وانظر كلام الحافظ ابن حجر عليه في تلخيص الحبير ۲/ ۲۱۹ حيث ذكر له عدة طرق مرسله ومرفوعة. ورواه البيهقي بإسناد جيد كما قال النووي في المجموع ۳/ ۷۱.

زمانی که برای آن در نظر گرفته شده، انجام شود. زیرا این نوع از عبادت با این صفت امر شده است، پس با صفتی غیر از آن، عبادت نمی‌باشد. لذا آنچرا که الله متعال در وقت خاصی بدان امر کرده، در صورت ترک آن از جانب کسی که بدان مامور شده، به گونه‌ای که وقتش را فوت کند، انجام آن برای وی پس از آن وقت امکان ندارد، گرچه از نظر حسی ممکن باشد، بلکه همچنین از نظر حسی نیز امکان ندارد، چرا که انجام آن پس از وقتی که برای آن مشخص شده، امری غیر مشروع می‌باشد. براین اساس است که ممکن نیست نماز جمعه پس از خروج وقتش خوانده شود، و همچنین وقوف در عرفه پس از وقتش ممکن نیست.

۲- و گفته‌اند: جز آنچه که الله و رسولش ﷺ مشروع قرار داده‌اند، جنبه‌ی شرعی ندارد. الله متعال مشروعیت انجام نماز و روزه و حج را جز در اوقاتی خاص قرار داده است، پس هرگاه این اوقات فوت شود، دیگر انجام آن‌ها مشروع نمی‌باشد و الله متعال نماز جمعه را در روز شنبه و وقوف در عرفه در روز دهم و حج در غیر از روزهایی که برای آن مشخص شده، را مشروع قرار نداده است.

اما نمازهای پنجگانه، به نص و اجماع ثابت شده که هرکس به سبب خواب و فراموشی یا زایل شدن عقل، از انجام آن معذور باشد، پس از زایل شدن عذر باید آن را انجام دهد و روزه‌ی رمضان نیز اینچنین است، الله متعال قضایش را به سبب عذرهایی همچون بیماری، سفر و حیض مشروع قرار داده است. همچنین رسول الله ﷺ جمع بین دو نماز را در وقت یکی از آن‌ها، برای کسی که به سبب سفر یا بیماری یا شغلی که جمع بین دو نماز را برای وی مباح می‌سازد^(۱)، مشروع قرار داده است. که در این حالات به

۱- جمع بین دو نماز به سبب نیازی عارضی صحیح می‌باشد و دلیل آن حدیث ابن عباس رضی الله عنه می‌باشد که می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز ظهر و عصر را در مدینه بدون اینکه ترس و یا باران باشد، با هم جمع کردند. ابوکریب یا ابوسعید می‌گوید: به ابن عباس گفتم: چرا اینگونه عمل کردند؟ فرمود: تا مشقتی بر امتش نباشد. (مسلم ۷۰۵) در این حدیث رخصتی برای کسانی که عذر دارند می‌باشند و نه کسانی که هیچگونه

سبب عذر، تاخیر نمازها از وقتشان تا وقت دیگری جایز می‌باشد و برای غیر از این حالات به اتفاق جایز نمی‌باشد، بلکه در غیر این حالات از بزرگترین گناهان کبیره نیز می‌باشد، عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌فرماید: جمع بین دو نماز بدون عذر از کبائر می‌باشد. لیکن در این حالت (که جمع با نماز بعدی در حالت عذر ممکن است) بر وی انجام آن واجب است گرچه آن را تا وقت نماز پس از آن به تاخیر انداخته است، چرا که به طور کلی در این وقت آن را انجام داده است.

و رسول الله صلی الله علیه و آله به خواندن نماز پشت سر امرایی که نماز را از وقتش به تاخیر می‌اندازند، امر کرده‌اند. به ایشان گفته شد: آیا به سبب این عملشان با آن‌ها بجنگیم؟ فرمودند: خیر، تا زمانیکه نماز می‌خوانند. در حالیکه آن‌ها، خصوصاً نماز ظهر را تا وقت عصر به تاخیر می‌انداختند، با این وجود رسول الله صلی الله علیه و آله به نماز خواندن در پشت سر آنها امر کردند، و تصریح کردند که آن برای نماز گزار نافله محسوب می‌شود و او را امر کردند که نماز را در وقت خودش بخواند، و از جنگیدن با آن‌ها نهی کردند.

۳- اما کسی که نماز روز را به تاخیر می‌اندازد و آن را در شب می‌خواند، یا اینکه نماز شب را در روز می‌خواند، (مثلاً نماز صبح و یا نماز ظهر و عصر را تا شب به تاخیر می‌اندازد و یا بالعکس نماز مغرب و عشاء را تا روز پس از آن به تاخیر می‌اندازد) که در این صورت، آنچه که انجام می‌دهد در حقیقت غیر از آنچه‌ی

عذری ندارند تا اینکه مشقت و سختی از آن‌ها برداشته شود. و این مذهب ابن سیرین و اشهب که از اصحاب مالک است می‌باشد و این قول را خطابی از قفال الشاشی الکبیر از اصحاب شافعی از اسحاق المروزی از گروهی از اصحاب حدیث حکایت می‌کند. و ابن منذر و ابن تیمیه این مذهب را اختیار کرده‌اند. (مجموع الفتاوی ۲۴/۲۵)، (وشرح مسلم للنووی ۲/۳۵۰۹)، (والقوانین ۷۵)، (ومعالم السنن ۲/۵۵). و شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی ۲۱/۴۵۸ می‌گوید: اگر در وقتی خاص بر صنعتگر و کارگر و کشاورز مشقت و سختی مانند اینکه آب برای وضو گرفتن دور باشد به گونه‌ای که با رفتن به سوی آن، عملی که بدان احتیاج دارند تعطیل می‌شود، برایشان جایز است که در وقت مشترک بین دو نماز، هر دو نماز را با هم جمع کنند.

است که بدان امر شده است و غیر از آن چیزی است که الله و رسولش ﷺ تشریح کرده و بدان امر کرده‌اند، بنابراین نه اینگونه عمل کردن صحیح است و نه از وی قبول می‌شود.

۴- رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ) هر کس نماز عصر را ترک کند، در حقیقت عملش باطل و تباه می‌شود. و می‌فرماید^(۲): (الَّذِي تَفَوُّتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ، كَأَنَّمَا وَتَرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ) کسی که نماز عصرش فوت گردد، چنان است که خانواده و مال خود را از دست داده باشد. بنابراین اگر جبران آن در شب ممکن می‌بود، عملش نابود نمی‌شد. و در نتیجه همانطور که نمی‌تواند خونبهای خانواده و مالش را بگیرد، نمی‌تواند از اعمالش بهره‌ای ببرد.

۵- از رسول الله ﷺ به طور صحیح روایت شده که فرمودند^(۳): (مَنْ أَدْرَكَ رُكْعَةً مِنَ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ، وَمَنْ أَدْرَكَ رُكْعَةً مِنَ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الْعَصْرَ) هر کس رکعتی از نماز صبح را قبل از طلوع خورشید، دریابد، نماز صبح را نیز دریافته است و هر کس یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب خورشید دریابد، نماز عصر را دریافته است. از اینرو اگر انجام آن پس از طلوع و یا غروب مطلقاً صحیح می‌بود، قطعاً باز هم درک کننده‌ی نماز بود و تفاوتی بین آن نبود که یک رکعت را در وقتش درک کرده و یا کمتر از آن و یا اینکه اصلاً چیزی از آن را در وقتش درک نکرده است. و از طرفی رسول الله ﷺ فرمودند که اگر یک رکعت از نماز را دریابد، نمازش بدون گناه صحیح می‌باشد، چرا که در بین امت خلافتی نیست که بر هیچ احدی جایز

۱- سنن النسائي (۴۷۴).

۲- البخاري (۵۵۲).

۳- البخاري في مواقيت الصلاة (۵۵۶) ومسلم في المساجد (۶۰۸).

نیست که نماز را به گونه‌ای به تاخیر اندازد که وقتش تنگ و محدود شود، بلکه مقصود از ادراک در حدیث، تنها صحیح و جایز بودن چنین نمازی می‌باشد. درحالی‌که در نزد شما حتی نمازی که شخص فقط یک تکبیر از آن را در وقتش دریافته و یا اینکه حتی در وقت آن نماز، چیزی از آن را درک نکرده است، نیز صحیح می‌باشد. که در اینصورت در نزد شما معنایی برای این حدیث نیست.

۶- الله متعال برای هر نمازی، وقتی مشخص قرار داده‌اند، به گونه‌ای که اول و آخر آن را معین کرده‌اند. و به انجام آن قبل از داخل شدن وقتش و همچنین به انجام آن پس از وقتش اجازه ندادند و درواقع کسی که آن را پس از وقتش و یا قبل از وقتش انجام دهد، امر غیر مشروعی را انجام داده است. و اگر وقت، شرطی در صحت نماز نبود، تفاوتی در صحت آن بین انجام آن قبل از وقت و یا بعد از وقت نبود، چرا که هر دو نماز در غیر از وقت خودش خوانده شده است. بنابراین چگونه است که از کسی که در تاخیر نماز افراط کرده و آن را پس از وقتش می‌خواند، نماز قبول می‌شود، اما از کسی که با افراط کردن در تعجیل آن، نماز را قبل از وقتش می‌خواند، قبول نشود؟

۷- در هر حال نماز در وقت خودش واجب می‌باشد، حتی که شخص جمیع واجبات و شروط را به خاطر وقت، ترک می‌کند. پس هرگاه شخصی توانایی وضوگرفتن و استقبال قبله یا طهارت لباس و ستر عورت یا قرائت فاتحه یا قیام در وقت را نداشت، (مثلاً به سبب بیماری یا ناتوانی جسمی و...) درحالی‌که برای وی امکان آن بود که با این امور بعد از وقت نماز بخواند، پس نمازش در وقت بدون آن‌ها چیزی است که الله متعال آن را مشروع و واجب قرار داده است. و برای وی جایز نیست که در این حالت نماز را پس از وقتش همراه کمال این شروط و واجبات، بخواند. بنابراین دانسته شد که در نزد الله متعال و رسولش ﷺ، وقت بر جمیع واجبات مقدم می‌باشد، از اینرو اگر جز عمل به یکی از این دو امر ممکن نبود،

(نماز خواندن بدون واجبات در وقت و نماز خواندن پس از وقت با رعایت کمال این شروط، در حالت عجز و ناتوانی)، واجب است که نماز در وقتش بدون این شروط و واجبات خوانده شود چرا که اگر برای او راهی به منظور جبران نماز پس از وقتش می‌بود، حتما نمازش پس از وقت - همراه شروط و واجبات آن - بهتر از نمازش در وقت بدون آن‌ها بود و در نزد الله متعال نیز محبوب‌تر بود. درحالی‌که این به نص و اجماع باطل است.

۸- همچنین الله متعال کسی را که وقت نماز را فوت کرده، به وعید تارک آن تهدید کرده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ «وای به حال نمازگزاران، همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند». اصحاب رسول الله ﷺ سهو را در این آیه به تاخیر نماز از وقتش، تفسیر کرده‌اند، همانطور که این مسأله از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ثابت است و در این مورد حدیثی مرفوع می‌باشد. و الله متعال می‌فرماید: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا﴾ بعد از آنان، فرزندان ناخلفی (روی کار آمدند و در زمین) جایگزین شدند که نماز را ضایع کردند و به دنبال شهوات راه افتادند، و (مجازات) گمراهی (خود را در دنیا و آخرت) خواهند دید. که صحابه و تابعین ضایع کردن نماز را به فوت کردن وقتش تفسیر کرده‌اند^(۱).

تحقیق بیانگر آنست که: ضایع کردن نماز، شامل ترک نماز و همچنین ترک وقت آن و ترک واجبات و ارکانش نیز می‌باشد. همچنین کسی که عمدا نماز را از وقتش به تاخیر می‌اندازد، در حدود الله متعال تعدی و تجاوز کرده است، همچون کسی که در انجام نماز تعجیل کرده و آن را قبل از وقتش می‌خواند. بنابراین چگونه است که نماز وی با وجود

۱- بحث در مورد این دو آیه در ادله‌ی کسانی که تارک نماز را کافر می‌دانند، گذشت.

تعدی در یک حد (تاخیر نماز از وقتش) قبول شده، اما با تعدی در حد دیگر (نماز خواندن زودتر از وقتش) از وی قبول نمی‌شود؟

۹- همچنین به کسی که می‌گوید: نمازی که عمدا ترک شده با به جا آوردن قضایی آن جبران می‌شود، می‌گوییم: در مورد نمازی که بدان امر می‌کنی، (قضای نمازی که عمدا ترک شده) ما را آگاه کن، آیا آن همان نمازی است که الله متعال بدان امر کرده یا اینکه نمازی غیر از آنست که الله متعال بدان امر کرده است؟ پس اگر بگوید: این همان نمازی است که الله متعال بدان امر کرده است، بدو گفته می‌شود: پس کسی که عمدا آن را ترک کند، گناه کار نیست، چرا که وی، آنچرا که الله متعال بدان امر کرده، عینا انجام داده است از اینرو گناه و ملامتی بر وی نیست که این قطعا باطل است. و اگر بگوید: این نماز آنچه که الله متعال بدان امر کرده، نیست، بدو گفته می‌شود: این از بزرگترین دلایل ما بر تو می‌باشد، چرا که اقرار کردی که بدان امر نشده است.

۱۰- همچنین می‌گوییم: در مورد کسی که نمازی را عمدا ترک کرده و آن را پس از وقتش می‌خواند، چه می‌گویید، آیا نمازش طاعت است یا معصیت؟ پس اگر بگویند: نمازش پس از وقت طاعت است و با اینگونه عمل کردن مطیع می‌باشد، با اجماع و قرآن و سنن ثابت شده، مخالفت کرده است. و اگر بگویند: اینگونه نماز خواندن معصیت است، گفته شده: پس چگونه با معصیت، تقرب به الله متعال حاصل می‌شود و چگونه معصیت جایگزین و قائم مقام طاعت می‌شود؟ پس اگر بگویند: این شخص با خواندن نماز پس از وقتش مطیع و به سبب تاخیر آن عاصی و گناه کار می‌باشد و او با انجام فعلی که طاعت است به الله متعال تقرب می‌جوید نه با فوت کردن نماز که معصیت است. در اینصورت به شما گفته می‌شود: طاعت عبارت است از موافقت با اوامر و اجرا کردن آن بوجهی که بدان امر شده است. از اینرو امر الله و رسولش ﷺ در مورد کسی که نماز را عمدا ترک

کرده و آن را پس از خروج وقتش انجام می‌دهد، و با اینگونه عمل کردن مطیع الله متعال می‌باشد، کجاست؟ که اگر امر الله و رسولش ﷺ در این مورد ثابت باشد، فیصله کننده‌ی نزاع در این مساله می‌باشد^(۱).

۱۱- همچنین در غیر از اوقاتی که برای عبادتی، مشخص شده، آن عبادت به هیچ وجه قبول نمی‌شود، همانطور که روزه در شب قبول نمی‌شود، و حج در غیر از ماه‌های آن قبول نمی‌شود و در غیر از وقت جمعه، نماز جمعه قبول نمی‌گردد. از اینرو چه فرقی بین کسی است که می‌گوید: من روز را افطار می‌کنم و در شب روزه می‌گیرم، یا اینکه بگوید: در گرمای شدید، رمضان را افطار کرده و به جای آن ماهی در بهار را روزه می‌گیرم، یا اینکه بگوید: حج را از ماه مخصوص آن تا محرم به تاخیر می‌اندازم، یا بگوید: نماز جمعه را پس از نماز عشاء می‌خوانم، یا اینکه بگوید: نماز عیدین را در وسط ماه می‌خوانم و بین کسی که می‌گوید: نماز روز را تا شب و نماز شب تا روز به تاخیر می‌اندازم، می‌باشد؟ آیا ممکن است، کسی بین این دو تفاوت قائل شود؟

۱۲- و گفته‌اند: برآستی که الله متعال برای عبادات، مکان، زمان و صفاتی قرار داده است، بنابراین مکانی جایگزین مکانی دیگر که الله متعال آن مکان را موعود مقرر برای آن عبادت قرار داده است، نمی‌شود. مثلاً مکان‌هایی که الله متعال در حج قرار داده است، همچون: عرفه، مزدلفه، منی، مکان‌های جمار و بیتوته، صفا و مروه، نمی‌تواند جایگزین یکدیگر و یا مکانی دیگر جایگزین آن‌ها شود. و صفاتی از صفاتی که الله متعال آن را برای عبادتی واجب قرار داده، صفاتی دیگر نمی‌تواند جایگزین آن شود، با این وجود چگونه ممکن است زمانی دیگر جایگزین زمانی شود که الله متعال آن زمان را برای آن عبادت واجب قرار داده است؟

۱- شماره ۹ و ۱۰ قول ابن حزم رحمه الله در محلی ۲۳۵/۲-۲۳۶ می‌باشد.

۱۳- و نص و اجماع بر این دلالت دارد که هرکس نماز را عمدا از وقتش به تاخیر اندازد، قطعا موجب فوت آن شده است. همانطور که رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (مَنْ قَاتَتْهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ فَكَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ) هرکس نماز عصر از وی فوت شود، گویا که خانواده و مالش از او گرفته شده است. و آنچه که فوت شود، راهی به سوی ادراک آن نمی‌باشد، چرا که اگر امکان درک آن بود، فوت شده، نام نمی‌گرفت. شکی نیست که مقتضای لغت و عرف و همچنین شرع نیز همین می‌باشد. و رسول الله ﷺ فرمودند^(۲): (لا يفوت الحج حتى يطلع الفجر من يوم عرفة) تا طلوع فجر در روز عرفه حج فوت نمی‌شود.

آیا نمی‌بینی که رسول الله ﷺ با فوت وقت حج، آن را فوت شده قرار داده‌اند، چرا که امکان ادراک حج در روز پس از آن نمی‌باشد؟ و این برخلاف کسی است که نماز را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده است، چرا که در اینصورت فوت شده نامیده نمی‌شود و در این فرموده‌ی رسول الله ﷺ داخل نمی‌شود: (الَّذِي تَفُوتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ، كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ) کسی که نماز عصرش فوت گردد، چنان است که خانواده و مال خود را از دست داده باشد.

و گفته‌اند: امت اجماع دارند که هرکس نماز را عمدا ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، قطعا آن را فوت کرده است، و اگر در این حالت نماز از وی قبول می‌شد و خواندن آن پس از وقتش صحیح می‌بود، نامیدن آن به عنوان فوت شده، لغو و باطل بود، و براستی چگونه آنچه که درک می‌شود، فوت می‌شود؟

۱۴- و همانطور که به هیچ عنوان راهی برای تلافی و جبران وقتی که فوت شده

۱- سنن النسائي (۴۷۸).

۲- أخرجه الترمذي وأبو داود والنسائي، انظر جامع الأصول (۱۵۲۹) والمجموع ۸/ ۹۵ وصححه الإمام النووي وقد أورده المصنف رحمه الله بالمعنى.

نیست، همانطور راهی برای تلافی و جبران فرضیت و وصف آن نمی‌باشد. و گفتند: این معنای حدیث رسول الله ﷺ می‌باشد که آن را امام احمد و دیگران روایت کرده‌اند^(۱): (مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ رَمَضَانَ فِي غَيْرِ رُحْصَةٍ رَخَّصَهَا اللَّهُ لَهُ لَمْ يَقْضِ عَنْهُ صِيَامُ الدَّهْرِ) هرکس روزی را در رمضان بدون رخصت الهی و مجوز شرعی که الله متعال برای وی مقرر کرده، افطار کند، اگر تمام ایام روزه باشد، نمی‌تواند قضای آن را به جا آورد. بنابراین کجای سخن شما با این حدیث سازگاری دارد که می‌گویید: روزی را در هر ماهی که می‌خواهد، به جای آن قضا کند.

۱۵- الله متعال مسلمین را به خواندن نماز خوف در حالت مواجهه با دشمنانشان، امر کردند به گونه‌ای که ارکانش را کوتاه کرده و در نماز اعمال زیاد و متفاوتی را انجام می‌دادند، پشت به قبله کرده و قبل از امام سلام می‌دادند، بلکه پیاده و سواره نماز گزار شدند، حتی اگر اینگونه نماز خواندن هم برایشان مقدور نبود نماز را در وقتش با اشاره بر پشت چهارپایانشان به سویی غیر از قبله نیز می‌خواندند. این خود بیانگر آنست که اگر نماز در غیر از وقتش صحیح بوده و مورد قبول بود، بر ایشان تاخیر نماز تا وقتی که امنیت برای انجام آن حاصل شود، جایز بود، که عمل صحابه در این موقعیت بر آن دلالت دارد که خواندن نماز پس از وقتش با وجود عذری که در راه الله متعال و جهاد با دشمنانش، دچار آن شده بودند، نه جایز بوده و نه از آن‌ها قبول می‌شده، وگرنه آن را تا زمان حصول امنیت به تاخیر می‌انداختند. با این وجود، چگونه از فردی که مقیم بوده و در صحت کامل

۱- أحمد (۹۰۱۴) وأبو داود (۲۳۹۶) والترمذی (۷۲۳) وابن ماجه (۱۶۷۲) کلهم فی الصوم وإسناده غریب كما فی المجموع ۳۲۹/۶ وقال الترمذی عقبه: لا نعرفه إلا من هذا الوجه وسمعت محمداً (البخاری) يقول: ابوالمطوس اسمه یزید بن المطوس ولا أعرف له غیر هذا الحدیث وذكر المنذری فی الترغیب والترهیب ۱۰۸/۲ عن ابن حبان أنه لا یجوز الاحتجاج بها انفراداً به. والله أعلم.

می باشد و هیچ عذری ندارد، خواندن نماز پس از وقتش قبول می شود؟ درحالی که علنا ندای موذن را شنیده و نماز را ترک کرده تا وقتش خارج شده، سپس آن را در وقتی غیر از وقت خودش می خواند؟

همچنین برای مریض، تاخیر نماز از وقتش جایز نمی باشد، بلکه وی امر شده که در صورت ناتوانی بر پهلوی خود بدون قیام و رکوع و سجده، نماز بخواند، درحالی که اگر خواندن نماز از وی، پس از وقتش صحیح بوده و از او قبول می شد، قطعاً تاخیر آن تا زمان صحت جایز بود^(۱).

بنابراین ادله، ما را آگاه سازید که در کجای کتاب و سنت و یا اثری از صحابه تصریح شده که هرکس نماز را به تاخیر اندازد و عمداً وقتی را که الله متعال به خواندن نماز در آن امر کرده، فوت کند، با این وجود الله متعال نمازی را که پس از خروج وقتش می خواند از وی قبول کرده و این عمل وی صحیح بوده و از مسئولیتی که در قبال آن دارد تبرئه می شود و به وی ثواب کسی که فریضه را در وقتش ادا کرده، می رسد؟

به الله سوگند، هیچ راهی برای شما به سوی آن تا قیام قیامت نیست، درحالی که ما برای شما از اصحاب رسول الله مثل آنچه که گفتیم، می یابیم که برخلاف قول شما نیز می باشد.

کلام ابوبکر صدیق رضی الله عنه:

عبدالله بن مبارک می گوید: اسماعیل بن ابی خالد از زید روایت می کند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: تو را به وصیتی سفارش می کنم، اگر آن را حفظ کنی. بدان که برای خداوند در شب، حقوقی است که اگر روز انجام شود، پذیرفته

۱- احادیث صلاة المریض صحیحه منها: حدیث البخاری فی تقصیر الصلاة (۱۱۱۷) و نصح: (صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ) حتی الامکان، نماز را ایستاده بخوان. اگر نتوانستی، نشسته بخوان. و اگر این هم برایت مقدور نبود، بر پهلو خوابیده، نماز بخوان.

نمی‌گردد و در روز نیز کارهایی است که اگر شب انجام شود، خداوند متعال، آن را نمی‌پذیرد. او، عمل مستحب را تا آنگاه که به فرایض و واجبات رسیدگی نشود، قبول نمی‌کند. سنگینی ترازوی کسانی که در قیامت ترازوی حسنات و نیکی هایشان سنگین است، تنها به سبب اتباع شان از حق، و گران شمردن آن در دنیا می‌باشد. و حقی برای ترازوی اعمال می‌باشد و آن اینکه سنگین نمی‌شود مگر اینکه حق در آن قرار گیرد؛ و سبکی ترازوی کسانی که در روز قیامت میزان و ترازوی اعمالشان سبک می‌شود، تنها به سبب اتباع آن‌ها از باطل و سبک شمردن آن در دنیا می‌باشد. و حقی برای ترازو می‌باشد که سبک نمی‌شود مگر زمانیکه باطل در آن قرار داده شود. براستی که الله متعال یادی از بهشتیان و نیکی هایشان به میان آورده که در ازای بهترین اعمالشان، به آنان پاداش می‌دهد و از بدترین اعمالشان گذشت می‌کند. هرگاه آن‌ها را به یاد می‌آورم، می‌ترسم که از آن‌ها نباشم و الله متعال یادی از اهل آتش و اعمالشان نیز به میان آورده است، هرگاه آن‌ها را به یاد می‌آورم، می‌ترسم که از آن‌ها باشم. و الله متعال آیات رحمت و عذاب را ذکر کرده است تا اینکه مومن هم از الله متعال بترسد و هم به رحمتش امیدوار باشد، تا اینکه از الله متعال غیر از حق چیزی نخواهد و با دستان خود نیز خود را به هلاکت نیندازد. پس اگر سخن مرا به خاطر سپردی، هیچ غائب و پنهانی در نزد تو محبوب‌تر از مرگ نخواهد بود که هیچ چاره‌ای جز آن برای تو نیست، و اگر وصیت مرا ضایع کنی، هیچ غائبی در نزد تو منفورتر از مرگ نخواهد بود که هرگز نمی‌توانی آن را عاجز و ناتوان کنی^(۱).

از هیچیک از صحابه دانسته نشده که با این سخن ابوبکر صدیق رضی الله عنه مخالفت کرده باشد.

قائلین به عدم قبولی قضایی نمازی که عمدا ترک شده در استناد به این سخن ابوبکر

۱- أخرجه ابن المبارك في الزهد ص ۳۱۹ و ليس فيه دليل ظاهر للمصنف. وزهد هناد/ ۱/ ۴۹۶.

صدیق رضی الله عنه می گویند: این سخن ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که می گوید: برای خداوند در شب، حقوقی است که اگر روز انجام شود، پذیرفته نمی گردد و در روز نیز کارهایی است که اگر شب انجام شود، خداوند متعال، آن را نمی پذیرد. درحالیکه با ما در این مساله مخالفت کرده و صریحا برخلاف این سخن ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گویند: اگر نماز عشاء در گرمای نیمروز و نماز عصر در وسط روز خوانده شود، قبول می شود.

درحالیکه علاوه بر ابوبکر این سخن عمر، پسرش عبدالله، سعد بن ابی وقاص، سلمان فارسی، عبدالله بن مسعود، قاسم بن محمد بن ابی بکر، بدیل العقیلی، محمد بن سیرین، مطرف بن عبدالله و عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه و غیر ایشان می باشد^(۱).

شعبه از یعلی بن عطاء از عبدالله بن حراش روایت می کند که گفت^(۲): ابن عمر رضی الله عنهما مردی را دید که قرآن می خواند. بدو گفت چه می خوانی؟ براستی برای کسی که نماز را در وقتش نمی خواند، نمازی نیست، پس نماز بگزار، سپس آنچه را که برایت خوب و مناسب به نظر آمد، قرائت کن.

و گفتند: تاویل شما بر این مبنی که مقصود از نفی (لا صلاة لمن لم یصل الصلاة لوقتها)

که در کلام ابن عمر رضی الله عنهما آمده، نفی کمال می باشد، از چند وجه صحیح نمی باشد:

۱- نفی مقتضی نفی مسمی می باشد، و مسمی در اینجا ترتیب است، و حقیقت

مسمی منتفی می باشد که این حقیقت لفظ می باشد، از اینرو چه چیزی موجب

خروج آن از حقیقتش شده است؟

۲- اگر مقصودتان از نفی، نفی کمال است، کمال، در نماز مستحب می باشد، از اینرو

این تاویل باطل است چرا که اصل حقیقت شرعی (نماز) با نفی مستحبی در آن،

۱- هذا نص ابن حزم في المحلی ۲/ ۲۳۸.

۲- أخرجه ابن حزم في المحلی ۲/ ۲۳۸-۲۳۹، وعبدالله بن حراش) لم أجده واذا كان (ابن حراش) فهو شديد

الضعف وهو ليس طبقة يعلى ولم يدرك ابن عمر.

منتفی نمی‌گردد بلکه تنها با نفی رکنی از ارکان و یا جزئی از اجزایش منتفی می‌گردد. و هر نفی که بر حقیقتی شرعی وارد شده است نیز، از این قبیل است. که این نوع نفی را در فرمایشات رسول الله ﷺ می‌یابیم. رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ) و فرمودند^(۲): (لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا وُضُوءَ لَهُ) و فرمودند^(۳): (لَا عَمَلَ لِمَنْ لَا نِيَّةَ لَهُ) و فرمودند^(۴): (لَا صِيَامَ لِمَنْ لَمْ يُبَيِّتِ الصِّيَامَ مِنَ اللَّيْلِ) و فرمودند^(۵): (لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ).

و اگر حقیقت شرعی با نفی بعضی از مستحباتش منتفی گردد، پس هیچ عبادتی باقی نمی‌ماند مگر اینکه عبادتی از همان جنس بالاتر و محبوب‌تر در نزد الله متعال می‌باشد. برآستی که ما را بر اینکه وقت از واجبات نماز است، یاری کردید. بنابراین اگر نماز با نفی واجبی در آن منتفی گردد، نه صحیح است و نه مقبول.

۳- اگر مقصود از نفی در خبر، نفی حقیقت مسمی نباشد، این نفی به نفی صحت و اطمینان بدان از نفی کمال که مستحب است، نزدیک‌تر است. محمد بن مثنی می‌گوید: عبدالاعلی برای ما روایت کرده که سعید بن ابی عروه برای ما روایت کرده که قتاده ذکر کرده که ابن مسعود رضی الله عنه برای ما می‌گفت: برآستی که برای نماز وقتی است، همچون وقت حج، پس نماز را در موعد مقررش بخوانید^(۶). این عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است که تصریح می‌کند که وقت نماز همچون وقت حج

۱- مسند أحمد (۱۲۳۸۳)، السنن الكبرى للبيهقي (۱۲۶۹۰)، المعجم الكبير (۱۰۵۵۳).

۲- أبوداود (۱۰۱)، ابن ماجه (۳۹۹)، دارقطني (۲۵۶)، مسند أحمد (۹۴۱۸).

۳- بهذا اللفظ أخرجه ابن أبي الدنيا كما في جامع العلوم لابن رجب (۹) ومعناه في الصحيح.

۴- حديث صحيح أخرجه أبوداود (۲۴۵۴) والنسائي (۲۳۳۲) والترمذي (۷۳۰) وابن ماجه (۱۷۰۰) كلهم في الصوم وأحمد (۲۶۴۵۷) وانظر تلخيص الحبير ۲/ ۲۰۰.

۵- البخاري في الأذان (۷۵۶) ومسلم في الصلاة (۳۹۴).

۶- المحلى ۲/ ۲۴۰ وأخرج الجملة الأولى عبدالرزاق في المصنف ۲/ ۳۷۲.

می‌باشد، از اینرو اگر حج در غیر از وقت خودش انجام نمی‌شود، چگونه است که خواندن نماز در غیر از وقتش جایز می‌باشد؟

عبدالرزاق از معمر بن بدیل روایت می‌کند که گفت: به من اینگونه رسیده است که هرگاه بنده نمازش را در وقت آن بخواند، نمازش صعود می‌کند و برای وی نوری است که در آسمان می‌درخشد و می‌گوید: مرا حفظ کردی، الله تو را حفظ کند. و هرگاه نماز را در غیر از وقتش بخواند، نماز وی همچون لباسی کهنه و فرسوده پیچیده شده و به صورت وی زده می‌شود^(۱).

دلایل کسانی که به قضای نمازی که عمدا ترک شده قائلند:

کسانی که پا را فراتر گذاشته و خواندن نماز را پس از وقتش، جایز دانسته و با خواندن آن پس از وقت، شخص را بری الذمه می‌دانند، می‌گویند:

- که در این زمینه ابوعمر بن عبدالبر بیشترین طرفداری را کرده است^(۲) که ما کلامش را عینا می‌آوریم - که در کتاب استذکار در باب خواب ماندن از نماز می‌گوید:

مسروق از ابن عباس^{رضی الله عنه} روایت می‌کند که گفت: رسول الله^{صلی الله علیه و آله} در سفری بودند که در آخر شب برای استراحت فرود آمدند. پس از خوابیدن تا طلوع خورشید بیدار نشدند. پس از اینکه بیدار شدند، بلال^{رضی الله عنه} را امر کردند تا اذان دهد که وی اذان داد، پس رسول الله^{صلی الله علیه و آله} دو رکعت خواندند. ابن عباس^{رضی الله عنه} می‌گوید: بیشتر از دنیا و آنچه که در آن است، (به سبب این رخصت) خوشحال شدم.

ابوعمر می‌گوید: به نظر من این مساله - والله اعلم - بدان سبب بوده تا صحابه‌ای که از جانب رسول الله^{صلی الله علیه و آله} به سوی سائر امت مبلغ بودند، بدانند که مقصود الله متعال از بندگانش در مورد نماز - گرچه وقت آن مشخص شده - آنست که هرکس آن را در

۱- مصنف عبد الرزاق ۱/ ۵۸۷ و ذکره في المحل عنه.

۲- كذا ذهب الإمام النووي في المجموع ۳/ ۷۱ وهو قول الأئمة الأربعة كما نص المصنف قبل.

وقتش نخواند، می‌تواند هرگاه که آن را به یاد آورد، قضایش را بخواند، و فرقی نمی‌کند که آن را فراموش کرده یا اینکه از نماز خواب مانده و یا اینکه عمداً آن را ترک کرده باشد.

آیا در این باب به حدیث مالک توجه نکرده‌ای که از ابن شهاب از سعید بن مسیب روایت کرده که رسول الله فرمودند^(۱): (مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا) هر کس نمازی را فراموش کرد همان لحظه که به یاد آورد آن را بخواند.

نسیان در زبان عربی بر ترک عمدی نیز دلالت دارد یا اینکه ضد یادآوری می‌باشد. الله متعال می‌فرماید^(۲): ﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ [التوبة: ۶۷] یعنی طاعت الله متعال و ایمان به آنچه را که رسول الله ﷺ با آن از جانب الله متعال آمده را ترک کردند، بدین سبب الله متعال آن‌ها را از رحمتش فرو گذاشت. که در این خلافتی نیست و هرکس که صاحب کمترین علم نسبت به تفسیر قرآن باشد، بی‌اطلاع از آن نیست.

از اینرو اگر گفته شود: پس چرا در حدیث، مساله یادآوری نماز تنها مخصوص کسی که نماز را فراموش کرده و یا اینکه از آن خواب مانده، قرار گرفته است، آنجا که رسول الله ﷺ فرمودند: (مَنْ نَامَ عَنِ الصَّلَاةِ أَوْ نَسِيَهَا فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا) هرکس از نماز خواب ماند و یا اینکه آن را فراموش کرد، هرگاه آن را به یاد آورد، بخواند.

گفته شده: کسی که خواب مانده و یا کسی که نماز را فراموش کرده، به طور مخصوص ذکر شده تا توهم و گمان گناه ترک نماز به سبب خواب و فراموشی در مورد آن‌ها رفع شود، بدین ترتیب که گناه خواب و فراموشی از آن‌ها برداشته شده است. که رسول الله ﷺ بیان فرمودند که ملغی شدن گناه از آن‌ها به سبب خواب و فراموشی، لازمه‌ی

۱- الموطأ/۱۳-۱۴. ومسلم (۶۸۰) وأبوداود (۴۳۵) وابن ماجه (۶۹۶).

۲- خدا را فراموش کرده‌اند (واز پرستش او روی گردان شده‌اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (ورحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است).

ملغی شدن فرض نماز نمی‌باشد، بلکه بر آنها واجب است هرگاه نماز را پس از خروج وقتش به یاد آوردند، قضای آن را به جا آورند. و دلیلی نداشته که همراه آندو کسی را که عمدا نماز را ترک کرده، ذکر شود، چرا که علتی که موجب توهّم در مورد کسی که نماز را فراموش کرده و یا از نماز خواب مانده که همان ملغی شدن قضای نماز به سبب لغو گناه از آنها می‌باشد، در مورد کسی که عمدا آن را ترک کرده، نبوده و بروی عذری در ترک نماز فرض که بر او واجب است، پس از اینکه برای وی یادآوری شده، نیست. (برخلاف کسی که نماز را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده که ممکن است اینگونه وهمی بر او عارض شود که چون گناه ترک نماز به سبب فراموشی یا خواب برداشته شده، پس جبران آنهم از وی برداشته شده است).

و الله متعال حکم آندو (عامد و فراموش کار) را در مورد نماز که برای آن وقت تعیین شده و روزه فرضی که وقت آن رمضان است، بر زبان رسولش یکسان قرار داده است، بلکه هریک از آندو پس از خروج وقتش قضا می‌شود. بدین گونه که در مساله به جا آوردن قضا، در باب نماز در مورد کسی که از نماز خواب مانده و یا اینکه آن را فراموش کرده تصریح شده، همانطور که وصف کردیم، و در باب روزه در مورد مریض و مسافر نیز بدان تصریح شده است.

و امت اجماع کرده و همگی نقل کرده‌اند که هرکس ماه رمضان را عمدا روزه نگیرد، درحالیکه بر فرضیت آن مومن باشد و تنها از روی شرارت و سرکشی آن را ترک کرده و پس از آن توبه کند، بر وی قضای رمضان واجب است و کسی که نماز را عمدا ترک می‌کند نیز اینچنین است. بنابراین، در مساله قضای نماز و روزه، عامد و فراموش کار یکسان می‌باشند، گرچه در گناه متفاوت‌اند. همچون کسی که مرتکب جنایت در اموال شده و آن را تلف می‌کند که این عملش چه از روی عمد باشد و یا از روی فراموشی یکسان است و تنها تفاوت آن در بزرگی و کوچکی گناه می‌باشد.

و مساله قضای نماز بر خلاف رمی جمرات در حج می‌باشد که چه برای کسی که آن

را فراموش کرده و یا اینکه عمداً آن را ترک کرده، قضا نمی‌شود چرا که دم واجب شده به سبب ترک رمی، جایگزین آن می‌باشد. همچنین بر خلاف قربانی می‌باشد، چرا که قربانی فرض نمی‌باشد^(۱) در حالی که نماز و روزه هر دو فرض بوده و دینی ثابت می‌باشند که باید ادا شوند، گرچه وقتی که برای آن‌ها تعیین شده، خارج شده باشد. رسول الله ﷺ می‌فرماید^(۲): (دَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى) دین الله متعال سزاوارتر است که ادا گردد. و هرگاه کسی که نماز را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده - درحالی‌که هردوی این‌ها معذور می‌باشند - نماز را پس از خروج وقتش قضا می‌کند، کسی که عمداً نماز را ترک کرده، نسبت به آن‌ها در قضای نماز سزاوارتر می‌باشد، علاوه بر اینکه با ترک عمدی نماز، گنه کار می‌باشد و اگر از آن ابا ورزد، بازهم فرضیت نماز از وی ساقط نمی‌شود و بر وی حکم می‌شود که قضایی آن را به جا آورد، چرا که توبه‌ی وی از گناهی که به سبب ترک عمدی نماز مرتکب شده، شامل ادا و اقامه‌ی نماز در کنار پشیمانی وی نسبت به گذشته، می‌باشد.

درحقیقت برخی از اهل ظاهر^(۳) در این مساله منفرد بوده و بر خلاف جمهور علمای مسلمین و راه مومنین، اقدام کرده‌اند. و گفته‌اند: خواندن نماز در غیر از وقتش برای کسی که عمداً آن را به تاخیر انداخته و وقتش را ترک کند، جایز نیست. چرا که این شخص جزء کسانی که نماز را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده‌اند، نمی‌باشد. در حالی‌که

۱- اهل علم در حکم قربانی بر دو قول اختلاف کرده‌اند. ۱- ربیع، اوزاعی، ابوحنیفه، لیث و برخی از مالکی‌ها معتقدند که قربانی بر کسی که توانایی آن را دارد واجب می‌باشد. ۲- اما مذهب جمهور علما اینست که قربانی سنت بوده و واجب نمی‌باشد. مالک، شافعی، احمد، اسحاق، ابو ثور، مزنی، ابن منذر، داود، ابن حزم و غیر اینها بر این قول می‌باشند. به نقل از صحیح فقه السنة ۲/۳۶۷-۳۶۸.

۲- البخاری (۱۹۵۳) و مسلم (۱۱۴۸) کلاهما فی الصوم.

۳- یقصد - والله أعلم - ابن حزم، وانظر قوله فی المحلی ۲/۲۳۵ وما بعدها وقد صرح بذكر اسمه الإمام النووي فی المجموع ۳/۷۱.

رسول الله ﷺ فقط در مورد این دو دسته امر فرمودند که نمازشان را پس از یادآوری آن بخوانند. آنجا که فرمودند: (مَنْ نَامَ عَنِ الصَّلَاةِ أَوْ نَسِيَهَا فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا) هرکس از نماز خواب ماند و یا اینکه آن را فراموش کرد، هرگاه آن را به یاد آورد، بخواند. پس از این می گوید: و کسی که نماز را عمدا ترک می کند، نه آن را فراموش کرده و نه از آن خواب مانده است.

ومی گوید: در نزد ما قیاس کردن ترک کننده ی عمدی نماز بر کسی که آن را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده است، جایز نیست همانطور که قیاس کردن کسی که در احرام بوده و احرامش را فراموش کرده و بدون عمد شکار می کند بر کسی که عمدا شکار می کند، در نزد ما جایز نیست^(۱). (درحالیکه جمهور علما در این مساله بر مساوی بودن عامد و فراموش کار در گناه و پرداخت جزا، قائلند). از اینرو وی در دو مساله با جمهور علما مخالفت کرده است و گمان کرده که این مساله را با روایتی که از برخی تابعین روایت شده، پوشش داده است. وی در این مساله از جماعت علمای مسلمین منفرد شده، درحالیکه در برابر آنها مورد احتجاج قرار گرفته و مامور به اتباع از آنها می باشد. از اینرو این ظاهری با طریق نظر و اعتبار (قیاس) مخالفت کرده و از جماعت علمای شهرها منفرد شده است و در آنچه که بدان قائل است، دلیل صحیحی که قابل قبول عقل باشد، نیاورده است.

و از دلایل دیگری که بیانگر آنست که نماز همچون روزه پس از خروج وقتش ادا شده و قضایش به جا آورده می شود - گرچه اجماع امت، کسانی را که از آنها منفرد شده را به رجوع به سوی آنها و ترک خروج از راهشان امر می کند و اجماع امت در این زمینه ما را از آوردن دلایل دیگر بی نیاز می کند - آنست که رسول الله ﷺ فرمودند: (مَنْ أَدْرَكَ رُكْعَةً مِنَ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ، وَمَنْ أَدْرَكَ رُكْعَةً مِنَ الْعَصْرِ

۱- انظر المحلى لابن حزم ۷/ ۲۱۴ وما بعدها.

قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الْعَصْرَ) هرکس رکعتی از نماز صبح را قبل از طلوع خورشید، دریابد، نماز صبح را نیز دریافته است و هر کس یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب خورشید دریابد، نماز عصر را دریافته است. در این حدیث کسی که عمدا نماز را به تاخیر انداخته از کسی که آن را از روی فراموشی به تاخیر انداخته، استثنا نشده است. و همگی از رسول الله روایت کرده‌اند که: هرکس یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب دریابد، آن را دریافته و باقی آن را در وقت مغرب نیز می‌خواند که باقی آن پس از خروج وقت عصر می‌باشد. و فرقی بین کسی که نماز عصر را عمدا و یا از روی فراموشی و یا کوتاهی کردن به تاخیر می‌اندازد و کاملا آن را پس از خروج وقتش می‌خواند و بین کسی که قسمتی از نماز عصر را عمدا و یا از روی فراموشی و یا کوتاهی کردن پس از خروج وقتش می‌خواند، از لحاظ رای و نظر نمی‌باشد.

دلیل دیگر آنست که: رسول الله ﷺ و اصحاب ایشان در روز خندق به سبب جنگی که مشرکین تدارک دیده بودند، مشغول آن شده و نماز ظهر و عصر را نخواندند تا اینکه خورشید غروب کرد، که در این روز رسول الله ﷺ و اصحابشان نه خواب ماندند و نه نماز را فراموش کردند و بلکه بین مسلمین و کفار در این روز جنگ خونین و کشت و کشتاری هم نبود، با این وجود نماز ظهر و عصر را در شب خواندند.

دلیل دیگری که در این زمینه می‌باشد، آنست که: رسول الله در روز بازگشت از خندق به اصحابشان در مدینه فرمودند^(۱): (لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ) هیچ کس نماز عصر را جز در بنی قریظه نخواند. که اصحاب از مدینه خارج شدند در حالیکه برخی از ایشان به سبب ترس از خروج وقت، نماز عصر را در میان راه خواندند و برخی آن را در بنی قریظه پس از غروب آفتاب خواندند. چرا که رسول الله ﷺ به ایشان فرمودند: (لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ) با این وجود رسول الله هیچ یک از دو گروه را

۱- البخاري (۹۴۶) (۴۱۱۹) و مسلم (۱۷۷۰).

سرزنش نکردند، در حالیکه هر دو گروه نه نماز را فراموش کردند و نه از نماز خواب ماندند و برخی نماز را به گونه‌ای به تاخیر انداختند که وقتش خارج شد، و آن را پس از وقتش خواندند و رسول الله ﷺ با وجودیکه از این عملشان آگاهی داشتند، بدانها تذکر ندادند که نمازی که در وقتش خوانده نشود، پس از خروج وقتش قضا نمی‌شود.

دلیل دیگر آنست که رسول الله ﷺ فرمودند: (سیکون بعدی أمرء يؤخرون الصلاة عن میقاتها) براستی که پس از من امرا و پادشاهانی می‌آیند که نماز را از وقت مقررش به تاخیر می‌اندازند. صحابه گفتند: آیا همراه آن‌ها نماز بگزاریم؟ فرمودند: بله.

از ابن المثنی العصمی روایت است که گفت: از همسر عبادۀ بن صامت از عبادۀ به من خبر رسیده که گفت: ما نزد رسول الله ﷺ بودیم که فرمودند: (إنه سیجیء بعدی أمرء تشغلهم أشياء حتی لا یصلوا الصلاة لمیقاتها) براستی که پس از من امرا و پادشاهانی می‌آیند که امور مختلفی آن‌ها را به گونه‌ای به خود مشغول می‌کند که نماز را در موعد مقرر آن نمی‌خوانند. صحابه گفتند: یا رسول الله همراه آن‌ها نماز بگزاریم؟ فرمودند: بله. ابو عمر می‌گوید: ابوالمثنی الحمصی، همان أملوکی نیز می‌باشد که ثقه است. در این حدیث رسول الله ﷺ خواندن نماز را پس از وقتش مباح قرار داده‌اند و فرمودند که نماز فقط در وقت خودش خوانده می‌شود. و احادیثی که در آن وصف تاخیر نماز تا خروج وقتش توسط پادشاهان و امرا ذکر شده، جداً زیاد می‌باشد و در حقیقت امرایی از بنی امیه بودند که اکثرشان نماز جمعه را در غروب می‌خواندند. رسول الله ﷺ فرمودند: (إِنَّمَا التَّفْرِيطُ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ الصَّلَاةَ حَتَّى يَجِيءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ الْأُخْرَى) کوتاهی و اهمال تنها بر کسی است که نماز نخوانده تا اینکه وقت نماز دیگر داخل می‌شود. در حالیکه آن‌ها می‌دانستند که وقت ظهر در حضر تا زمانی است که وقت عصر داخل نشده است.

این مساله از وجوه صحیحی روایت شده که برخی از آن‌ها را در ابتدای کتاب - الاستذکار- در بحث مواقیت نماز آورده‌ام.

و از ابو قتاده رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: (لَيْسَ فِي النَّوْمِ تَفْرِيطٌ، إِنَّمَا

التَّفْرِيطُ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ الصَّلَاةَ حَتَّى يَجِيءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ الْأُخْرَى) در خوابیدن تفریط و کوتاهی نیست، بلکه تفریط بر کسی است که نماز نخوانده باشد تا اینکه وقت نماز بعدی فرا می‌رسد، و چنین کسی تقصیر و کوتاهی کردن و تفریط را مرتکب شده است. رسول الله ﷺ کسی را که اینگونه عمل کرده، سهل انگار نامیده است و سهل انگار معذور نمی‌باشد و در نزد همه از جهت عذر همچون کسی که از نماز خواب مانده و یا آن را فراموش کرده، نمی‌باشد، با این وجود رسول الله ﷺ نمازش را به همراه تفریط و سهل انگاری وی جایز دانستند.

در حدیث ابی قتاده روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: (وَإِذَا كَانَ الْغَدُ فليصلها لميقاتها) فردا که فرا رسید، آن را در موعد مقرر خودش بخوان. که این حدیث در قضای نمازی که به سبب کوتاهی ترک شده چه در زمان یادآوری آن و چه بعد از یادآوری آن، بسیار واضح و روشن می‌باشد. و این حدیث ابوقتاده اسنادش صحیح می‌باشد جز اینکه در این معنا با حدیث عمران بن حصین در مورد خواب ماندن رسول الله ﷺ از نماز صبح در سفر معارض می‌باشد. که در آن آمده که صحابه گفتند: یا رسول الله آیا فردا، قضای آن را در وقت خودش بخوانیم؟ فرمودند: (لا، إِنْ اللَّهُ لَا يَنْهَاكُمْ عَنِ الرِّبَا ثُمَّ يَقْبَلُهُ مِنْكُمْ) خیر، الله متعال شما را از ربا نهی نکرده که پس از آن از شما قبول کند.

و از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله ﷺ شبیه آن روایت شده است که در این مساله همه اسانید را در مقدمه ذکر کردیم. و از عبدالرحمن بن علقمه - که از جمله صحابه ذکر شده - روایت است که گفت: وفد ثقیف بر رسول الله ﷺ وارد شدند و در آن روز از آنحضرت صلی الله علیه و آله به گونه‌ای سوال پرسیدند که بدان سبب رسول الله ﷺ نماز ظهر را با نماز عصر خواندند. کمترین آنچه که از حدیث بر می‌آید، آنست که رسول الله ﷺ نماز را از وقتی که در آن نماز می‌خواندند به سبب آنچه که بدان مشغول شدند، به تاخیر انداختند. و عبدالرحمن بن علقمه از ثقات تابعین و بزرگانشان می‌باشد.

در حقیقت علما اجماع کرده‌اند که هرکس نماز را عمدا ترک کند تا اینکه وقتش خارج

شود، از فرمان الله متعال سرپیچی کرده و گنه کار می‌باشد. و برخی ذکر کرده‌اند که این عمل از گناهان کبیره می‌باشد. و اجماع کرده‌اند که بر گنه کار و سرکش، لازم است که از گناهِش با پشیمانی نسبت به عملش و اعتقاد ترک بازگشت به سوی آن، توبه کند. الله متعال در سوره نور آیه ۳۱ می‌فرماید: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^(۳۱) ای مؤمنان، همگی به سوی خدا برگردید (و از مخالفت‌هایی که در برابر فرمان خدا داشته‌اید توبه کنید) تا رستگار شوید.

و هرکس که بر او حق الله و بندگانش باشد، بر وی لازم است که خود را با ادای آن حق از ذمه‌ی آن خارج کند. و در حقیقت رسول الله ﷺ حق الله متعال را به حقوق انسانها نسبت به هم، تشبیه کرده‌اند، آنجا که می‌فرمایند: (دَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى) دین الله متعال سزاوارتر است که ادا گردد.

جای تعجب است از این ظاهری که اصلی را که وی و اصحابش بدان معتقد بوده، به سبب جهل و حب وی نسبت به شذوذش، نقض کرده است و آن اینکه آنچه از فرائض که با اجماع ثابت شده، جز با اجماعی مثل آن یا سنتی که در مورد آن نزاعی نباشد، نقض نمی‌شود. و نمازهای فرض به اجماع واجب می‌باشند، که با آن با شذوذی که خارج از اقوال علمای شهرها می‌باشد، اختلاف کرده و بدون اینکه در این مورد سنتی روایت کند، از آن تبعیت می‌کند و فریضه‌ای را که بر آن اجماع شده، ساقط می‌کند و اصل خودش را نقض کرده و خود را فراموش کرده است.

پس از این ابوعمر بن عبدالبر^{رحمته} می‌گوید: مذهب داود و اصحابش وجوب قضای نمازی می‌باشد که عمدا فوت شده است. سپس می‌گوید: و این قول داود و اهل ظاهر می‌باشد و این ظاهری را جز فردی که از جماعت علمای سلف و خلف خارج شده، نمی‌بینم. و با همه‌ی مذاهب فقها مخالفت کرده است و از آنها جدا و منفرد شده است و کسی که در علم از شذوذات پیروی می‌کند، امام و پیشوای در علم نمی‌باشد و در کتابش گمان کرده که عده‌ای از صحابه و تابعین با وی در این زمینه هم رای می‌باشند. از اینرو

از ابن مسعود و مسروق و عمر بن عبدالعزیز در مورد این فرموده‌ی الله متعال ﴿أَضَاعُوا الصَّلَاةَ﴾ روایت می‌کند که مقصود از آن ضایع کردن نماز از وقتش می‌باشد و اگر آن را ترک کنند، قطعاً با ترک آن از جمله‌ی کفار می‌باشند^(۱). در حالیکه وی در مورد تکفیر کسی که عمداً نماز را ترک کرده و از اقامه‌ی آن ابا می‌ورزد، و همچنین از قتل چنین شخصی، زمانیکه به وجوب آن اقرار دارد، صحبت نمی‌کند، که در حقیقت با آن‌ها مخالفت کرده است، پس چگونه به آن‌ها احتجاج می‌کند؟

به هر حال واضح است کسی که قضایی نماز را به جا آورد، در حقیقت از ضایع کردن آن توبه کرده است. الله متعال در سوره طه آیه ۸۲ می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ ﴿۸۲﴾ من قطعاً (با غفران عظیمی که دارم) می‌آمرزم کسی را که (از کفر و گناه خود) برگردد و (به بهترین وجه) ایمان بیاورد و کارهای شایسته بکند و سپس راهیاب بشود (و این راه را تا آخر زندگی ادامه دهد). و کسی که نماز را ضایع کرده برای وی توبه‌ای جز ادای آن نمی‌باشد، همانطور که توبه‌ی از دین اشخاص، جز با ادای آن دین به صاحبش، صحیح نمی‌باشد. و هرکس نمازی را که نسبت بدان کوتاهی کرده، قضایش را به جا آورد، در حقیقت توبه کرده و عمل صالح انجام داده است و الله متعال اجر و پاداش کسی را که عمل نیکو انجام داده، ضایع نمی‌گرداند.

و از سلمان ذکر کرده که گفت^(۲): نماز، میزان است، هرکس آن را کامل انجام دهد، اجر وی کامل داده می‌شود، و هرکس از آن بکاهد، قطعاً آنچه را که الله متعال در مورد کاهندگان و مطففین فرموده است، می‌داند. که در این خبر هم حجتی برای وی نمی‌باشد، چرا که ظاهر معنای آن اینست که، مطفف و کسی که از نمازش می‌کاهد، گاهی شخصی می‌باشد که با کامل نکردن رکوع و سجده و حدود نماز، از آن می‌کاهد

۱- انظر قول ابن حزم - وهو المقصود هنا - في المحلى ۲/ ۲۴۱.

۲- مصنف عبدالرزاق (۳۷۵۰) والسنن الكبرى للبيهقي (۳۵۸۶).

گرچه نماز را در وقتش می خواند.

و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که گفت: برای کسی که نماز را در وقتش نخواند، نمازی نیست. در این مورد همچنین می گوئیم: که این قول ابن عمر رضی الله عنهما بدین معناست که: برای وی نمازی که اجزایش کامل باشد، نیست، همانطور که در حدیث آمده است^(۱): (لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ) برای همسایه‌ی مسجد، نمازی جز نمازی که در مسجد بخواند، نیست. و مانند آن این حدیث می باشد^(۲): (لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ) کسی که امانت دار نیست، ایمان ندارد.

و کسیکه نماز را قضا کند، در حقیقت آن را خوانده است و از عمل بدی که با ترک نماز مرتکب شده توبه کرده است. و هرآنچه که وی در این زمینه ذکر کرده، صحیح نبوده و در هیچ یک از آنها برای وی حجتی نمی باشد، چرا که ظاهر آن خلاف آنچه است که تاویل کرده است.

دلایل کسانی که از قضای نمازی که عمدا ترک شده، منع می کنند:

کسانی که از قضای نمازی که عمدا ترک شده، منع می کنند در مورد صحت و مقبولیت خواندن نماز پس از وقتش می گویند: درحقیقت درخشیده و خط و نشان کشیده اید، درحالی که در حکایت حقیقت سخن ما، و در آنچه که از مذاهب سلف نقل کردیم و در مورد دلایل ما، انصاف را رعایت نکردید. برآستی که نه ما و نه احدی از اهل اسلام به هیچ وجه نگفته است که با خروج وقت، نماز از ذمه‌ی شخص ساقط می گردد و وجوب آن بر وی باقی نمی ماند تا با آنچه که کسب کرده اید، بر ما بتازید و به روشی ناخوشایند ما را محکوم و مورد انتقاد قرار دهید. بلکه سخن ما و سخن کسی که از ما

۱- المستدرک (۸۹۸) والدارقطنی (۱۵۵۳) والبيهقي في السنن (۴۹۴۲) (۵۵۹۱) وضعفه الحافظ في تلخيص الحبير ۲/۳۲ وانظره في المقاصد (۱۳۰۹).

۲- شعب الإیمان (۴۰۴۵) (۴۸۷۵) وابن حبان (۱۹۴) ومسنده أحمد (۱۲۳۸۳).

حکایت می‌کند، در واقع سخن صحابه و تابعین می‌باشد که در مورد کسی که نماز را به تاخیر انداخته و آن را فوت می‌کند، بسیار از سخن شما شدیدتر می‌باشد. بدین گونه که کسیکه اینچنین عمل می‌کند، حتما عقوبت این عملش را می‌چشد و گناهی را به دوش می‌کشد که هیچ راهی برای جبران آن جز با توبه و عملی که آن را از سر بگیرد، نیست. درحقیقت ادله ای در این زمینه ذکر شد که هیچ راهی برای شما در رد آن‌ها نمی‌باشد، اگر راهی در رد آن‌ها یافتید، پس درود و سلام بر علم باد، هرکجا و همراه هرکسی که باشد. مقصود فقط طاعت الله و رسولش و شناخت آنچه که با آن آمده است، می‌باشد. در اینجا آنچرا که در کلام شما مقبول و مردود می‌باشد، بیان می‌کنیم:

۱- اما آنچه که از خوشحالی ابن عباس روایت کردید و گفتید که خوشحالی وی از نمازی که پس از طلوع خورشید خوانده شد، بدین سبب بود که رسول الله با خواندن نماز در این وقت در واقع اصحابش را که مبلغین از جانب ایشان به سوی امت بودند - آگاه کردند که مقصود الله متعال از بندگانش در مورد نماز - با وجود معین بودن وقتش - آنست که هرکس نماز را در وقتش نخواند، حتما باید قضایش را به جا آورد، و فرقی نمی‌کند که از آن نماز خواب مانده و یا اینکه عمداً آن را ترک کرده است.

این فهم از کلام ابن عباس رضی الله عنه جز گمانی محض از جانب شما نمی‌باشد که گمان کردید که مقصود ابن عباس رضی الله عنه آن بوده است. واضح است که کلام ابن عباس رضی الله عنه به هیچ وجه براین مساله دلالت ندارد و او چنین احساسی نداشته است؛ شاید این خوشحالی بزرگ ابن عباس از این نماز، تنها بدین سبب بوده که این نماز قضا شده را همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش خوانده و عملی همچون عمل آن‌ها انجام داده است و بدین سبب برای وی همچون دیگر صحابه دو اجر حاصل شده است، و این ویژگی خاصی برای آن نماز بود و در واقع تنبیهی برای شنونده بود تا گمان نکند که آن نماز با وجودیکه در وقت نیمروز و بعد از طلوع خورشید خوانده شد، ناقص بوده و هیچ اجری در آن نیست. بر

این اساس بود که ابن عباس رضی الله عنه گفت: این نماز مرا بیشتر از دنیا و آنچه که در آنست، خوشحال ساخت.

و آنچه که شما از کلام ابن عباس رضی الله عنه فهمیدید، نسبت به این فهم از کلام وی سزاوارتر و شایسته تر نمی باشد، و شاید مقصودش از این کلام آن بوده که این عمل رحمتی از جانب الله متعال بر این امت بوده، تا اینکه هرکس به سبب خواب از خواندن نماز محروم شد، بدان عمل اقتدا کرده و با تاخیر در جبران آن کوتاهی نکند. بنابراین، کجای کلام وی بر این دلالت دارد که سرور و خوشحالی او به سبب این نماز بر این اساس بوده که هرکس نماز نخواند، و عمدا نماز شب را به روز و نماز روز را تا شب به تاخیر اندازد، نمازش صحیح بوده و قبول می شود و مسئولیت وی در قبال آن برطرف می شود؟ برآستی که این فهم از کلام ابن عباس رضی الله عنه بسیار عجیب می باشد، پس ما را آگاه کنید که چگونه این فهم از کلام ابن عباس رضی الله عنه برای شما حاصل شده و از چه راهی آن را فهمیدید؟

۲- اما اینکه گفتید نسیان در لغت عرب به معنای ترک می باشد و برای آن به این

فرموده ی الله متعال استشهدا کردید: ﴿تَسْوَأُ اللَّهُ فَنَسِيَهُمْ﴾ تا آخر کلام.

آری به الله سوگند، نسیان در قرآن بر دو وجه می باشد: نسیان ترک و نسیان سهو. لیکن حمل کردن نسیان و فراموشی که در احادیث قضای نماز ذکر شده، بر فراموشی که از روی عمد باشد، به چهار دلیل باطل می باشد:

الف) رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا) هرگاه آن را به یاد آورد، بخواند. این جمله تصریح دارد که مقصود از نسیان و فراموشی که در حدیث ذکر شده، فراموشی است که از روی سهو رخ داده است نه عمد. وگرنه این قول رسول الله صلی الله علیه و آله (إِذَا ذَكَرَهَا) کلامی بی فایده بود، و هرگاه نسیان پس از ذکر و یادآوری آمده باشد، حتما مقصود از آن فراموشی است که از روی سهو باشد، همچنان که الله متعال در سوره کهف آیه ۲۴ می فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [الکھف: ۲۴] و چون دچار فراموشی شدی (وَإِنْ شَاءَ اللهُ) را نگفتی، همین که به یادت آمد، پروردگارت را به خاطر آور. و همچنین این معنی

در این فرموده‌ی رسول الله ﷺ نیز می‌باشد^(۱): (فَإِذَا نَسِيْتُ فَذَكَّرُونِي) پس هر گاه (در نماز چیزی را) فراموش کردم، مرا یاد آوری کنید.

(ب) رسول الله ﷺ فرمودند^(۲): (فَكَفَّارَتُهَا أَنْ يُصَلِّيَهَا إِذَا ذَكَرَهَا) کفاره‌ی نمازی که آن را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده، آنست که هرگاه آن را به یاد آورد، بخواند. واضح است که هرکس نماز را عمدا ترک کند و آن را پس از وقتش بخواند، نماز خواندن وی پس از وقتش، گناه فوت کردن نماز را از او نمی‌پوشاند. و در این مساله بین امت خلافتی نیست و نسبت دادن این معنا از حدیث به رسول الله ﷺ جایز نمی‌باشد که حدیث بر این حمل شود که: هرکس نماز را عمدا ترک کند، تا اینکه وقتش خارج شود، کفاره‌ی گناه فوت کردن نماز، خواندن آن پس از وقتش می‌باشد. برآستی که قبح این سخن در برابر آنچه که ما گفتیم که چنین نمازی قبول نشده و به صاحبش نفع نمی‌رساند و آن را بر ما زشت و قبیح دانستید، بزرگتر می‌باشد.

(ج) در حدیث، کسی که نماز را فراموش کرده در برابر کسی که از نماز خواب مانده، آمده است، و این مقابله مقتضی آنست که فراموشی از روی سهو بوده است نه عمد. همانطور که جملگی اهل شرع می‌گویند: کسی که خواب مانده و فراموش کرده، مواخذه نمی‌شوند.

(د) هرگاه در کلام شارع، بر فراموش کار احکامی تعلق گیرد، حتما مقصود از آن کسی می‌باشد که از روی سهو دچار فراموشی شده است و این قاعده در جمیع کلام شارع جاری می‌باشد. همچون اینکه رسول الله ﷺ فرمودند^(۳): (مَنْ نَسِيَ وَهُوَ صَائِمٌ، فَأَكَلَ أَوْ شَرِبَ، فَلَيْتَمَّ صَوْمَهُ، فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ) هر شخص روزه داری که از روی فراموشی

۱- أخرجه مسلم في المساجد (۵۷۲) جزء من حدیث في السهو في الصلاة.

۲- أخرجه مسلم (۶۸۴).

۳- البخاري (۱۹۳۳) ومسلم (۱۱۵۵) كلاهما في الصوم.

چیزی بخورد یا بیاشامد روزه‌ی خود را تمام کند زیرا (در حقیقت) الله تعالی به او طعام و شراب داده است.

۳- اما اینکه گفتید: و الله متعال حکم آندو (عامد و فراموش کار) را درمورد نماز که برای آن وقت تعیین شده و روزه فرضی که وقت آن رمضان است، بر زبان رسولش یکسان قرار داده است، بلکه هریک از آندو پس از خروج وقتش قضا می‌شود. بدین گونه که در مساله به جا آوردن قضا، در باب نماز در مورد کسی که از نماز خواب مانده و یا اینکه آن را فراموش کرده تصریح شده، همانطور که وصف کردیم، و در باب روزه در مورد مریض و مسافر نیز بدان تصریح شده است و امت اجماع کرده و همگی نقل کرده‌اند که هرکس ماه رمضان را عمدا روزه نگیرد، درحالیکه بر فرضیت آن مومن باشد و تنها از روی شرارت و سرکشی آن را ترک کرده و پس از آن توبه کند، بر وی قضای رمضان واجب است و کسی که نماز را عمدا ترک می‌کند نیز اینچنین است. تا پایان کلام.

جواب آن از چند وجه می‌باشد:

اینکه الله متعال بین کسی که نماز و روزه را عمدا ترک می‌کند و بین کسی که از روی فراموشی آن‌ها را ترک می‌کند، مساوی قرار داده است، سخن باطلی است. والله متعال به هیچ عنوان بین این دو مساوی قرار نداده و کلام ما در مورد کسی که عمدا نماز را ترک کند، آنست که وی گنه کار بوده و سرکشی کرده و بسیار کوتاهی ورزیده است. از اینرو کجا الله متعال بین حکم آندو در نماز و روزه مساوی قرار داده است؟

اما این سختتان که در این مساله بر کسی که خواب مانده و یا فراموش کرده تصریح شده، همانطور که گذشت، مقصود از نسیان و فراموشی که در حدیث ذکر شده، نسیان سهو می‌باشد که همچون خواب می‌باشد نه فراموشی که از روی عمد بوده است و حمل آن بر اینکه از روی عمد بوده به هیچ وجه صحیح نبوده و عامد در آن راهی ندارد. اما رخصتی که در مورد روزه رمضان در باب افطار برای مریض و مسافر بدان تصریح شده،

اگر چه آندو روزه را عمدا افطار می کنند، باز هم این امکان وجود ندارد که حکم کسی که نماز را عمدا ترک می کند از آن ها گرفته شود، و الله متعال و رسولش ﷺ بین کسی که نماز را عمدا و از روی سرکشی ترک کرده تا اینکه وقتش خارج شده و بین کسی که روزه را به سبب بیماری یا مسافرت ترک کرده، مساوی قرار نداده اند تا اینکه حکم یکی از دیگری گرفته شود. از اینرو کسی که روزه را به سبب بیماری یا سفر به تاخیر انداخته، همچون کسی است که نماز را به سبب خواب یا فراموشی به تاخیر انداخته است و درحقیقت این دو هستند که الله متعال و رسولش ﷺ حکمشان را مساوی قرار داده اند، که الله متعال در مورد حکم مریض و مسافر در باب روزه تصریح فرموده که آندو معذور می باشند و رسول الله ﷺ در مورد حکم کسی که نماز را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده، تصریح کردند که هر دو در تاخیر نماز معذور می باشند. که درحقیقت این دو گروه را در باب نماز و روزه با هم مساوی قرار داده اند. لیکن، کجا عامد تفریط کننده ی گنه کار با مریض و مسافر و کسی که از نماز خواب مانده و یا آن را فراموش کرده، که همه ی این ها معذور می باشند، مساوی قرار داده شده؟ و این موضوع را این مساله بیشتر واضح می کند که گاهی افطار کردن به سبب مریضی واجب می باشد، و از اینرو روزه بر وی حرام می باشد و افطار در سفر در نزد عده ای از سلف و خلف یا واجب می باشد یا اینکه افطار کردن را بهتر می دانند و یا اینکه در نزد آن ها هر دو چه افطار و یا روزه گرفتن، یکسان می باشد و یا اینکه برخی از آن ها معتقدند که بر کسی که مشقتی بر وی نیست، گرفتن روزه بهتر می باشد. به هر حال ملحق کردن کسی که عمدا و عدوانا نماز و روزه را ترک می کند به کسی که معذور می باشد، از فاسدترین ملحقات و باطل ترین قیاسها می باشد و این چیزی است که بر هیچ عالمی پوشیده نیست.

و اینکه گفتید: امت اتفاق کرده و همه و همه نقل کرده اند که هر کس ماه رمضان را عمدا روزه نگیرد چه از روی کوتاهی و یا به سبب غرور و سرکشی، و سپس توبه کرده، براو قضای آن لازم می باشد.

به شما گفته می‌شود: ده نفر از اصحاب رسول الله ﷺ، قطع نظر از دیگران را یافتیم که بدین مساله تصریح کرده‌اند. (عدم قضای روزه‌ای که عمدا ترک شده). که هرگز راهی به سوی آن نیافتید. و ائمه همچون امام احمد و شافعی و غیر ایشان ادعای این اجماعات که حاصل آن عدم علم به خلاف و نه علم به عدم خلاف است، را انکار کرده‌اند. بنابراین راهی به سوی ادعای اینچنین اجماعاتی نیست مگر در مسائلی که با علم ضروری و یقینی دانسته شود که رسول الله ﷺ با آن آمده‌اند. اما در مورد آنچه که بر آن ادله‌ی شرعی وارد شده است، بر هیچ کس جایز نیست که به سبب عدم علم به کسی که در مورد آن سخن گفته، حکمش را نفی کند. چرا که دلیل، اتباع مدلولش را واجب می‌کند و صحیح نیست که عدم علم نسبت به کسی که در مورد آن موضوع سخن گفته، به عنوان عدم معارض در آن زمینه تلقی گردد. و این طریق همه‌ی ائمه ای است که بدانها اقتدا می‌شود. امام احمد در روایتی که فرزندش عبدالله روایت کرده، می‌گوید: هرکس ادعای اجماع کند، دروغگو است، ممکن است مردم اختلاف کرده باشند. این نیز دعوی بشر مریسی و اصم می‌باشد. لیکن بگویند: در این مساله اختلافی در بین مردم نمی‌دانم. شاید اختلافی که موجود است، به وی نرسیده باشد^(۱). و در روایت مروزی می‌گوید: چگونه برای فردی

۱- قاضی می‌گوید: ظاهر این کلام بیانگر آنست که امام احمد از صحت اجماع منع کرده‌اند در حالیکه این کلام ایشان بر ظاهرش حمل نمی‌شود، بلکه این کلام را تنها به سبب ورع و زهد گفته‌اند، چرا که ممکن است کسی که در مساله ای ادعای اجماع می‌کند، در واقع خلاف موجود در آن مورد بدو نرسیده باشد و یا اینکه این کلام را در حق کسی گفتند که از خلاف سلف آگاهی ندارد و با این وجود ادعای اجماع می‌کند. چرا که ایشان در روایت عبدالله و ابی الحارث به صحت اجماع تصریح کرده و در روایت حسن بن ثواب ادعای اجماع کرده‌اند بدین گونه که امام احمد به تکبیرگفتن از صبح روز عرفه تا پایان ایام تشریق معتقد بودند، بدیشان گفته شد: استنادتان در این زمینه بر چیست؟ فرمود: به اجماع عمر و علی و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس. (المستدرک علی مجموع الفتاوی ۱۱۴/۲). و نصوص رسول الله در نزد امام احمد بن حنبل و سایر ائمه حدیث جلیل‌تر از آن بود که توهم اجماعی را که برخاسته از عدم علم به خلاف بود، بر آن مقدم کنند و اگر این

جایز است که بگوید: اجماع شده؟ هرگاه شنیدید که می‌گویند: اجماع شده، آن‌ها را متهم کنید؛ اگر بگوید در این زمینه مخالفی را نمی‌شناسم، سالم‌تر است. و در روایت ابی طالب می‌گوید: این ادعای اجماع دروغ است، چه چیزی او را آگاه کرده که مردم اجماع کرده‌اند؟ لیکن بگوید: در این مساله اختلافی را نمی‌دانم. چرا که این از آن سخنش بهتر می‌باشد که: مردم اجماع کرده‌اند. و در روایت ابی الحارث می‌گوید: برای هیچ کس شایسته نیست که ادعای اجماع کند، ممکن است مردم اختلاف کرده باشند.

و امام شافعی در حین مناظره با محمد بن حسن فرمود: برای هیچ کس جایز نیست که بگوید: اجماع کرده‌اند، تا اینکه اجماع آن‌ها را در سرزمین‌ها بدانند، دور بودن و نزدیک بودن خانه در قبول کردن اقوال اعتبار ندارد مگر اینکه گروهی از گروه دیگر نقل اقوال کنند. امام شافعی می‌گوید: محمد بن حسن به من گفت: این بسیار دشوار است؟ بدو گفتم: با وجود سختی‌اش موجود نیست. و امام شافعی در جایی دیگر می‌فرماید: ضعف ادعای اجماع آشکار و واضح می‌باشد و از کسی که با ایشان در این باب مناظره می‌کرد چیزهایی خواست که وی عاجز ماند. مناظر به ایشان گفت: آیا اجماعی هست؟ گفتم: بله، الحمدلله بسیار است، در مورد همه‌ی فرائضی که در مورد آن‌ها گنجایش جهل نمی‌باشد، اجماع می‌باشد. و این همان اجماعی است که هرگاه بگویی مردم اجماع کرده‌اند، هیچکس را نمی‌یابی که به تو بگوید: در این مورد اجماع نیست. بنابراین در مورد ادعای اجماع، این همان راهی است که بر اساس آن هرکس ادعای اجماع کند، تصدیق می‌شود.

جایز بود، قطعاً نصوص تعطیل گشته و برای هرکس که قول مخالف در مساله‌ای را نمی‌دانست، جایز بود که در آن مورد، جهلش را بر آنچه که از نصوص با وی مخالف است، مقدم کند. در واقع ادعای این نوع اجماع همان چیزی بوده که امام احمد و شافعی آن را انکار کردند نه آنچه که برخی از مردم گمان می‌کنند که ایشان وجود اجماع را بعید و نامحتمل دانسته‌اند. (اعلام الموقعین عن رب العالمین ۱/۲۴).

ایشان پس از سخنان طولانی که در مناظره‌اش ذکر می‌کند، می‌گوید: آیا در معیوب و ناقص بودن اجماع، برایت همین کافی نیست که از اصحاب رسول الله ﷺ پس از ایشان ادعای اجماع ثابت نشده است مگر در آنچه که هیچکس در آن مورد اختلافی ندارد، (همچون نماز، روزه، زکات، حج و...) تا اینکه زمانه‌ی شما رسید؟ مناظر به ایشان گفت: برخی از شما ادعای اجماع می‌کنید. ایشان فرمود: آیا از آنچه که ادعا شده، تعریف می‌کنی؟ گفت: نه. ایشان گفتند: پس چگونه در آنچه از اجماع که بدان استدلال کردی، داخل می‌شود، درحالی‌که عیب آن بر تو واضح و آشکار شد. پس هرگاه گفتی در فلان مساله اجماع است، این رای و نظر را در نزد خودت نیکو مشمار، چرا که در پیرامون خود کسی را می‌یابی که به تو بگوید: معاذالله، اگر در این مساله اجماع باشد؟ و امام شافعی در رساله‌اش می‌گوید: آنچه که در مورد آن خلاف دانسته نشده، پس در آن اجماعی نیست.

این کلام ائمه‌ی اهل علم در مورد ادعای اجماع بود، همانطور که مشاهده کردی. به اصل کلام و مقصود اصلی بازگشته و می‌گوییم: چه کسی از اصحاب رسول الله ﷺ گفته است: هرکس نماز را عمداً و بدون عذر ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، و آن را پس از وقتش بخواند، این نماز از وی قبول شده و به صاحبش نفع رسانده و با خواندن آن پس از وقتش بری الذمه می‌گردد؟

الله متعال می‌داند که هیچیک از صحابه را نیافتیم که بدان سخن گفته باشد. درحالی‌که از صحابه و تابعین برخلاف آن را نقل کردیم که حکایت آن گذشت.

و حسن بدانچه که ما گفتیم تصریح کرده است، محمد بن نصر مروزی در کتابش در باب نماز می‌گوید^(۱): اسحاق روایت کرده که نصر از اشعث از حسن روایت کرده که گفت: هرگاه شخصی یک نماز را عمداً ترک کند، براستی که آن را قضا نمی‌کند.

۱- تعظیم قدر الصلاة (۱۰۷۸).

محمد می‌گوید: این قول حسن احتمال دو معنا را دارد:
 معنای اول: وی کسی را که نماز را عمدا ترک کند، تکفیر می‌کند که بر این اساس بر وی قضایی نیست، چرا که کافر به قضای آنچه که در حال کفرش ترک کرده، پس از اسلام آوردن امر نشده است.

معنای دوم: احتمال دیگر آنست که وی این شخص را با ترک نماز کافر نمی‌داند. بلکه معتقد است که الله متعال تنها نماز را در وقتی معلوم فرض کرده است؛ پس هرگاه به گونه‌ای ترک شود که وقتش از بین رود، به سبب ترک نماز فرض که در وقتی معین بدان امر شده، دچار معصیت گشته است. و اگر آن را پس از وقتش بخواند، درحقیقت نماز را، در وقتی که بدان امر نشده خوانده است، از اینرو این گونه عملکرد وی، که آنچرا که بدان مامور نشده را به جای آنچه که بدان مامور شده انجام دهد، به وی نفعی نمی‌رساند. و اگر علما بر خلاف آن اجماع نکرده بودند، این قول عجیبی نبود.

محمد می‌گوید: کسیکه درمورد قضای نمازی که عمدا ترک شده اینگونه اعتقاد داشته باشد، بر اساس قیاس باید درمورد نماز کسی که از آن خواب مانده و یا نماز را فراموش کرده تا اینکه وقتش خارج شده، نیز اینچنین می‌گفت، که قضای این دو نیز واجب نمی‌باشد، البته اگر این خبر از رسول الله ﷺ روایت نمی‌شد که فرمودند: (مَنْ نَامَ عَنْ صَلَاةٍ أَوْ نَسِيَهَا فَلْيُصَلِّهَا إِذَا اسْتَيْقَظَ أَوْ ذَكَرَ) هرکس از نماز خواب مانده یا آن را فراموش کرد، هرگاه بیدار شد و یا آن را به یاد آورد، بخواند. و همچنین اگر این خبر که رسول الله ﷺ از نماز صبح خواب ماندند و قضای آن را پس از وقتش به جا آوردند، نمی‌بود. پس وقتی که از رسول الله ﷺ در این مورد روایت شده، قضای آن بر کسی که آن را ترک کرده، واجب بوده و بهره‌ی رای و نظر در این مورد باطل می‌باشد.

درحقیقت محمد خلاف را در این مساله صریحا نقل کرده و گمان کرده که امت بر خلاف آن اجماع کرده‌اند که این گمان وی احتمال دو معنا را دارد:

۱- وی معتقد است که اجماع پس از خلافتی که بوده، منعقد شده است.

۲- و یا اینکه او معتقد است که مخالفت یک نفر در منعقد شدن اجماع خللی وارد نمی‌کند.

که در این دو مساله نزاع معروفی می‌باشد.

اما اینکه محمد می‌گوید: اگر خبر نمی‌بود، قیاس مقتضی آن بود که کسی که خواب مانده و فراموش کرده نیز همچون کسی که نماز را عمدا ترک کرده، قضای نماز را به جا نیاورد. باید گفت: اینگونه که گمان می‌کنید، نیست چرا که وقت نماز برای کسی که خواب مانده و یا فراموش کرده، درحقیقت همان وقتی است که آن را به یاد آورده و متوجه آن شده است و همانطور که گذشت برای وی وقتی غیر از آن نمی‌باشد، والله اعلم.

اما اینکه گفتید: که همه و همه نقل کرده‌اند و امت اجماع کرده‌اند که هرکس ماه رمضان را به عمد و از روی سرکشی و شرارت روزه نگیرد، بر وی قضای آن لازم است. باید گفت: اگر این مساله از اصحاب رسول الله ﷺ روایت شده، پس نقل آن کجاست؟ درحالیکه اهل سنن و امام احمد در مسند از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت می‌کنند که فرمودند^(۱): (مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ رَمَضَانَ فِي غَيْرِ رُخْصَةٍ رَخَّصَهَا اللَّهُ لَهُ لَمْ يَقْضِ عَنْهُ صِيَامُ الدَّهْرِ) هرکس روزی را در رمضان بدون رخصت الهی و مجوز شرعی که الله متعال برای وی مقرر کرده، افطارکند، اگر تمام ایام روزه باشد، نمی‌تواند قضای آن را به جا آورد. و این روایت معروف است. بنابراین کجاست روایتی که از رسول الله ﷺ یا از اصحاب ایشان وارد شده که بیانگر این باشد که: هرکس رمضان یا برخی از آن را روزه

۱- أحمد (۹۰۱۴) وأبوداود (۲۳۹۶) والترمذي (۷۲۳) وابن ماجه (۱۶۷۲) کلهم في الصوم وإسناده غريب كما في المجموع ۳۲۹/۶ وقال الترمذي عقبه: لانعرفه إلا من هذا الوجه وسمعت محمدا (البخاري) يقول: ابوالمطوس اسمه يزيد بن المطوس ولا اعرف له غير هذا الحديث وذكر المنذري في الترغيب والترهيب ۱۰۸/۲ عن ابن حبان أنه لا يجوز الاحتجاج بها انفراداً به. والله أعلم.

نگیرد بر وی جایز است که به تعداد روزهایی که روزه نگرفته، روزه بگیرد؟
 اما اینکه گفتید: نماز و روزه دین ثابتی می‌باشند که حتما ادا می‌شوند، گرچه وقتی که
 برای آن‌ها تعیین شده، خارج شود، چرا که رسول الله ﷺ فرمودند: (دَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ
 يُقْضَى) دین الله متعال سزاوارتر است که ادا گردد.

در پاسخ می‌گوییم: این دلیل مبنی بر دو مقدمه می‌باشد:

الف) نماز و روزه دیون ثابتی بر ذمه‌ی کسی است که آن را عمدا ترک کند.

ب) این دین قابل ادا می‌باشد، پس ادای آن واجب می‌باشد.

اما مقدمه‌ی اول: که در آن نزاعی نیست و از اهل علم کسی را سراغ نداریم که بگوید:
 با تاخیر کردن در وقت، نماز از ذمه‌ی وی ساقط می‌شود. درحالی‌که شما گمان بردید که
 ما بدان معتقدیم، و بدین سبب ما را به باد انتقاد گرفته و هیاهو به پا کردید، با وجودیکه
 نه ما و نه احدی از اهل اسلام بدان سخن نگفته‌اند.

اما مقدمه‌ی دوم: که در آن نزاع می‌باشد، و شما در این باب دلیلی اقامه نکردید و بلکه
 ادعایتان بر آن، خود ادعایی است که محل نزاع می‌باشد. قابل ادا بودن این نماز را مقدمه
 ای از مقدمات دلیل قرار داده و حکم (وجوب ادا) را با خودش ثابت کرده‌اید.

درحالی‌که منازعین شما در این مساله می‌گویند: برای مکلف راهی به سوی جبران
 نمازی که فوت شده، باقی نمی‌ماند و الله متعال ادای این حق را جز در وقتی که برای آن
 تعیین کرده و جز با صفتی که آن را مشروع قرار داده، نمی‌پذیرد. و ادله‌ای که شنیدید،
 در این مساله اقامه شد. بنابراین دلیل بر اینکه این حق در غیر از وقتی که شرعا برای آن
 محدود قرار داده شده، قابل ادا بوده و انجام آن پس از خروج وقتش عبادت می‌باشد،
 چیست؟

اما این فرموده‌ی رسول الله ﷺ که: (فَأَقِضْ اللَّهُ، فَهُوَ أَحَقُّ بِالْقَضَاءِ)^(۱) پس (دین) خدا را

۱- البخاري في الأيمان والنذور (۶۶۹۹) والاعتصام (۷۳۱۵).

قضا کن چراکه دین خدا برای ادا کردن، شایسته تر است. و اینکه فرمودند: (دَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى). باید گفت که رسول الله ﷺ آن را در حق معذور فرمودند نه کسی که در ادای آن کوتاهی کرده است.

و ما می‌گوییم: به مانند اینچنین دیونی، قضایش قبول می‌شود. چرا که رسول الله ﷺ این حدیث را در مورد نذر مطلق فرمودند که برای آن مدت زمان خاصی که دو طرف آن معین شده باشد، وجود ندارد. در صحیحین از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود^(۱): زنی گفت: یارسول الله، مادرم در حالی فوت شد که بر ذمه‌اش روزهی نذر بود، آیا می‌توانم به جای او روزه بگیرم؟ فرمودند: (أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ عَلَى أُمَّكِ دَيْنٌ فَقَضَيْتِهِ، أَكَانَ يُؤَدِّي ذَلِكَ عَنْهَا؟) اگر مادرت بدهکار می‌بود و بدهکاری‌اش را می‌پرداختی، از جانب او ادا نمی‌شد؟ گفت: بله، فرمودند: (فَصُومِي عَنْ أُمَّكِ) پس از جانب مادرت روزه بگیر.

و در روایتی آمده است^(۲): زنی در دریا سفر کرد، پس نذر کرد، اگر الله متعال وی را از دریا نجات دهد، یک ماه روزه بگیرد که الله متعال وی را نجات داد. پس از این روزه نگرفت تا اینکه مرد. پس دختر یا خواهرش نزد رسول الله ﷺ آمده و این مساله را با رسول الله ﷺ در میان گذاشتند. رسول الله ﷺ فرمودند: (صُومِي عَنْهَا) از جانب وی روزه بگیر.

همچنین به قضای حج که از این نوع دیون بوده و وقت آن جز با اتمام عمر تمام نمی‌شود، نیز امر شده است. در مسند و سنن^(۳) از عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما روایت شده که گفت: مردی از قبیله‌ی خثعم نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: پدرم در حالی اسلام را درک کرد که مردی پیر بوده و استطاعت سفر کردن را نداشت در حالیکه حج بر او فرض بود،

۱- مسلم (۱۱۴۸) و بخاری (۱۹۵۲).

۲- أبوداود (۳۳۰۸).

۳- المسند (۱۶۱۲۵) والنسائی فی المناسک الحج (۲۶۳۸).

آیا می‌توانم از جانب او حج را به جا آورم؟ رسول الله ﷺ فرمودند: (أَنْتَ أَكْبَرُ وَلَدِهِ؟) تو بزرگترین فرزندش هستی؟ گفت: بله، پس فرمودند: (أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ عَلَى أَبِيكَ دَيْنٌ فَقَضَيْتَهُ عَنْهُ، أَكَانَ ذَلِكَ يُجْزِي عَنْهُ؟) اگر پدرت بدهکار می‌بود و و بدهکاری‌اش را می‌پرداختی، از جانب او کافی نبود؟ گفت: بله، فرمودند: (فَأَحْجُجْ عَنْهُ) پس از جانب وی حج کن.

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است ^(۱) که زنی از قبیله‌ی جهینه نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: مادرم نذر کرده بود که حج کند که حج نکرد تا مرد، آیا از جانب وی حج را به جا آورم؟ رسول الله ﷺ فرمودند: (نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا، أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ عَلَى أُمِّكَ دَيْنٌ أَكُنْتِ قَاضِيَةً؟ أَقْضُوا لِلَّهِ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ) آری، از جانب وی حج کن، اگر مادرت بدهکار می‌بود، آیا بدهکاری‌اش را پرداخت نمی‌کردی؟ پس وام خدا را ادا کن. زیرا ادای حق خدا، واجب‌تر است.

همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است ^(۲) که گفت: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: پدرم در حالی مرد که حج اسلام بر عهده‌ی وی بود. آیا به جای او حج کنم؟ رسول الله ﷺ فرمودند: (أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ أَبَاكَ تَرَكَ دَيْنًا عَلَيْهِ أَقْضَيْتَهُ عَنْهُ؟) اگر پدرت پس از مردن دینی را از خود برجای گزارده باشد، آیا آن را از جانب وی نمی‌پردازی؟ گفت: بله می‌پردازم. رسول الله ﷺ فرمودند: (فَأَحْجُجْ عَنْ أَبِيكَ) پس از جانب پدرت حج کن.

ما نیز در مورد چنین دینی که قابل ادا باشد، می‌گوییم: دین الله سزاوارتر است که ادا گردد. بنا بر آنچه گفته شد، واضح گردید که قضایی که در این احادیث بدان اشاره شد، قضای عباداتی است که طرفین وقتش محدود نمی‌باشد. درحالی‌که کسی که نماز - عبادتی که از لحاظ وقت دو طرف آن محدود می‌باشد - را عمدا ترک می‌کند، در واقع با

۱- البخاری (۱۸۵۳) و مسلم (۱۳۳۴) والنسائی (۲۶۳۳) و جامع الأصول ۳/ ۴۲۰.

۲- الدارقطنی (۲۶۰۹).

فوت کردن آن از روی غرور و سرکشی، علنا مرتکب معصیت الله متعال شده است، از اینرو این نوع دین مستحق آنست که در زمره ی قضای عباداتی که وقت آن محدود نمی باشد، به شمار نیامده و از صاحبش قبول نشود مگر اینکه قضای آن را بر صفتی که مشروع قرار داده شده (به سبب خواب یا فراموشی) به جا آورد، بر این اساس اگر قضای آن را بر غیر از آن صفت انجام دهد، بدو نفع نمی رساند.

۴- اما اینکه گفتید: در صورتیکه خواب مانده و کسی که نماز را فراموش کرده - درحالی که هردو معذور می باشند - نماز را پس از خروج وقتش قضا می کنند، کسی که عمدا نماز را ترک می کند، بر قضا کردن آن سزاوارتر می باشد.

پاسخ آن از چند وجه می باشد:

الف) معارضه و مخالفت با آنچه که صحیح تر و یا به مانند آن می باشد؛ و آن اینکه گفته شده: از صحت و قبولی قضای نماز پس از وقت، توسط کسی که معذور و مطیع الله و رسولش ﷺ بوده و در انجام آنچه که بدان امر شده کوتاهی نکرده، قبولیت و صحت نماز کسی که از حدود الله متعال تجاوز کرده و امرش را ضایع گردانیده و حقتش را عمدا و عدوانا ترک کرده لازم نمی آید. بنابراین قیاس کردن کسی که عمدا نماز را ترک کرده به کسی که با فوت شدن غیر عمدی نماز، معذور می باشد، در قبولیت و صحت عبادت و بری الذمه شدن وی، از فاسدترین قیاس ها می باشد.

ب) کسی که به سبب خواب یا فراموشی معذور می باشد، در واقع نماز را در غیر از وقت خودش نمی خواند، بلکه نماز را در وقتی که الله متعال برای او مشخص کرده، می خواند و وقت نماز در حق وی زمانی می باشد که از خواب بیدار شده و یا آن را به یاد می آورد. همانطور که رسول الله ﷺ فرمودند: (مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَوْقْتُهَا إِذَا ذَكَرَهَا) هرکس نماز را فراموش کرد، وقت آن زمانی است که آن را به یاد آورد.

بنابراین وقت دو نوع می باشد: وقت اختیار و وقت عذر. که وقت کسی که خواب مانده و یا دچار فراموشی شده زمانی است که از خواب بیدار شده و یا آن را به یاد آورد

و در اینصورت فرد معذور نماز را جز در وقتش نخوانده است. براین اساس چگونه کسی که عمدا و عدوانا نماز را ترک کرده و آن را در غیر وقتش می‌خواند بروی قیاس می‌شود؟

۳- شریعت در مصادر و موارد مختلف بین عامد و فراموش کار و بین معذور و غیر آن فرق گذاشته است و این چیزی نیست که مخفی باشد، بنابراین الحاق یکی بر دیگری جایز نیست.

۴- ما قضای نماز را از کسی که عمدا در ادای آن کوتاهی کرده، ساقط نکردیم و کسی را که معذور است بدان امر نکردیم تا اینکه آنچه ذکر کردید حجتی بر علیه ما باشد، بلکه متجاوز سهل انگار را بر وجهی که راهی برای وی به سوی جبران آن نباشد، ملزوم می‌کنیم تا شدت عملی در حق وی باشد و قضای آن را برای معذوری که کوتاهی نکرده، جایز می‌دانیم.

۵- اما استدلالتان به این حدیث که رسول الله ﷺ فرمودند: (مَنْ أَدْرَكَ مِنَ الصُّبْحِ رُكْعَةً قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ، وَمَنْ أَدْرَكَ رُكْعَةً مِنَ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَقَدْ أَدْرَكَ الْعَصْرَ)^(۱).

باید گفت چه چیزی از حدیث آنچرا که گفتید، تایید کرده و صحیح می‌داند! آنچرا که مقتضی قول شما در حدیث باشد، نمی‌بینم، چرا که شما می‌گویید: اینچنین شخصی نماز را به طور کامل درک کرده است، گرچه چیزی از وقتش را درک نکرده باشد، بدین معنا که وی حتی با خواندن نماز به طور کامل پس از وقتش آن را درک کرده و این نماز وی صحیح بوده و او را بری الذمه می‌کند. بنابراین اگر خواندن نماز پس از وقتش صحیح می‌بود و از صاحبش قبول می‌شد، در حدیث ادراک نماز، به یک رکعت در وقتش معلق

۱- هرکس رکعتی از نماز صبح را قبل از طلوع خورشید، دریابد، نماز صبح را نیز دریافته است و هر کس یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب خورشید دریابد، نماز عصر را دریافته است.

نمی‌شد. و این واضح است که رسول الله ﷺ فرمودند، هرکس یک رکعت از نماز عصر را درک کرد، نمازش بدون گناه صحیح می‌باشد، بلکه وی به سبب تاخیر عمدی در نماز تا آخر وقت، گناه کار می‌باشد، چرا که وی امر شده که همه‌ی نماز را در وقتش بخواند.

پس دانسته شد که ادراک نماز، گناه تاخیر عمدی آن را از وی دور نمی‌کند، بلکه وی در چنین حالتی نماز را در حالی درک کرده که گناه کار می‌باشد. و اگر خواندن نماز پس از غروب صحیح می‌بود، تفاوتی میان اینکه یک رکعت از آن را در وقتش درک کند یا اینکه چیزی از نماز را در وقتش درک نکند، نبود.

اما اگر بگویید: تفاوت تنها در گناه می‌باشد، به گونه‌ای که اگر نماز را تا پس از غروب به تاخیر اندازد، گناهِش بیشتر می‌باشد، در پاسخ گفته شده: رسول الله بین ادراک یک رکعت و یا عدم آن به سبب کم یا زیاد بودن گناه فرق نگذاشتند، بلکه در ادراک و عدم ادراک نماز بین کسی که یک رکعت را در وقت دریافته و کسی که حتی یک رکعت هم در وقت آن دریافته است، فرق گذاشته‌اند. و شکی نیست که گناه کسی که تمام نماز را از وقتش فوت می‌کند بزرگتر از کسی است که اکثر نماز را از وقتش فوت می‌کند و گناه کسی که اکثر نماز را در وقتش فوت می‌کند بزرگتر از کسی است که تنها یک رکعت از نماز را در وقتش فوت می‌کند. بنابراین ما از شما می‌پرسیم و می‌گوییم: این ادراکی که با یک رکعت حاصل شده چیست؟ آیا این ادراک گناه تاخیر عمدی آن را رفع می‌کند؟ که طبعاً هیچکس بدین مسأله قائل نیست، یا اینکه این ادراک مقتضی صحت است؟ که در اینصورت هیچ تفاوتی در آن بین کسی که نماز را به طور کلی فوت می‌کند و کسی که تمام نماز جز یک رکعت را فوت می‌کند، نیست؟

۶- اما استدلالتان به اینکه رسول الله ﷺ در روز خندق بدون اینکه خواب و یا فراموشی در میان باشد، نماز را به تاخیر انداخته و پس از وقتش آن را قضا کردند.

در پاسخ گفته شده: پروردگارا چقدر عجیب است، اگر ما همچون این سختتان

می‌آوریم، قیامتت را به پا می‌کردید و قیامت ما را نیز با تاختن بر ما به پا می‌کردید. چگونه بر کسی که نماز را فوت کرده و در این عمل عصیان و سرکشی الله متعال را مرتکب شده و از حدودش تجاوز کرده و مستوجب عقاب و عذاب می‌باشد به فوتی که از فرمانبردارترین خلق الله متعال و مورد رضایت‌ترین ایشان در نزد الله و متبع‌ترین ایشان در امر الله صادر شده، استدلال می‌کنید؟ درحالی‌که ایشان در این تاخیر مطیع الله متعال و پیرو رضایت حق تعالی بودند؟

و این تاخیر رسول الله ﷺ یا به خاطر فراموشی بوده و یا اینکه عمداً آن را به تاخیر انداختند و در هر دو تقدیر، به هیچ وجه برای شما در آن حجتی نمی‌باشد. چرا که اگر این تاخیر از روی فراموشی بوده، ما و سایر امت به موجب آن می‌گوییم: که فراموش کننده‌ی نماز هرگاه آن را به یاد آورد، می‌خواند و اگر عمداً بوده، آن تاخیر نماز از وقتی به وقت دیگر که بدان اجازه داده شده، بوده است همچون تاخیر نماز ظهر تا وقت عصر و تاخیر مغرب تا وقت عشاء برای مسافر و معذور.

علما در مورد کسی که در حال جنگیدن با دشمن، وقت نماز بر او وارد شده، بر سه قول اختلاف کرده‌اند: الف) وی نماز را به تاخیر نیندازد و بر حسب حالی که در جنگ دارد، نماز بگذارد. و گفته‌اند: تاخیری که در روز خندق بوده، منسوخ می‌باشد و این مذهب امام شافعی و مالک و آنچه که در مذهب امام احمد مشهور است، می‌باشد. ب) در این حالت نماز به تاخیر می‌افتد، همانطور که رسول الله ﷺ نماز را در روز خندق به تاخیر انداختند و این مذهب امام ابوحنیفه می‌باشد.

قائلین به قول اول این نظر را اینگونه پاسخ داده‌اند: تاخیر نماز در روز خندق قبل از مشروع شدن نماز خوف بوده است، وقتی که نماز خوف مشروع شد، پس از آن حتی در یک غزوه نماز را به تاخیر نینداختند.

حنفیه نیز این استدلال را پاسخ داده و گفته‌اند: نماز خوف بر آن وجه، تنها برای زمانی مشروع قرار داده شده که هنوز جنگ درنگرفته و جوش نخورده است که در این زمان

امکان آن هست که نماز خوف را آنگونه که الله متعال بدان امر کرده، خوانده شود بدینگونه که دو صف برپا شود که یک صف نماز می‌خواند و صف دیگر نگهبانی می‌دهد، اما در زمان درگیری و اوج جنگ اینگونه عمل کردن ممکن نیست. بنابراین تاخیر نماز در زمان اشتغال به جنگ با دشمن واقع می‌شود درحالیکه نماز خوف برای زمان روبرو شدن با دشمن قبل از شروع درگیری بین طرفین مشروع شده است. از اینرو هر یک از آن‌ها جایگاه خود را دارد.

(ج) و گروه سوم گفته‌اند: اینچنین شخصی بین مقدم داشتن نماز و خواندن آن بر حسب حالش و بین تاخیر آن تا زمانیکه خواندن نماز برای وی مقدور شود، مخیر می‌باشد. این مذهب گروهی از اهل شام و یکی از دو روایتی که از امام احمد روایت شده، می‌باشد. چرا که صحابه رضی الله عنهم نیز اینگونه عمل کرده‌اند و آن در قصه‌ی بنی قریظه می‌باشد که ان شاء الله پس از این، آن را ذکر می‌کنیم.

بنابراین اقوال سه گانه، هیچگونه حجتی برای گنه کار سهل انگار متجاوز نمی‌باشد، کسی که قطعاً عقوبت و عذاب الله متعال و گناه فوت کردن نماز به وی باز می‌گردد.

و درحقیقت بر اساس این اقوال، جواب استدلال‌تان به تاخیر عمدی نماز عصر توسط صحابه تا بعد از غروب خورشید، خارج می‌شود؛ زمانیکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ) هیچ کس نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه. که عده‌ای نماز را در راه خواندند و گفتند: تاخیر نماز از ما خواسته نشده، پس نماز را در راه خواندند و گروه دیگر از خواندن نماز جز در بنی قریظه امتناع ورزیدند. که بدین سبب نماز را پس از غروب در بنی قریظه خواندند. با این وجود رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ یک از دو گروه را سرزنش نکردند، چرا که گروهی که نماز را به تاخیر انداختند از رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت کرده و بر این اعتقاد بودند که تاخیر این نماز واجب، و وقت آن زمانی است که بدان امر شده‌اند و آن رسیدن شان به بنی قریظه، می‌باشد.

با این وجود چگونه گنه‌کار سرکشی که از حدود الله متعال تجاوز کرده، برکسی که

مطیع الله و رسولش ﷺ بوده و انجام دهنده‌ی امر الله و رسولش ﷺ می‌باشد، قیاس می‌شود؟ در نتیجه این از باطل‌ترین و فاسدترین قیاس‌ها در عالم می‌باشد. وبالله التوفیق. و برآستی که برخی از علما کسانی که نماز را تا بنی قریظه به تاخیر انداختند بر کسانی که نماز را در راه خواندند، برتری داده‌اند. و دلیل آن را اینگونه ذکر کرده‌اند: چرا که آن‌ها امر رسول الله ﷺ را بر وجه حقیقی آن انجام داده‌اند درحالی‌که گروه دیگر امر ایشان را تاویل کرده و نماز را در راه خواندند.

۷- اما استدلال‌تان به حدیث رسول الله ﷺ که در آن امر کردند، همراه امراء و پادشاهانی که وقت نماز را ضایع کرده و آن را درغیر از وقتش می‌خوانند، نماز نافله بخوانید.

همچنین در این حدیث حجتی برای شما نمی‌باشد چرا که آن‌ها نماز شب را تا روز و نماز روز را تا شب به تاخیر نمی‌انداختند، بلکه نماز ظهر را تا وقت عصر و چه بسا نماز عصر را تا وقت زردی خورشید به تاخیر می‌انداختند.

و ما می‌گوییم: درحقیقت کسی که نمازی را که گنجایش جمع شدن با نماز پس از خود را دارد، گرچه معذور نباشد، آن را تا وقت نماز پس از خود به تاخیر اندازد، در حقیقت آن را در وقت نماز دوم خوانده است. همچنین هرگاه نماز عصر را تا وقت زردی خورشید و بلکه تا زمانیکه از وقت آن به اندازه یک رکعت باقی مانده است به تاخیر اندازد، برآستی که به سبب نص، نماز را خوانده است. و رسول الله ﷺ بدون اینکه خوف و یا بارانی باشد، در مدینه بین دو نماز جمع کردند که با این عمل اراده‌ی برداشته شدن حرج و مشقت از امت را داشتند^(۱). بنابراین چنین تاخیری مانع از صحت نماز نمی‌شود.

اما اینکه گفتید: رسول الله ﷺ با وجود کوتاهی شخصی در خروج وقت ظهر به وی

۱- أخرجه مسلم في صلاة المسافرين (۷۰۵) وبمعناه البخاري في المواقيت (۵۴۳).

اجازه دادند که نماز ظهر را تا وقت عصر به تاخیر اندازد.

پاسخش آنست که: به طور کلی این وقت بین دو نماز مشترک می‌باشد. رسول الله ﷺ در مدینه بدون اینکه ترس و خوفی باشد و یا اینکه مریض باشند، بین دو نماز جمع کردند که در این مسأله منازعه ای نیست. لیکن آیا رسول الله ﷺ اجازه دادند که نماز صبح در وقت ظهر بدون اینکه عذری همچون خواب و یا فراموشی باشد، خوانده شود؟ اما این که گفتید: از ابی قتاده روایت شده که رسول الله ﷺ به کسی که از نماز صبح خواب مانده بود، فرمودند: (إِذَا كَانَ الْغَدَ فليصلها لميقاتها) فردا که فرا رسید، آن را در وقت خودش بخوان. و بدان اینگونه استدلال کردید: این حدیث در ادای نماز توسط سهل انگاری که کوتاهی کرده، در زمان یادآوری و یا پس از آن واضح و آشکار می‌باشد و این حدیث صحیح الاسناد می‌باشد.

پروردگارا چقدر عجیب است، کجای این حدیث چه از لحاظ نصی یا ظاهرش و یا اشاره‌ای از جانب آن بر این دلالت دارد که سرکش متجاوز از حدود الله متعال با فوت کردن نماز از وقتش، نمازش پس از وقت صحیح بوده و با انجام آن بری الذمه شده و این نماز از وی قبول می‌شود؟ گویا شما این فرموده‌ی رسول الله ﷺ (إِذَا كَانَ الْغَدَ فليصلها لميقاتها) را اینگونه فهمیده اید: ایشان به تاخیر نماز تا روز بعد امر کرده‌اند. درحالی‌که این فهم قطعا باطل است و رسول الله ﷺ بدان سخن نگفته‌اند و حدیث در ابطال آن صریح می‌باشد. چرا که رسول الله ﷺ آن شخص را امر کردند که هرگاه بیدار شد یا اینکه آن را به یاد آورد، بخواند، و پس از این در آخر حدیث، این زیاده (إِذَا كَانَ الْغَدَ فليصلها لميقاتها) روایت شده است که مردم در این زیاده و معنایش اختلاف کرده‌اند به گونه‌ای که برخی از حفاظ حدیث گفته‌اند: این زیاده وهمی از جانب عبدالله بن رباح که حدیث را از ابی قتاده یا یکی از راویان روایت کرده، می‌باشد.

و از امام بخاری روایت شده که فرمود: این زیاده در سخن رسول الله ﷺ پیروی نمی‌شود. و امام احمد در مسندش از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت کرده که گفت: همراه

رسول الله ﷺ سفر کردم، آخر شب که فرا رسید برای استراحت فرود آمدیم که خوابیدیم و بیدار نشدیم تا اینکه خورشید ما را پوشانید، پس شخصی پریشان به منظور طهارت برخاست که رسول الله ﷺ آن‌ها را امر فرمود تا آرام بگیرند. پس از این به راه افتادیم تا اینکه خورشید ارتفاع گرفت. پس رسول الله ﷺ وضو گرفته و بلال را (به اذان دادن) امر کردند. وقتی که اذان داده شد، ایشان دو رکعت قبل از فجر را خواندند سپس اقامه‌ی نماز گفته شد و نماز گزاردیم. پس از آن صحابه گفتند: یا رسول الله، آیا قضای آن را فردا در وقتش اعاده کنیم؟ فرمودند^(۱): (أَيُّهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنِ الرَّبِّا وَيَقْبَلُهُ مِنْكُمْ؟) آیا پروردگارتان تبارک و تعالی شما را از ربا نهی کرده درحالیکه آن را از شما قبول می‌کند؟ (چرا که با قضا شدن نماز صبح تنها یک نماز بر عهده‌ی آن‌ها می‌باشد و این نماز را با رسول الله خواندند، و اگر آن را دوباره فردای آنروز در وقت صبح بخوانند، دو نماز در برابر یک نماز قضا شده می‌باشد که این ربا است).

حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد المقدسی می‌گوید: این حدیث دلیلی است بر آنچه که بخاری گفت، چرا که عمران بن حصین حاضر بوده و آنچه را که عبدالله بن رباح از ابی قتاده روایت کرده، ذکر نکرده است. و در نزد ما بین دو حدیث تعارضی نیست و رسول الله ﷺ به اعاده‌ی نماز در فردای آنروز امر نکردند، بلکه تنها آنچه را که بدان امر کردند انجام نماز صبح فردا، در وقتش می‌باشد (و در واقع بر محافظت نماز صبح فردای آنروز تاکید فرمودند تا اینکه برای بار دیگر فوت نشود) و تبیین فرمودند که با خواب و فراموشی، وقت ساقط نمی‌شود بلکه به سوی آنچه که بر آن بوده باز می‌گردد. والله اعلم.

اما اینکه گفتید: عبدالرحمن بن علقمه ثقفی روایت کرده که وفد ثقیف بر رسول الله ﷺ وارد شدند و از ایشان سوال می‌پرسیدند که به سبب آن نماز ظهر را با نماز عصر در آخر

۱- المسند (۱۹۹۶) وعزاه الهیثمی فی مجمع الزوائد ۱/ ۳۲۲ للطبرانی فی الأوسط وفیه کثیر بن یحیی وهو ضعیف.

وقت خواندند.

پاسخ این مساله و امثال آن به طور مکرر گذشت، و این تاخیر به سبب طاعت الله متعال و قصد قربت بوده است و نهایت آن اینست که رسول الله ﷺ بین دو نماز را به سبب اشتغال به امری مهم از امور مسلمین، جمع کردند. با این وجود چگونه ملحق کردن کسی که از حدود الله متعال تجاوز کرده و نماز شب را به روز و نماز روز را در شب می‌خواند، بدان صحیح است؟ براستی مساله‌ای که اینچنین دلیلی آن را حمایت کند، ضعیف می‌باشد.

اما این قول: که در نزد جمهور ترک عمدی نماز به گونه‌ای که وقت آن خارج شود، از کبائر نیست. در پاسخ گفته می‌شود: یا الله چقدر عجیب است، آیا این مساله جای نزاع دارد؟ آیا ترک عمدی نماز از بزرگترین گناهان کبیره نیست؟ رسول الله ﷺ فوت کردن نماز عصر را سبب باطل و تباه شدن عمل قرار داده‌اند، از اینرو کدام کبیره غیر از فوت کردن نماز منجر به تباهی و باطل شدن عمل می‌گردد؟

درحالیکه عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: جمع بین دو نماز بدون عذر از کبائر می‌باشد. و در این مساله حتی یک صحابه هم با ایشان مخالفت نکردند بلکه از صحابه رضی الله عنهم آثاری ثابت است که بیانگر آنست که همه‌ی آنها با این قول موافق می‌باشند. و این درحالی است که جمع کننده‌ی بین دو نماز، درحقیقت هر دو نماز را در وقت یکی از آن دو به سبب عذر می‌خواند، پس در مورد کسی که نماز صبح را عمدا و عدوانا در وقت ظهر و نماز عصر را در نیمه‌ی شب بدون عذر می‌خواند، چه می‌گوییم؟

درحالیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه تصریح کرد که الله متعال این نماز را قبول نمی‌کند و حتی یک نفر از صحابه هم با ایشان مخالفت نکرد. و الله متعال کسی را که در نماز کوتاهی کرده و آن را ضایع می‌گرداند، به ویل و غی تهدید کرده است و صحابه که داناترین امت به تفسیر آیه می‌باشند، گفتند: براستی که مقصود از آیه تاخیر نماز از وقتش می‌باشد، همانطور که حکایت آن گذشت.

شگفتا پروردگارا، کدام کبیره بزرگتر از کبیره‌ای است که عمل را نابود و تباه می‌کند و صاحبش را به مانند کسی قرار می‌دهد که مال و اهلش از وی گرفته شده است؟ و اگر تاخیر نماز روز تا شب و تاخیر نماز شب تا روز، بدون عذر از کبائر نباشد، نگرفتن روزه‌ی رمضان بدون عذر و روزه‌ی ماه شوال به جای آن از کبائر نمی‌باشد.

درحالی‌که ما می‌گوییم: بلکه این عمل بزرگتر از هر کبیره‌ای بعد از شرک به الله متعال می‌باشد و اگر بنده‌ای الله متعال را با هر گناهی غیر از شرک ملاقات کند برای وی بهتر است از اینکه عمدا و عدوانا و بدون عذر، نماز روز را به شب و نماز شب را تا روز به تاخیر اندازد.

هشام بن عروه از پدرش از سلیمان بن یسار از مسور بن خرامه روایت می‌کند^(۱) که وی زمانیکه عمر بن خطاب رضی الله عنه ضربه خورده بود، همراه ابن عباس رضی الله عنه بر ایشان وارد شدند که ابن عباس رضی الله عنه گفت: ای امیرالمومنین، نماز؛ عمر رضی الله عنه فرمود: براستی که هیچ بهره‌ای از اسلام برای کسی که نماز را ضایع می‌کند، نیست. سپس در حالی که از زخمشان خون جاری بود نماز گزاردند.

و اسماعیل بن علقیه از ایوب از محمد بن سیرین روایت می‌کند^(۲) که گفت: با خبر شدم که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مردم را تعلیم اسلام می‌دادند که عبادت الله متعال را کرده و با او چیزی را شریک قرار ندهید و نمازی را که الله متعال فرض کرده در موعد مقرر آن بر پا کنید چرا که در کوتاهی آن هلاکت می‌باشد.

و محمد بن نصر المروزی می‌گوید: از اسحاق شنیدم که می‌گوید: صحیح است که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که تارک نماز کافر است. همچنین رای اهل علم از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تا امروز این بوده که کسی که عمدا و بدون عذر نماز را ترک کند تا اینکه

۱- الدارقطنی (۱۷۵۰) وابن سعد ۳/۳۵۰ و محمد بن نصر- فی تعظیم قدر الصلاة (۹۲۵) والسنن الکبری للبيهقي (۱۶۷۳).

۲- بهذا السياق محمد بن نصر فی تعظیم قدر الصلاة (۹۳۲) و عبدالرزاق فی المصنف (۵۰۱۳).

وقتش از بین برود، کافر می‌باشد. و از بین رفتن وقت اینست که نماز ظهر را تا وقت غروب خورشید و نماز مغرب را تا طلوع فجر به تاخیر اندازد؛ فقط جمع بین اوقات نماز در آنچه که ذکر کردیم (ظهر و عصر با هم و مغرب و عشاء با هم) جایز است، چرا که رسول الله ﷺ بین دو نماز در عرفه و مزدلفه و در سفر جمع کرده و یکی را در وقت دیگری خوانده‌اند^(۱).

بنابراین زمانی که رسول الله ﷺ وقت یکی از دو نماز را درحالی، وقت دیگری قرار دادند و درحالی وقت نماز دیگر را وقت نماز اولی قرار دادند، به طور کلی در حالت عذر آن وقت برای دو نماز یک وقت محسوب می‌شود. همانطور که اگر حائض قبل از غروب خورشید پاک شود، امر شده که نماز ظهر و عصر را با هم در این وقت بخواند و اگر در آخر شب پاک شده، به خواندن نماز مغرب و عشاء با هم امر شده است^(۲).

و درحالی که به نص رسول الله ﷺ نمازی که تا قرار گرفتن خورشید در بین دوشاخ شیطان به تاخیر انداخته شود، نماز منافق است^(۳)، پس رسول الله ﷺ - که پدر و مادرم به فدایش باد - در مورد کسی که آن را پس از عشاء می‌خواند، چه می‌فرمایند؟ برآستی که الله متعال در سوره نساء آیه ۳۱ می‌فرماید: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زدائیم.

بنابراین اگر شخصی از کبائری که از آن‌ها نهی شده، اجتناب کند و مداوم نماز صبح را در وقت ظهر و عصر را بعد از عشاء بخواند - براساس نظر شما - مورد مغفرت و البته گنه کار نمی‌باشد و این چیزی است که هیچ احدی بدان سخن نمی‌گوید.

۱- الجمع في عرفه، أخرجه البخاري في الحج (۱۶۶۲) والحج في المزدلفه (۱۶۷۲) ومسلم في الحج (۱۲۸۸).

۲- قول محمد بن نصر هذا في تعظيم قدر الصلاة (۹۹۰).

۳- مسلم في المساجد ومواضع الصلاة (۶۲۲).

اما این که می‌گوید: شگفتا از این ظاهری که چگونه اصلش را نقض کرده؟ وی می‌گوید: آنچه که با اجماع واجب شده جز با اجماع ساقط نمی‌شود. در پاسخ گفته می‌شود: نهایت این کلام آنست که منازع شما، متناقض سخن گفته است که تناقض وی دلیلی بر صحیح بودن سخن شما نیست. و اگر با این استدلال اراده‌ی استصحاب دارید و اینکه نماز به اجماع بر عهده‌ی وی می‌باشد، پس مسئولیت آن جز با اجماع از وی ساقط نمی‌شود درحالی‌که این اجماع مفقود است، در پاسخ به شما گفته شده: چه کسی در مورد سقوط نماز از ذمه‌ی شخص با تاخیر آن از وقتش و بری الذمه شدن وی سخن گفته است؟ که هرکس بدان سخن گفته، بطلان آن بسیار واضح و مشخص است که نیازی به دلیل آوردن بر آن داشته باشیم. آنچه که منازعین شما می‌گویند، آنست که: نماز بر ذمه‌ی وی مقرر می‌باشد، بر وجهی که راهی به سوی ادا و جبران آن جز با بازگشت آن وقت نمی‌باشد و این محال است. سپس این اجماع را بر اجماعی شبیه آن و یا قوی‌تر از آن عرضه می‌کنیم، پس می‌گوییم: مسلمانان اجماع دارند که چنین فردی با ضایع کردن وقت نماز، سرکشی و کوتاهی و تجاوز کرده، که این اجماع جز با اجماعی مثل آن بر طرف نمی‌شود، و این درحالی است که مسلمانان اجماع نکرده‌اند که گناه و عدوان وی با انجام نماز پس از وقتش از وی برداشته می‌شود بلکه ممکن است هیچکس بدان سخن نگفته باشد.

این آنچه که متعلق به ادله‌ی دو طرف در مساله بود، می‌باشد و برای ما غرضی در ورای آن نبود؛ و در حقیقت کسی که در این مساله در استناد به کتاب و سنت و اقوال سلف صالح موفق‌تر و به حق نزدیک‌تر بود، مشخص گردید. والله المستعان.

۸- اما اگر گفته شود: رسول الله ﷺ در دو مورد کسی را که روزه را در ماه رمضان عمدا افطار کرده، امر به قضای آن روز کردند، یکی آنکه جماع کرده و دیگری آنکه عمدا استفراغ کرده است.

در سنن^(۱) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی که با همسرش در رمضان جماع کرده بود، نزد رسول الله آمد. و حدیث را ذکر می‌کند تا اینکه می‌گوید: پس برای رسول الله صلی الله علیه و آله زنبیلی از خرما که معادل ۱۵ صاع بود، آوردند و حدیث را ذکر می‌کند تا آنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (كُلُّهُ أَنْتَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ، وَصُمْ يَوْمًا مَكَانَهُ، وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ) همه‌ی آن برای تو و خانواده‌ات می‌باشد و یک روز به جای آنروز روزه بگیر و از الله متعال طلب مغفرت کن. و در نزد ابن ماجه^(۲) اینگونه روایت شده که: (وَصُمْ يَوْمًا مَكَانَهُ) یک روز به جای قضای آنروز روزه بگیر.

و در سنن و مسند^(۳) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَنْ ذَرَعَهُ الْقَيْءُ وَهُوَ صَائِمٌ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ، وَمَنْ اسْتَقَاءَ، فَلْيَقْضِ) کسی که بدون اختیار استفراغ کند، بر وی قضای روزه نیست (و روزه‌اش باطل می‌شود) و هرکس عمدا استفراغ کند (روزه‌اش باطل و) باید روزه‌اش را قضا کند. گفته شده این دو حدیث معلل^(۴) بوده و

۱- السنن الکبری للبیہقی (۸۰۶۱).

۲- ابن ماجه (۱۶۷۱) و أبوداود (۲۳۹۳) والدارقطنی (۲۲۴۱).

۳- المسند (۱۰۴۶۳) والترمذی (۷۲۰) و أبوداود (۲۳۸۰) وابن ماجه (۱۶۷۶) وابن حبان (۳۵۱۸) وأعله البخاری وأحمد كما فی نصب الراية ۲/ ۴۴۸ وصحح الألبانی فی الإرواء (۹۲۳) وصحیح الجامع (۶۲۴۳).

۴- حیث معلل به حدیثی می‌گویند که در آن برعلتی قادحه و زیان آور به صحتش، اطلاع و آگاهی یافته شود که از ارزش و اعتبار حدیث کاسته و صحت آن را زیر سوال می‌برد، درحالیکه بر حسب ظاهر، آن حدیث خالی از عیب و نقص می‌باشد. و در ظاهر حدیث اثری از آن علت به چشم نمی‌خورد و به تعبیری دقیق تر، معلل حدیثی است که راوی آن از لحاظ رفع و وقف و اتصال و انقطاع و داخل کردن حدیثی در حدیث دیگر دچار اشتباه شده باشد ولی در ظاهر، حدیث او از همه‌ی عیوب و نقائصی که به صحت حدیث ضرر می‌رساند، سالم باشد. اما محدثین باریک بین و اهل تخصص در علم حدیث بتوانند عیب‌های پنهانی این حدیث را ظاهر نموده و آن را به نقد کشند و براستی این قسم از مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین انواع علم الحدیث درایتی می‌باشد. به نقل از کتاب درآمدی بر علوم حدیث ص ۱۶۷.

ثابت نمی‌باشد.

اما قصه‌ی فردی که در رمضان جماع کرده بود؛ براستی که اصحاب حدیث این روایت را آورده‌اند درحالی‌که هیچیک از آن‌ها این زیاده را روایت نکرده‌اند و کسی که آن را ذکر کرده حجتی بر آن اقامه نکرده است، چرا که این روایت را عبدالجبار بن عمر الایلی روایت کرده که ائمه وی را تضعیف کرده‌اند. یحیی بن معین می‌گوید: لیس بشیء و حدیثش نوشته نمی‌شود. و مره می‌گوید: ضعیف است. و ابوزرعه و سعدی و نسائی نیز اینچنین می‌گویند. و بخاری می‌گوید: قوی نیست. در نزد وی مناکیر می‌باشد. ابن عدی می‌گوید: عموماً آنچه که از وی روایت شده در آن مخالفت شده و ضعف در روایاتش واضح و آشکار می‌باشد.

و ائمه اصحاب ابن شهاب همچون مالک و غیرایشان از وی این حدیث را روایت کرده‌اند که در آن این قول را (صم یوما مکانه) یک روز را به جای آن روزه بگیر، ذکر نکرده‌اند.

و ابو مروان عثمانی از ابراهیم بن سعد از لیث از ابن شهاب از حمید از ابوهریره رضی الله عنه نیز روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله به آن شخص در این قصه فرمودند: (اقض یوما مکانه) روزی را به جای آن قضایی به جا آور. و اینچنین از دروردی از ابراهیم بن سعد از لیث روایت شده است. بیهقی می‌گوید: در نزد ابراهیم، حدیث از زهری بدون این جمله می‌باشد و حجاج بن ارطاه از ابراهیم بن عامر از ابن مسیب و از زهری از حمید از ابوهریره رضی الله عنه آن را روایت می‌کند. و حجاج از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت کرده که عمرو در آن می‌گوید: وی را امر فرمودند که روزی را به جای آن قضا کند.

و هشام بن سعد از زهری از ابی سلمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که در آن آمده است: (وصم یوما مکانه واستغفر الله). که هشام در روایتش از ابی سلمه با دیگران مخالفت کرده و حدیث را حمید از ابوهریره و ابن ابی اویس روایت کرده که گفت: پدرم به من گفت که ابن شهاب او را از حمید از ابوهریره با خبر کرده که وی گفت: رسول

الله ﷺ فردی را که در رمضان روزه خواری کرده بود، امر کردند که یک روز را به جای آن به عنوان قضایی روزه بگیرد. لیکن این روایت مخالف با روایت اصحاب ابن شهاب می باشد، چرا که آن‌ها این زیاده را ذکر نکردند.

و شافعی می گوید: مالک ما را از عطاء خراسانی از ابن مسیب خبر داده که گفت: بادیه نشینی نزد رسول الله ﷺ آمد، پس از این حدیث را ذکر می کند تا اینکه می گوید، رسول الله ﷺ به آن بادیه نشین فرمودند: (فصم یوما مکان ما أصبت) پس روزی را به جای آنچه که انجام دادی، روزه بگیر. و این حدیث مرسل^(۱) است. لیکن از مراسیل ابن

۱- حدیث مرسل به حدیثی می گویند که سقوط راوی در بین تابعی و رسول الله صورت گیرد. صورت حدیث مرسل اینگونه است که تابعی بگوید: در حضور پیامبر فلان کار اتفاق افتاد یا اینکه بگوید رسول الله فرمودند. که در این میان راوی صحابی در بین تابعی و پیامبر حذف شده باشد. دراصل حدیث مرسل به دو دلیل، حدیثی ضعیف و مردود به شمار می آید: یکی به جهت فقدان شرطی از شرایط قبول وصحت حدیث به نام شرط «اتصال سند» چرا که در چنین حدیثی یک راوی از اسناد حدیث حذف شده است و دیگری به جهت بی اطلاع بودن از حالات راوی محذوف، چرا که در چنین صورتی این احتمال وجود دارد که راوی محذوف غیر صحابی باشد و در این صورت این احتمال می رود که آن راوی (غیر صحابی) فردی ضعیف و معیوب باشد؛ ولی علما و محدثین در حکم مرسل و استناد و احتجاج جستن بدان، با یکدیگر اختلاف نظر دارند. چرا که این نوع از انقطاع راوی در حدیث مرسل با هر نوع انقطاع دیگر در سند حدیث تفاوت دارد، چون راوی که در حدیث مرسل غالباً ساقط می شود، صحابی است، و چنانکه همه می دانند، تمامی صحابه عادل هستند که جهالت و نادانی نسبت به اسم آن‌ها زبانی به صحت حدیث وارد نمی کند. خلاصه‌ی اقوال علما درباره حجیت حدیث مرسل سه قول است که عبارتند از: الف) در نزد جمهور محدثین و تعداد بی شماری از صاحب نظران اصولی و فقهی، حدیث مرسل، حدیثی ضعیف و مردود به شمار می آید و دلیل این گروه از علما و صاحب نظران اسلامی بی اطلاع بودن از حالت راوی محذوف می باشد چرا که در این صورت این احتمال وجود دارد که راوی محذوف غیر صحابی باشد و در این صورت این احتمال می رود که آن راوی غیر صحابی فردی ضعیف و معیوب باشد. زیرا فقط صحابه عادل و وارسته و انسانهای ثقه و مورد اعتماد - به طور کلی - هستند. ب) در نزد ائمه‌ی سه گانه - امام

مسیب می‌باشد و آن را داود بن ابی هند از عطا روایت کرده که این جمله را ذکر نکرده است. و ابن مسیب عطاء را تکذیب کرده و ابن حبان می‌گوید: وی حفظش خوب نبود، خطا می‌کرد و نمی‌دانست، بنابراین احتجاج به وی باطل می‌باشد^(۱).^(۲)

ابوحنیفه، مالک و در روایت مشهور از امام احمد - و گروهی از علما و صاحب نظران اسلامی، حدیث مرسل، حدیثی صحیح تلقی می‌شود که بدان استناد و احتجاج می‌گردد، البته به شرط اینکه حدیث مرسل از جانب کسی باشد که خودش ثقه و مورد اعتماد است و عادات و یا به تصریح خود وی، مشخص شده باشد که جز از راویان ثقه، حدیث نقل نمی‌کند. و دلیل این گروه از علما در این زمینه اینست که تابعی ثقه برای خود روا نمی‌دارد تا «قال رسول الله» بگوید، مگر زمانی که آن حدیث را از فردی ثقه و مورد اعتماد بشنود. (ج) در نزد امام شافعی و برخی از علما، حدیث مرسل با مراعات شرایطی صحیح و پذیرفتنی است و این شرایط قبول حدیث مرسل چهار شرط است که سه شرط مربوط به راوی ارسال کننده و یک شرط آن مربوط به حدیث مرسل می‌باشد. که عبارتند از: ۱- حدیث مرسل از جانب کبار تابعین باشد. (مانند عبیدالله بن عدی بن خیار، سپس سعید بن مسیب و امثال اینها). ۲- هرگاه ارسال کننده نام کسی را برد که حدیث را از او ارسال نموده است، باید نام فردی ثقه و مورد اعتماد را ببرد. ۳- هرگاه حافظان معتمد و معتبر حدیث، در روایت حدیث با او شریک شدند، نباید مخالف او، حدیث را نقل کنند و با او به مخالفت بپردازند. ۴- اینکه به این سه شرط پیشین یکی از شرایط ذیل ملحق شود: الف) حدیث مرسل از طریق دیگری به طور مسند روایت و تقویت شده باشد. ب) یا اینکه حدیث مرسل از طریق دیگری به طور مرسل روایت شده باشد، اینگونه که حدیث را فردی دیگر از غیر رجال مرسل اول روایت و ارسال کرده باشد. ج) حدیث مرسل موافق قول صحابی باشد. د) یا اینکه بیشتر اهل علم به حکم حدیث مرسل فتوا داده باشند. رجوع شود به کتاب درآمدی بر علوم حدیث ص ۱۱۵-۱۲۱.

۱- احتج به الشافعية علی وجوب القضاء كما في المجموع ۳/ ۷۱ وقال الإمام النووي: رواه البيهقي بإسناد جيد.

وأورد له الحافظ ابن حجر في تلخيص الحبير ۲/ ۲۱۹ عدة طرق مرسله ومرفوعة.

۲- باید گفت که ثبوت قضا برای کسی که در رمضان به سبب مجامعت افطار کرده، ضعیف می‌باشد و برآستی که بخاری و مسلم این حدیث را بدون زیاده [وصم یوما مکان ما اصبت] تخریح کرده‌اند و

اما حدیث فردی که عمدا استفراغ می‌کند: و آن اینکه ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: (مَنْ ذَرَعَهُ الْقَيْءُ وَهُوَ صَائِمٌ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ، وَمَنْ اسْتَقَاءَ، فَلْيَقْضِ) کسی که بدون اختیار استفراغ کند، بر وی قضای روزه نیست (و روزه‌اش باطل می‌شود) و هرکس عمدا استفراغ کند (روزه‌اش باطل و) باید روزه‌اش را قضا کند.

امام ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب می‌باشد و می‌گوید: محمد - یعنی امام بخاری - می‌گوید: آن را محفوظ نمی‌بینم. و ابوداود می‌گوید: از احمد بن حنبل شنیدم که گفت: چیزی از آن ثابت نیست. و ترمذی در کتاب العلل می‌گوید: علی بن حجر روایت کرده که عیسی بن یونس از هشام بن حسان از ابن سیرین از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند: (مَنْ ذَرَعَهُ الْقَيْءُ وَهُوَ صَائِمٌ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ، وَمَنْ اسْتَقَاءَ، فَلْيَقْضِ). ترمذی می‌گوید: از ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری در مورد این حدیث سوال کردم که آن را جز از طریق عیسی بن یونس از هشام بن حسان از ابن سیرین از ابوهریره، نمی‌شناخت و آن را محفوظ نمی‌دانست. می‌گوید: و یحیی بن کثیر از عمر بن حکیم روایت کرده که ابوهریره، استفراغ را باطل کننده‌ی روزه نمی‌دانست.

و بر فرض صحت حدیث^(۱) هم در آن حجتی نیست، چرا که مقصود آن فرد معذوری است که به جایز بودن استفراغ برای خود معتقد می‌باشد یا مریضی است که نیاز به استفراغ دارد که استفراغ می‌کند. چرا که بطور عادی استفراغ کردن به سبب عذر می‌باشد و گرنه هیچ عاقلی بدون نیاز تصمیم به استفراغ نمی‌گیرد. بنابراین شخصی که استفراغ می‌کند در حقیقت با این عمل مداوا می‌کند همانطور که با خوردن دارو و دوا مداوا می‌کند و اینگونه روزه خوردن و افطار کردن در رمضان است که قضایش از صاحب آن

این زیاده ضعیف بوده و ثابت نمی‌باشد. انظر مجموع الفتاوی ۲۲/۴۰، و نصب الراية ۲/۴۵۳ و

التلخیص ۲/۲۱۹. به نقل از صحیح فقه السنة.

۱- قلت: صحیح الحدیث ابن حبان (۹۰۷) من الموارد والحاکم ۱/۴۲۷ والدارقطنی ۲/۱۸۴ وقال: رواه ثقات

کلهم.

قبول می‌شود و یا اینکه اتفاقاً بر قضای آن امر می‌شود. فقها در مورد فردی که در روز رمضان جماع کرده و کفاره داده، اختلاف کرده‌اند که آیا بر وی واجب است که علاوه بر پرداختن کفاره، روزی را به جای آن روز که افطار کرده، روزه بگیرد؟ که در این مورد سه قول در نزد علما می‌باشد، که از امام شافعی هم هر سه قول روایت شده، که عبارتند از: بر وی واجب می‌شود. بر وی واجب نمی‌شود. و قول سوم اینکه: اگر کفاره را با آزاد کردن برده یا خوراندن داده است، بر وی روزه قضایی واجب است و اگر کفاره آن را با روزه گرفتن داده، قضای آنروز بر وی واجب نمی‌باشد.

آیا نماز کسی که با وجود توانایی شرکت در جماعت، نماز را به تنهایی می‌خواند؛ صحیح است یا نه؟

جواب مساله ششم و آن اینکه: این مساله مبنی بر دو اصل می‌باشد: یکی اینکه آیا نماز جماعت فرض است یا نه؟ و دیگری آنکه اگر فرض باشد، آیا شرطی برای صحت نماز می‌باشد یا اینکه نماز بدون آن، با وجود عصیان و سرکشی تارک آن صحیح می‌باشد؟ پس در اینجا دو مساله وجود دارد:

اما مساله اول: فقها در آن اختلاف کرده‌اند به گونه‌ای که عطاء بن رباح و حسن بصری و ابو عمر اوزاعی و ابو ثور و امام احمد در ظاهر مذهب ایشان، معتقد به وجوب نماز جماعت می‌باشند و امام شافعی در مختصر المزنی^(۱) بدان تصریح کرده و می‌گوید: و اما در ترک نماز جماعت رخصتی نمی‌بینم و بدان اجازه نمی‌دهم مگر به سبب عذر. و ابن منذر در کتاب الاوسط بابی با این عنوان مطرح می‌کند: ذکر حضور افراد کور در جماعت، گرچه خانه هایشان از مسجد دور باشد. و این مساله بر آن دلالت دارد که که حاضر بودن در جماعت فرض می‌باشد و نه مستحب. سپس حدیث ابن ام مکتوم را ذکر می‌کند که وی به رسول الله ﷺ گفت: یا رسول الله بین من و مسجد، نخل و درخت می‌باشد، آیا برای من گنجایش آن هست که در خانه‌ام نماز گزارم؟ رسول الله ﷺ فرمودند: (أَتَسْمَعُ الْإِقَامَةَ؟) آیا صدای اقامه را می‌شنوی؟ گفت: بله. فرمودند: (فَأْتِهَا) پس در نماز جماعت شرکت کن.

همچنین ابن منذر در کتابش بابی را با عنوان «ذکر ترس از نفاق بر تارک نماز جماعت عشاء و صبح» ذکر کرده و در اثنای این باب می‌گوید: اخباری که ذکر شد بر وجوب و

۱- مختصر المزني الذي بهامش الأم ۱/ ۱۰۹.

فرض بودن جماعت بر کسی که عذری ندارد، دلالت دارند. از جمله اینکه رسول الله ﷺ به ابن ام مکتوم، درحالیکه نابینا بود، فرمودند^(۱): (لَا أَجِدُ لَكَ رُخْصَةً) برای تو (درترک جماعت) رخصتی نمی‌یابم. بنابراین درحالیکه برای نابینا جوازی در ترک جماعت نباشد، شخصی که بینا باشد در اولویت قرار دارد که برای وی جوازی در ترک جماعت نباشد. ابن منذر می‌گوید: و در اهتمام رسول الله ﷺ در سوزاندن خانه‌های کسانی که از نماز جماعت تخلف ورزیده و نماز را در خانه هایشان می‌خوانند، بیان واضح و آشکاری بر وجوب فرض بودن نماز جماعت می‌باشد. چرا که ممکن نیست رسول الله ﷺ کسی را که از عمل مستحب و یا از آنچه که فرض نیست، تخلف ورزیده، تهدید کنند. و این را حدیث ابوهریره رضی الله عنه^(۲) تایید می‌کند که مردی بعد از اینکه مؤذن اذان گفت، از مسجد خارج شد، که ابوهریره رضی الله عنه گفت: براستی که این شخص از فرمان ابوالقاسم سرپیچی کرده است.

و اگر مسلمان در ترک و انجام نماز جماعت متخیر می‌بود، جایز نبود کسی که از حضور در آنچه که بر وی واجب نیست، تخلف کرده، به عصیان و سرکشی نامبرده شود. درحالیکه الله متعال به نماز جماعت در حال خوف و ترس امر کردند که این خود بر این دلالت دارد که نماز جماعت در حال امنیت و آرامش، قطعاً واجب می‌باشد. و اخباری که در مورد اجازه‌ی تخلف از جماعت برای افرادی که معذور می‌باشند، ذکر شده، بر این دلالت دارد که نماز جماعت بر کسی که عذری ندارد، فرض می‌باشد و اگر حالت عذر و غیر آن یکسان می‌بود، در رخصت ترک جماعت در حالت‌های عذر، معنایی نبود. و بر تاکید فرض بودن نماز جماعت این فرموده‌ی رسول الله ﷺ دلالت دارد که

۱- أبوداود (۵۵۲) وابن ماجه (۷۹۲) ونسائي (۸۵۱) وأحمد (۱۵۴۹۰).

۲- مسلم في المساجد (۶۵۵) وأخرجه غيره.

می‌فرماید^(۱): (مَنْ سَمِعَ التَّدَاءَ فَلَمْ يَأْتِهِ، فَلَا صَلَاةَ لَهُ، إِلَّا مِنْ عُذْرٍ) هر کس اذان را بشنود و برای نماز (به مسجد) نرود، برای وی نمازی نبوده و نمازش قبول نیست؛ مگر آن که عذری داشته باشد.

سپس در این مورد سخن گفته و می‌گوید: امام شافعی می‌گوید: الله متعال اذان را برای نماز ذکر کرده است آنجا که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾ [المائدة: ۵۸] وقتی که برای ادای نماز اذان گفتید. و در سوره جمعه آیه ۹ می‌فرماید: ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید. و رسول الله اذان را برای نمازهای فرض، سنت قرار دادند. از اینرو بنابر آنچه که وصفش گذشت، ادله بیشتر بدین سو می‌روند که نمازهای فرض جز با جماعت حلال نیستند، حتی که این مساله افراد مقیم و مسافر را نیز در بر می‌گیرد. بر این اساس برای کسی که توانایی شرکت در نماز جماعت را دارد رخصتی در ترک آن نمی‌بینم مگر اینکه عذری داشته باشد و اگر کسی از نماز جماعت تخلف ورزیده و نماز را به تنهایی بگذارد، بر وی اعاده‌ی آن واجب نیست، و فرقی نمی‌کند که نماز را قبل از امام گزارده باشد و یا اینکه پس از امام نماز را خوانده باشد، مگر در مورد نماز جمعه که در آن صورت، اگر نماز ظهر را قبل از امام خوانده باشد، بر وی واجب است که آن را اعاده کند، چرا که رفتن به نماز جمعه فرض می‌باشد. همه‌ی این مقوله سخن ابن منذر بود.

و حنفیه و مالکیه گفته‌اند: نماز جماعت سنت موکده می‌باشد، لیکن آن‌ها تارک سنن موکده را گناه کار و نماز را بدون جماعت صحیح می‌دانند، و در واقع اختلاف میان آن‌ها و کسانی که نماز جماعت را واجب می‌دانند، تنها اختلافی لفظی است.

۱- ابن ماجه في المساجد والجماعات (۷۹۳) وأبوداود في الصلاة (۵۵۱) والدارقطني (۱۵۵۵) و صححه الحاكم ۱/ ۲۴۵ وابن حبان (۲۰۶۴).

دلایل کسانی که به وجوب نماز جماعت معتقدند:

۱- الله متعال در سوره النساء آیه ۱۰۲ می‌فرماید: ﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ...﴾^ط زمانی که (تو، ای پیغمبر) در میانشان بودی و نماز (خوف) را برایشان پیداشتی، دسته‌ای از آنان با تو به نماز ایستند، و باید که اسلحه خود را با خود داشته باشند، ووقتی که (نصف) نماز را با تو خواندند (سلام بدهند و به کشیک و نگهبانی پردازند و) شما را (از دشمنان) بپایند و دسته دیگری که هنوز نماز را نخوانده‌اند، بیایند و با تو به نماز ایستند و احتیاط خود را مراعات و اسلحه خود را داشته باشند.

استدلال به آیه از چند وجه می‌باشد که یکی از آنها اینست که الله متعال آنها را بر نماز جماعت امر کرده و این امر را برای بار دیگر در حق گروه دوم نیز ذکر کرده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ﴾^ط و این مساله خود بیانگر فرض عین بودن نماز جماعت می‌باشد، چرا که الله متعال آن را از گروه دوم با انجام آن توسط گروه اول ساقط نکرده است و اگر نماز جماعت سنت می‌بود، شایسته‌ترین عذرها به سقوط آن، عذر خوف و ترس از دشمن بود و اگر فرض کفایه نیز می‌بود، با انجام آن توسط گروه اول از گروه دوم ساقط می‌شد. بنابراین آیه دلیلی بر وجوب عینی نماز جماعت می‌باشد که این مساله بر سه وجه در آیه ذکر شده است: امر الله متعال بدان در مرتبه‌ی اول، سپس امر کردن دوباره‌ی آن از جانب الله متعال و اینکه الله متعال بر آنها اجازه‌ی ترک نماز جماعت در حالت خوف و ترس را ندادند.

۲- الله متعال در سوره قلم آیات ۴۲ و ۴۳ می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾ خَشِعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِفُهُمْ ذَلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ ﴿٤٣﴾﴾^ط روزی که ساق نمایان می‌گردد. بدین هنگام

از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده کنند و کرنش ببرند، اما ایشان نمی‌توانند چنین کنند. این در حالی است که چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فرا گرفته است. پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند (وایشان با وجود توانایی، سجده و کرنش نمی‌کردند).

وجه استدلال به آیه: الله متعال آن‌ها را در روز قیامت، عقاب و مجازات می‌کند، بدین گونه که بین آن‌ها و سجده کردن مانع و حایل قرار داده و از سجده کردن آن‌ها جلوگیری می‌کند چرا که در دنیا زمانیکه به سوی سجده خوانده شدند، از اینکه داعی و ندا دهنده‌ی آن را اجابت کنند، ابا ورزیدند. حال که این ثابت شد، واضح می‌گردد که اجابت دعوت دهنده‌ی به سوی نماز، آمدن به مسجد برای حضور در جماعت می‌باشد نه اینکه نماز را در خانه‌اش بخواند، چرا که رسول الله اجابت را اینچنین تفسیر کردند؛ مسلم^(۱) در صحیحش از ابوهریره^(رضی الله عنه) روایت می‌کند که گفت: شخصی نابینا نزد رسول الله^(صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و گفت: یا رسول الله راهنمایی ندارم که مرا به سوی مسجد هدایت کند و پس از آن از رسول الله^(صلی الله علیه و آله و سلم) خواست تا برای او اجازه دهد تا در نماز جماعت شرکت نکند، که رسول الله^(صلی الله علیه و آله و سلم) بر وی اجازه دادند. زمانیکه آن شخص روی برگردانده و بازگشت، او را صدا زده و فرمودند: (هَلْ تَسْمَعُ الدَّاءَ؟) آیا صدای اذان را می‌شنوی؟ گفت: بله؛ فرمودند: (فَأَجِبْ) پس آن را اجابت کن.

در این حدیث واضح است که رسول الله^(صلی الله علیه و آله و سلم) وی را با خواندن نماز در خانه‌اش، اجابت کننده‌ی آن ندانستند. که این خود دلالت بر این دارد که اجابت آنچه که بدان امر شده، آمدن به مسجد برای شرکت در جماعت می‌باشد. و حدیث ابن ام مکتوم نیز بر آن

۱- مسلم في المساجد ومواضع الصلاة (۶۵۳).

نیز دلالت دارد، که به رسول الله گفت: یا رسول الله براستی که مدینه بسیار جانور خزنده و درنده دارد. پس رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (أَتَسْمَعُ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ؟) آیا صدای «حي على الصلاة» و «حي على الفلاح» را می شنوی؟ گفت: بله؛ رسول الله فرمودند: (فَحَيَّ هَلَّا) پس پذیرا باش و آن را اجابت کن. و حیها، اسم فعل امر به معنای قبول و اجابت کردن می باشد و این حدیث در اینکه اجابت این امر با شرکت در جماعت است، صریح می باشد و متخلف از شرکت در جماعت، اجابت کننده آن نیست. و عده ی زیادی از سلف در مورد این فرموده ی الله متعال: ﴿وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ﴾^(۲) گفته اند: که آن عبارت است از قول مؤذن که می گوید: حی علی الصلاة، حی علی الفلاح^(۳). این دلیل مبنی بر دو مقدمه می باشد: یکی آنکه این اجابت واجب است و دیگری اینکه این اجابت جز با شرکت و حضور یافتن در جماعت حاصل نمی شود. و این آنچیزی است که عالم ترین امت و فقیه ترین آن ها در مورد اجابت فهمیدند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین می باشند. از اینرو ابن منذر در کتاب الاوسط می گوید: برای ما از ابن مسعود و ابو موسی اشعری^(۴) روایت شده که گفتند: هرکس ندای اذان را بشنود و آن را اجابت نکند، براستی که نمازش از سرش تجاوز نمی کند، مگر اینکه عذری داشته باشد^(۵). ابن منذر می گوید: و از عایشه روایت شده که فرمودند: هرکس ندای اذان را بشنود و آن را اجابت نکند، نه خودش به دنبال خیر بوده و نه الله متعال خیر را شامل حال او کرده است. و از ابوهریره روایت است که گفت: برای فرزند

۱- بهذا اللفظ أخرجه أبو داود في الصلاة (۵۵۳) والنسائي (۸۵۱) وبمعناه أحمد (۱۵۴۹۰) وابن ماجه في المساجد (۷۹۲) وصححه ابن خزيمة (۱۴۸۰).

۲- أخرجه الطبري ۲۹/۴۳ عن ابراهيم التيمي وسعيد بن جبیر وعزاه السيوطي في الدر المنثور ۸/۲۵۶ إلى البيهقي عن ابن عباس وابن مردويه عن كعب الأبحار.

۳- رواه البيهقي في السنن الكبرى ۳/۱۷۴.

آدم بهتر است که گوشه‌هایش را از سرب مذاب پر کنند تا اینکه ندای موذن را بشنود و آن را اجابت نکند.

لذا این سخنان صحابه و غیر آنها بر این دلالت می‌کند که اجابت در نزد صحابه عبارت است از حضور در جماعت و در واقع کسی که از آن تخلف ورزد، اجابت نکرده و عاصی و گنه کار می‌باشد.

۳- الله متعال در سوره بقره آیه ۴۳ می‌فرماید: ﴿وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ و نماز را برپادارید و زکات را بپردازید و با نمازگزاران (به صورت جماعت) نماز بخوانید.

وجه استدلال به آیه: الله متعال آنها را به رکوع که همان نماز می‌باشد، امر فرموده است و از نماز به رکوع تعبیر کرده است چرا که از ارکان نماز می‌باشد و از نماز با ارکان و واجباتش نیز تعبیر می‌شود، همانطور که الله متعال آن را، سجود و قرآن و تسبیح نامیده است. بنابراین در این فرموده‌ی الله متعال: ﴿مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ فایده‌ای دیگر می‌باشد و فایده‌ای نیست جز انجام آن همراه جماعت نمازگزار، و معینی که در آیه آمده است مفید این مطلب می‌باشد.

و هرگاه ثابت شد آنچه الله متعال بدان امر کرده، مقید به صفت یا حالتی خاص است، کسی که مامور به انجام آن می‌باشد، جز با انجام آن امر بر آن صفت و حالت، مطیع محسوب نمی‌گردد.

اما اگر گفته شود: استدلال به این آیه بر وجوب نماز جماعت با این فرموده‌ی الله متعال که می‌فرماید: ﴿يَمْرِيْمُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ [آل عمران: ۴۳] نقض می‌شود. چرا که حضور در جماعت برای زن واجب نمی‌باشد.

در پاسخ گفته شده: امر در این آیه همه‌ی زنها را در بر نمی‌گیرد بلکه مریم به طور خاص بدان امر شده است بر خلاف آنچه که الله متعال در سوره بقره آیه ۴۳ فرمودند (که شامل همه‌ی مردان می‌شود). و مریم در این مساله خاص بوده و همچون سایر زنها

نمی‌باشد چرا که مادرش همسر عمران، مریم را خالصانه نذر الله متعال و عبادت حق و خدمت به مسجد (بیت المقدس) کرده بود. که وی از مسجد جدا نمی‌شد، پس امر شد که همراه اهل مسجد رکوع کرده و نماز بگذارد. و زمانیکه الله متعال وی را از ناپاکی‌ها زدود و بر سایر زنان جهانیان برتری داد، از طاعتش چیزی را به وی اختصاص داده و او را بدان امر کرد که نسبت به سایر زنان عالم، متمایز بود. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿۴۲﴾ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَبِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿۴۳﴾﴾ [آل عمران: ۴۲-۴۳] (تو حضور نداشتی) هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را برگزیده و پاکیزه‌ات داشته است، و تو را بر همه زنان جهان برتری داده است. ای مریم، (به شکرانه این نعمت بزرگ) همیشه خاشعانه به اطاعت و عبادت پروردگارت مشغول شو و با نمازگزاران به سجده و رکوع پرداز (وبا آنان نماز بخوان).

اما اگر گفته شود: اینکه آن‌ها مامور به رکوع کردن همراه رکوع کنندگان می‌باشند بر وجوب رکوع همراه آن‌ها در حال رکوعشان دلالت نمی‌کند بلکه برعمل کردن به مثل آنچه که آن‌ها انجام می‌دهند، دلالت دارد، همچون اینکه الله متعال در سوره توبه آیه ۱۱۹ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۱۹﴾﴾ ای مؤمنان، از خدا بترسید و همگام با راستان باشید. بنابراین معیت و همراهی، اقتضای مشارکت در فعل را دارد و مستلزم مقارنه‌ی در آن نمی‌باشد.

در پاسخ گفته شده: حقیقت معیت و همراهی، مصاحبت مابعد با ماقبل می‌باشد و مصاحبتی که در آیه ذکر شده مفید آنست که این مصاحبت، زائد بر مشارکت می‌باشد، خصوصاً زمانیکه در مورد نماز باشد، چرا که هرگاه گفته شود: همراه جماعت نماز بگزاریا همراه جماعت نماز گزاردم، از این سخن جز اینکه صاحب آن همراه نمازگزاران در نماز شرکت جسته و بدانها پیوسته است، فهمیده نمی‌شود.

۴- در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۱): (وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمُرَ بِحَطْبٍ، فَيُحَطَّبَ، ثُمَّ أَمُرَ بِالصَّلَاةِ، فَيُؤَدَّنَ لَهَا، ثُمَّ أَمُرَ رَجُلًا فَيَوْمُ النَّاسِ، ثُمَّ أُخَالِفُ إِلَى رَجَالٍ، فَأُحَرِّقُ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ، أَنَّهُ يَجِدُ عَرَقًا سَمِينًا، أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ، لَشَهِدَ الْعِشَاءَ) سوگند به ذاتی که جانم در ید قدرت اوست، تصمیم گرفتم دستور دهم تا هیزم آماده کنند. و پس از اذان، کسی را برای امامت نماز بگمارم و خود، نزد کسانی بروم که در خانه‌ها نشسته و در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند و آن‌ها را با خانه هایشان آتش بزنم. بخدا سوگند، آنانی که به جماعت نمی‌آیند، اگر می‌دانستند که استخوانی چرب یا دو تکه گوشت خوب به آنان می‌رسد، حتما در نماز عشاء شرکت می‌کردند.

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۲): (إِنَّ أَثْقَلَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ الْمُنَافِقِينَ صَلَاةَ الْعِشَاءِ وَصَلَاةَ الْفَجْرِ . وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهَا لَأَتَوْهَا وَأَوْ حَبَّوْا . وَلَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمُرَ بِالصَّلَاةِ فَتَقَامَ، ثُمَّ أَمُرَ رَجُلًا فَيُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، ثُمَّ أَنْطَلِقَ مَعِيَ رَجُلٌ مَعَهُمْ حُزْمٌ مِنْ حَطْبٍ إِلَى قَوْمٍ لَا يَشْهَدُونَ الصَّلَاةَ، فَأُحَرِّقُ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ بِالنَّارِ) براستی که سخت‌ترین و سنگین‌ترین نمازها برای منافقین نماز عشاء و نماز صبح است، و اگر می‌دانستند که این دو نماز چه اجری دارد، افتان و خیزان هم که بود در آن شرکت می‌کردند، و خواستم دستور اقامه نماز بدهم سپس به یکی بسپارم تا برای مردم نماز جماعت بخواند سپس با جمعی از مردانی که کوله‌هایی از هیزم بر دوش دارند به سوی کسانی که برای نماز جماعت حاضر نمی‌شوند بروم تا خانه هایشان را بر آن‌ها بسوزانم.

و امام احمد در مسند از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (لَوْ لَا مَا

۱- البخاري في الأذان (۶۴۴) ومسلم في المساجد (۶۵۱).

۲- متفق على صحته واللفظ لمسلم (۶۵۱) و بخاري (۶۵۷).

فِي الْبُيُوتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالذَّرِيَّةِ، لَأَقَمْتُ الصَّلَاةَ، صَلَاةَ الْعِشَاءِ، وَأَمَرْتُ فَتْيَانِي يُحْرِقُونَ مَا فِي الْبُيُوتِ بِالنَّارِ) اگر درخانه‌ها زنان و فرزندان نمی‌بودند، نماز عشاء را اقامه کرده و جوانانم را امر می‌کردم، آنچه را که درخانه‌ها هست، با آتش بسوزانند.

کسانی که به عدم وجوب نماز جماعت معتقدند، می‌گویند: این حدیث به چند دلیل بر وجوب نماز جماعت دلالت نمی‌کند:

الف) این وعید و تهدید در مورد کسانی وارد شده که از نماز جمعه تخلف می‌ورزند، چرا که مسلم در صحیحش^(۱) از عبدالله بن مسعودرضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد گروهی که از نماز جمعه تخلف می‌ورزیدند، فرمودند: (لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُمَرَ رَجُلًا يُصَلِّي بِالنَّاسِ، ثُمَّ أَحْرَقَ عَلَى رِجَالٍ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الْجُمُعَةِ بُبُوتَهُمْ) تصمیم داشتم که مردی را تعیین کنم تا برای مردم امامت کند سپس خود بروم و خانه کسانی را که از نماز جمعه تخلف کرده‌اند بسوزانم.

ب) این عمل زمانی جایز بود که مجازات‌های مالی (به سبب تخلف) جواز داشت، که پس از نسخ مجازات‌های مالی، نیز آنهم نسخ شد.

ج) رسول الله صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند و انجام ندادند و اگر سوزاندن خانه‌ها جایز بود، واجب بود که این عمل اتفاق بیفتد، چرا که عقوبت و مجازات دو طرفش مساوی نمی‌باشد یعنی ترک و عملش مساوی نیست، یا واجب است و یا حرام. بنابراین وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله این عمل را انجام ندادند، دلالت بر عدم جواز آن دارد.

و گفتند: حدیث بر عدم فرض بودن نماز جماعت دلالت دارد، چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله خود با این تصمیم، (رفتن به سوی خانه‌های کسانی که از نماز جماعت تخلف ورزیده‌اند) اراده‌ی ترک نماز جماعت را کردند، درحالی که ایشان هیچگاه بر ترک واجب تصمیم نگرفتند.

۱- مسلم في المساجد ومواضع الصلاة (۶۵۲).

همچنین گفته‌اند: رسول الله ﷺ تصمیم سوزاندن خانه هایشان بر آن‌ها را، به سبب نفاقشان گرفتند نه به خاطر تخلف آن‌ها از حضور در جماعت. قائلین به وجوب نماز جماعت این دلایل را اینگونه پاسخ داده‌اند: در آنچه ذکر کردید، دلیلی که دلالت حدیث بر فرض بودن جماعت راساقت کند، نیست:

اما اینکه گفتید: که این تهدید و وعید تنها در حق تارک نماز جمعه می‌باشد: آری وعید در حق تارک نماز جمعه و جماعت می‌باشد. چرا که حدیث ابوهریره رضی الله عنه در اینکه وعید در حق تارک نماز جماعت می‌باشد، صریح است و این مساله در ابتدا و آخر حدیث واضح و آشکار می‌باشد. و حدیث ابن مسعود رضی الله عنه بیانگر آنست که وعید، همچنین در حق تارک نماز جمعه نیز می‌باشد. بنابراین، بین دو حدیث منافاتی وجود ندارد.

اما اینکه گفتید: حدیث منسوخ است: برآستی که چه قدر این ادعا ناگوار و اثبات آن تلخ است، کجاست شروط نسخ، از جمله وجود معارض مخالفی که متاخر از آن باشد؟ هرگز نه شما و نه هیچ یک از اهل زمین راهی برای اثبات این مساله به مجرد ادعا نمی‌یابند. درحقیقت بسیاری از مردم ادعای نسخ و اجماع را به عنوان نردبانی برای ابطال بسیاری از سنن ثابته از رسول الله ﷺ اتخاذ می‌کنند، و این مساله‌ای بی‌ارزش و عادی نیست؛ و با این ادعای اجماع هیچ سنت صحیحی را از رسول الله ﷺ باقی نمی‌گذارند. درحالی‌که ادعای نسخ تنها زمانی می‌تواند باشد که ناسخی صحیح و صریح و متاخر از نص قبلی که ائمه آن را نقل کرده و آن را حفظ کرده‌اند وجود داشته باشد، چرا که بر امت محال است که ناسخی را که حفظ آن لازم است، ضایع کرده و منسوخی را که عمل بدان باطل شده و به عنوان جزئی از دین باقی نمانده، حفظ کند. و بسیاری از پرورش دهندگان متعصبین، هرگاه حدیثی مخالف مذهبشان می‌بینند، آن را با تاویل فراگرفته و بر اساس راهی که برای تاویل آن می‌یابند آن را بر خلاف ظاهرش حمل می‌کنند و هرگاه در تاویل کردن حدیث، مغلوب شده و راهی برای تاویل آن پیدا نکردند، به سوی ادعای

اجماع بر خلاف آن، پناه می‌برند و اگر خلاف را در آن زمینه به گونه‌ای دیدند که امکان ادعای اجماع برای آن‌ها میسر نباشد، به سوی این قول که منسوخ است، روی می‌آورند. درحالی‌که این روش ائمه‌ی اسلام نیست، بلکه همه‌ی ائمه‌ی اسلام بر خلاف این روش می‌باشند، بدین گونه که آن‌ها هرگاه از رسول الله ﷺ سنت صریح صحیحی را می‌یافتند، آن را با تاویل و ادعای اجماع و نسخ، باطل نمی‌کردند. و امام شافعی و احمد از بزرگترین مردم نسبت به انکار این مساله بودند. وبالله التوفیق.

و رسول الله ﷺ آنچه را که بدان تصمیم گرفته بودند، تنها به سبب مانعی که از آن آگاهی داشتند، عملی نکردند و آن اینکه خانه‌های آن‌ها زنان و فرزندان را در برداشت که بر آن‌ها نماز جماعت واجب نبود که اگر خانه‌ها را بر زنان و فرزندان آتش می‌زدند، درواقع عقوبت و مجازات شامل حال کسانی می‌شد که بر آن‌ها واجب نبود، و این جایز نیست، همانطور که اگر حد بر زن حامله واجب شود، حد بر وی اقامه نمی‌شود تا اینکه وضع حمل کند تا اینکه اثر عقوبت و مجازات به حمل تسری پیدا نکند و از طرفی قطعاً رسول الله ﷺ بر انجام آنچه که انجامش جایز نیست، تصمیم نگرفتند.

برخی از اهل علم شبهه‌ی نسخ را جوابی دیگر داده‌اند و آن اینکه: مردم از زمانیکه شنیدند رسول الله این موضوع را مطرح کرده، بسیار می‌ترسیدند، و با این وجود بر تخلف از جماعت اصرار می‌ورزیدند.

اما اینکه گفتید: حدیث بر عدم وجوب نماز جماعت دلالت می‌کند، چرا که رسول الله ﷺ خود با این تصمیم، اراده‌ی ترک آن را کردند.

از جمله‌ی آنچه که به آن توجهی نمی‌شود و گمان آن در مورد رسول الله ﷺ نمی‌رود آنست که: ایشان به سبب ترک سنتی که الله و رسولش ﷺ آن را بر مسلمین واجب نکردند، تصمیم به مجازات گروهی از مسلمین با سوزاندن خانه‌هایشان بر آن‌ها گرفتند و از طرفی رسول الله نفرمودند که ایشان نماز را در این حالت به تنهایی خوانند، بلکه نماز را همراه یارانشان که با آن‌ها به سوی آن خانه‌ها می‌رفتند، می‌خواندند. همچنین اگر نماز

را به تنهایی هم خوانده باشند، در آنجا دو واجب بوده است: واجب نماز جماعت و واجب عقوبت و مجازات کردن سرکشان و برخورد با آنها، که رسول الله ﷺ واجبی را که اهمیتش نسبت به دیگری کمتر است، ترک کردند، همچون حالتی که در نماز خوف بود. اما اینکه گفتید: رسول الله ﷺ به سبب نفاق آنها تصمیم به مجازات شان گرفتند و نه به خاطر تخلفشان از جماعت.

این سخن مستلزم دو چیز ممنوع می باشد:

الف) لغو کردن آنچه که رسول الله آن را معتبر دانسته‌اند و معلق کردن حکم از تخلف جماعت بدان.

ب) معتبر دانستن آنچه که رسول الله ﷺ آن را لغو کردند، چرا که ایشان منافقین را به سبب نفاقشان مجازات نکردند، بلکه از آنها ظاهرشان را پذیرفتند و باطنشان را به الله متعال واگذار کردند^(۱).

۵- مسلم در صحیحش^(۲) روایت کرده که مردی نابینا به رسول الله ﷺ گفت: یا رسول الله راهنمایی ندارم که مرا به سوی مسجد هدایت کند و از رسول الله ﷺ خواست تا به وی اجازه دهد تا در جماعت شرکت نکند که ابتدای امر رسول الله ﷺ به وی اجازه دادند. اما زمانی که پشت کرده و بازگشت، وی را صدا زده و فرمودند: (هَلْ تَسْمَعُ التَّدَاءَ بِالصَّلَاةِ؟) آیا اذان نماز را می شنوی؟ گفت: بله، فرمودند: (فَأَجِبْ) پس ندای مؤذن را اجابت کن (یعنی برای نماز به مسجد بیا).

این مرد ابن ام مکتوم بود، اما در اسمش اختلاف است به گونه‌ای که عده‌ای گفته‌اند:

۱- کسانی که معتقدند که مقصود از آن منافقین می باشند، امام شافعی و غیر ایشان هستند همانطور که در المجموع امام نووی ۴/۱۹۲ آمده است و ابن حجر در شرح این حدیث در فتح الباری این قول را تقویت کرده جز اینکه ترجیح داده که مراد از آن نفاق معصیت است نه نفاقی که کفر است و مصنف آن را برگزیده است.

۲- مسلم (۶۵۳).

عبدالله و عده‌ای گفته‌اند: عمرو.

و در مسند امام احمد و سنن ابوداود^(۱) از عمرو بن ام مکتوم روایت شده که گفت: گفتم: یا رسول الله، من فردی نابینا هستم که خانه ام دور است و برای من راهنمایی است که مرا (در آمدن به مسجد برای حضور در جماعت) کمک نمی‌کند، آیا رخصت و جوازی بر اینکه در خانه ام نماز بخوانم، می‌یابید؟ فرمودند: (أَتَسْمَعُ اللَّذَاءَ؟) آیا صدای اذان را می‌شنوی؟ گفت: بله، فرمودند: (مَا أَجِدُ لَكَ رُخْصَةً) برای تو رخصت و جوازی (در ترک جماعت) نمی‌یابم.

معتقدین به عدم وجوب جماعت گفته‌اند: این امر دلالت بر استحباب دارد و امری که دلالت بر وجوب کند نیست. و اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: (مَا أَجِدُ لَكَ رُخْصَةً) یعنی اگر اراده‌ی کسب فضیلت جماعت را داری برای تو جوازی در ترک آن نمی‌یابم. و گفتند: این حدیث منسوخ است.

قائلین به وجوب نماز جماعت در پاسخ گفته‌اند: امر زمانی که مطلق باشد، دلالت بر وجوب دارد، و چگونه این امر دلالت بر استحباب دارد درحالیکه صاحب شرع بر فردی که نابینا بوده و خانه‌اش دور از مسجد می‌باشد و راهنمایش وی را در آمدن به مسجد یاری نمی‌کند، تصریح دارد که بر وی در تخلف از جماعت رخصتی نیست. و اگر بنده در اینکه به تنهایی و یا همراه جماعت نماز بخواند، مخیر می‌بود، سزاوارترین مردم، در این اختیار افرادی مانند این نابینا بودند.

ابوبکر بن منذر در باب «ذکر حضور در جماعت برای نابینایان گرچه منازلشان دور باشد» می‌گوید: و این حدیث بر فرض بودن حضور در جماعت و نه مستحب بودن آن، دلالت می‌کند. و از آنجائیکه رسول الله ﷺ به ابن ام مکتوم در حالیکه نابینا بود فرمود: (مَا

۱- ابوداود (۵۵۲) وابن ماجه (۷۹۲) ومسند أحمد (۱۵۴۹۰) والسنن الكبرى (۴۹۴۸) والمعجم الأوسط

(۴۹۱۴) و ابن أبي شيبه (۳۴۷۴).

أَجِدُ لَكَ رُخْصَةً) پس فردی که بیناست به عدم رخصت و جواز بر ترک جماعت سزاوارتر می‌باشد.

۶- ابوداود و ابو حاتم و ابن حبان در صحیحش از ابن عباس رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمودند: (مَنْ سَمِعَ الْمُنَادِيَ فَلَمْ يَمْنَعَهُ مِنْ اتِّبَاعِهِ، عُدْرٌ) هرکس که صدای موذن را بشنود، چیزی جز عذر او را از تبعیت آن باز نمی‌دارد. گفتند: عذر چیست؟ فرمودند: (خَوْفٌ أَوْ مَرَضٌ، لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ الصَّلَاةُ الَّتِي صَلَّى) ترس یا بیماری، (و در غیر اینصورت) نمازی را که به تنهایی خوانده است از وی قبول نمی‌شود.

قائلین به عدم وجوب گفته‌اند: در این حدیث دو علت موجود است؛ یکی اینکه در روایان این حدیث، مغراء العبدی می‌باشد، که در نزد آن‌ها ضعیف است و دیگری آنکه این حدیث موقوف^(۱) به ابن عباس رضی الله عنهما می‌باشد.

قائلین به وجوب در پاسخ گفته‌اند: قاسم بن اصبح در کتابش این حدیث را با این سند ذکر می‌کند: حدثنا إسماعیل بن إسحاق القاضي حدثنا سليمان بن حرب حدثنا شعبة عن حبيب بن ثابت عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: (مَنْ سَمِعَ الْمُنَادِيَ فَلَمْ يُجِبْ فَلَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا مِنْ عُدْرٍ) سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که صدای اذان را بشنود و آن را اجابت نکند، برای وی

۱- حدیث موقوف عبارت است از اقوال یا افعال و یا تاییداتی که به صحابه نسبت داده شوند. اصل در حدیث موقوف، عدم احتجاج و استناد بدان است، چرا که موقوف، همان اقوال و افعال صحابه است. ولی با این وجود اگر صحت موقوف به اثبات برسد این توان را دارد تا برخی از احادیث ضعیف را قوت و نیرو بخشد و آن‌ها را تقویت کند، زیرا حالت صحابه همواره و پیوسته بر این بود که دنبال کننده و پیرو سنت پیامبر گرامی اسلام بودند. به نقل از کتاب درآمدی بر علوم حدیث ص ۲۲۴-۲۳۰.

نمازی نیست مگر به سبب عذری. وصحت حدیث با این اسناد برای تو کافی است^(۱).
و ابن منذر آن را با این سند از ابن عباس رضی الله عنه به صورت مرفوع^(۲) روایت می‌کند: حدثنا
علي بن عبد العزيز حدثنا عمرو بن عوف حدثنا هشيم شعبة عن عدي بن ثابت عن سعيد بن
جبیر عن ابن عباس^(۳). و گفتند: براستی که ابواسحاق سیبسی از بزرگواری مغراء العبیدی
روایت کرده است، و اگر برفرض، رفع وی (درسند حدیث) صحیح نباشد، قطعاً و بدون
شک حدیث از ابن عباس به صورت صحیح روایت شده و در این صورت آن قول
صحابه‌ای است که صحابه‌ای دیگر با آن مخالفت نکرده است.

۷- مسلم در صحیحش^(۴) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که گفت: هرکس آرزو
دارد و بدان خوشحال است که فردای قیامت در حال مسلمانی الله متعال را
ملاقات کند بر نمازهای پنجگانه مواظبت کند، هرکجا که به سوی آن‌ها فراخوانده
شد، زیرا الله متعال برای پیامبر شما سنت‌ها و راه‌های هدایتی را بنیان نهاد؛ و
نمازها از سنت‌ها و راه‌های هدایت هستند و اگر شما در خانه‌های خود نماز
خواندید، همانگونه که این متخلف در خانه‌ی خود نماز می‌خواند، سنت پیامبر
خود را ترک کرده اید و اگر سنت پیامبرتان را ترک کنید، گمراه می‌شوید و هیچ
کسی نیست که به خوبی طهارت گرفته و سپس به سوی مسجدی از مساجد
روی می‌آورد مگر اینکه الله متعال برای وی با هرگامی که بر می‌دارد، حسنه‌ای
می‌نویسد و به سبب آن درجه‌ی او را بالا می‌برد و با آن گناهی را از وی می‌زداید

۱- ابن حزم في المحلی ۴/ ۱۹۰.

۲- حدیث مرفوع عبارت است از اقوال یا افعال یا تأییدات و یا صفاتی که به پیامبر نسبت داده می‌شود
و فرقی نمی‌کند که فرد نسبت دهنده صحابی باشد و یا از افراد پایین‌تر از آن‌ها همچون تابعین و تبع
تابعین و... در آمدی بر علوم حدیث ص ۲۲۲.

۳- من طریق نسیم عن شعبه أخرجه ابن حبان (۲۰۴۶) والبيهقي ۳/ ۱۷۴.

۴- مسلم في المساجد ومواضع الصلاة (۶۵۴).

و من خودمان (صحابه) را دیدم که در آن زمان کسی از نماز جماعت تخلف نمی‌کرد، مگر منافقی که نفاش معلوم بود؛ چنانکه حتی فرد (بیمار یا ناتوان) آورده و زیر بازوی او گرفته می‌شد تا در صف نماز جماعت بایستد (و او هم بتواند نماز را با جماعت ادا کند).

و در لفظ دیگری آمده است^(۱) که عبدالله رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله راه‌های هدایت را به ما تعلیم دادند و از جمله راه‌های هدایت، نماز جماعت در مسجدی است که در آن اذان گفته شود.

وجه دلالت حدیث: عبدالله تخلف از جماعت را از علامات منافقینی که نفاششان معلوم می‌باشد، به شمار آورده است، درحالی‌که ترک عملی مستحب و یا انجام عملی مکروه از علامات منافقین نمی‌باشد و هرکس علامات نفاق را در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بررسی کند، آن را یا ترک فریضه و یا انجام عملی حرام می‌یابد. و براین معنا، این قول عبدالله رضی الله عنه تاکید می‌کند که می‌گوید: هرکس آرزو دارد و بدان خوشحال می‌شود که فردای قیامت در حال مسلمانی الله متعال را ملاقات کند بر نمازهای پنجگانه، هرکجا که به سوی آن‌ها فراخوانده شد، مواظبت کند. و تارک جماعت را که نماز را در خانه‌اش می‌خواند، متخلفی نامیده است که ترک‌کننده‌ی سنتی می‌باشد که طریقه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و رسول الله صلی الله علیه و آله و شریعت شان آن را برای امتش تشریح کرده و بر آن بوده است. و مراد از این سنت، سنتی که هرکس بخواهد می‌تواند انجام دهد و هر که می‌خواهد، ترک کند، نیست؛ چرا که ترک این نوع از سنت‌ها از علامات نفاق و ضلالت و گمراهی نمی‌باشد، همچون ترک نماز ضحی، و قیام شب و روزه روز دوشنبه و پنج شنبه.

۸- مسلم در صحیحش^(۲) از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- مسلم (۶۵۴).

۲- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة (۶۷۲).

(إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً فَلْيُؤَمِّمَهُمْ أَحَدُهُمْ، وَأَحَقُّهُمْ بِالْإِمَامَةِ أَقْرَبُهُمْ) هرگاه سه نفر (با هم) بودند، پس باید یکی از آن‌ها بر ایشان امامت دهد و شایسته‌ترین آن‌ها بر امامت، قاری‌ترین آن‌ها می‌باشد.

وجه استدلال به حدیث: اینست که رسول الله ﷺ به جماعت امر کردند و امر رسول الله ﷺ دلالت بر وجوب دارد.

۹- رسول الله ﷺ کسی را که در پشت صفوف جماعت به تنهایی ایستاده و همراه ایشان نماز می‌گزارد، امر کردند تا نماز را اعاده کند. این حدیث را امام احمد و اهل سنن و ابوحاتم بن حبان در صحیحش روایت کرده و امام ترمذی آن را حسن دانسته است^(۱).

و از علی بن شیبان روایت است که گفت^(۲): به سوی رسول الله ﷺ خارج شدیم تا اینکه بر ایشان وارد شدیم، پس با رسول الله ﷺ بیعت کردیم و پشت سر ایشان نماز خواندیم. می‌گوید: سپس پشت سر ایشان نماز دیگری خواندیم، پس از اینکه نماز تمام شد، رسول الله ﷺ فردی را که به تنهایی در پشت صفوف (ایستاده و همراه جماعت) نماز می‌خواند، دیدند؛ پس منتظر وی ماندند تا اینکه نماز وی تمام شد. سپس فرمودند: (اسْتَقْبِلْ صَلَاتِكَ، لَا صَلَاةَ لِلَّذِي حَلَفَ الصَّفِّ) دوباره با نمازت روبرو شو و آن را دوباره بخوان، برای کسی که (به تنهایی) در پشت صفوف جماعت نماز می‌خواند، نمازی نیست. و در روایتی که امام احمد نقل کرده علی بن شیبان می‌گوید: پشت سر رسول الله ﷺ نماز گزاردم که رسول الله ﷺ مردی را که به تنهایی در پشت صفوف جماعت به

۱- مسند احمد (۱۸۰۰۰) و ابوداود (۶۸۲) و الترمذی (۲۳۰) (۲۳۱) و حسنه، وابن ماجه (۱۰۰۴) وابن حبان

(۲۱۹۸) (۲۱۹۹) کلهم في الصلاة.

۲- أحمد ۴/۲۳ وابن حبان (۲۲۰۲) وابن ماجه (۱۰۰۳) وفي الزوائد: إسناد صحیح و رجاله ثقات و صححه

ابن خزيمة (۱۵۶۹).

تنهایی ایستاده و همراه جماعت، نماز می‌خواند، دیدند؛ پس رسول الله ﷺ برای وی منتظر ماندند تا اینکه نمازش تمام شد. پس به وی فرمودند: (اسْتَقْبَلْ صَلَاتِكَ، فَلَا صَلَاةَ لِفَرْدٍ خَلْفَ الصَّفِّ) دوباره با نمازت روبرو شو و دوباره آن را بخوان، بر کسی که به تنهایی در پشت صفوف جماعت نماز (را گرچه همراه جماعت) بخواند، نمازی نیست. ابن منذر می‌گوید: این حدیث را احمد و اسحاق ثبت کرده‌اند.

وجه دلالت حدیث: رسول الله ﷺ نماز کسی را که به تنهایی در بیرون از صف، درحالی‌که همراه جماعت نماز می‌گزارد، باطل خواندند و با وجودیکه وی در مکانی خاص منفرد نشده بود، وی را به اعاده‌ی نماز امر کردند، بنابراین نماز فردی که از جماعت و مکان برگزاری جماعت منفرد می‌شود، سزاوارتر به بطلان می‌باشد. و نهایت این تنها نماز خواندن آنست که فرد منفرد می‌باشد، و اگر نماز منفرد صحیح می‌بود، رسول الله ﷺ به نفی آن حکم نمی‌کردند و کسی را که اینچنین نماز گزارد، امر کردند تا نمازش را اعاده کند^(۱).

معتقدین به عدم وجوب اعاده‌ی نماز در این حالت گفته‌اند:

برای شما این امکان وجود ندارد که به این حدیث استناد کنید مگر پس از اثبات بطلان نماز کسی که به تنهایی در پشت صفوف نماز جماعت، نماز می‌خواند، درحالی‌که

۱- قول به بطلان نماز چنین شخصی و اینکه نمازش صحیح نیست، مذهب احمد و اسحاق و نخعی و ابن ابی شیبیه و ابن منذر می‌باشد. الاوسط ۱۸۳/۴، المغنی ۲/۲۱۱، والممتع ۴/۳۷۶. وعلاوه برحدیث علی بن شیبان به حدیث وابصه بن معبد استناد می‌کنند که مردی در پشت صف به تنهایی نماز خواند، پس رسول الله ﷺ وی را امر کردند تا نمازش را اعاده کند. اخرجہ الترمذی (۲۳۰) (۲۳۱) و أبوداود (۶۸۲) و ابن ماجه (۱۰۰۴) و احمد ۴/۲۲۸ و انظر الإرواء (۵۴۱). و گفتند: اگر نمازش بدین طریق فاسد نمی‌بود، رسول الله ﷺ وی را امر به اعاده‌ی نماز نمی‌کردند، چرا که اعاده در امری که انجام شده و به پایان رسیده است، الزام و تکلیف می‌باشد و اگر فاسد نمی‌بود، مکلف به اعاده نمی‌شد.

این قول شاذی است که مخالف با جمهور اهل علم^(۱) می‌باشد و بر صحت چنین نمازی، اجماع علما بر صحت نماز زنی که به تنهایی در پشت صفوف مردان نماز می‌خواند^(۲)، دلالت دارد.

و رسول الله ﷺ پشت سر جبرئیل نماز خواندند. جابر بن عبدالله ﷺ روایت می‌کند که جبرئیل نزد رسول الله ﷺ آمد تا مواقیت نماز را به ایشان بیاموزد، پس جبرئیل پیش رفته و رسول الله ﷺ پشت سر ایشان و مردم پشت سر رسول الله ﷺ بودند. جبرئیل نماز ظهر را در زمان کنار رفتن خورشید (پس از زوال) خواند و وقتی که سایه هرچیز به اندازه خودش شد، آمده و به مانند آنچه که در ظهر انجام داده بود، پیش رفته و رسول الله ﷺ پشت سر ایشان و مردم پشت سر رسول الله ﷺ بودند^(۳). برآستی که رسول الله ﷺ به تنهایی پشت سر

۱- این قول که چنین نمازی بدون عذر صحیح است، مذهب ابوحنیفه و اصحابش و مالک و اوزاعی و شافعی می‌باشد. رجوع شود به البدائع ۲۱۸/۱ و مغنی المحتاج ۲۴۷/۱ و جواهر الاکلیل ۸۰/۱ و الاوسط ۱۸۳/۴.

۲- از انس ﷺ روایت است که من و یتیمی پشت سر رسول الله ﷺ نماز خواندیم درحالیکه مادرم ام سلیم پشت سر ما بود. (اخرجه البخاری (۷۲۷) و مسلم (۶۵۸)) و از انس ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ بر ایشان امامت داده در حالیکه زنی همراه آنها بود. انس می‌گوید: رسول الله ﷺ وی را به سمت راست خود قرار داده و آن زن پشت سر ما همراه ما نماز می‌خواند. (اخرجه مسلم (۶۶۰۹) و ابن ابی شیبۀ (۸۸/۲)). شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: علما بر صحت وقوف زنی که به تنهایی در صف قرار می‌گیرد، درحالیکه زن دیگری همراه وی در جماعت نباشد، اتفاق دارند، همانطور که در مورد آن حدیث وارد شده است. مجموع الفتاوی ۳۹۵/۲۳ و در جایی دیگر می‌گوید: هرگاه زنی، زن دیگری را نیافت که همراه وی در صف بایستد، به اتفاق ائمه در پشت صف مردان به تنهایی می‌ایستد. مجموع الفتاوی ۴۰۷/۲۳.

نکته: اگر زن دیگری غیر از وی باشد، واجب است که هر دو باهم صف تشکیل دهند وگرنه حکم همان مردی را دارند که در پشت صفوف به تنهایی نماز می‌گزارد.

۳- النسائي في المواقيت (۵۱۳).

جبرئیل در حالیکه به ایشان اقتدا کرده بودند، نماز گزار شدند. و گفتند: و ابوبکره تکبیر تحریمه را به تنهایی در پشت صف گفت و سپس حرکت کرد تا اینکه به صف پیوست و رسول الله ﷺ وی را به اعاده‌ی نماز امر نکردند^(۱). و گفتند: و ابن عباس رضی الله عنهما در سمت چپ رسول الله ﷺ تکبیر تحریمه را گفت که رسول الله ﷺ دستش را گرفته و وی را در سمت راست خود قرار دادند^(۲). و رسول الله ﷺ وی را به دوباره خواندن نماز امر نکردند بلکه تکبیر گفتن وی به تنهایی را صحیح دانستند، که این حدیث در مورد نماز نفل و حدیث جابر رضی الله عنه در مورد نماز فرض می‌باشد، که جابر برای نماز در سمت چپ رسول الله ﷺ ایستاد که رسول الله ﷺ با دست مبارک وی را گرفته و در سمت راست خود قرار دادند^(۳).

قائلین به وجوب اعاده‌ی نماز توسط چنین شخصی در پاسخ گفته‌اند: جای تعجب است که احادیث صحیح صریح در این موضوع با یکدیگر در تعارض قرار داده می‌شوند در حالیکه به هیچ وجه با هم تعارضی ندارند. اما اینکه گفتید: این قولی شاذ است؛ به الله سوگند که شاذ نیست و رسول الله ﷺ و سنت صحیح و صریحش همراه آن می‌باشد، گرچه این سنت را ترک کرده باشد کسی که آن را ترک کرده. لذا ترک سنت‌ها به سبب مخفی بودن آن‌ها بر کسانی که آن را ترک کرده، یا اینکه آن را به سبب تاویل جایزی که گنجایش آن بوده به منظور عمل به سنتی غیر از آن ترک کردند، جایز نمی‌باشد. و چگونه ترک کنندگی این سنت بر خود سنت مقدم می‌شود؟

و این درحالی است که گروهی از بزرگان تابعین در مورد این سنت سخن گفته‌اند، از جمله: سعید بن جبیر، طاوس، ابراهیم نخعی، و کسانی غیر از ایشان همچون: حکم،

۱- البخاري في الأذان (۷۸۳).

۲- البخاري في الأذان (۶۹۹) ومسلم في صلاة المسافرين (۷۶۳).

۳- مسلم في الزهد والرفاق من حديث طويل (۳۰۱۰).

حماد، ابن ابی لیلی، حسن بن صالح، وکیع، اوزاعی - که طحاوی از وی نقل می‌کند - اسحاق بن راهویه، امام احمد، ابوبکر بن منذر و محمد بن اسحاق بن خزیمه. پس شدوذ کجاست درحالیکه این عده از علما معتقد به سنت بودن آن می‌باشند؟

اما اعتراض تان مبنی بر محل ایستادن زن در صفوف، (پس از مردان به تنهایی) از فاسدترین اعتراضات می‌باشد. چرا که آن جایگاه وی بوده که برای او تشریح شده است به گونه‌ای که اگر در صف مردان بایستد، نماز هر یک از مردانی که نزدیک وی بایستد، در نزد امام ابوحنیفه و یکی از دو قول در مذهب امام احمد، فاسد می‌شود.

اما اگر گفته شود: اگر زنی در پشت صف زنان به تنهایی بایستد، نمازش صحیح می‌باشد. در پاسخ گفته شده: اینچنین نیست بلکه اگر زنی از صفوف زنان منفرد شود، همچون مردی که در پشت صف مردان به تنهایی بایستد، نمازش فاسد می‌باشد. که این را قاضی ابویعلی در تعلیقش ذکر کرده است چرا که قول رسول الله ﷺ در این زمینه عام می‌باشد، آنجا که فرمودند: (لَا صَلَاةَ لِفَرْدٍ خَلْفَ الصَّفِّ) بر کسی که به تنهایی در پشت صفوف جماعت نماز (را گرچه همراه جماعت) بخواند، نمازی نیست. اما زنی که به تنهایی در پشت صفوف مردان به همراه جماعت نماز می‌گذارد و زن دیگری همراه وی نیست، از این حکم به سبب حدیث صحیح خارج می‌شود و در مورد غیراین حالت، حدیث برعموم خود باقی می‌ماند.

اما قصه‌ی به تنهایی نماز خواندن رسول الله ﷺ، پشت سر جبرئیل در حالیکه صحابه پشت سر ایشان بودند.

این استدلال نیز اینگونه پاسخ داده شده:

این مساله در ابتدای امر بود، زمانیکه جبرئیل مواقیت نماز را به رسول الله ﷺ تعلیم می‌داد در حالیکه امر رسول الله ﷺ به اعاده‌ی نماز برای مردی که به تنهایی در پشت صفوف نماز خوانده بود از آن متاخر بوده و بعد از آن می‌باشد. و این جوابی صحیح می‌باشد. و در نزد من در این مساله جواب دیگری می‌باشد و آن اینکه: رسول الله ﷺ امام

مسلمین بودند، که بدین سبب جلوی آن‌ها درحالی‌که به تنهایی به جبرئیل اقتدا کردند، بودند. و از آنجائیکه جبرئیل در مقام تعلیم بود، جلوتر بودن ایشان از رسول الله ﷺ در حصول تعلیم بسیار رساتر و بلیغ‌تر از آن بود که در کنار رسول الله ﷺ بایستد؛ همانطور که رسول الله ﷺ در منبر بر صحابه نماز خواندند تا اینکه بر ایشان اقتدا کرده و نماز را تعلیم ببینند و این در حالی بود که رسول الله ﷺ از اینکه امام در امامت بر مردم، در مکانی بالاتر از آن‌ها باشد، نهی کردند، بنابراین چون مقصود از آن تعلیم بوده در نهی داخل نمی‌شود.

رکوع کردن قبل از داخل شدن در صف:

اما قصه‌ی ابوبکر، در آن وارد نشده که وی قبل از داخل شدن در صف از رکوع بلند شده و فقط زمانی می‌توان بدان تمسک جست که ثابت شود وی قبل از داخل شدن در صف سرش را از رکوع بلند کرده است، درحالی‌که راهی به سوی اثبات آن نیست. و در مورد کسی که در بیرون از صف رکوع کرده و بعد از اینکه امام سرش را از رکوع بلند کرده، در حالت رکوع حرکت کرده و به صف می‌پیوندد، روایت‌ها از امام احمد در اینکه آیا این رکعت را دریافته یا نه، مختلف می‌باشد و از ایشان سه روایت در این زمینه می‌باشد:

روایت اول: مطلقاً این عملش صحیح بوده و رکعت را دریافته است. و دلیل این روایت آنست که رسول الله ﷺ ابوبکر را به اعاده‌ی نماز امر نکردند. و از وی جزئیات عملش را نخواستند که آیا صف را قبل از اینکه ایشان سر را از رکوع برداشتند، دریافته یا نه؟ و اگر این دو حالت (ادراک صف بعد از بلند شدن امام از رکوع و ادراک صف قبل از بلند شدن امام از رکوع) مختلف می‌بود، رسول الله ﷺ از وی تفصیل و جزئیات عملش را می‌پرسیدند. سعید بن منصور در سنن خود از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت می‌کند که وی قبل از اینکه در صف داخل شود رکوع می‌کرد و سپس در حالت رکوع با اطمینان و آرامش حرکت می‌کرد تا به صف پیوندد، چه در حالت رکوع امام به صف می‌پیوست و

یا اینکه بعد از بلند شدن امام از رکوع بدان ملحق شود^(۱).

روایت دوم: این عمل صحیح نبوده و آن رکعت را درک نکرده است که در روایت ابراهیم بن حارث و محمد بن حکم بدان تصریح کرده است. و بین چنین حالتی و کسی که رکوع را در صف درک کرده، تفاوت قائل شده است. چرا که وی در صف آنچرا که به وسیله‌ی آن رکعت درک می‌شود (رکوع)، درک نکرده است. بنابراین وی شبیه کسی است که سجده‌ای را در نماز ترک کرده است. و در نزد اکثر اصحاب امام احمد این روایت صحیح‌تر می‌باشد.

روایت سوم: اگر عالم به نهی باشد، نمازش صحیح نیست وگرنه به دلیل قصه‌ی ابوبکر و نهی رسول الله ﷺ که فرمودند: (لا تعد) این کار را بار دیگر نکن. صحیح می‌باشد. درحالیکه نهی مقتضی فساد می‌باشد، لیکن نهی در حق جاهل بدان، ترک می‌شود. چرا که رسول الله ﷺ ابوبکر را به اعاده‌ی نمازش امر نکردند و این حال ابوبکر بود.

اما قصه‌ی ابن عباس و جابر رضی الله عنهما که رسول الله ﷺ آن‌ها را به دوباره خواندن نماز امر نکردند، درحالیکه هریک به تنهایی تکبیر تحریمه را گفتند:

در این احادیث نیامده که آندو با تکبیر گفتن وارد نماز شدند، بلکه فقط در آن آمده است که در سمت چپ رسول الله ﷺ ایستادند که در همان لحظه ایستادن، رسول الله ﷺ هریک از آن‌ها را به سمت راست خود چرخاندند. و بر فرض که هر دو آن‌ها با تکبیر گفتن خارج از صف وارد نماز شده باشد، تکبیرش صحیح می‌باشد و تنها آنچه که در بطلان نماز معتبر است به تنهایی رکوع کردن می‌باشد وگرنه اگر کسی قبل از رکوع به وی ملحق شده و همراه وی صف تشکیل داده و در کنار وی بایستد، درحالیکه وی به تنهایی در پشت صفوف تکبیر گفته، نمازش صحیح می‌باشد. وگرنه اگر برای نماز، تکبیر

۱- مالك في الموطأ ۱/۱۶۵، والطحاوي في شرح معاني الآثار ۱/۳۹۸ والبيهقي في السنن الكبرى ۲/۹۰.

تحریمه گفتنِ مامومین باهم، را معتبر بدانیم، تکبیر تحریمه هیچیک از مامومین منعقد نمی‌گردد مگر زمانی که تکبیر هر یک از آن‌ها با کسی که در کنارش قرار دارد در ابتدا و انتهای آن متفق و یکسان بوده و برابر و مساوی با هم باشد، که این حالتی است که حرج و سختی و مشقت آن بسیار بزرگ می‌باشد. بر این اساس است که هیچکس، به هیچ عنوان، تکبیر تحریمه مامومین باهم، را در صحت نماز معتبر ندانسته است. والله اعلم.

۱۰- ابوداود در سنن خود و امام احمد در مسندش^(۱) از ابودرداء^{رضی الله عنه} روایت می‌کنند که رسول الله^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: (مَا مِنْ ثَلَاثَةٍ فِي قَرْيَةٍ وَلَا بَدْوٍ وَلَا تَقَامُ فِيهِمُ الصَّلَاةُ إِلَّا قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ، فَعَلَيْكَ بِالْجَمَاعَةِ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الذَّنْبُ الْقَاصِيَةَ) هیچ سه نفری نیستند که در روستا یا صحرا یا بیابان گردهم آیند و نماز را به جماعت بر پای ندارند مگر اینکه شیطان بر آن‌ها چیره می‌شود، پس بر شما باد که نماز جماعت بخوانید و بر ادای نماز جماعت مواظبت کنید و به جماعت پیوندید و تک روی نکنید، چه بی‌گمان گرگ آن گوسفندی را می‌خورد که از گله جدا شده و دورمانده باشد.

وجه استدلال به حدیث: رسول الله^{صلی الله علیه و آله} از چیره شدن شیطان بر آن‌ها در اثر ترک جماعت، که نشانه‌ی آن اذان و اقامه نماز می‌باشد، خبر دادند؛ اگر نماز جماعت مستحب بود به گونه‌ای که شخص در ترک و انجام آن مخیر می‌بود، شیطان بر تارک آن و نشانه هایش چیره نمی‌شد.

۱۱- مسلم در صحیحش^(۲) از ابی شعثناء محاربی روایت کرده که گفت: همراه ابوهریره^{رضی الله عنه} در مسجد نشسته بودیم که موذن اذان گفت. پس از آن مردی از مسجد برخاسته و راه خروج از مسجد را در پیش گرفت که در این هنگام

۱- أبوداود في الصلاة (۵۴۷) وأحمد (۲۱۷۱۰) والنسائي في الإمامة (۸۴۷).

۲- مسلم (۶۵۵).

ابوهریره رضی الله عنه وی را با چشمانش دنبال می‌کرد تا اینکه از مسجد خارج شد؛ ابوهریره رضی الله عنه گفت: اما این شخص ابوالقاسم رضی الله عنه را نافرمانی نمود. و در روایتی آمده است که می‌گوید: از ابوهریره رضی الله عنه در حالیکه مردی را دید که پس از اذان از مسجد خارج می‌شود، شنیدم که گفت: اما این شخص ابوالقاسم رضی الله عنه را نافرمانی نمود.

وجه استدلال به حدیث: ابوهریره رضی الله عنه آن شخص را به سبب خروجش از مسجد پس از اذان، به دلیل ترک نماز جماعت، نافرمان و سرکش و عاصی از فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد. و کسی که می‌گوید: جماعت مستحب است در حقیقت می‌گوید: کسی که پس از اذان از مسجد خارج شود و نماز را به تنهایی بخواند از فرمان الله و رسولش صلی الله علیه و آله نافرمانی و سرپیچی نکرده است. و ابن منذر در کتابش بر وجوب نماز جماعت به این حدیث استناد کرده و می‌گوید: اگر فرد مسلمان در ترک جماعت و انجام آن مخیر می‌بود، جایز نبود که فرد با تخلف از آنچه که حضورش در آن بر وی واجب نبوده، عاصی و گنه کار شود. و کسی که می‌گوید، نماز جماعت مستحب است، به گونه‌ای که هر که بخواهد انجام می‌دهد و هر که خواست می‌تواند آن را ترک کند، در حقیقت برای شخصی که از مسجد خارج می‌شود در حالیکه موذن اقامه‌ی نماز را می‌گوید، جواز صادر کرده است. بلکه برای وی جایز می‌داند که در مسجد بنشیند و همراه امام و جماعت نماز نخوانده و پس از نماز آن‌ها برخاسته و نماز را به تنهایی بخواند. در حالیکه اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحاب بزرگوار ایشان کسی را که اینچنین عمل کند، می‌دیدند، با نهایت انکار این عملش را بروی انکار می‌کردند.

بلکه بر عملی غیر از این عمل انکار کردند و آن اینکه بر شخصی که همراه جماعت نماز نخوانده بود و به نماز خواندن در کنار باروبنه و اثاثیه‌اش اکتفا کرده بود، انکار کرده و رسول الله صلی الله علیه و آله به وی فرمودند^(۱): (مَا مَنَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ النَّاسِ، أَلَسْتَ بِرَجُلٍ مُسْلِمٍ؟) چه

۱- مسند أحمد (۱۶۳۹۵) والدارقطني (۱۵۴۱) والنسائي (۸۵۷).

چیزی تو را از نماز خواندن همراه مردم بازداشت، آیا مردی مسلمان نیستی؟
و رسول الله ﷺ به دو نفری که نماز خوانده و به مسجد آمده بودند امر کردند تا نماز را
به جماعت بخوانند و فرمودند^(۱): (فَلَا تَفْعَلَا، إِذَا صَلَّيْتُمَا فِي رِحَالِكُمَا ثُمَّ أَتَيْتُمَا مَسْجِدَ
جَمَاعَةٍ فَصَلِّيًا مَعَهُمْ، فَإِنَّهَا لَكُمْ نَافِلَةٌ) این کار را نکنید، هرگاه در خانه هایتان نماز
خواندید و سپس به مسجد آمدید در حالیکه جماعت بر پا بود، همراه جماعت نماز
بخوانید، این نماز برای شما نافله محسوب می‌شود.

اجماع صحابه بر وجوب نماز جماعت:

۱۲- صحابه رضوان الله تعالى عليهم اجمعين بر وجوب نماز جماعت نیز اجماع
دارند. و ما نصوص آنها را ذکر می‌کنیم:
همانطور که گذشت، ابن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید^(۲): من خودمان (صحابه) را دیدم که در
آن زمان کسی از نماز جماعت تخلف نمی‌کرد، مگر منافقی که نفاش معلوم بود.
امام احمد^(۳) می‌گوید: وکیع برای ما روایت کرده که سلیمان بن مغیره از ابوموسی
هلالی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که فرمود: برای کسی که صدای منادی و موذن را
بشنود و بدون عذر آن را (با رفتن به مسجد و حضور در جماعت) اجابت نکند، نمازی
نیست.

همچنین امام احمد می‌گوید^(۴): وکیع بر ما روایت کرده که مسعر از ابی الحصین از ابی
برده از ابوموسی اشعری روایت کرده که فرمود: هرکس صدای منادی و موذن را بشنود و

۱- الترمذی فی الصلاة (۲۱۹) وقال حسن صحیح والنسائی (۸۵۸) وأبوداود (۵۷۵) وأحمد (۱۷۴۷۴).

۲- مسلم فی المساجد ومواضع الصلاة (۶۵۴).

۳- ذکره ابن حزم فی المحلی ۴/ ۱۹۵.

۴- أخرجه الحاكم ۱/ ۲۴۶ وصححه ووافقه الذهبي والبيهقي مرفوعا وموقوفا ۳/ ۱۷۴ وانظر مجمع
الزوائد ۲/ ۴۲.

بدون عذر آن را اجابت نکند، برای وی نمازی نیست.

و احمد می‌گوید^(۱): وکیع از سفیان از ابی حیان تیمی از پدرش از علی^{علیه السلام} روایت کرده که فرمود: برهمسایه مسجد، نمازی جز در مسجد نیست. گفته شد: همسایه مسجد کیست؟ فرمود: کسی که صدای منادی و موذن را بشنود.

و سعید بن منصور می‌گوید: هشیم روایت کرده که منصور ما را از حسن بن علی^{علیه السلام} خیر داده که فرمود: کسی که صدای اذان را بشنود و برای نماز جماعت به مسجد نرود، نمازش از سرش تجاوز نمی‌کند (و بالاتر نمی‌رود) مگر اینکه به سبب عذری باشد. و عبدالرزاق می‌گوید: از انس از ابی اسحاق از حارث از علی^{علیه السلام} روایت است که فرمود: هرکس از همسایگان مسجد که صدای اذان را بشنود و در حالیکه سالم و تندرست است و عذری ندارد، (به مسجد نیامده و نماز را به تنهایی بخواند) برای وی نمازی نیست^(۲).

و وکیع می‌گوید: از عبدالرحمن بن حصین از ابی نجیح ملکی از ابوهریره^{علیه السلام} روایت است که فرمود: برآستی که اگر دو گوش فرزند آدم پر از سرب مذاب شود، برای وی بهتر است از اینکه صدای منادی و موذن را بشنود و آن را اجابت نکند^(۳).

در جایی دیگر وکیع می‌گوید: شعبه از عدی بن ثابت از سعید بن جبیر از ابن عباس^{علیه السلام} روایت کرده که فرمود: هرکس صدای اذان را بشنود و پس از آن بدون عذر، اجابت نکند، نمازی برای وی نیست^(۴).

عبدالرزاق می‌گوید: از لیث از مجاهد روایت است که فرمود: مردی از ابن عباس^{علیه السلام} در مورد شخصی که روز را روزه می‌گیرد و شب را در قیام به سر می‌برد ولی در جمعه

۱- أخرجه عبدالرزاق ۱۱/ ۴۹۷ والبيهقي ۳/ ۵۷ و ۱۷۴ وضعفه الحافظ في تلخيص الخبير ۲/ ۳۲.

۲- عبدالرزاق ۱/ ۴۹۸ والدارقطني ۱/ ۴۲۰ والبيهقي ۳/ ۵۷.

۳- المحلى ۴/ ۱۹۵.

۴- ابن ماجه (۷۹۳) وابن حبان (۲۰۶۴) والدارقطني ۱/ ۴۲۰ والبيهقي ۳/ ۵۷.

و جماعت شرکت نمی‌کند، سوال پرسید؟ ابن عباس رضی الله عنه گفت: این شخص در آتش است. فردای آن روز همان شخص به نزد ابن عباس رضی الله عنه آمد و همان سوال را پرسید که ابن عباس رضی الله عنه به وی گفت: وی در آتش است. مجاهد می‌گوید: آن شخص حدود یک ماه، پیوسته نزد ابن عباس رضی الله عنه رفت و آمد می‌کرد و از او این سوال را می‌پرسید و هر بار ابن عباس رضی الله عنه می‌گفت: وی در آتش است^(۱).

همانطور که مشاهده کردید، این نصوص صحیح و واضح و آشکار صحابه بود. و حتی از یک صحابه هم خلاف این روایت نشده است و هریک از این آثار خود به تنهایی دلیل مستقلى در مساله می‌باشد، بنابراین زمانیکه همه‌ی این‌ها در کنار هم قرار گرفته و دست به دست هم داده و همدیگر را یاری کنند، چگونه خواهد بود؟ وباللّٰه التّوْفِیْق.

حکم نماز جماعت برای زنان^(۲):

به اجماع علما نماز جماعت بر زنان واجب نمی‌باشد، لیکن به طور کلی نماز جماعت در حق آن‌ها در نزد جمهور علما مشروع می‌باشد. نماز زنان در جماعت بردو نوع است: الف) یک زن با امامت زن دیگری نماز بخواند که این امر به سه دلیل مشروع می‌باشد: ۱- عموم احادیثی که در فضل نماز جماعت وارد شده است و اصل آنست که زنان با مردان همسانند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۳): [النِّسَاءُ شَقَائِقُ الرَّجَالِ] زنان با مردان همسانند.

۲- عدم ورود نهی از امامت زنی بر زنان.

۳- عمل بعضی از زنان صحابه همچون ام سلمه و عایشه رضی الله عنهما.

۱- الترمذی فی الصلاة (۲۱۸).

۲- به نقل از صحیح فقه السنه ج ۱/۵۰۸-۵۱۰.

۳- حسن بطرقة، أخرجه أبوداود (۲۳۶) والترمذی (۱۱۳) وأحمد (۲۶۱۹۵) والسنن الكبرى للبيهقي (۷۹۶).

از ریطة الحنفی روایت است^(۱) که عایشه رضی اللہ عنہا بر زنان امامت داده، درحالیکه در نماز فرض در بین صفوف زنان ایستاده بود.

و از عمار الدهنی از زنی از قومش که به وی حجیره گفته می‌شد از ام سلمه رضی اللہ عنہا روایت شده که^(۲): ایشان بر زنان امامت داده و در وسط صفوف زنان قرار می‌گرفت. بنابراین عمل این زنان صحابه و عدم وجود مخالف، بر مشروعیت امامت زنان بر یکدیگر دلالت دارد. و از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روایت شده که موذنی را برای ام ورقه تعیین کردند تا برای وی اذان دهد و او را امر کردند تا اهل خانه‌اش (از زنان را) امامت دهد^(۳). لیکن این حدیث ضعیف می‌باشد، و شافعیه و حنابله به امامت زنان بر یکدیگر قائلند و به این حدیث استناد می‌کنند.

ب) زن با امامت مردی نماز بخواند و یکسان است که آن زن به تنهایی و یا اینکه با عده‌ای دیگر از زنان و یا پشت صفوف مردان به امام اقتدا کنند. این مساله به دلیل احادیث زیادی مشروع می‌باشد. از جمله: حدیث انس رضی اللہ عنہ^(۴) که می‌گوید: من و یتیمی پشت سر رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نماز گزاردیم در حالیکه مادرم ام سلیم پشت سر ما ایستاده بود. دلیل دیگر حدیث ام سلیم^(۵) است که می‌گوید: پس از اینکه رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سلام می‌داد و نماز به پایان می‌رسید، زن‌ها بلند می‌شدند و می‌رفتند. آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اندکی توقف می‌کرد و آنگاه برمی‌خاست.

تبصره‌ها:

- ۱- صحیح لشواهد: أخرجه عبدالرزاق (۵۰۸۶) والدارقطني (۱۵۰۷) والبيهقي ۳/ ۱۳۱.
- ۲- صحیح لشواهد: أخرجه عبدالرزاق ۳/ ۱۴۰ والدارقطني ۱/ ۴۰۵ والسنن الصغير للبيهقي (۵۵۵) ومعرفة السنن والآثار (۵۹۷۴).
- ۳- ضعیف: أخرجه أبوداود (۵۹۲) وابن خزيمة ۳/ ۸۹ والبيهقي ۳/ ۱۳۰.
- ۴- أخرجه البخاري (۷۲۷) ومسلم (۶۵۸).
- ۵- أخرجه البخاري (۸۷۰) وأبوداود (۱۰۴۰) والنسائي (۱۳۳۳) وابن ماجه (۹۳۲).

- ۱- برای مردی که با همسر یا یکی از محارمش تنها مانده، جایز است همراه وی نماز را با جماعت بخواند، چراکه خلوت وی با آن زن در غیر نماز جایز است.
- ۲- جایز نیست که مردی، تنها یک زن اجنبی را امامت دهد به دلیل عام بودن این ارشاد رسول الله ﷺ که فرمودند^(۱): [لَا يَخْلُونَ رَجُلًا بِامْرَأَةٍ إِلَّا كَانَ تَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ] هیچ مردی با زنی تنها نمی‌شود مگر اینکه سومی آن‌ها شیطان است.
- ۳- جایز است که مردی برای گروهی از زنان امامت دهد چرا که اجتماع زنان خلوت را نفی می‌کند و از این عمل نهی نشده است. و از برخی از سلف صالح وارد شده که فرمودند: لیکن این زمانی است که از فتنه در امان باشد، اما اگر با این عمل خوف فتنه می‌باشد، جایز نیست. براستی که الله متعال فساد را دوست ندارد.

عذرهایی که در تخلف از جماعت بدانها جواز داده شده^(۲):

عذرهایی که تخلف از حضور در نماز جماعت در مسجد را مباح می‌کند، برخی عام و بعضی خاص می‌باشند:

عذرهای عام:

۱- باران و گِل و لای، به گونه‌ای که خروج وی به سوی مسجد را سخت و دشوار کند. از نافع روایت است^(۳) که ابن عمر رضی الله عنهما در شبی سرد و طوفانی برای نماز اذان داد و گفت: در خانه‌ها نماز بگذارید. سپس گفت: همانا رسول الله ﷺ در شبی که سرد و بارانی بود به مؤذن فرمود که بگوید: در خانه‌ها نماز بگذارید.

۱- أخرجه الترمذي (۱۱۷۱) وأحمد (۱۷۲).

۲- به نقل از صحيح فقه السنة ج ۱ ص ۵۱۱-۵۱۶.

۳- صحيح: أخرجه البخاري (۶۶۶) ومسلم (۶۹۷).

و از جابر رضی الله عنه روایت است ^(۱) که گفت: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله برای سفری خارج شدیم که ما را باران گرفت، پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: [لِيُصَلَّ مَنْ شَاءَ مِنْكُمْ فِي رَحْلِهِ] هر یک از شما که می‌خواهد در کنار باروبنه‌اش نماز بگزارد.

لیکن با این وجود اگر کسی برای نماز جماعت خارج شد، افضل می‌باشد، به دلیل حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه که گفت ^(۲): ابری پدید آمد و چنان باریدن گرفت که از سقف (مسجد نبوی) که از شاخه‌ی درخت خرما بود، آب سرازیر شد و من رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که در میان آب و گل سجده می‌کند تا آنکه اثر گل را بر پیشانی آنحضرت صلی الله علیه و آله مشاهده کردم.

براستی که رسول الله صلی الله علیه و آله علی‌رغم اینکه باران و گل بود، در جماعت حضور یافتند، حتی که در آب و گل سجده کردند.

۳- سرمای شدید: به گونه‌ای که حد آن از مقداری که مردم بدان مانوس شده و عادت کرده‌اند، بگذرد که حدیث ابن عمر رضی الله عنهما در این مورد گذشت. و از نعیم نحام روایت است ^(۳) که در روزی بسیار سرد، اذان صبح داده شد، درحالی‌که وی موی سر همسرش را کوتاه می‌کرد، در این هنگام گفت: ای کاش موذن ندا می‌داد که هرکس (در خانه اش) بنشیند، (و در نماز جماعت در مسجد شرکت نکند) بر او حرجی نیست. که موذن رسول الله صلی الله علیه و آله در آخر اذانش ندا داد که هرکس (در خانه) بنشیند و (در نماز جماعت مسجد شرکت نکند) بر او حرجی نیست. و این در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله در آخر اذان موذن بود. اهل علم به این عذرهای تاریکی شدیدی را که در آن، انسان مسیر خود به سوی

۱- صحیح: أخرجه مسلم (۶۹۸) وأبو داود (۱۰۶۵) والترمذي (۴۰۹).

۲- صحیح: أخرجه البخاري (۶۶۹) ومسلم (۱۱۶۷).

۳- صحیح: أخرجه أحمد (۱۷۹۳۴) والسنن الكبرى للبيهقي (۱۸۶۸) ومسنن ابن أبي شيبة (۵۵۳) وعبدالرزاق

(۱۹۲۷).

مسجد را نمی‌بیند، افزوده‌اند.

فایده: امام نووی می‌گوید^(۱): اصحاب ما می‌گویند: با عذرهای [ی مشروع] جماعت ساقط می‌شود و در این حالت یکسان است که بگوییم: نماز جماعت سنت است یا فرض کفایه و یا فرض عین. چرا که اگر مثلاً بگوییم نماز جماعت سنت موکده‌ای است که ترک آن مکروه است، اگر به سبب عذری نماز جماعت ترک شود، تنها کراهت از وی زایل می‌شود و بدین معنا نیست که اگر به دلیل عذری نماز جماعت را ترک کرد، فضیلت نماز جماعت را به دست می‌آورد، بلکه بدون شک فضیلت نماز جماعت برای وی حاصل نشده و فقط معنای آن سقوط گناه و کراهت از وی می‌باشد.

عذرهای خاص:

۴- **بیماری:** بیماری که با وجود آن، آمدن به مسجد برای شرکت در جماعت سخت و دشوار باشد. ابن منذر می‌گوید: در بین اهل علم خلافتی مبنی بر اینکه برای مریض به سبب بیماری اش جایز است که نماز جماعت را ترک کند، نمی‌دانم. و رسول الله ﷺ زمانیکه بیمار شدند، از رفتن به مسجد خودداری کرده و فرمودند^(۲): [مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ] ابوبکر را بگویید که بر مردم نماز بگزارد.

اما اگر بیماری جزئی بود به گونه‌ای که با وجود آن آمدن به مسجد سخت و دشوار نبود، همچون درد دندان یا درد سر جزئی و تب خفیف، این نوع بیماری جزئی عذر محسوب نمی‌شود و ضابط آن اینست که سختی و دشواری آن همچون دشواری و سختی آمدن به مسجد در باران باشد^(۳).

اما اگر در صورت توانایی، عزیمت را اختیار کند و با وجود بیماری برای جماعت به

۱- المجموع للنووي.

۲- صحیح: أخرجه البخاري (۶۶۴) ومسلم (۴۱۸).

۳- المجموع للنووي ۴/۲۰۵.

مسجد بیاید، افضل و بهتر می‌باشد. از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت^(۱): من خودمان (صحابه) را دیدم که در آن زمان کسی از نماز جماعت تخلف نمی‌کرد، مگر منافقی که نفاش معلوم بود؛ چنانکه حتی فرد (بیمار یا ناتوان) آورده و زیر بازوی او گرفته می‌شد تا در صف نماز جماعت بایستد (و او هم بتواند نماز را با جماعت ادا کند).

۵- بیماری همیشگی همچون کوری و مانند آن؛ چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله برای عتبان بن مالک زمانیکه گفت: یارسول الله، چشم من ضعیف گشته و من مردم خویش را امامت می‌دهم و هرگاه باران می‌آید در وادی که میان من و ایشان است، سیلاب سرازیر می‌گردد و نمی‌توانم به مسجد بروم و برایشان نماز بگذارم. اجازه دادند تا در خانه‌اش نماز بخواند^(۲).

در این حدیث نابینایی و باران به همراه هم برای عتبان عذر می‌باشد و در لفظ حدیث انس رضی الله عنه آمده است^(۳): شخصی از انصار که خیلی فربه و چاق بود، به آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت: نمی‌توانم با شما در نماز جماعت شرکت کنم. آنگاه، غذائی تدارک دید و آنحضرت صلی الله علیه و آله را به منزلش دعوت نمود. حصیری پهن نمود و روی آن آب پاشید. که رسول الله روی آن دو رکعت نماز خواند.

برخی از علما تنومندی و چاقی فرد را از عذرهای مباح‌کننده‌ی ترک جماعت شمرده‌اند. اما گواه و شاهد بر ترک جماعت در حدیث عتبان آنست که اگر فرد نابینا، راهنمایی که وی را به سوی مسجد هدایت کند، نیافت، در اینصورت، این حالت وی ترک نماز جماعت را برای وی مباح می‌کند. که جمهور علما بر این اعتقاد می‌باشند بر خلاف حنفیه که فرد نابینا را مطلقاً معذور می‌دانند، گرچه برای وی راهنمایی برای آوردن

۱- صحیح: اخرجہ مسلم (۶۵۴) وغیره.

۲- صحیح: أخرجہ البخاري (۴۲۵) ومسلم (۳۳).

۳- صحیح: أخرجہ البخاري (۶۷۰) وأبو داود (۶۵۷).

او به مسجد باشد^(۱).

۶- ترس: همچون اینکه بر نفس خود به سبب وجود پادشاه، ظالم، دشمن، دزد، و مانند این‌ها هراسان و بیمناک باشد. یا اینکه بر مال و اهلش بیمناک بوده و لازم است که کسی از آن‌ها حمایت کند. این مساله در نزد علما با وجود اختلافی که در برخی از تفصیلات آن دارند^(۲)، در ترک جماعت عذر می‌باشد. دلیل عمده‌ای که در این مساله می‌باشد، روایتی است که از ابن عباس رضی الله عنه به طور مرفوع وارد شده است که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند^(۳): (مَنْ سَمِعَ الْمُنَادِيَ فَلَمْ يَمْنَعَهُ مِنْ اتِّبَاعِهِ، عُذْرٌ) هرکس که صدای موذن را بشنود، چیزی جز عذر او را از تبعیت آن باز نمی‌دارد. گفتند: عذر چیست؟ فرمودند: (خَوْفٌ أَوْ مَرَضٌ، لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ الصَّلَاةُ الَّتِي صَلَّى) ترس یا بیماری، (و در غیر اینصورت) نمازی را که به تنهایی خوانده است از وی قبول نمی‌شود.

۷- حاضر شدن غذا برای کسی که بدان نیاز دارد: از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند^(۴): (إِذَا وُضِعَ عَشَاءٌ أَحَدِكُمْ وَأَقِيَمَتِ الصَّلَاةُ، فَأَبْدَعُوا بِالْعَشَاءِ وَلَا يَعْجَلْ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ) هرگاه غذای یکی از شما حاضر شد و در این حال اقامه‌ی نماز هم گفته شد، پس شروع به خوردن غذا کند و عجله نکند تا اینکه از آن فارغ شود. و وقتی برای ابن عمر رضی الله عنهما غذا آماده شد و در این حال اقامه نماز هم گفته می‌شد، درحالی‌که قرائت امام را می‌شنید به نماز نمی‌آمد تا اینکه از خوردن غذا فارغ شود. جمهور علما این فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله (فَأَبْدَعُوا بِالْعَشَاءِ) را حمل بر استحباب

۱- ابن عابدین ۱/۳۷۳، الدسوقی ۱/۳۹۱، وکشف القناع ۱/۴۹۷.

۲- ابن عابدین ۱/۳۷۴، مغنی المحتاج ۱/۲۳۵، المغنی ۱/۶۳۱.

۳- ضعیف مرفوعاً والصواب موقوفاً. أعل بالوقف: أخرجه أبو داود (۵۵۱) وابن ماجه (۷۹۳) والحاكم ۱/۲۴۵، والبيهقي ۳/۱۷۴، ۵۷، ورجح وقفه وهو الصواب. والله أعلم.

۴- صحیح: أخرجه البخاري (۶۷۳) ومسلم (۵۵۹).

کرده‌اند، سپس اختلاف کرده و عده‌ای آن را مقید به کسی کرده‌اند که احتیاج به خوردن غذا دارد که مشهور در نزد شافعیه همین می‌باشد، و عده‌ای آن را مقید نمی‌دانند که ثوری و احمد و اسحاق بدان قائلند و بر آن عمل ابن عمر رضی الله عنهما دلالت دارد. و ابن حزم افراط کرده و گفته است که اگر نماز را بر غذا مقدم دارد، نمازش باطل است. و عده‌ای مقدم داشتن نماز را برای کسی که نفسش بر غذا متکی نباشد، اختیار کرده‌اند که این قول، منقول از مالک و اصحابش می‌باشد و گفتند: اگر خوردن را بر نمازش مقدم کند و شروع به خوردن غذا کند، بر وی مستحب است که نمازش را اعاده کند^(۱).

می‌گوییم: (ابومالک کمال بن سید سالم) دلیلی بر استحباب اعاده‌ی نماز نیست و امر در حدیث مبنی بر مقدم داشتن غذا بر نماز حمل بر استحباب و نه وجوب می‌شود و دلیل آن حدیث عمرو بن امیه است که می‌گوید^(۲): رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که گوشت شانه‌ی گوسفندی را با کارد بریده و آن را می‌خوردند. وقتی که به نماز فراخوانده شدند، برخاسته و کارد را رها کردند و نماز گزاردند و وضو نکردند.

۸- دفع بول و غائط: به دلیل حدیث ام المومنین عایشه رضی الله عنها که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند^(۳): (لَا صَلَاةَ بِمَحْضَرَةِ الطَّعَامِ، وَلَا هُوَ يُدَافِعُهُ الْأَخْبَثَانِ) نماز به هنگام حاضر شدن غذا و همچنین وقتی که انسان تحت فشار بول و غائط قرار دارد، درست نیست.

و از عبدالله بن ارقم روایت است که: وی برای حج یا عمره همراه مردم خارج شد، در حالیکه وی آن‌ها را امامت می‌داد، روزی پس از اینکه نماز اقامه شد - نماز صبح - گفت: یکی از شما برای امامت پیش رود و خودش برای قضای حاجت رفت و گفت که از

۱- فتح الباری بتصرف بسیر ۲/ ۱۸۸.

۲- صحیح: أخرجه البخاری (۶۷۵) و مسلم (۳۵۵).

۳- صحیح: أخرجه مسلم (۵۶۰) و أبوداود (۸۹) و أحمد (۲۴۲۷۰).

رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند^(۱): (إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَذْهَبَ إِلَى الْخَلَاءِ وَقَامَتِ الصَّلَاةُ، فَلْيَبْدَأْ بِالْخَلَاءِ) هرگاه یکی از شما قصد رفتن برای قضای حاجت را داشت درحالیکه نماز اقامه شد، پس رفتن برای قضای حاجت را بر نماز مقدم کرده و ابتدا برای قضای حاجت برود.

به اتفاق علما دفع بول و غائط دو عذر می‌باشند که هر یک از آنها موجب ساقط شدن نماز جماعت از صاحبش می‌باشند. و ایستادن برای نماز با وجود نیاز به دفع یکی از آنها، سبب دوری نماز از خشوع و مشغول شدن به آنها می‌شود.

۹- خوردن سیر و پیاز و تره فرنگی (پیازچه) و مانند این‌ها، اگر بوی آن باقی

بماند:

باقی ماندن بوی آنها عذری در تخلف از جماعت می‌باشد تا اینکه مردم و ملائکه اذیت نشوند. از جابر^(۲) از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: (مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الْبُقْلَةِ، الثُّومِ - وَقَالَ مَرَّةً: مَنْ أَكَلَ الْبَصَلَ وَالثُّومَ وَالْكَرَّاثَ فَلَا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَأَذَى مِمَّا يَتَأَذَى مِنْهُ بَنُو آدَمَ) هرکس از این سبزی - سیر - بخورد و باری دیگر فرمودند: هرکس که پیاز و سیر و تره فرنگی (پیازچه) بخورد، نباید به مسجد ما نزدیک شود چرا که فرشتگان از آنچه که آدمیزادگان از آن ناراحت می‌شوند، ناراحت و اذیت می‌شوند.

و مقصود از خوردن این چیزها به حالت خام می‌باشد و در خوردن پخته شده‌ی هریک از آنها حرجی نیست، چرا که علت اذیت و ناراحتی دیگران که بوی آنها می‌باشد، با پخته شدن زایل می‌گردد. از عمر بن خطاب^(۳) روایت است که در منبر

۱- صحیح بطرقه: أخرجه أبو داود (۸۸) والنسائي (۸۵۲) والترمذي (۱۴۲) وابن ماجه (۶۱۶) وغيرهم.

۲- صحیح: أخرجه البخاري (۸۵۴) ومسلم (۵۶۴) واللفظ له.

فرمود^(۱): پس شما ای مردم، از دو درختی می‌خورید که آنها را (از جهت بو) خبیث می‌دانم، آندو پیاز و سیر می‌باشند. برآستی که رسول الله ﷺ را دیدم که چون بوی آن را از کسی در مسجد احساس می‌کرد، دستور می‌داد تا وی را از مسجد به سوی بقیع خارج کنند، پس هرکس از شما آن را خورد، پخته شده‌ی آن را بخورد تا بویش از بین برود. اهل علم کسی را که شغلی دارد که در آن بوی اذیت‌کننده‌ای می‌باشد، همچون قصابی و سلاخی و فروشنده‌ی زیتون و مانند این‌ها و همچنین کسی را که بیماری دارد که به سبب آن

موجب اذیت دیگران می‌شود همچون جذام و پیسی، را به این عذر ملحق کرده‌اند^(۲). می‌گویم (ابومالک کمال بن سید سالم): سزاوارتر از این‌ها در الحاق به این عذر معتادین به دخانیات می‌باشند. کسانی که در این زمان زیاد هستند؛ چرا که اذیت بوی سیگار و دخانیات بسیار بیشتر از اذیت بوی دهان کسی است که سیر و پیاز خورده است و این در حالی است که پیاز و سیر در اصل حلال می‌باشند بر خلاف استعمال دود. والله اعلم.

فایده: فقها نیافتن آنچه که با آن عورت را بپوشاند، را از جمله‌ی عذرهای تخلف از جماعت شمرده‌اند.

تنبیه: آیا ماندن در کنار عروس در شب زفاف، در عدم خروج برای نماز جماعت، عذر محسوب می‌شود؟

فقهای شافعی و حنبلی معتقدند^(۳) که زفاف مرد با همسرش عذری است که برای وی ماندن در نزد زن و عدم خروج وی برای جماعت را هفت روز برای زن باکره و سه روز برای زنی که طلاق گرفته، مباح می‌کند؟! و شافعیه فقط آن را مقید به ترک جماعت در

۱- صحیح: أخرجه مسلم (۵۶۷) والنسائي (۷۰۸) وابن ماجه (۳۳۶۳) ومسند أحمد (۸۹).

۲- الدسوقي ۱/۳۸۹، مغني المحتاج ۱/۲۳۶، كشاف القناع ۱/۴۹۷.

۳- مغني المحتاج ۱/۲۳۶، وكشاف القناع ۱/۴۹۷.

نمازهای شبانه کرده‌اند!!

می گویم (ابومالک): این اشتباه است. و آنچه که امام شافعی رحمه الله بدان تصریح کرده، کراهت ترک جماعت به خاطر زفاف می‌باشد و منشا این اشتباه عدم فهم صحیح از حدیث انس رضی الله عنه می‌باشد که می‌گوید^(۱): سنت این است که هرگاه مردی با دوشیزه ای ازدواج کرد، هفت شب پیشش بماند و سپس اوقاتش را عادلانه بین همسرانش تقسیم کند و هرگاه با زن بیوه ای ازدواج کرد، سه شب نزدش بماند و سپس به طور عادلانه اوقاتش را بین همسرانش تقسیم کند.

این حدیث معنایش واضح می‌باشد و آن اینکه: هرگاه مردی با دوشیزه ای ازدواج کرد، بر اوست که هفت شب در کنار آن زن باشد، سپس اوقاتش را بین همسرانش عادلانه و مساوی تقسیم کند و در این حدیث بر عدم خروج برای نمازهای جماعت در مسجد، دلیلی نیست و همچنین اگر زن بیوه‌ای را ازدواج کرد، سه روز در نزد وی می‌ماند. و از جمله‌ی آنچه که این مسأله را واضح کرده و نشان می‌دهد که مراد از این ماندگاری اقامت در نزد همسر می‌باشد، آنست که: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامیکه با ام سلمه ازدواج کردند، سه روز در نزد ایشان اقامت کرده و فرمودند^(۲): (إِنَّهُ لَيْسَ بِكَ عَلَى أَهْلِكَ هَوَانٌ، إِنْ شِئْتَ سَبَعْتُ لَكَ، وَإِنْ سَبَعْتُ لَكَ، سَبَعْتُ لِنِسَائِي) تو نزد خانواده‌ات کم ارزش نیستی، اگر می‌خواهی هفت روز پیش تو می‌مانم و اگر هفت روز پیشت باشم، نزد زنان دیگر هم هفت روز خواهم ماند.

۱- صحیح: أخرجه البخاري (۵۲۱۴) ومسلم (۱۴۶۱).

۲- صحیح: أخرجه مسلم (۱۴۶۰) وأبوداود (۲۱۲۲) وابن ماجه (۱۹۱۷) ومالك (۱۱۲۳).

آیا جماعت در صحت نماز شرط است یا نه؟

جواب مساله هفتم و آن اینکه: کسانی که به وجوب نماز جماعت معتقدند، در این مساله بر دو قول اختلاف کرده‌اند:

قول اول: جماعت فرض بوده و تارک آن گناه کار بوده و با خواندن نماز به تنهایی بری الذمه می‌شود و این قول اکثر متأخرین از یاران امام احمد می‌باشد و احمد در روایت حنبل بدان تصریح کرده و گفته است: اجابت دعوت دهنده‌ی به سوی نماز (موذن) فرض می‌باشد و اگر فردی بگوید که نماز جماعت در نزد من سنت است و نماز را در خانه ام همچون وتر و نمازهای دیگر می‌خوانم، خلاف حدیث عمل کرده و نمازش جایز می‌باشد.

قول دوم: از امام احمد روایت دیگری می‌باشد که ابوالحسن زعفرانی در کتاب اقناع آن را ذکر می‌کند که: جماعت در صحت نماز شرط بوده و نماز کسی که به تنهایی (بدون عذر) نماز می‌خواند، صحیح نمی‌باشد. و قاضی آن را از برخی از اصحاب حکایت می‌کند و ابوالوفاء بن عقیل و ابوالحسن تمیمی این قول را اختیار کرده‌اند و این قول داود و اصحابش می‌باشد. ابن حزم می‌گوید: این قول همه‌ی اصحاب ما می‌باشد^(۱).

و ما دلایل طرفین را ذکر می‌کنیم:

کسانی که به شرط بودن جماعت در صحت نماز معتقدند، می‌گویند:

۱- هر دلیلی را که در بحث وجوب نماز جماعت ذکر کردیم، بر اینکه جماعت در صحت نماز شرط است، دلالت می‌کند. پس زمانیکه جماعت واجب است در واقع اگر مکلف آن را ترک کند، آنچه را که بدان امر شده را انجام نداده است، و

تعهد و مسئولیت آنچه که بدان امر شده بر وی باقی می ماند.

۲- اگر نماز بدون جماعت صحیح می بود، اصحاب رسول الله ﷺ نمی گفتند که در اینصورت نمازی بر وی نیست و رسول الله ﷺ نمی فرمودند: هرکس صدای منادی و موذن را بشنود و آن را اجابت نکند، نمازی را که (به تنهایی) خوانده است، از وی قبول نمی شود. بنابراین زمانیکه قبولیت نماز متوقف بر خواندن آن با جماعت باشد، این امر دلالت بر شرط بودن جماعت در صحت و قبول آن دارد همانطور که رسول الله ﷺ قبول نماز را متوقف بر وضو از حدث اصغر (بی وضویی) قرار دادند، که این، دلیل بر شرط بودن وضو برای قبول نماز می باشد.

۳- نفی قبول نماز «لا صلاة» و «لم تقبل منه الصلاة التي صلی» یا به دلیل فوت رکن و یا به سبب فوت شرطی می باشد و این مساله با نفی قبول نماز برده فراری و کسی که شراب نوشیده و تا چهل روز نمازش قبول نمی شود، نقض نمی شود، چرا که در آنجا، عدم قبولی به سبب ارتکاب امری حرام بوده که مقارن با نماز می باشد که اجر نماز را باطل می کند.

۴- اگر نماز کسی که به تنهایی نماز می خواند صحیح بود، ابن عباس رضی الله عنهما نمی گفت که وی در آتش است.

۵- همچنین اگر نمازش صحیح بود، نماز جماعت واجب نمی بود و عبادت شخص نسبت به آنچه که بدان امر شده و آن را ادا کرده، صحیح می بود؛ درحالیکه ادله ای را که دلالت بر وجوب نماز جماعت بود و در این مساله کفایت می کند، ذکر کردیم.

کسانی که به صحت نماز شخصی که جماعت را بدون عذر ترک کرده، اعتقاد دارند، بر سه دسته تقسیم می شوند:

عده ای معتقد به سنت بودن جماعت می باشند بدین گونه که هرگاه شخص بخواهد آن را انجام می دهد و هرگاه بخواهد آن را ترک می کند. و عده ای معتقدند که نماز

جماعت فرض کفایه می‌باشد به گونه‌ای که هرگاه گروهی بدان عمل کنند، فرض بودن آن از دیگران ساقط می‌شود و عده‌ای می‌گویند: جماعت فرض عین بوده و نماز بدون آن صحیح می‌باشد.

در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۱): [صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلَاةِ الْفَدَىِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً] نماز جماعت بر نمازی که تنها خوانده شود، بیست و هفت درجه، برتری دارد.

و در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند^(۲): (صَلَاةُ الرَّجُلِ فِي الْجَمَاعَةِ تُضَعَّفُ عَلَى صَلَاتِهِ فِي بَيْتِهِ، وَفِي سُوقِهِ، خَمْسًا وَعِشْرِينَ ضِعْفًا، وَذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا تَوَضَّأَ، فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ، لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا الصَّلَاةُ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً، إِلَّا رُفِعَتْ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ، وَحُطَّ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةٌ، فَإِذَا صَلَّى، لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تُصَلِّي عَلَيْهِ، مَا دَامَ فِي مُصَلَّاهُ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، وَلَا يَزَالُ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاةٍ مَا أَنْتَظَرَ الصَّلَاةَ) ثواب نماز جماعت بیست و پنج برابر نمازی است که در خانه یا در بازار به تنهایی خوانده شود، و این زمانی است که نماز گزار وضوی درست بگیرد سپس فقط برای نماز جماعت به مسجد برود، به ازای هر گامی که بر می‌دارد منزلتش یک درجه بالاتر می‌رود و یک گناه از او کم می‌شود و وقتی که نماز خواند تا زمانی که در مسجد بماند ملائکه برای او دعا می‌کنند و می‌گویند: خدایا بر او درود بفرست، و او را مورد مغفرت و رحمت خود قرار ده و تا زمانی که منتظر اقامه‌ی نماز جماعت است گویی در نماز است. و گفتند: اگر نماز فردی که به تنهایی نماز می‌خواند باطل بود، تفاوتی بین آن و بین نماز جماعت در برتری و اختلاف درجه نمی‌بود، چرا که بین صحیح و باطل، تفاوت فضیلت و برتری وجود ندارد.

۱- البخاري في الأذان (٦٤٥) ومسلم في المساجد (٦٥٠).

۲- البخاري في الأذان (٦٤٧) واللفظ له ومسلم في المساجد (٦٤٩).

و گفتند: در صحیح مسلم از عثمان بن عفان رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند^(۱): (مَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا قَامَ نِصْفَ اللَّيْلِ، وَمَنْ صَلَّى الصُّبْحَ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا صَلَّى اللَّيْلَ كُلَّهُ) کسی که نماز عشاء را با جماعت بخواند، مانند این است که نصفی از شب را به عبادت پرداخته باشد و کسی که نماز صبح را با جماعت بخواند، مانند این است که تمام شب، را نماز گزارده است.

گفتند: در این حدیث نماز جماعت به عملی که واجب نیست، (عبادت در شب) تشبیه شده است که حکم در مشبه (نماز با جماعت) یا همچون حکم در مشبه به (عبادت در شب که واجب نیست) می‌باشد و یا اینکه در تاکید کمتر از آن می‌باشد.

و گفتند: از یزید بن اسود روایت است که گفت^(۲): در حجی که رسول الله انجام دادند، همراه آنحضرت بودم که نماز صبح را به همراه ایشان در مسجد خیف خواندم، زمانیکه نماز تمام شد، برگشته و به صورت مایل نشستند که در این هنگام دو مردی را دیدند که در انتهای مسجد در پشت صفوف جماعت نشسته و همراه جماعت نماز نخواندند. فرمودند: (عَلَيَّْ بِهِمَا) آندو را نزد من بیاورید. که آندو را در حالتی که لرزه بر اندامشان افتاده بود، آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَا مَتَعَكُمَا أَنْ تُصَلِّيَا مَعَنَا؟) چه چیزی شما را از نماز خواندن همراه ما بازداشت؟ گفتند: یارسول الله، ما در خانه هایمان نماز خواندیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (فَلَا تَفْعَلَا، إِذَا صَلَّيْتُمَا فِي رِحَالِكُمَا ثُمَّ أَتَيْتُمَا مَسْجِدَ جَمَاعَةٍ فَصَلِّيَا مَعَهُمْ، فَإِنَّهَا لَكُمْ نَافِلَةٌ) این کار را نکنید. هرگاه در خانه‌هایتان نماز خواندید، و پس از آن در حالی به مسجد آمدید که جماعت بر پا بود، همراه جماعت نماز بخوانید که آن برای شما نافله محسوب می‌شود.

۱- مسلم في المساجد مواضع الصلاة (۶۵۶).

۲- سنن الترمذي (۲۱۹) والدارقطني (۱۵۳۲) والنسائي (۸۵۸) وأحمد (۱۷۴۷۴) وابن خزيمة (۱۶۳۸).

و در نزد ابوداود آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فِي رَحْلِهِ ثُمَّ أَدْرَكَ الْإِمَامَ وَلَمْ يُصَلِّ، فَلْيُصَلِّ مَعَهُ فَإِنَّهَا لَهُ نَافِلَةٌ) هرگاه یکی از شما در خانه نماز خواند، سپس امام را در حالی یافت که نماز نخوانده بود، همراه او نماز بگزارد چرا که این نماز برای وی نافله می‌باشد.

در مقام استدلال به این حدیث گفته‌اند: اگر نماز اولی صحیح نمی‌بود، نماز دوم نافله محسوب نمی‌شد.

واز محجن بن ادرع روایت است که گفت^(۲): نزد رسول الله ﷺ آمدم که نماز بر پا شد، پس آنحضرت ﷺ نماز گزاردند - یعنی من نماز نخواندم - پس از نماز به من فرمودند: (أَلَا صَلَّيْتَ؟) نماز نخواندی؟ گفتم: یا رسول الله، در خانه نماز خواندم و پس از آن نزد شما آمدم. فرمودند: (فَإِذَا فَعَلْتَ، فَصَلِّ مَعَهُمْ، وَاجْعَلْهَا نَافِلَةً) هرگاه این عمل را انجام دادی، همراه نمازگزاران نماز بگزار و این را نافله قرار بده.

و در این باب از ابوهریره و ابوذر و عباد و عبدالله بن عمر ﷺ روایت شده است. که لفظ حدیث ابن عمر ﷺ بدین مضمون می‌باشد: از سلیمان، غلام میمونه روایت است که گفت: زمانی که ابن عمر در بلاط بود، نزد وی آمدم که مردم در مسجد نماز می‌خواندند. پس گفتم: چه چیزی تو را از نماز خواندن همراه مردم، بازداشت: گفت: براستی که از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند^(۳): (لَا تُصَلُّوا صَلَاةً فِي يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ) در یک روز، یک نماز را دوبار نخوانید.

قائلین به وجوب نماز جماعت در پاسخ گفتند:

۱- ابوداود فی الصلاة (۵۷۹) والنسائی (۸۵۸) والترمذی فی الصلاة (۲۱۹) وقال حسن صحیح.

۲- مسند أحمد (۱۸۹۷۸).

۳- ابوداود فی الصلاة (۵۷۹) والنسائی (۸۶۰) وأحمد / ۱۹ و صححه أحمد شاكر (۴۶۸۹) و مقصود از آن عدم اعاده‌ی یک نماز جماعت برای بار دوم می‌باشد.

تفضیل و برتری مستلزم بری‌الذمه شدن از هر نظر نمی‌باشد و یکسان است که مطلق باشد یا مقید. چرا که تفضیل و برتری به سبب مغایرت و تفاوت فاحش مفضل نسبت به مفضل به از هر نظر می‌باشد؛ همچون اینکه الله متعال در سوره فرقان آیه ۲۴ فرمودند: ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾^(۱) بهشتیان در آن روز، جایگاه و استراحتگاهشان بهتر و نیکوتر است. (که قطعاً این آیه بیانگر آن نیست که دوزخیان وضعشان خوب است و بهشتیان وضعشان از آنان بهتر می‌باشد.) و یا اینکه الله متعال در سوره فرقان آیه ۱۵ فرمودند: ﴿قُلْ أَدْلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ﴾ (ای پیغمبر، بدیشان) بگو: آیا این (سرنوشت بدفرجام دوزخ نام) بهتر است، یا بهشت جاویدان. و از این قبیل زیاد است.

بنابراین نماز فردی که به تنهایی نماز می‌خواند، جزء واحدی از ۲۷ جزء از نمازی است که با جماعت می‌خواند که این تفضیل به هیچ وجه مستلزم اسقاط فرض بودن نماز جماعت و مستحب بودن آن نیست. و نهایت آن اینست که وجوب نماز با هر دوی آنها ادا می‌شود و از نظر فضل بین آنها آنچه که تفاوت است، می‌باشد. برآستی دو نفری که در یک صف قرار دارند، نمازشان از نظر فضل و برتری نسبت به هم، همچون فاصله‌ی بین آسمانها و زمین است. در سنن از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند^(۱): (إِنَّ الْعَبْدَ لِيُصَلِّيَ الصَّلَاةَ مَا يُكْتَبُ لَهُ مِنْهَا إِلَّا عَشْرُهَا، تُسْعُهَا، ثُمْنُهَا، سُبْعُهَا، سُدْسُهَا، خُمْسُهَا، رُبْعُهَا، ثُلُثُهَا نِصْفُهَا) همانا بنده‌ای که نماز می‌گزارد، برایش جز یک دهم یا یک نهم یا یک هشتم یا یک هفتم یا یک ششم و یا یک پنجم یا یک چهارم یا یک سوم و یا نصف اجر و پاداش آن نوشته نمی‌شود.

حال که دانسته شد، در نمازی که دو نفر در یک صف می‌خوانند، نماز یکی نسبت به

۱- مسند أحمد (۱۸۸۹۴) و أبوداود (۷۹۶) و شعب الإيمان (۲۸۵۲) و ابن حبان (۱۸۸۹) و السنن الكبرى للبيهقي (۳۵۲۷) و السنن الكبرى للنسائي (۶۱۴) و تعظيم قدر الصلاة (۱۵۲) (۱۵۳) (۱۵۶).

دیگری تا ده جزء برتری دارد درحالیکه نماز هردوی آنها فرض می‌باشد، فهمیده می‌شود که نمازی که به تنهایی خوانده می‌شود نسبت به نماز جماعت نیز اینگونه می‌باشد.

و رساتر از این آنست که رسول الله ﷺ فرمودند: (لَيْسَ لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ إِلَّا مَا عَقَلْتَ مِنْهَا) برایت جز آنچه که از نمازت فهمیدی، (اجر و پاداش) نیست.

و اینچنین نمازی را شارع، صحیح نامگذاری نکرده است، گرچه فقها در اصطلاح آن را نماز و صلاة نامیده باشند. چرا که صحیح مطلق چیزی است که اثرش بر آن مترتب شده و مقصودش از آن حاصل شود. درحالیکه در اینجا بزرگترین اثر نماز (که با جماعت خواندن آن می‌باشد) فوت شده و با ادای آن مقصود نماز حاصل نشده است، بنابراین بسیار دوراز صحت می‌باشد. و نیکوترین و بهترین حالتی که چنین نمازی دارد آنست که: عقاب از انجام دهنده‌ی آن برداشته می‌شود، گرچه مقداری از ثواب به وی رسیده است که این همان جزء است. و این تنها قول کسانی است که جماعت را شرطی برای صحت نماز قرار نمی‌دهند، و اما کسانی که جماعت را در صحت نماز شرط می‌دانند، این اعتراض را اینگونه پاسخ داده‌اند: تفضیل و برتری تنها در میان دو نماز صحیح می‌باشد، نماز کسی که به تنهایی می‌خواند، فقط در حالت عذر صحیح می‌باشد، اما بدون عذر برای وی نمازی نیست، همانطور که صحابه ﷺ فرمودند^(۱).

و آنها اگر به منظور رد زدن بر منازعین خود اینگونه جواب دهند که: اجر فرد معذور به طور کامل داده می‌شود. و از آن چیزی کم نمی‌شود. به آنها اینگونه پاسخ داده شده: معذور از نظر فعل (که به تنهایی نماز خوانده) تنها مستحق اجر یک جزء می‌باشد، اما تکمیل اجرش از جهت عمل وی نیست، بلکه از جهت نیت وی، آنها زمانیکه خواندن

۱- ابوالبرکات ابن تیمیه در الممتقی ۵۹۷/۱ می‌گوید: حمل کردن نص بر فردی که به دلیل عذر به تنهایی نماز می‌خواند، صحیح نیست، چرا که احادیث بر آن دلالت دارد که اجر چنین شخصی نسبت به عملش در زمان نبودن عذر، کم نمی‌شود، سپس برای این مساله دلیل می‌آورد.

نماز با جماعت از عاداتش بوده، می‌باشد مانند مریض و یا کسی که زندانی شده و یا اینکه سفر کرده و بدین سبب خواندن نماز جماعت برای وی سخت و دشوار شده است. و الله می‌داند که نیتش آن بوده که اگر توان و قدرت شرکت در جماعت را داشت، آن را ترک نمی‌کرد، بنابراین اجرش کامل می‌شود با وجودیکه نماز جماعت نسبت به نماز وی به تنهایی از جهت عمل افضل می‌باشد.

و گفتند: این واضح و آشکار است که نماز کسی که آن را به سبب عذر، بدون جماعت می‌خواند با کسی که بدون عذر نماز را به تنهایی می‌خواند، یکی نیست، و نصوص بر این مسأله صراحت دارد که برای کسی که صدای اذان را بشنود و با این حال به تنهایی نماز بگذارد، نمازی نیست، که این خود نشان دهنده‌ی آنست که هرکس که یک جزء از ۲۷ جزء برای وی باشد، همان معذوری است که برای او نماز می‌باشد.

در پاسخ گفته شده: الله متعال قادر و توانا را بر کسی که عاجز و ناتوان است، برتری داده، گرچه ناتوان را مواخذه نمی‌کند، بنابراین این فضل الله متعال است که به هرکس بخواهد، می‌دهد.

در صحیح بخاری از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که: از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد نماز شخصی که در حالت نشسته نماز می‌خواند، سوال کردم، که فرمودند^(۱): (إِنْ صَلَّى قَائِمًا فَهُوَ أَفْضَلُ وَمَنْ صَلَّى قَاعِدًا، فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَائِمِ، وَمَنْ صَلَّى نَائِمًا، فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَاعِدِ) اگر نماز را ایستاده بخواند، بهتر و افضل است و کسی که نشسته نماز می‌خواند برای وی نصف اجر کسی است که ایستاده نماز می‌گذارد و کسی که دراز کشیده نماز می‌خواند، برای وی نصف اجر و پاداش کسی است که نشسته نماز می‌خواند.

اینگونه نماز خواندن فقط در حق معذور می‌باشد وگرنه برای کسی که معذور نباشد، اگر نماز فرض باشد که هیچ اجری برای وی درحالتی که نماز را نشسته یا دراز کشیده

۱- بخاری فی الصلاة (۱۱۱۵).

بخواند، نیست و اگر نمازش نفل باشد، خواندن نماز نفل در حالت دراز کشیده بر وی جایز نمی‌باشد چرا که رسول الله ﷺ این عمل را در هیچ روزی از روزها انجام ندادند و همچنین هیچیک از صحابه با وجود حریص بودن در انجام انواع عبادات و هر خیری، اینگونه عمل نکردند. بنابراین جمهور امت این عمل را از کسی که معذور نیست، منع کرده‌اند و نماز خواندن در حالت دراز کشیده (خوابیده) جز برای کسانی که توانایی نشستن را ندارند، جایز نمی‌باشد. همانطور که رسول الله ﷺ به عمران (که به بیماری بواسیر^(۱) مبتلا بود) فرمودند^(۲): (صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ) حتی الامکان، نماز را ایستاده بخوان. اگر نتوانستی، نشسته بخوان. و اگر این هم برایت مقدور نبود، بر پهلو خوابیده، نماز بخوان.

وعمران بن حصین راوی هر دو حدیث می‌باشد که هر دو سوال را از رسول الله ﷺ پرسید.

اما استدلالتان به حدیث عثمان بن عفان^(۳): که هرکس نماز عشاء را به جماعت بخواند، گویا که نصف شب را در عبادت بوده است.

این استدلال از فاسدترین استدلال‌ها می‌باشد و آشکارترین آنچه که در رد آن بر شما می‌باشد این قول رسول الله ﷺ می‌باشد که فرمودند^(۳): (مَنْ صَامَ رَمَضَانَ ثُمَّ أَتْبَعَهُ سِتًّا مِنْ شَوَّالٍ، فَكَأَنَّمَا صَامَ الدَّهْرَ) کسی که رمضان را روزه گیرد، سپس در پی آن (بعد از عید) شش روز از شوال، روزه بگیرد، گویا که تمام عمر را روزه گرفته است.

درحالی‌که روزه همه عمر واجب نیست اما روزه‌ی رمضان که واجب است بدان تشبیه

۱- زخم و ورم رگ‌های مقعد که حاد آن موجب خونریزی می‌شود و با عمل جراحی معالجه می‌شود. فرهنگ معین.

۲- البخاری فی تقصیر الصلاة (۱۱۱۷).

۳- مسلم (۱۱۶۴) والترمذی (۷۵۹) وابن ماجه (۱۷۱۶) وأبوداود (۲۴۳۳) کلهم فی الصوم.

شده است. بلکه صحیح آنست که روزهی همه‌ی عمر مکروه می‌باشد که روزهی واجب بدان تشبیه شده است. بنابراین تشبیه واجب به مستحب به منظور افزایش اجر واجبی که مدت آن محدود است، ممتنع نمی‌باشد، تا اینکه ثواب آن واجب به ثواب مستحبی که مقدار و مدت آن وسیع است، برسد.

اما استدلالتان به حدیث یزید بن اسود و محجن بن ادرع و ابی ذر و عباده: در هیچیک از این احادیث نیامده که شخص با وجود توانایی شرکت در جماعت نماز را به تنهایی گزارده است. و اگر رسول الله ﷺ از این عمل آگاه می‌شدند، بدان اقرار نکرده و بلکه انکار می‌کردند. همچنین ابن عمر رضی الله عنهما نگفته که به تنهایی نماز خواندم در حالیکه قادر به شرکت در جماعت بودم.

وما می‌گوییم: هرکس که نماز جماعت را در حالیکه برای وی میسر و مقدور می‌باشد ترک کند، و به تنهایی نماز بخواند، درحقیقت نماز نخوانده است. و همچون سخنی که اصحاب رسول الله ﷺ فرمودند، می‌گوییم: که برای وی نمازی نیست.

و تنها در صورتی برای کسانی که قادر به شرکت در جماعت بوده‌اند و آن را ترک کرده‌اند، نماز ثابت می‌شود که یکی از این دو امر برای آنها واقع شود: یا به همراه جماعتی غیر از این جماعت نماز خوانده باشد و یا اینکه در وقت نماز جماعت معذور بوده باشند. و کسی که به دلیل عذری نماز را به تنهایی خوانده است، و پس از نماز در همان وقت عذرش برطرف شده، بر او اعاده‌ی نماز واجب نمی‌باشد. همانطور که اگر شخصی با تیمم نماز بخواند و پس از آن در وقت همان نماز، آب بیابد یا اینکه به دلیل مرضی نشسته نماز بخواند و در همان وقت، پس از نماز مرضش برطرف گردد، یا اینکه به سبب نداشتن چیزی که با آن ستر عورت کند، عریان نماز بخواند و پس از نماز در همان وقت، چیزی برای پوشیدن عورتش بیابد، بر وی اعاده‌ی نماز در این حالات واجب نمی‌باشد.

و گفته‌اند: احکام شریعت بر فرض بودن نماز جماعت بر هر فرد دلالت می‌کند و این

از چند وجه می‌باشد:

وجه اول: جمع بین دو نماز به سبب باران جایز بوده و جواز آن جز به دلیل محافظت بر جماعت نمی‌باشد، وگرنه برای هر فرد ممکن و مقدور بود تا در خانه‌اش به تنهایی نماز بخواند و اگر نماز جماعت مستحب می‌بود ترک واجب (خواندن هر نماز در وقت خودش) و مقدم داشتن نماز از وقتش به سبب مستحبی محض، جایز نبود.

وجه دوم: هرگاه مریض استطاعت قیام در نماز را نداشته باشد، درحالی‌که اگر نماز را به تنهایی بخواند، قادر به قیام می‌باشد، باید نماز را با جماعت بخواند و قیام را ترک کند، درحالی‌که محال است رکنی از ارکان نماز به سبب مستحبی محض (که نماز جماعت باشد) ترک شود.

وجه سوم: کسانی که در جماعت حضور دارند، در حالت خوف و ترس از امام جدا شده و در نماز عمل کثیر انجام می‌دهند و امام را در وسط نماز (به منظور جابجایی صفوف مجاهدین و نماز گزاران) تنها می‌گذارند، که همه‌ی این اعمال به خاطر حاصل شدن نماز جماعت می‌باشد. در حالی‌که برای هر یک از افراد ممکن و مقدور است که به تنهایی و بدون این امور نماز بگذارد و از جمله‌ی محالات است که هر یک از افراد به سبب امری مستحب که اگر بخواند می‌تواند آن را ترک کند و اگر بخواند می‌تواند آن را انجام دهد، مرتکب این امور شود. وبالله التوفیق.

آیا نماز جماعت به طور معین و مشخص باید در مسجد باشد یا نه؟

جواب مساله هشتم و آن اینکه: در این مساله در نزد علما دو قول می باشد و دو روایت از امام احمد نیز می باشد:

قول اول: حنفیه و مالکیه معتقدند که بر وی جایز است که در خانه اش نماز را با جماعت بخواند و یکی از دو وجه در نزد شافعیه نیز همین قول می باشد.
قول دوم: برپا کردن جماعت در خانه اش جز به سبب عذری بر وی جایز نیست.
و در این مساله قول سوم می باشد و آن اینکه: برپا کردن جماعت در مسجد، فرض کفایه می باشد و این وجه دوم در نزد اصحاب امام شافعی می باشد.

دلایل قول اول:

۱- حدیث دو مردی که در خانه هایشان نماز خواندند، و رسول الله ﷺ آن ها را بر خواندن نماز با جماعت در مسجد تشویق کردند و عملشان را در خانه هایشان انکار نکردند.

۲- و همچنین حدیث محجن بن ادرع و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که ذکر این احادیث گذشت.

۳- در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که ^(۱): رسول الله ﷺ بهترین مردم در اخلاق بودند. گاهی اوقات در حالیکه رسول الله ﷺ در خانه ی ما بود، نماز فرا می رسید، پس امر می کردند تا فرش زیر پایشان نظافت شود که جارو زده شده و نمدار می شد، سپس رسول الله ﷺ امامت داده و ما پشت سر ایشان می ایستادیم که بر ما نماز می گزاردند. و فرش آن ها از چوب خرما بود.

۱- البخاری فی الصلاة (۳۸۰) و مسلم فی المساجد (۶۵۹) واللفظ له.

- ۴- همچنین در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که ^(۱): رسول الله صلی الله علیه و آله از اسب افتادند که طرف راست بدن مبارکشان، خراشیده شد. پس برای عیادت بر ایشان وارد شدیم که نماز فرارسید، پس رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته نماز گزاردند.
- ۵- همچنین در صحیحین از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت ^(۲): از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم که کدام مسجد برای بار اول در زمین ساخته شد؟ فرمودند: مسجد الحرام. گفتم: سپس کدام مسجد ساخته شد؟ فرمودند: مسجد الاقصی. گفتم: فاصله‌ی میان ساخته شدن این دو مسجد چقدر بود؟ فرمودند: (أَرْبَعُونَ سَنَةً، وَأَيْنَمَا أَدْرَكْتِكَ الصَّلَاةُ فَصَلِّ فَهُوَ مَسْجِدٌ) چهل سال، و هر جا که تو را وقت نماز فرا رسد، نماز بگذار که آن مکان برای تو مسجد می‌باشد.
- ۶- و به طور صحیح از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند ^(۳): (جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَظُهُورًا) زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است.

دلایل قول دوم:

- ۱- احادیثی که گذشت و دلالت بر وجوب نماز جماعت داشت، در آمدن به مسجد صریح می‌باشد.
- ۲- در مسند امام احمد ^(۴) از ابن ام مکتوم روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله به مسجد آمدند، در مردم لطافت و نرمی و دوستی را احساس کردند، پس فرمودند: (إِنِّي لَأَهُمُّ أَنْ أَجْعَلَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، ثُمَّ أَخْرُجُ فَلَا أَقْدِرُ عَلَىٰ إِنْسَانٍ، يَتَخَلَّفُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا أَحْرَقْتُهُ عَلَيْهِ) برآستی که تصمیم گرفتم که شخصی را برای امامت مردم

۱- البخاري في الأذان (۶۸۹) ومسلم في الصلاة (۴۱۱).

۲- البخاري (۳۴۲۵) (۳۳۶۶) ومسلم (۵۲۰) وابن ماجه (۷۵۳) والنسائي (۶۹۰).

۳- البخاري في التيمم (۳۳۵) ومسلم في المساجد (۵۲۱).

۴- مسند أحمد (۱۵۴۹۱).

قراردهم، سپس خارج شده و به هیچ انسانی که از نماز جماعت تخلف ورزیده و نماز را در خانه‌اش خوانده، برخورد نکنم، مگر اینکه خانه‌اش را بر وی بسوزانم. و در لفظی که ابوداود روایت کرده، آمده است: (ثُمَّ آتَى قَوْمًا يُصَلُّونَ فِي بُيُوتِهِمْ لَيْسَتْ بِهِمْ عِلَّةٌ فَأُحْرِقَهَا عَلَيْهِمْ) سپس به سوی گروهی بروم که در خانه هایشان بدون اینکه بیماری و ضعف و ناخوشی بر آن‌ها باشد، نماز می‌خوانند و خانه هایشان را بر آن‌ها آتش بزنم.

۳- و زمانیکه ابن ام مکتوم رضی الله عنه در حالیکه فردی نابینا بود، به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: آیا برای من رخصتی در ترک جماعت و اینکه در خانه ام نماز بخوانم، می‌یابید؟ فرمودند: (لا أجد لك رخصة) برای تو جوازی در ترک جماعت نمی‌یابم.

۴- و ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: اگر همچون این متخلف از نماز جماعت که نماز را در خانه‌اش خوانده، نماز را در خانه‌هایتان بخوانید، قطعاً سنت پیامبرتان را ترک کرده اید و اگر سنت پیامبرتان را ترک کنید، قطعاً گمراه می‌شوید.

۵- و از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است ^(۱) رسول الله صلی الله علیه و آله گروهی از نمازگزاران را در نماز گم کردند، پس بدانها فرمودند: (مَا خَلَفَكُمُ عَنِ الصَّلَاةِ؟) چه چیزی موجب تخلف شما از جماعت شده است؟ گفتند: در بین ما و مسجد آب است. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ) برای همسایه مسجد نمازی جز در مسجد نیست.

و روایاتی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه و دیگر صحابه رضی الله عنهم بدین معنا در قبل گذشت. (به دلیل دوازدهم در حکم نماز جماعت رجوع شود).

اما اگر از جماعت در مسجد بدون عذر تخلف کرده و در خانه‌اش نماز را با جماعت بخواند، در صحت نمازش دو قول می‌باشد:

۱- سنن الدارقطني (۱۵۵۲) (۱۵۵۳) والسنن الكبرى للبيهقي (۴۹۴۵).

ابوالبرکات در شرحش بر این مساله می‌گوید: اگر از نماز جماعت تخلف کرده و بدون عذر در خانه‌اش نماز را با جماعت بخواند، نمازش صحیح نیست، بر اساس آنچه که ابن عقیل در ترک نماز جماعت آن را اختیار کرده است. چرا که مرتکب نهی شده و این قول رسول الله ﷺ، قول ابن عقیل را تایید می‌کند که فرمودند: (لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ).

می‌گوید: و مذهب صحیح اینست، به این دلیل که رسول الله ﷺ فرمودند: (صَلَاةُ الرَّجُلِ فِي الْجَمَاعَةِ تُضَعَّفُ عَلَى صَلَاتِهِ فِي بَيْتِهِ، وَفِي سُوقِهِ، خَمْسًا وَعِشْرِينَ ضِعْفًا) نماز فرد با جماعت نسبت به نمازی که در خانه یا سر کار می‌خواند، ۲۵ درجه برتری دارد. و این فرموده‌ی رسول الله ﷺ: (لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ) بر نفی کمال نماز حمل می‌شود تا بین دو حدیث جمع شود.

می‌گوید: اصحاب ما روایت اول را اختیار کرده‌اند که حضور در مسجد برای شرکت در جماعت واجب نمی‌باشد. درحالی‌که به نظر من حمل آن بر ظاهرش بعید می‌باشد چرا که نماز در مسجد از بزرگترین شعائر دین و علامات آن می‌باشد و ترک کلی آن مفسد زیادی را به تمام و کمال موجب می‌شود و آثار نماز را محو می‌کند، به گونه‌ای که منجر به سستی همت اکثر مردم در اصل نماز می‌گردد. براین اساس بود که ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: اگر در خانه‌هایتان نماز بگذارید، همچون که این متخلف در خانه‌اش نماز می‌خواند، قطعاً سنت پیامبرتان را ترک کرده‌اید و اگر سنت پیامبرتان را ترک کنید، قطعاً گمراه می‌شوید.

می‌گوید: معنای این روایت - والله اعلم - آنست که برپا کردن جماعت در خانه، وقتی که جماعت در مسجد برپا شده، برای آحاد مردم جایز است. بنابراین برگزاری جماعت در مسجد بر اساس این تعبیر روایت (نفی کمال نماز)، فرض کفایه و بر اساس تعبیر دیگر از روایت (نفی اصل نماز)، فرض عین می‌باشد.

و بر وجوب نماز جماعت در مسجد، جواز جمع بین دو نماز هنگام بارندگی، دلالت

دارد، به گونه‌ای که اگر فقط برپا کردن جماعت واجب می‌بود، گرچه بیرون از مسجد باشد، جمع بین دو نماز به سبب بارندگی جایز نبود چرا که جماعت در بیرون از مسجد برپا می‌شد و اکثر مردم قادر به برگزاری جماعت در خانه‌ها بودند، و غالباً کمتر پیش می‌آید که در نزد انسان، همسر یا فرزند یا غلام یا دوست و یا شبیه این‌ها نباشد. بنابراین نماز جماعت برای وی ممکن بود.

پس ترک شرط - که همان وقت است - به خاطر سنتی جایز نمی‌باشد. و زمانیکه دانسته شد، جمع بین دو نماز در وقت بارندگی جایز می‌باشد، دانسته می‌شود که خواندن نماز با جماعت فرض می‌باشد، یا فرض عین و یا فرض کفایه. این کلام شیخ الاسلام بود.

هرکس با دقت در سنت تأمل کند، برای وی آشکار می‌شود که برگزاری جماعت در مسجد فرض عین می‌باشد مگر به سبب عارضه‌ای که با آن ترک جمعه و جماعات جایز باشد، بنابراین ترک حضور و شرکت یافتن در مسجد بدون عذر، همچون ترک اصل جماعت بدون عذر می‌باشد. و بدین وسیله همه‌ی احادیث و آثار متفق و هماهنگ می‌شود.

و زمانیکه رسول الله ﷺ فوت شدند و این خبر به اهل مکه رسید، سهیل بن عمرو برای مردم جریان رحلت رسول الله ﷺ را گوشزد کرد و عتاب بن اسید که نایب وی در مکه بود به دلیل ترس از اهل مکه پنهان شده بود که سهیل وی را نمایان کرد و اهل مکه بر اسلام ثابت شدند، پس از این عتاب آن‌ها را خطاب کرده و گفت: ای اهل مکه، به الله سوگند، خیر تخلف هریک از شما از نماز خواندن در مسجد با جماعت، به من نمی‌رسد مگر اینکه گردنش را می‌زنم.

و اصحاب رسول الله ﷺ از وی به سبب این لطف و احسان و عمل نیکش، سپاسگذاری کردند و این عمل وی موجب بالا رفتن مقامش در نزد اصحاب رسول الله ﷺ شد.

بنابراین آنچه که ما بوسیله‌ی آن دینداری الله متعال را می‌کنیم اینست که: برای هیچ احدی جز به سبب عذری، تخلف از نماز جماعت در مسجد جایز نیست. والله اعلم بالصواب.

حکم کسی که نماز را با آشفتگی خوانده و رکوع و سجده‌ی آن را به طور کامل به جا نیاورده و گویا همچون کلاغ به زمین نوک می‌زند، چیست؟

جواب مسأله نهم و آن اینکه: رسول الله ﷺ و اصحاب گرامی ایشان در مورد آن به طور جامع و کامل، شافی و کافی، سخن گفته‌اند. پس هرکس که خیر خواه نفس خویش باشد، از آنچه از سنت که در این مورد آمده، منحرف نمی‌شود و ما روش رسول الله ﷺ و اصحابش را در این مورد بیان می‌کنیم:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است ^(۱) که رسول الله ﷺ وارد مسجد شدند که مردی وارد شده و نماز خواند و پس از آن آمد و به رسول الله ﷺ سلام کرد که رسول الله ﷺ سلام وی را پاسخ داده و فرمودند: (ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ) بازگرد و نماز بگذار، برآستی که تو نماز نخواندی. و سه بار این مسأله تکرار شد. پس آن مرد گفت: سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده که من بهتر از این را نمی‌دانم، مرا تعلیم ده و بیاموز. رسول الله ﷺ فرمودند: (إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَكَبِّرْ، - وفي رواية: فَأَسْبِغِ الوُضُوءَ، ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ - ثُمَّ اقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ رَاكِعًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ جَالِسًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمِئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا) هرگاه خواستی نماز بخوانی، تکبیر بگو، و در روایتی آمده است که: به طور کامل وضو بگیر، سپس رو به قبله کن و تکبیر بگو، سپس آنچه را که از قرآن حفظ داری و برایت مقدور است، بخوان، سپس رکوع کن تا اینکه بدنت ساکن و

۱- البخاري (۷۹۳) (۶۶۶۷) (۷۵۶) ومسلم في الصلاة (۳۹۷) وأبوداود (۸۵۶) وابن ماجه (۱۰۶۰) والترمذي (۲۰۳) والنسائي (۸۸۴).

بی حرکت گردیده و (در این حالت) آرام بگیر، سپس از حالت رکوع بلند شو تا اینکه راست و بی حرکت بایستی، سپس سجده کن تا اینکه بدنت ساکن و بی حرکت گردیده و (در این حالت) آرام بگیر، سپس از حالت سجده بلند شو و با آرامش، ساکن و بی حرکت بنشین، سپس سجده کن تا اینکه بدنت ساکن و بی حرکت گردیده و (در این حالت) آرام بگیر؛ سپس در همه‌ی نمازات اینگونه عمل کن.

در حدیث دلیلی بر تخصیص تکبیر برای ورود به نماز و اینکه ذکر دیگری جای آن را نمی‌گیرد، می‌باشد، همانطور که وضو و روی آوردن به قبله برای نماز اختصاص یافته است. و در حدیث دلیلی بر وجوب قرائت در نماز، مقید بدانچه که میسر است، می‌باشد که این قید وجوب فاتحه در نماز را نفی نمی‌کند چرا که دلیل دیگری از حدیث بر آن دلالت دارد. و کسی که بدین گونه نماز خواندن سخن گفته، همان کسی است که فرموده است ^(۱): (مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، فَهِيَ خِدَاجٌ) کسی که نماز بگذارد و در آن فاتحه را نخواند، آن نماز ناقص است. و همان کسی است که فرموده است ^(۲): (لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ) برای کسی که در نماز سوره‌ی فاتحه را نخواند، نمازی نیست.

و سنت‌های رسول الله ﷺ، برخی به سبب برخی دیگر رها نمی‌گردد. و در حدیث دلیلی بر وجوب طمانینه و آرام گرفتن در انجام هر رکن می‌باشد و اینکه هرکس آن را ترک کند، آنچه را که بدان امر شده انجام نداده و امری که از وی خواسته شده در عهده‌ی وی باقی می‌ماند.

در امر رسول الله ﷺ به طمانینه در رکوع و اعتدال در بلند شدن از آن تأمل کن، که چگونه در رکن بلند شدن از رکوع تنها طمانینه کافی نیست بلکه باید راست و بی حرکت

۱- مسلم في الصلاة (۳۹۵).

۲- البخاري في الأذان (۷۵۶) ومسلم في الصلاة (۳۹۴).

مانده و اعتدال را رعایت کند.

می گوئیم: بنابراین بین طمانینه و اعتدال جمع می‌شود، بر خلاف کسی که می‌گوید: هرگاه نماز گزار رکوع کرده و از همان حالت رکوع به سجده رود در حالیکه سرش را از حالت رکوع برای ایستادن بلند نکرده، نمازش صحیح است.

پس برای مشروعیت نماز شخص، مجرد بلند شدن از رکوع اکتفا نمی‌کند، تا اینکه کاملاً حالت بلند شدن از رکوع را انجام دهد به گونه‌ای که پس از رکوع آرام و بی‌حرکت بایستد (معتدل). و این طمانینه و اعتدال وجوب تسبیح در رکوع و سجده و گفتن سمع الله لمن حمده و تحمید در حالت قیام (ربنا لك الحمد) را نفی نمی‌کند، چرا که دلایل دیگری از سنت بر آنها اشاره دارد. و کسی که در مورد طمانینه و آرامش و اعتدال سخن گفته و بدان امر کرده است، همان کسی است که به تسبیح در رکوع امر کرده است، به گونه‌ای که در زمان نازل شدن آیه‌ی ۹۶ سوره واقعه ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ فرمود^(۱): (اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ) آن را در رکوعتان قرار دهید. و به تحمید در حالت بلند شدن از رکوع امر کرده و فرمودند^(۲): (إِذَا قَالَ الْإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ، فَقُولُوا: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ) هرگاه امام گفت: سمع الله لمن حمده، پس بگوئید: ربنا و لك الحمد.

بنابراین رسول الله ﷺ ما را به رکوع و طمانینه در آن و به تسبیح و تحمید امر کرده‌اند و در مورد بلند شدن از سجده فرمودند: (ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَظْمِنَ جَالِسًا) سپس از حالت سجده بلند شو و با آرامش، بنشین. و در لفظی دیگر آمده است که فرمودند: (حَتَّى تَعْتَدِلَ جَالِسًا) تا اینکه راست و بی‌حرکت بنشینی.

۱- أبوداود في الصلاة (۸۶۹) وابن ماجه في اقامة الصلاة (۸۸۷) وصحيح ابن خزيمة (۶۰۰) والحاكم ۲/ ۴۷۷

ووافقه الذهبي، قلت: ومعناه عند مسلم في صلاة المسافرين (۷۷۲).

۲- الحديث بهذا اللفظ أخرجه الترمذي في الصلاة (۲۶۷) وأخرجه البخاري (۷۹۶) ومسلم (۴۰۹) بدون الواو

قبل لك، ربنا لك الحمد، وهي ثابتة في غير هذا الحديث عندهما.

بنابراین به مجرد بلند شدن از رکوع یا سجده به مانند (خمیدگی) تیزی شمشیر، اکتفا نشده تا اینکه طمانینه و اعتدال حاصل شود. پس در حدیث به بلند شدن از رکوع و سجده و طمانینه و اعتدال در آن امر شده است.

و تمسک جستن به اینکه هر آنچه از اعمال نماز که در این حدیث نیامده، دلالت بر اسقاط وجوب از آن دارد در نزد هیچیک از ائمه ممکن نیست:

چرا که امام شافعی، خواندن فاتحه و تشهد آخر و درود بر رسول الله ﷺ را در نماز واجب می‌داند در حالیکه در این حدیث هیچ ذکری از آن‌ها نشده است.

و امام ابوحنیفه، نشستن به مقدار تشهد و خروج از نماز با عمل منافی آن را واجب می‌داند، در حالیکه در این حدیث هیچ ذکری از آن‌ها نشده است.

و امام مالک، تشهد و سلام را واجب می‌داند، در حالیکه این اعمال در این حدیث ذکر نشده‌اند.

و امام احمد، تسبیح در رکوع و سجده و تسمیع (گفتن *سمع الله لمن حمده*) و تحمید (*ربنا لك الحمد*) و ذکر (*رب اغفر لي*) در بین دو سجده را واجب می‌داند، در حالیکه در این حدیث بدانها اشاره‌ای نشده است.

بنابراین برای احدی این امکان وجود ندارد که هر آنچه که در این حدیث ذکر نشده را ساقط کند.

اما اگر در مورد نمازی که آن فرد خواند، و رسول الله ﷺ به وی تا سه بار فرمودند: نماز را دوباره بخوان، گفته شود: رسول الله ﷺ دوبار بر نماز وی اقرار کردند، اگر نمازش باطل می‌بود، بر آن اقرار نمی‌کردند چرا که آنحضرت ﷺ بر باطل اقرار نمی‌کنند.

در پاسخ گفته شده: چگونه رسول الله ﷺ بر نماز وی اقرار کردند در حالیکه به وی فرمودند: (*ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ*) بازگرد و نماز بگزار، برآستی که تو نماز نخواندی.

رسول الله ﷺ وی را به دوباره خواندن نماز امر کردند و اسم *صلاة* و نماز را که برای این عمل تشریح شده، را از عمل وی نفی کردند؛ پس کدام انکار رساتر و بلیغ‌تر از این

می‌باشد؟

و اگر گفته شود: رسول الله ﷺ عمل وی را در هنگام نماز بر وی انکار نکردند. در پاسخ گفته شده: آری رسول الله ﷺ با وی اینگونه برخورد نکردند تا اینکه موجب بیزاری و دلسردی وی نگردد و آنگونه که شایسته است با اختیار و اعتماد به نفس تن به تعلیم دهد. همچون عدم انکار آنحضرت ﷺ بر کسی که در مسجد ادرار کرد، تا اینکه از آن عملش فارغ شد و سپس وی را تعلیم دادند و این از لطف و احسان و کمال روش تربیتی تعلیمی رسول الله صلوات الله و سلامه علیه بود.

اما اگر گفته شود: اگر نمازش باطل بود، چرا رسول الله ﷺ در هنگام نمازش به وی نفرمودند که نماز را قطع کن؟

در پاسخ گفته شده: رسول الله ﷺ به کسی که در مسجد ادرار می‌کرد در حین ادرار کردنش نفرمودند که دست نگه دار و ادرار را قطع کن، درحالیکه تذکر دادن در این مورد سزاوارتر و شایسته‌تر است.

آری اگر رسول الله ﷺ بر این نماز اقرار می‌کرد و به اعاده‌ی آن امرنکرده و اسم نماز شرعی را از آن نفی نمی‌کرد، در آن برای شما دلیلی بود تا بدان تمسک جوید.

اما اگر گفته شود: که این سخن رسول الله ﷺ (لم تصل) نماز نگزاردی؛ بدین معنا می‌باشد که نمازی کامل نخواندی.

در پاسخ گفته شده: محال است که نماز وی صحیح بوده و تنها به سبب ترک برخی از مستحباتش، رسول الله ﷺ به وی فرموده باشند: بازگرد و نمازبگزار، درحقیقت نماز نگزاردی. که این مقوله در نهایت بطلان می‌باشد.

و از رفاعه بن رافع روایت است^(۱): روزی همراه رسول الله ﷺ در حالیکه در مسجد

۱- المسند (۱۸۹۹۷) والترمذی فی الصلاة (۳۰۲) وحسنه. وأبوداود فی الصلاة (۸۵۸) ومابعده. والنسائی

(۱۰۵۳) وصححه ابن حبان (۱۷۸۷) والحاکم (۱/ ۲۴۱-۲۴۲) وابن خزيمة (۵۴۵).

نشسته بودیم، فردی که گویا بدوی بود، آمده و نماز را کوتاه و خفیف (در تعدیل ارکان) گزارد، سپس بازگشته به رسول الله ﷺ سلام کرد. رسول الله ﷺ فرمودند: (وَعَلَيْكَ، فَارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ) عَلِيكَ السَّلَام، بازگرد و نماز بگزار، براستی که تو نماز نگزاردی. پس دو یا سه بار نماز خواند و هر بار نزد ایشان آمده و بر آنحضرت ﷺ سلام می‌کرد و در هر بار رسول الله ﷺ می‌فرمودند: (وَعَلَيْكَ، فَارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ). مردم ترسیدند و بر آن‌ها دشوار آمد و گمان کردند که هرکس نمازش را خفیف و کوتاه بخواند، درحقیقت نماز نخوانده است؛ آن مرد در بار آخر گفت: شیوهی صحیح نماز را به من نشان بده و مرا تعلیم بده، چرا که من بشری هستم که گاهی بر صواب و گاهی بر خطا می‌باشم. پس رسول الله ﷺ فرمودند: (أَجَلٌ إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَتَوَضَّأُ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ، ثُمَّ تَشْهَدُ فَأَقِمُّ أَيُّضًا، فَإِنْ كَانَ مَعَكَ قُرْآنٌ فَاقْرَأْ، وَإِلَّا فَاحْمِدِ اللَّهَ وَكَبِّرْهُ وَهَلِّلْهُ، ثُمَّ ارْكَعْ فَاطْمِئِنَّ رَاكِعًا، ثُمَّ اعْتَدِلْ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ فَاعْتَدِلْ سَاجِدًا، ثُمَّ اجْلِسْ فَاطْمِئِنَّ جَالِسًا، ثُمَّ قُمْ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ تَمَّتْ صَلَاتُكَ، وَإِنْ انْتَقَصَتْ مِنْهُ شَيْئًا انْتَقَصَتْ مِنْ صَلَاتِكَ) آری، هرگاه برای نماز برخاستی، همانطور که الله متعال تو را امر کرده، وضو بگیر، سپس شهادتین را بگو و بایست، سپس اگر قرآن حفظ داری، بخوان و گرنه الحمد لله و الله اکبر و لا اله الا الله بگو. سپس رکوع کن و در رکوع آرام بگیر، سپس راست بایست سپس سجده کن و اعتدال را در حالت سجده رعایت کن، سپس بنشین و در این حالت آرام بگیر، سپس برخیز؛ پس هرگاه اینگونه عمل کردی، نمازت کامل و تمام می‌شود و اگر چیزی از آن‌ها را از نمازت کم کنی، از نمازت چیزی را کم کرده‌ای.

رفاعه می‌گوید: این عمل که هرکس از این اعمال چیزی را بکاهد، در واقع از نمازش چیزی را کاسته است، برای مردم راحت‌تر و آسان‌تر از این بود که کسی که نمازش را کوتاه و خفیف بخواند، درحقیقت نماز نخوانده و همه‌ی نمازش ناقص و ناتمام است. و در روایت ابوداود آمده است: [وتقرأ بما شئت من القرآن، ثم تقول: اللَّهُ أَكْبَرُ] و آنچه را که از قرآن می‌خواهی، بخوان، سپس الله اکبر بگو. و در روایت دیگری آمده

است: (فَإِنْ كَانَ مَعَكَ قُرْآنٌ فَأَقْرَأْ بِهِ) پس اگر قرآن از حفظ داشتی، آن را بخوان^(۱).
و در روایت احمد آمده است^(۲): (إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ، ثُمَّ اقْرَأْ بِأَمِّ الْقُرْآنِ، ثُمَّ اقْرَأْ بِمَا شِئْتَ، فَإِذَا رَكَعْتَ، فَاجْعَلْ رَاحَتَيْكَ عَلَى رُكْبَتَيْكَ، وَامْدُدْ ظَهْرَكَ وَمَكِّنْ لِرُكُوعِكَ، فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ فَأَقِمَّ صُلْبَكَ حَتَّى تَرْجِعَ الْعِظَامُ إِلَى مَفَاصِلِهَا، وَإِذَا سَجَدْتَ فَمَكِّنْ لِسُجُودِكَ، فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ، فَاجْلِسْ عَلَى فَخْذِكَ الْيُسْرَى، ثُمَّ [ص: ۳۲۹] اصْنَعْ ذَلِكَ فِي كُلِّ رُكُوعَةٍ وَسَجْدَةٍ) وقتی که رو به قبله کردی، تکبیر بگو، سپس ام القرآن (سوره فاتحه) را بخوان و پس از آن هرچه از قرآن که می‌خواهی بخوان؛ وقتی که رکوع کردی، کف دستانت را بر زانوهایت قرار بده و پشت خود را پهن و دراز کن و رکوعت را مستحکم و استوار کن. وقتی که سرت را از رکوع بلند کردی کمرت را راست کن به گونه‌ای که استخوانها به مفاصل خود بازگردند، پس هرگاه سجده کردی، سجدهات را محکم و استوار کن و هرگاه سرت را از سجده بلند کردی بر ران چپ خود بنشین و پس از این در هر رکوع و سجده اینگونه عمل کن.

و اگر این فرموده‌ی رسول الله ﷺ در این حدیث (فَتَوَضَّأَ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ) را بر فرمایش ایشان در صفا و مروه - [ابدووا بما بدا الله به] از آن چیزی آغاز کنید که الله متعال از آن شروع کرده است - ضمیمه کنیم، وجوب وضو به ترتیبی که الله متعال آن را در قرآن (مائده ۶) ذکر کرده است، حاصل می‌شود.

و این فرموده‌ی رسول الله ﷺ در حدیث: (اقْرَأْ بِأَمِّ الْقُرْآنِ، ثُمَّ اقْرَأْ بِمَا شِئْتَ) قیدی برای این سخن مطلق می‌باشد که فرمودند: (اقْرَأْ بِمَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ). و در واقع معنای این فرموده‌ی رسول الله ﷺ (وتقرا بما شئت من القرآن) و اینکه فرمودند: (فَإِنْ كَانَ مَعَكَ قُرْآنٌ فَأَقْرَأْ، وَإِلَّا فَاحْمَدِ اللَّهَ وَكَبِّرْهُ وَهَلِّلْهُ) خواندن ام القرآن می‌باشد.

۱- أبوداود (۸۶۱).

۲- المسند (۱۸۹۹۵).

بنابراین الفاظ متفاوت احادیث یکدیگر را تبیین کرده و مقصود رسول الله ﷺ را نیز روشن می‌کنند، از اینرو جایز نیست که لفظی گرفته شود و بقیه الفاظ ترک شوند. و این فرموده‌ی رسول الله ﷺ: (ثم تقول: اللَّهُ أَكْبَرُ) دلیلی بر آنست که تنها این لفظ و نه غیر آن برای ورود به نماز اختصاص یافته است که در واقع همان تکبیر معهودی است که در فرموده‌ی ایشان آمده است: (تحریمها، اللَّهُ أَكْبَرُ) نماز با گفتن الله اکبر آغاز می‌شود. و این فرموده‌ی رسول الله ﷺ: (فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ فَأَقِمَّ صُلْبَكَ حَتَّى تَرْجِعَ الْعِظَامُ إِلَى مَقَاصِلِهَا) در وجوب بلند کردن سر از رکوع و اعتدال و طمانینه پس از آن صریح می‌باشد.

و از ابی مسعود البدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (لَا تُجْزِي صَلَاةَ الرَّجُلِ حَتَّى يُقِيمَ ظَهْرَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ) نماز کسی که در رکوع و سجود، پشتش را راست نکند درست نیست.

و این نص صریحی در رکن بودن بلند شدن از رکوع و سجده و طمانینه و اعتدال در آن‌ها می‌باشد به گونه‌ای که نماز تنها با آن‌ها صحیح می‌باشد.

و از علی بن شیبان روایت است که گفت^(۲): به منظور بیعت با رسول الله ﷺ خارج شدیم تا اینکه بر ایشان وارد شده و بیعت کردیم و پشت سر ایشان نماز خواندیم که ایشان با گوشه‌ی چشم به مردی نگریست که که پشتش را برای رکوع و سجود صاف نمی‌کرد. چون نماز تمام شد، فرمودند: (يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُقِيمُ صُلْبَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ) ای گروه مسلمانان، برای کسی که در رکوع و سجود پشتش را صاف

۱- المسند (۱۷۰۷۳) والترمذی فی الصلاة (۲۶۵) وقال: حسن صحيح. وأبوداود فی الصلاة (۸۵۵) وابن ماجه

فی اقامة الصلاة (۸۷۰) والنسائي فی الافتتاح (۱۰۲۷) وصححه ابن حبان (۱۸۹۲) وابن خزيمة (۵۹۱).

۲- مسند أحمد (۱۶۲۹۷) وابن ماجه فی اقامة الصلاة (۸۷۱) وفي زوائده: اسناده صحيح ورجاله ثقات. وابن أبي

شيبه (۲۹۵۷) وصححه ابن حبان (۱۸۹۳) وابن خزيمة (۵۹۱) (۵۹۳).

و راست نکند، نمازی نیست.

و این فرموده‌ی رسول الله ﷺ [لا صلاة] به معنای [لا تجزئ] می‌باشد. به این دلیل که رسول الله ﷺ فرمودند: (لَا تُجْزِي صَلَاةَ الرَّجُلِ حَتَّى يُقِيمَ ظَهْرَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ). و لفظی که احمد از این حدیث روایت کرده آنست که^(۱): (لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَجُلٍ لَا يُقِيمُ صُلْبَهُ بَيْنَ رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ) الله عزوجل به سوی فردی که بین رکوع و سجده اش، کمر و پشتش را صاف و راست نمی‌کند، نگاه نمی‌کند. و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند^(۲): (لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى صَلَاةِ رَجُلٍ لَا يُقِيمُ صُلْبَهُ بَيْنَ رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ) الله متعال به نماز کسی که در بین رکوع و سجده اش، کمر و پشتش را صاف و راست نمی‌کند، نگاه نمی‌کند. و در سنن بیهقی^(۳) از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: (لَا تُجْزِي صَلَاةً لَا يُقِيمُ الرَّجُلُ فِيهَا صُلْبَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ) نماز کسی که کمرش را در رکوع و سجده صاف و راست نمی‌کند، درست نیست.

رسول الله ﷺ از نوک زدن همچون کلاغ در نماز نهی کرده و خبر داده‌اند که اینگونه نمازی، نماز منافقین می‌باشد. در مسند و سنن^(۴) از عبدالرحمن بن شبل روایت است که: رسول الله ﷺ از نوک زدن همچون کلاغ (بدون تعدیل و آرامش) و فرش کردن بازوها به زمین مانند درنده‌ها به هنگام سجده و از اختصاص دادن مکانی در مسجد همچون شتر که مکانی را برای خود معین می‌کند، نهی کرده است.

۱- مسند أحمد (۱۶۲۸۴).

۲- مسند أحمد (۱۰۷۹۹) وقال الهيثمي في مجمع الزوائد ۲/ ۱۲۰: رواه أحمد من رواية عبدالله بن زيد الحنفي عن أبي هريرة ولم أجد من ترجمه.

۳- السنن البيهقي (۲۷۲۵) وقال: تفرد به يحيى بن أبي بكر.

۴- مسند أحمد (۱۵۵۳۲) (۱۵۶۶۷) (۲۳۷۵۸) والنسائي في السنن الكبرى (۷۰۰) وأبو داود في الصلاة (۸۶۲) وابن ماجه في إقامة الصلاة (۱۴۲۹).

حدیث متضمن نهی از تشبه به حیوانات در نماز می‌باشد، نهی از تشبه به کلاغ در نوک زدن و به حیوانات درنده در فرش کردن بازوها به هنگام سجده و در لازم گرفتن مکانی معین برای خود، همچون شتر که مکانی معین را برای اقامتش مشخص می‌کند. و در حدیثی دیگر، رسول الله ﷺ از اقعاء همچون اقعاء سگ و چون روباه نگریستن و رفع یدین کردن به هنگام سلام دادن همچون دم اسب، نهی کردند^(۱).

بنابراین از تشبه به این شش حیوان نهی شده است. (اسب، سگ، شتر، روباه، کلاغ، درندگان). اما وصف نمازی که که شبیه نوک زدن کلاغ می‌باشد و این نوع نماز از زمره‌ی نماز منافقین به شمار آمده است، در صحیح مسلم می‌باشد. از علاء بن عبدالرحمن روایت است که وی به خانه‌ی انس بن مالک رضی الله عنه در بصره وارد شد، درحالیکه از نماز ظهر فارغ شده بود. علاء می‌گوید: زمانیکه بر وی وارد شدیم، گفت: آیا نماز عصر را خواندید؟ گفتیم: اندکی است که از نماز ظهر فارغ شدیم. گفت: پیش روید و نماز عصر را بخوانید، پس برخاسته و نماز گزاردیم. وقتی که از نماز فارغ شدیم، گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند^(۲): (تِلْكَ صَلَاةُ الْمُنَافِقِ، يَجْلِسُ يَرْقُبُ الشَّمْسَ حَتَّى إِذَا كَانَتْ بَيْنَ قَرْنِي الشَّيْطَانِ، قَامَ فَتَنَرَهَا أَرْبَعًا، لَا يَذْكُرُ اللَّهَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا) آن نماز منافق می‌باشد که می‌نشیند و در انتظار خورشید است تا اینکه بین دو شاخ شیطان قرار می‌گیرد، پس برخاسته و با سرعت چهار رکعت می‌خواند و در آن الله متعال را جز اندکی یاد نمی‌کند. همچنین قول ابن مسعود رضی الله عنه که ذکر آن گذشت و فرمود: ما (صحابه) می‌دیدیم که جز منافقی که نفاقش آشکار بود، کسی از نماز جماعت تخلف نمی‌کرد.

۱- مسند احمد (۸۱۰۶) و صححه احمدشاکر (۸۰۹۱). و نهی از رفع یدین همچون دم اسب در صحیح مسلم (۴۳۱) وارد شده است و معنای آن اشاره کردن با دستها در هنگام سلان دادن می‌باشد، همانگونه که در نص حدیث وارد شده است. و معنای اقعاء، چسباندن دو کپل بر زمین و نصب دو ساق و ران و گذاشتن دو دست بر زمین می‌باشد، همانطور که سگ این عمل را انجام می‌دهد.

۲- مسلم في المساجد ومواضع الصلاة (۶۲۲).

و براستی که الله متعال در سوره نساء آیه ۱۴۲ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^(۱) بیگمان منافقان (نشانه هایشان را می‌نمایانند و کفر خویش را پنهان می‌دارند و به خیال خام خود) خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند (خون‌ها و اموالشان را در دنیا محفوظ می‌نماید، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند.

بنابراین، شش صفت در نماز می‌باشد که از علامات منافقین می‌باشد:

- ۱- تبلی و کسلی در هنگام قیام برای نماز.
 - ۲- در ادای نماز مردم را در نظر گرفتن و ریاکردن.
 - ۳- تاخیر کردن در ادای آن.
 - ۴- به سرعت خواندن آن همچون نوک زدن کلاغ.
 - ۵- قَلَّتْ ذِکْرَ اللَّهِ متعال در نماز.
 - ۶- و تخلف ورزیدن از خواندن نماز با جماعت.
- و از ابی عبدالله اشعری رضی الله عنه روایت است^(۱) که رسول الله صلی الله علیه و آله بر اصحابشان نماز گزاردند؛ سپس در میان عده‌ای از آنها نشستند که فردی داخل شده و ایستاد و نماز گزارد، پس رکوع کرده و در ادای سجده عجله می‌کرد در حالیکه رسول الله صلی الله علیه و آله به وی نگاه می‌کردند. پس از نماز فرمودند: (أَتَرُونَ هَذَا لَوْ مَاتَ مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ؟ يَنْفُرُ صَلَاتَهُ كَمَا يَنْفُرُ

۱- ابن خزيمة (۶۶۵) وعزاه الهيثمي في مجمع الزوائد ۲/۱۲۲ للطبراني وأبي يعلى وحسن إسناده. السنن الكبرى للبيهقي (۲۵۷۳) والمعجم الكبير للطبراني (۳۸۴۰) ومسند أبي يعلى (۷۱۸۴) (۷۳۵۰) ومسند الشاميين (۱۶۲۴).

الْعَرَابُ الدَّم، إِنَّمَا مَثَلُ الَّذِي يُصَلِّي وَلَا يَرْكَعُ، وَيَنْقُرُ فِي سُجُودِهِ كَالْجَائِعِ لَا يَأْكُلُ إِلَّا تَمْرَةً أَوْ تَمْرَتَيْنِ، فَمَادَا تُغْنِيَانِ عَنْهُ فَأَسْبِعُوا الْوُضُوءَ، وَيَلُّ لِلْأَعْقَابِ مِنَ الثَّارِ، وَأَتَمُّوا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ) آیا این مرد را می بینید، که اگر با این حال بمیرد، بر غیر از امت محمد مرده است؟ نمازش را آنچنان با عجله می خواند که گویا در نمازش همچون کلاغی است که به خون نوک می زند. مثال کسی که نماز می خواند و رکوع نمی کند و در سجودش نوک می زند، مانند گرسنه ای است که یک یا دو عدد خرما می خورد ولی سودی در رفع گرسنگی وی ندارد. پس به طور کامل وضو کنید، وای از آتش جهنم بر کسانی که قوزکهای پای خود را به هنگام وضو گرفتن نمی شویند. و رکوع و سجده را کامل کرده و به تمامی انجام دهید.

ابوصالح می گوید: به ابو عبدالله اشعری گفتم: چه کسی این حدیث را برای تو روایت کرده؟ گفت: امیران سپاهیان، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، شرحبیل بن حسنه و یزید بن ابی سفیان رضی الله عنه هر یک از آنها این حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده است.

بنابراین رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دادند، کسی که نماز را با سرعت همچون کلاغی که نوک می زند، می خواند، اگر در این حالت بمیرد، بر غیر اسلام مرده است. (چرا که در واقع اینگونه نماز خواندنش باطل بوده و نفعی به وی نمی رساند، گویا که نماز نخوانده است).

و در صحیح بخاری^(۱) از زید بن وهب روایت است که حذیفه مردی را دید که رکوع و سجده اش را کامل نکرده و ناقص انجام می دهد، پس به وی گفت: نماز نگزاردی، اگر بمیری بر غیر آیینی که الله عزوجل محمد را بر آن فرستاده، مرده ای. و در سنن نسائی^(۲) آمده است که حذیفه بدان مرد گفت: چه مدت است که اینگونه نماز می خوانی؟ گفت: مدت چهل سال است. فرمود: چهل سال است که نماز نخواندی و اگر درحالی بمیری که

۱- البخاري في الأذان (۷۹۱).

۲- سنن النسائي (۱۳۱۲).

اینگونه نماز گزاردی، به یقین که به طریقه‌ای غیر از روش رسول الله ﷺ مرده‌ای. لذا اگر نماز کسی که با عجله و همچون نوک زدن کلاغ نماز می‌خواند، صحیح می‌بود، با اینگونه نماز خواندن از فطرت اسلام خارج نمی‌شد.

و رسول الله ﷺ دزدی کننده‌ی از نماز را ضرورتاً از دزد اموال قرار دادند. در مسند^(۱) از ابی قتاده روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: (أَسْوَأُ النَّاسِ سَرِقَةً الَّذِي يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ) بدترین مردم در دزدی، کسی است که از نمازش دزدی می‌کند. گفتند: یا رسول الله، چگونه از نماز دزدی می‌شود؟ فرمودند: (لَا يُتِمُّ رُكُوعَهَا وَلَا سُجُودَهَا) رکوع و سجده آن کامل و به تمامی انجام نمی‌شود. یا اینکه فرمودند: (لَا يُقِيمُ صَلْبَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ) کمرش در رکوع و سجده صاف نمی‌گردد.

رسول الله ﷺ در این حدیث تصریح کردند که حال چنین شخصی بدتر از دزد و سارق اموال می‌باشد و شکی نیست که دزد دین بدتر و ضرورتاً از دزد دنیا نیز می‌باشد. و در مسند^(۲) از سالم بن ابی الجعد از سلمان فارسی روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: (الصَّلَاةُ مَكِّيَالٌ، فَمَنْ وَفَى لَهُ وَمَنْ طَفَّفَ فَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا قَالَ اللَّهُ فِي الْمُطَفِّفِينَ) نماز ملاک و معیار و میزان است، پس هرکس بدان وفا کند، نماز نیز بدو وفا می‌کند، و هرکس از آن بکاهد، براستی می‌دانید که الله متعال در مورد مطففین چه فرموده است. مالک می‌گوید: گفته می‌شود در هر چیزی وفاء و تطفیف می‌باشد، پس وقتی که الله متعال کاهندگان از اموال را به ویل وعده داده، چه گمانی در مورد کسانی که از نماز خود می‌کاهند، می‌باشد؟

۱- مسند أحمد (۲۲۶۴۲) و صححه الحاکم ۱/۲۲۹ و وافقه الذهبي وابن خزيمة (۶۶۳) وقال الهيثمي في مجمع الزوائد ۲/۱۲۰: رواه أحمد والطبراني ورجاله رجال الصحيح. السنن الكبرى للبيهقي (۳۹۹۶) والمعجم الكبير (۳۲۸۳) والمعجم الأوسط (۸۱۷۹) والمستدرک علی الصحیحین (۸۳۵).

۲- لم أجد من حديث سلمان رضي الله عنه من المسند وأخرجه عبدالرزاق (۳۷۵۰) والبيهقي في السنن الكبرى (۳۵۸۶) وابن أبي شيبة (۲۹۷۹) كلهم أوردوه من طريق سالم بن أبي الجعد عن سلمان موقوفاً.

ابوجعفر عقیلی از احوص بن حکیم از خالد بن معدان از عبادة بن صامت رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند^(۱): (إِذَا تَوَضَّأَ الْعَبْدُ فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ، ثُمَّ قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ فَأَتَمَّ رُكُوعَهَا، وَسُجُودَهَا، وَالْقِرَاءَةَ فِيهَا، قَالَتْ لَهُ الصَّلَاةُ: حَفِظَكَ اللَّهُ كَمَا حَفِظْتَنِي، ثُمَّ أُصْعِدَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ لَهَا ضَوْءٌ وَنُورٌ، وَفُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَتَشْفَعُ لِصَاحِبِهَا، وَإِذَا صَبَّحَ وُضُوءَهَا، وَرُكُوعَهَا، وَسُجُودَهَا، وَالْقِرَاءَةَ فِيهَا، قَالَتْ لَهُ الصَّلَاةُ: صَبَّحَكَ اللَّهُ كَمَا صَبَّعْتَنِي ثُمَّ أُصْعِدَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ وَعَلَيْهَا ظُلْمَةٌ فَعُلِقَتْ دُونَهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ ثُمَّ تَلَّفُ كَمَا يُلْفُ الثَّوْبُ الْخَلِيقُ، ثُمَّ يُضْرَبُ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا) هرگاه بنده وضو کرده و وضویش را نیکو گرداند، سپس برای نماز بایستد و رکوع و سجده و قرائت را به تمامی و کمال انجام دهد، نماز به وی می‌گوید: همانطور که مرا حفاظت کردی، الله تو را حفاظت کند. پس از این نمازش در حالیکه برای وی نور و روشنایی می‌باشد به سوی آسمان بالا برده می‌شود و درهای آسمان برای آن باز می‌شود تا اینکه در نهایت به سوی الله متعال منتهی می‌گردد و برای صاحبش شفاعت می‌کند. و هرگاه وضو و رکوع و سجده و قرائت در نماز را ضایع کند، نماز به وی می‌گوید: همانطور که مرا ضایع گرداندی، الله متعال تو را ضایع گرداند، سپس نمازش به سوی آسمان بالا برده می‌شود در حالیکه تاریکی بر آن می‌باشد، که درهای آسمان بر آن بسته می‌شود، سپس نمازش همچون پارچه ای کهنه پیچیده شده و بر صورت صاحبش زده می‌شود.

وامام احمد در روایت مهنا بن یحیی الشامی می‌گوید: حدیث اینگونه وارد شده است: (إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الصَّلَاةَ) هرگاه وضو کرده و نمازش را نیکو گرداند. سپس آن را به

۱- العقيلي في الضعفاء الكبير (۱۴۵) / ۱ / ۱۲۱ وقال: فلا يتابع أحوص عليه ولا يعرف إلا به، وأورده الهيثمي في مجمع الزوائد ۲ / ۱۲۲ وقال: رواه الطبراني في الكبير والبخاري بنحوه وفيه الأحوص بن حكيم وثقه ابن المديني والعجلي وضعفه جماعة وبقية رجاله موثقون. شعب الإيمان (۲۸۷۱) ومسند أبي داود الطيالسي - (۵۸۶) ومسند الشاميين (۴۲۷).

حکم کسی که نماز را با آشفنگی خوانده و رکوع و سجده‌ی آن را به طور ... ۳۱۵

صورت تعلیقی ذکر می‌کند^(۱).

۱- فی کتاب الصلاة من روايه مهنا بن يحيى الشامي عند ترجمته في كتاب طبقات الحنابلة لابن أبي يعلى / ۱ / ۳۶۴
وأوله: [إن العبد إذا صلى فأحسن الصلاة].

مقدار و سیاق نماز رسول الله ﷺ چقدر و چگونه بوده است؟

جواب مساله دهم و آن اینکه: که مقدار نماز رسول الله ﷺ می باشد و از بزرگترین و جلیل ترین مسائل و مهمترین آنها می باشد به گونه ای که نیاز مردم به شناخت آن بزرگتر از نیازشان به آب و غذا می باشد و برآستی که مردم از عهد انس بن مالک ﷺ، آن را ضایع گردانیده اند.

در صحیح بخاری^(۱) از زهری روایت است که گفت: بر انس بن مالک ﷺ در دمشق وارد شدم در حالیکه گریه می کرد، به وی گفتم: چه چیزی سبب گریه تو شده است؟ گفت: (از آنچه که در عهد رسول الله ﷺ) دریافته بودم، چیزی را نمی شناسم که بر وجه خود باقی مانده باشد جز همین نماز، برآستی که آنها ضایع گردانیده شد.

و موسی بن اسماعیل می گوید که مهدی از غیلان از انس ﷺ روایت کرده که گفت^(۲): من چیزی را که در روزگار پیامبر ﷺ بوده و تا این زمان باقی مانده باشد، نمی شناسم، (همه چیز از وجه اصلی خود تغییر کرده است) گفته شد: نماز، گفت: آیا چنان نیست که در مورد آن ضایع نمودید، آنچرا که ضایع نمودید. (آن را از وقتش به تاخیر انداختید).

برآستی که انس بن مالک ﷺ اجلس به تاخیر افتاد تا اینکه شاهد ضایع شدن ارکان و اوقات نماز و تسبیح در رکوع و سجده و اتمام تکبیرات انتقال در نماز شد که آن را انکار کرده و خبر داد که هدایت و روش رسول الله ﷺ برخلاف آن بوده است. همانطور که در این مساله به طور مفصل در آینده بحث خواهیم کرد، ان شاء الله.

در صحیحین^(۳) از انس بن مالک ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ نماز را مختصر و

۱- البخاري في مواقيت الصلاة (۵۳۰).

۲- البخاري في مواقيت الصلاة (۵۲۹).

۳- البخاري في الأذان (۷۰۶) ومسلم في الصلاة (۴۶۹).

کوتاه و درعین حال کامل ادا می‌کرد.

همچنین در صحیحین^(۱) از وی روایت است که می‌گوید: پشت سر هیچ امامی نماز نخواندم که نمازش از نماز رسول الله ﷺ کوتاه‌تر و کامل‌تر باشد و چون آنحضرت ﷺ گریه طفلی را می‌شنید نماز را سبک می‌گزارد چرا که بیم آن می‌داشت که مادرش در فتنه بیفتد.

بنابراین نماز رسول الله ﷺ به ایجاز و اختصار و در عین حال کامل وصف شد، و اختصار آنچیزی است که رسول الله ﷺ آن را انجام دادند نه اختصاری که بی‌اطلاع و ناآگاهی که برمقدار نماز رسول الله ﷺ واقف نیست، گمان می‌کند. چرا که کوتاهی و اختصار امری نسبی اضافی می‌باشد که به سنت باز می‌گردد نه به شهوت امام و کسی که پشت سر وی نماز می‌گزارد، به گونه‌ای که وقتی رسول الله ﷺ در نماز صبح بین ۶۰ تا ۱۰۰ آیه قرائت می‌کند، این تعداد آیات نسبت به ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ آیه ایجاز و اختصار محسوب می‌شود و وقتی که در نماز مغرب سوره‌ی اعراف را قرائت می‌کردند، در واقع این سوره نسبت به سوره بقره ایجاز و اختصار می‌باشد.

و بر این مسأله قول انس بن مالک^(۲) در حدیثی که ابوداود و نسائی^(۳) روایت می‌کنند، دلالت دارد: عبدالله بن ابراهیم بن کیسان می‌گوید که پدرم از وهب بن مانوس روایت می‌کند که گفت: شنیدم که سعید بن جبیر می‌گوید که شنیدم که انس بن مالک^(۴) می‌گوید: پس از رسول الله ﷺ پشت سر هیچ کس نماز نخواندم که نمازش از این جوان شبیه‌تر به نماز رسول الله ﷺ باشد - یعنی عمر بن عبدالعزیز- به گونه‌ای که تخمین می‌زدیم که در رکوعش ده تسبیح و در سجده‌اش ده تسبیح می‌گوید.

همچنین انس^(۵) در حدیثی متفق علیه می‌گوید^(۳): هیچ دریغ نمی‌کنم در اینکه چگونه

۱- البخاری فی الأذان (۷۰۸) و مسلم فی الصلاة (۴۶۹).

۲- أبوداود فی الصلاة (۸۸۸) و النسائی فی التطبيق (۲/۲۲۵).

۳- البخاری فی الأذان (۸۲۱) و مسلم فی الصلاة (۴۷۲).

برای شما نماز بخوانم که رسول الله ﷺ برای ما نماز می خواندند، ثابت می گوید: انس رضی الله عنه در خواندن نمازش کارهایی را انجام می داد که شما آن را انجام نمی دهید، هر گاه از رکوع بلند می شد، مدتی طولانی راست می ایستاد به حدی که احساس می شد فراموش کرده به سجده برود، و هرگاه سر از سجده بالا می آورد نیز مدتی طولانی بین دو سجده می نشست به حدی که احساس می شد فراموش کرده دوباره به سجده برود.

و انس رضی الله عنه نیز راوی این حدیث می باشد در حالیکه وی در حدیث دیگری می گوید: پشت سر هیچ امامی نماز نگزاردم که نمازش از نماز رسول الله ﷺ کوتاه تر و کامل تر باشد. که در واقع برخی از سخنان وی برخی دیگر را تکذیب نمی کند. (بلکه برخی از سخنانش برخی دیگر را تفسیر کرده و حقیقت اختصار در نماز رسول الله را بیان می کند).

همچنین آنچرا ذکر کردیم روایت ابوداود در سننش ^(۱) واضح و آشکار می کند، که در آن آمده که از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پشت هیچ کسی نماز نخواندم که نمازش کوتاه تر و کامل تر از رسول الله ﷺ باشد، آنحضرت ﷺ هر گاه سمع الله لمن حمده می گفت، به گونه ای می ایستاد که گمان می کردیم، ایشان در اشتباه افتاده اند و بین دو سجده به گونه ای می نشستند که گمان می کردیم در اشتباه افتاده اند.

این سیاق حدیث انس رضی الله عنه بود. انس رضی الله عنه در این حدیث صحیح بین اخبار متفاوت در مورد ایجاز و اختصار نماز، و اتمام و کامل بودن آن جمع کرده است و بیان کرده که طولانی کردن دو اعتدال و آرامش و سکون بعد از رکوع و بین دو سجده، به گونه ای که دیگران گمان می کردند که ایشان در اشتباه افتاده و یا از شدت طولانی بودن دچار فراموشی شده اند، جزو اتمام نماز می باشد، درحالی که وی می گوید: نمازی کوتاه تر و خلاصه تر و در عین حال کامل تر از نماز رسول الله ندیدم، لذا در این حدیث بین این دو امر جمع کرده است.

۱- أبوداود في الصلاة (۸۵۲).

گویا که ایجاز و اختصار در نماز رسول الله ﷺ به قیام، و کامل بودن آن به رکوع و سجده و اعتدال و آرامش و سکون در بین آنها باز می‌گردد، چرا که قیام معمولاً به طور کامل ادا می‌شود بنابراین نیازی به وصف اتمام و کامل بودن ندارد، بر خلاف رکوع و سجده و اعتدال بین آنها (که گاهی به تمامی ادا نمی‌شوند).

سیر این مساله آنست که با ایجاز و اختصار قیام و طولانی کردن رکوع و سجده و اعتدال و آرامش و سکون بین آنها، اعتدال و تقارب اعمال نماز نسبت به یکدیگر تام و کامل می‌گردد. بنابراین این سخن انس تصدیق می‌شود که می‌گوید: نمازی که از نماز رسول الله ﷺ کامل‌تر و کوتاه‌تر باشد، ندیدم.

و این همان روشی است که رسول الله ﷺ در نماز پیش گرفته و بر آن تکیه کرده‌اند. برآستی که آنحضرت ﷺ نماز را همسطح و همپراز و مساوی و در یک سطح می‌گزاردند، به گونه‌ای که قیام و رکوع و سجده و اعتدال و آرامش و سکون در بین آنها را متعادل و متناسب با هم انجام می‌دادند.

در صحیحین از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که گفت: با دقت همراه پیامبر ﷺ نماز خواندم، دیدم که قیام و رکوعش و اعتدال بعد از رکوع و سجده‌اش و نشستن بین دو سجده و سجده دومیش و نشستن بین سلام دادن و ترک کردن نماز، متناسب با همدیگر بودند. و در لفظی از صحیحین آمده که: مدت زمانی که رسول الله ﷺ در رکوع و سجده بودند با مدتی که سر از رکوع بلند می‌کردند و وقفه‌ی میان دو سجده ایشان، تقریباً با هم برابر و مساوی و متناسب بود ^(۱).

و این مساله با آنچه که بخاری ^(۲) از این حدیث روایت کرده تناقض ندارد، که در آن آمده که: از براء رضی الله عنه روایت است که رکوع و سجده رسول الله ﷺ و نشستن ایشان در بین

۱- البخاري في الأذان (۷۲۹) (۸۰۱) (۸۲۰) ومسلم في الصلاة (۴۷۱).

۲- البخاري في الأذان (۷۲۹).

دو سجده و ایستادن پس از رکوع بجز قیام (که در آن قرائت می‌کردند) و نشستن در تشهد، تقریباً (از نظر زمانی) با هم برابر بوده است.

چرا که براء بن عازب رضی الله عنه راوی هر دو حدیث می‌باشد: که در حدیث اول قیام قرائت و نشستن برای تشهد را ذکر کرده در حالیکه مقصودش آن نیست که قیام قرائت و نشستن برای تشهد به اندازه‌ی رکوع و سجده بوده، چرا که در این صورت هم سیاق حدیث اول را نقض می‌کند و هم سیاق حدیث دوم را؛ بلکه مقصود از ذکر آن‌ها این بوده که طول قیام و تشهد متناسب با طول رکوع و سجده و اعتدال بین آن‌ها، بوده است. به گونه‌ای که تفاوتی شدید در طول قیام و تشهد و قصر و کوتاهی رکوع و سجده و اعتدال بین آن‌ها، نسبت به هم نبوده است. همانطور که بسیاری از کسانی که نسبت به سنت آگاهی ندارند به این تفاوت شدید معتقدند. و قیام را بسیار طولانی می‌کنند و رکوع و سجده را نسبت به آن بسیار کوتاه انجام می‌دهند و بسیاری این عمل را در نمازهای تراویح انجام می‌دهند و این همان چیزی است که انس رضی الله عنه آن را انکار کرده و فرمود: پشت سر هیچکس که نمازش کوتاه‌تر و خلاصه‌تر از نماز رسول الله ﷺ باشد، نماز نخواندم. چرا که بسیاری از فرماندهان زمان وی، قیام نماز را بسیار طولانی می‌کردند به گونه‌ای که بر مامومین دشوار می‌آمد، درحالیکه رکوع و سجده و اعتدال بین آن‌ها را کوتاه و مختصر انجام می‌دادند و با این عمل خود نمازشان را کامل نمی‌کردند.

بنابراین دو امری که انس رضی الله عنه، نماز رسول الله ﷺ را بدانها وصف کرد، دو موضوعی بودند که فرماندهان با آن‌ها مخالفت می‌کردند تا اینکه این کوتاهی و اعتدال بین دو سجده و پس از رکوع، به صورت شعار قرار گرفت، حتی که برخی از فقها آن را مستحب، و طولانی کردن آن را مکروه دانستند. براین اساس بود که ثابت گفت: انس رضی الله عنه در خواندن نمازش کارهایی را انجام می‌داد که شما آن را انجام نمی‌دهید، هر گاه از رکوع بالا می‌آمد مدتی طولانی راست می‌ایستاد به حدی که احساس می‌شد فراموش کرده به سجده برود. درواقع عملی را که انس انجام داد، همان عملی بود که رسول الله ﷺ آن را انجام داده بود،

گرچه آن را مکروه بدانند، کسانی که مکروه می‌دانند. و سنت رسول الله ﷺ سزاوارتر و مستحق‌تر به اتباع می‌باشد.

و این قول براء ﷺ در سیاق حدیثی دیگر که گفت: غیر از قیام و تشهد؛ بیانگر آنست که رکن قرائت و تشهد طولانی‌تر از غیرآندو بوده است. گروهی گمان کرده‌اند که مقصود انس ﷺ از قیام و تشهد، قیام اعتدال پس از رکوع و نشستن بین دو سجده می‌باشد و استثنا در حدیث را به سوی کوتاه انجام دادن و تقصیر در این دو اعتدال قرار داده‌اند و بنا را براین گذاشتند که سنت، تقصیر و کوتاه انجام دادن این دو اعتدال می‌باشد و کسانی از آن‌ها غلو کرده و نماز را با طولانی کردن آن‌ها باطل قرار داده‌اند. درحالی‌که این غلط و اشتباه است، چرا که لفظ حدیث و سیاق آن، این گمان را باطل می‌کند، زیرا لفظ براء آنست که: رکوع و سجده‌ی رسول الله ﷺ و نشستن بین دو سجده و ایستادن پس از رکوع آنحضرت ﷺ - بجز قیام و تشهد - تقریباً با هم (از نظر زمانی) برابر بوده است. ازاینرو چگونه ممکن است که این کلام وی اینگونه فهمیده شود که: رکوع و سجده‌ی رسول الله ﷺ و نشستن بین دو سجده و ایستادن پس از رکوع آنحضرت ﷺ، به جز ایستادن پس از رکوع ایشان تقریباً باهم برابر بوده است. که قطعاً این باطل است.

اما عمل رسول الله ﷺ در این مورد حدیث انس گذشت که چگونه بر مردم، نماز رسول الله ﷺ را گزارد. به گونه‌ای که پس از رکوع طوری می‌ایستاد که گمان می‌شد، فراموش کرده که به سجده برود و پس از برداشتن سر از سجده می‌فرمود: (رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِلْءُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَمِلْءُ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ، وَكُنَّا لَكَ عَبْدًا: اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيٍّ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجُدِّ مِنَكَ الْجُدُّ) که این حدیث را مسلم^(۱) از ابوسعید روایت کرده است. و از ابن ابی اوفی روایت

۱- مسلم (۴۷۶). خداوندا، ای پروردگار ما، سپاس و ستایش شایسته توست، سپاسی که به اندازه‌ی پری آسمانها و زمین و پری هر چیز دیگری که تو بخواهی می‌باشد. تو سزاوار و شایسته مدح و بزرگواری هستی و تو از آنچه بنده می‌گوید، شایسته تری، درحالی‌که همه‌ی ما بنده تو هستیم،

کرده که علاوه بر این قول در آن آمده است^(۱): (وَمِلْءُ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي بِالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَالْمَاءِ الْبَارِدِ اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْحَطَايَا، كَمَا يُنْقَى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْوَسَخِ).

همچنین روش و هدایت رسول الله ﷺ در نماز شب نیز اینچنین بود که تقریباً به اندازه‌ی قیامشان رکوع می‌کردند و به اندازه‌ی رکوعشان پس از سر برداشتن از رکوع، می‌ایستادند و به این اندازه سجده می‌کردند و بین دو سجده این قدر مکث می‌کردند. و اینچنین در نماز کسوف عمل می‌کردند که رکن اعتدال را تقریباً به قدر قیام نماز طولانی می‌کردند^(۲).

و این هدایت و راهنمایی و روش و طریقه‌ی رسول الله ﷺ بود، گویا که آن را می‌بینی در حالیکه آنحضرت ﷺ انجام می‌دهد و همچنین این روش خلفای راشدین ﷺ بعد از رسول الله ﷺ بود.

زید بن اسلم می‌گوید: عمرؓ، قیام و تشهد را در نماز کوتاه کرده و رکوع و سجده را کامل می‌کرد. بنابراین همه‌ی احادیث انسؓ بر این دلالت دارد که رسول الله ﷺ رکوع و سجده و دو اعتدال بین آن‌ها را طولانی می‌کردند، علاوه بر اینکه بیشتر ائمه بلکه همه‌ی آن‌ها جز آنکه نادر است، اینگونه عمل می‌کردند. و انسؓ طولانی کردن قیام، به گونه‌ای که روش رسول الله ﷺ بر آن نبوده است، را انکار کرده و فرمود: نماز رسول الله ﷺ نزدیک به هم بود، به گونه‌ای که برخی از افعالش نسبت به برخی دیگر نزدیک و متناسب و برابر بود. و این با روایت براء بن عازبؓ موافق می‌باشد که فرمود: اجزای نماز رسول الله ﷺ

پروردگارا آنچه که عطا کنی مانعی برای آن نیست و از آنچه منع کنی، کسی را یارای دادن نیست و مال و دارایی سودی ندارد، هر نفعی از هستی (از فضل و لطف) توست.

۱- مسلم (۴۷۷). بارالها! مرا با برف و تگرگ و آب سرد پاک گردان، بارالها! مرا از خطاهایم پاک ساز همانند لباس سفیدی که از آلودگی پاک می‌شود.

۲- البخاری (۱۰۵۶) و مسلم (۹۰۱) کلاهما فی الکسوف.

متناسب و هماهنگ و برابر با یکدیگر بود. و احادیث صحابه در این باب برخی، برخی دیگر را تصدیق می‌کند.

اندازه و مقدار قیام رسول الله ﷺ برای قرائت:

اما مقدار قیام رسول الله ﷺ برای قرائت:

ابوبرزه اسلمی می‌گوید^(۱): رسول الله ﷺ نماز صبح را هنگامی می‌گزارد که نماز گزار پس از نماز می‌توانست مرد پهلوی خود را بشناسد (اندکی هوا روشن می‌شد) و در دو رکعت آن یا یکی از آن دو رکعت شصت تا صد آیه از قرآن را تلاوت می‌کردند.

و در صحیح مسلم^(۲) از عبدالله بن سائب^(۳) روایت است که فرمود: رسول الله ﷺ نماز صبح را در مکه بر ما گزاردند، که شروع به خواندن سوره‌ی مومنون کردند تا اینکه ذکر موسی و هارون - یا ذکر عیسی - آمد که رسول الله ﷺ را سرفه گرفت، پس رکوع کردند.

و در صحیح مسلم^(۳) از قطبه بن مالک روایت^(۴) است که گفت: وی از رسول الله ﷺ شنیده که ایشان در نماز صبح، ﴿وَالْتَخَلَّ بِأَسْقَتِ لَهَا طَلْعُ نَضِيدٍ﴾ را تلاوت می‌کردند و چه بسا که گفت: سوره‌ی «ق» را تلاوت می‌کردند.

همچنین در صحیح مسلم^(۴) از جابر بن سمره^(۵) روایت است که رسول الله ﷺ در نماز صبح ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾ را تلاوت می‌کردند. و پس از نماز صبح در دیگر نمازها قرائتشان را نسبت به نماز صبح، کاهش می‌دادند.

و براین سخن جابر^(۶) که رسول الله ﷺ در نمازهای دیگر قرائت را کوتاه‌تر می‌کردند،

۱- البخاري في الأذان (۷۷۱) ومسلم في المساجد (۶۴۷).

۲- مسلم في الصلاة (۴۵۵).

۳- مسلم في الصلاة (۴۵۷).

۴- مسلم في الصلاة (۴۵۸).

روایت مسلم در صحیحش^(۱) از جابر بن سمره^{رضی الله عنه} دلالت دارد که گفت: رسول الله ﷺ در نماز ظهر ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ﴾^(۱) را تلاوت می‌کردند و در نماز عصر به مانند این سوره و در نماز صبح قرائت را از آن طولانی‌تر می‌کردند.

و در صحیح مسلم^(۲) از سماک بن حرب روایت است که از جابر بن سمره^{رضی الله عنه} از نماز رسول الله ﷺ سوال کردم. که گفت: رسول الله ﷺ نماز را کوتاه می‌گزارد و همچون نماز آن‌ها نماز نمی‌گزارد. سماک می‌گوید: و مرا آگاه کرد که رسول الله ﷺ در نماز صبح ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾^(۱) و مانند آن را تلاوت می‌کرد.

انس^{رضی الله عنه} در این حدیث خبر داده که کوتاهی نماز رسول الله ﷺ اینگونه بود که در آن سوره «ق» و سوره‌هایی مانند آن را تلاوت می‌کردند و بین کوتاه خواندن نماز رسول الله ﷺ و بین قرائت ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾^(۱) و مانند آن توسط آنحضرت^ﷺ در نماز جمع کرده است. (گویا کوتاهی نماز رسول الله ﷺ را تبیین کرده است).

و در صحیح بخاری^(۳) از ام سلمه^{رضی الله عنها} روایت است که ایشان از رسول الله ﷺ شنیدند که در نماز صبح، سوره «الطور» را در حجة الوداع تلاوت می‌کردند. و سوره‌ی طور در تعداد آیات نزدیک به سوره‌ی «ق» می‌باشد. (طور ۴۹ آیه و ق ۴۵ آیه می‌باشد).

و در صحیح بخاری^(۴) از ابن عباس^{رضی الله عنهما} روایت است که گفت: روزی سوره «والمرسلات عرفا» را می‌خواندم که مادرم، ام الفضل، آن را شنید و گفت: فرزندم، با

۱- مسلم في الصلاة (۴۵۹).

۲- مسلم في الصلاة (۴۵۸).

۳- البخاري في الحج (۱۶۱۹) وليست فيها أن الصلاة كانت الصبح ولكن تبين ذلك رواية أخرى هذا ما قاله الحافظ في فتح الباري، وانظرها في الحج (۱۶۲۶).

۴- البخاري في الأذان (۷۶۳) ومسلم في الصلاة (۴۶۲).

تلاوت این سوره، مرا به یاد رسول الله ﷺ انداختی. زیرا آخرین قرائتی که از ایشان شنیدم، همین سوره بود که در نماز مغرب، آن را تلاوت کرد.

براستی که ام فضل خبر داده که این سوره، آخرین تلاوتی بوده که وی از رسول الله ﷺ شنیده است، و ام فضل از مهاجرین نبود بلکه از مستضعفین بود، همانطور که ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: من و مادرم از جمله‌ی مستضعفین بودیم که الله متعال ما را معذور داشته است^(۱)، از اینرو این سماع و شنیدن از رسول الله ﷺ، قطعاً پس از فتح مکه بوده است.

و در صحیح بخاری از مروان بن حکم روایت است که گفت: زید بن ثابت رضی الله عنه به من گفت: چرا در نماز مغرب سوره‌های کوتاه می‌خوانی، براستی که شنیدم، رسول الله ﷺ در نماز مغرب از میان دو سوره طولانی، سوره طولانی‌تر را تلاوت می‌کرد^(۲). مروان می‌گوید: گفتم: آن دو سوره طولانی کدامند؟ گفت: اعراف و دیگری انعام. مروان می‌گوید: از ابن ملیکه یکی از راویان حدیث سوال کردم که آن دو سوره‌ی بلند، کدامند؟ پس از جانب خود به من گفت: مائده و اعراف^(۳).

که بر صحت تفسیر وی حدیث ام المومنین عایشه رضی الله عنها دلالت می‌کند که فرمود^(۴): رسول الله ﷺ در نماز مغرب سوره‌ی اعراف را تلاوت کردند، به گونه‌ای که آن را در دو رکعت تقسیم می‌کردند.

همچنین نسائی^(۵) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ در نماز مغرب

۱- البخاری (۴۵۸۸).

۲- البخاری فی الأذان (۷۶۴) و سوال ابن ابی ملیکه لیس فیہ.

۳- أبوداود فی الصلاة (۸۱۲).

۴- النسائی (۹۹۱).

۵- النسائی (۹۸۸).

سوره‌ی دخان را تلاوت می‌کردند. و در صحیحین^(۱) از جبیر بن مطعم^{رضی الله عنه} روایت است که گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ در مغرب سوره‌ی طور را تلاوت می‌کردند. اما نماز عشاء: براء بن عازب^{رضی الله عنه} می‌گوید^(۲): شنیدم که رسول الله ﷺ در نماز عشاء ﴿وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ﴾ را تلاوت می‌کردند. و صوتی که زیباتر از ایشان باشد، از کسی نشنیدم.

همچنین در صحیحین^(۳) از ابی رافع روایت است که گفت: همراه ابوهریره^{رضی الله عنه} نماز عشاء را گزاردم که ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَذْشَقَّتْ﴾ را تلاوت کرد و سپس سجده کرد. به وی گفتم: (چرا سجده کردی؟) گفت: من پشت سر ابوالقاسم^{رضی الله عنه} درحالی‌که این سوره را می‌خواند، سجده کرده‌ام. پس همیشه با ملاقات آن آیه سجده می‌کنم. و در مسند و سنن ترمذی^(۴) از بریده روایت است که گفت: رسول الله ﷺ در نماز عشاء سوره‌ی ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَلَهَا﴾ و سوره‌هایی همچون آن را تلاوت می‌کردند. و رسول الله ﷺ به معاذ^{رضی الله عنه} فرمودند^(۵) که در نماز عشاء، سوره‌های ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَلَهَا﴾ و ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾ و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ را تلاوت کند.

اما نماز ظهر و عصر:

در صحیح مسلم^(۶) از ابوسعید خدری^{رضی الله عنه} روایت است که گفت: نماز ظهر برپا می‌شد

۱- البخاري في الأذان (۷۶۵) ومسلم في الصلاة (۴۶۳).

۲- متفق عليه، البخاري في الأذان (۷۶۹) ومسلم في الصلاة (۴۶۴).

۳- البخاري في الأذان (۷۶۶) ومسلم في المساجد (۵۷۸).

۴- مسند أحمد (۱۰۸۸۲) (۲۲۹۹۴) والترمذي في الصلاة (۳۰۹) وقال: حسن. وأخرجه النسائي (۹۹۹).

۵- متفق عليه. البخاري في الأذان (۷۰۵) ومسلم في الصلاة (۴۶۵).

۶- مسلم في الصلاة (۴۵۴).

که یکی از ما برای رفع حاجتش به سوی بقیع می‌رفت، پس از اینکه نیازش برطرف می‌شد، به سوی خانواده‌اش آمده و وضو می‌گرفت، سپس درحالی که مسجد باز می‌گشت که رسول الله ﷺ در رکعت اول نماز بودند.

و از ابوقتاده روایت است که گفت: رسول الله ﷺ بر ما نماز می‌گزارد که در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اول، فاتحة الكتاب و سوره‌ای به همراه آن، تلاوت می‌کردند که گاهی آیتی از آن را به گوش ما می‌رساند. رکعت اول از نماز را طولانی می‌کرد و رکعت دوم را کوتاه می‌گزارد و در دو رکعت آخر تنها فاتحة الكتاب را تلاوت می‌کرد. و در روایت بخاری آمده است که: رکعت اول از نماز صبح را طولانی کرده و رکعت دوم را کوتاه می‌گزارد. و در روایت ابوداود آمده که: گمان می‌کردیم که رسول الله ﷺ اراده‌ی آن دارند که مردم رکعت اول را درک کنند^(۱).

و در مسند امام احمد^(۲) از عبدالله بن ابی اوفی روایت است که: رسول الله ﷺ در رکعت اول از نماز ظهر طوری قیام می‌کردند که صدای پای شنیده نمی‌شد.

و سعد بن ابی وقاص^(۳) به عمر^(۴) گفت: من دو رکعت اول را طولانی می‌کنم و دو رکعت آخر را کوتاه می‌گزارم و هرگز از نحوه‌ی نمازی که در آن به رسول الله ﷺ اقتدا کردم، کوتاهی نمی‌کنم. عمر^(۵) گفت: راست می‌گویی، گمان ما درباره تو نیز همین بود^(۶).

و ابوسعید خدری^(۷) می‌گوید: ما (صحابه) طول قیام رسول الله ﷺ را در نماز ظهر و عصر تخمین می‌زدیم به گونه‌ای که قیام آنحضرت^(۸) را در دو رکعت اول نماز ظهر به اندازه ﴿الْم ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ﴾ سوره‌ی سجده، و دو رکعت آخر را به اندازه نصف این مقدار

۱- البخاري في الأذان (۷۷۹، ۷۷۶) ومسلم في الصلاة (۴۵۱) وأبوداود في الصلاة (۸۰۰).

۲- مسند أحمد (۱۹۱۴۶).

۳- البخاري في الأذان (۷۵۵) مطولا ومختصرا كما في لفظ المصنف (۷۷۰) ومسلم في الصلاة (۴۵۳).

تخمین می‌زدیم و قیامشان در دو رکعت اول نماز عصر را به اندازه نصف این مقدار، تخمین می‌زدیم. و در روایت دیگری از وی آمده است که: رسول الله ﷺ در دو رکعت اول نماز ظهر، در هر رکعت به اندازه‌ی ۳۰ آیه تلاوت می‌کردند و در دو رکعت دوم به اندازه‌ی ۱۵ آیه یا اینکه گفت: نصف این مقدار تلاوت می‌کردند. و در دو رکعت اول نماز عصر در هر رکعت به اندازه ۱۵ آیه و در دو رکعت آخر به اندازه نصف این مقدار، تلاوت می‌کردند^(۱).

کسانی که قرائت سوره را در دو رکعت دوم، پس از فاتحه مستحب می‌دانند، به این حدیث استناد می‌کنند که دلالت آن بر این استدلال ظاهر و آشکار می‌باشد، البته اگر حدیث ابوقتاده^(۲) که بر صحت آن اتفاق می‌باشد، نمی‌بود که وی فرمود: رسول الله ﷺ در دو رکعت اول، فاتحه کتاب را همراه سوره‌ای می‌خواندند و در دو رکعت دوم تنها فاتحه کتاب را می‌خواندند. که ذکر سوره در دو رکعت اول و اکتفای به فاتحه در دو رکعت دوم، بر اختصاص مقدار قرائتی که در هر رکعت ذکر شد در آن رکعت، دلالت دارد. (بدین گونه که در دو رکعت اول باید فاتحه به همراه سوره و در دو رکعت دوم تنها فاتحه خوانده می‌شود).

بنابراین اگر ابوقتاده^(۳) این مسأله را مطرح نمی‌کرد و ابوسعید^(۴) بدان سخن نمی‌گفت، حدیث سعد محتمل می‌بود. و حدیث ابوسعید^(۵) در قرائت سوره در دو رکعت آخر صریح نیست بلکه تنها تخمین و حدس و گمان است.

جابر بن سمره^(۶) می‌گوید^(۷): رسول الله ﷺ در نماز ظهر ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾^(۸) و در نماز عصر سوره‌ای شبیه آن را تلاوت می‌کردند. و در نماز صبح قرائتشان از این طولانی‌تر بود.

۱- مسلم في الصلاة (۴۵۲).

۲- مسلم (۴۵۹).

و از وی روایت است که ^(۱): رسول الله ﷺ در نماز ظهر ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ را قرائت می‌کردند. و در نماز صبح قرائتشان را از این مقدار طولانی‌تر می‌کردند.

و از وی روایت است که ^(۲): رسول الله ﷺ در نماز ظهر و عصر ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ و ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ و شبیه آن‌ها از سوره‌های دیگر را تلاوت می‌کردند. و در سنن نسائی ^(۳) از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که گفت: ما در عقب رسول الله ﷺ نماز ظهر را می‌خواندیم و از ایشان آیه‌ای را بعد از آیاتی از سوره‌ی لقمان و الذاریات می‌شنیدیم.

و در سنن ^(۴) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ در نماز ظهر سجده (تلاوت) کرده و سپس ایستاده و رکوع کردند. سپس دانستیم که آنحضرت ﷺ سوره‌ی {تنزیل} السجده را تلاوت کردند.

این حدیث دلیلی بر مکروه نبودن قرائت (آیه) سجده در نماز سری می‌باشد و هرگاه امام آیه‌ی سجده را خواند و سجده کرد، مقتدیان در اتباع امام و عدم اتباع وی مخیر نمی‌باشند، بلکه بر آن‌ها واجب است که از امام متابعت و پیروی کنند.

وانس رضی الله عنه می‌گوید ^(۵): همراه رسول الله ﷺ نماز ظهر را گزاردم که بر ما این دو سوره را تلاوت کردند: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَدِيبَةِ﴾. صحابه رضی الله عنهم، بر کسی که در طولانی کردن قیام مبالغه کرده و بر کسی که ارکان نماز،

۱- مسلم (۴۶۰).

۲- مسند أحمد (۲۰۹۸۲) (۲۱۰۱۸) وأبوداود فی الصلاة (۸۰۵) والنسائی (۹۷۹) والترمذی فی الصلاة (۳۰۷) وقال: حسن صحیح.

۳- النسائی (۹۷۱).

۴- أبوداود (۸۰۷) والبیهقی فی السنن الصغیر (۸۷۰) و فی السنن الکبری (۳۷۵۹) و فی مقاله.

۵- النسائی (۹۷۲).

خصوصاً دو رکن اعتدال را کوتاه کرده و بر کسی که تکبیر را به تمام و کمال انجام نمی‌دهد و بر کسی که نماز را تا آخر وقتش به تاخیر انداخته و بر کسی که از خواندن نماز با جماعت، تخلف می‌ورزد، این اعمالشان را انکار کرده و با آن مخالفت کرده‌اند. و از نماز رسول الله ﷺ خبر دادند که پیوسته آن را می‌گزارند تا اینکه به رفیق اعلی پیوستند. درحالیکه هیچیک از آن‌ها - به هیچ عنوان - ذکر نکردند که رسول الله ﷺ در آخر حیات مبارکشان، از نماز خود کاسته‌اند، یا اینکه آن نمازی که ایشان می‌خواندند، منسوخ می‌باشد. بلکه خلفای راشدین رضی الله عنهم بر روش رسول الله ﷺ در نمازشان، استمرار داشتند، همانطور که بر روش و منهج ایشان در غیرنماز مستمر بودند. به گونه‌ای که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نماز صبح را در حالی گزاردند که در آن سوره‌ی بقره را به طور کامل تلاوت کردند. وقتی که از نماز فارغ شدند، صحابه رضی الله عنهم گفتند: ای خلیفه رسول الله ﷺ، نزدیک بود خورشید طلوع کند. فرمود: اگر طلوع کند، ما را غافل نمی‌یابد^(۱).

و عمر رضی الله عنه در نماز صبح سوره‌ی نحل و یونس و یوسف و هود و مانند این‌ها از سوره‌های دیگر را تلاوت می‌کردند^(۲).

دلایل کسانی که معتقد به کوتاه خواندن نماز هستند:

اگر چه شما در طولانی کردن نماز به سنت تمسک جستید، ما از شما در تمسک به سنت در ایجاز و اختصار و کوتاه کردن نماز به سبب احادیث صحیح زیادی که در این مورد می‌باشد و همچنین امر رسول الله ﷺ به ایجاز و اختصار و کوتاه کردن نماز و شدت ناراحتی ایشان بر کسانی که نماز را طولانی می‌کنند و نصیحت آن‌ها و اینکه آن‌ها را بیزار کننده نامیدند، سعادت‌مندتر و موفق‌تر می‌باشیم.

از ابو مسعود رضی الله عنه روایت است که مردی گفت: یا رسول الله، من به دلیل اینکه فلانی

۱- قراءة الصديق رضي الله عنه للبقره، أخرجها مالك / ۱ / ۸۲.

۲- في الموطأ قرأ في الصبح (يوسف) و (الحج) / ۱ / ۸۲.

نماز صبح را طولانی می‌خواند، برای ادای این نماز با جماعت حاضر نمی‌شوم. ابومسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار ناراحت شدند به گونه‌ای که هرگز ایشان را ناراحت‌تر از آن روز ندیده بودم. سپس فرمودند ^(۱): (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مِنْكُمْ مُنْفَرِينَ، فَأَيُّكُمْ أَمَّ النَّاسَ، فَلْيُوجِزْ فَإِنَّ مِنْ وَرَائِهِ الْكَبِيرَ، وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ) ای مردم گروهی از شما باعث نفرت دیگران از عبادت می‌شوند، هر گاه یکی از شما امامت قومی را بر عهده گرفت، نمازش را کوتاه بخواند، زیرا پشت سرش پیرمرد و کوچک و نیازمند و معذور نماز می‌خواند.

و از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند ^(۲): (إِذَا أَمَّ أَحَدُكُمْ النَّاسَ، فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ، وَالْكَبِيرَ، وَالضَّعِيفَ، وَالْمَرِيضَ، فَإِذَا صَلَّى وَحْدَهُ فَلْيُصَلِّ كَيْفَ شَاءَ) هرگاه یکی از شما بر مردم امامت داد، پس باید (نماز را) کوتاه بخواند، چرا که در میانشان بچه، و افراد پیر و ضعیف و نیازمند وجود دارد؛ و هنگامی که تنها نماز خواند، هر طور که خواست نماز بخواند.

و از عثمان بن ابی العاص تقفی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند ^(۳): (أُمَّ قَوْمَكَ) بر قومت امامت بده. وی می‌گوید: گفتم: یا رسول الله، درنفسم چیزی احساس می‌کنم (از وسوسه یا عجب و غرور به سبب جلوتر بودن از مردم). فرمودند: (ادُّنْهُ) نزدیک شو. که مرا در جلوی خود نشانده و کف دستشان را در وسط سینه ام قرار داده و سپس فرمودند: (تَحَوَّلْ) برگرد. پس کف دستشان را در بین دو کتفم گذاشتند و سپس فرمودند: (أُمَّ قَوْمَكَ). فَمَنْ أَمَّ قَوْمًا فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْكَبِيرَ، وَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ، وَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ، وَإِنَّ فِيهِمُ ذَا الْحَاجَةِ، وَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ وَحْدَهُ، فَلْيُصَلِّ كَيْفَ شَاءَ) و در

۱- البخاري في الأذان (۷۰۴) ومسلم في الصلاة (۴۶۶) واللفظ لمسلم.

۲- البخاري في الأذان (۷۰۳) ومسلم في الصلاة (۴۶۷) واللفظ لمسلم.

۳- مسلم في الصلاة (۴۶۸).

روایتی دیگر آمده است: (إِذَا أَمَمْتَ قَوْمًا، فَأَخَفْ بِهِمُ الصَّلَاةَ) قومت را امامت بده، و کسیکه قوم و گروهی را امامت می‌دهد، باید که نماز را کوتاه بگذارد، چرا که در میان نمازگزاران، پیرمرد و مریض و ضعیف و نیازمند و معذور می‌باشد. و هرگاه هر یک از شما به تنهایی نماز گزارد، هرطور که خواست نماز بگذارد. و در روایت دیگر آمده است که: هرگاه قومی را امامت دادی، نماز را بر آنها کوتاه بگذار.

و انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز را کوتاه و کامل می‌گزاردند. و در لفظی دیگر آمده است که: کوتاه و تمام می‌گزاردند.

همچنین انس رضی الله عنه می‌گوید: پشت هیچ امامی نماز نگزاردم که نمازش خفیف‌تر و کامل‌تر از نماز رسول الله ﷺ باشد و اگر صدای گریه کودکی را می‌شنیدند، از ترس اینکه مادرش به فتنه افتد، نماز را کوتاه می‌کردند. متفق علیه.

و از عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه روایت است که گفت ^(۱): یا رسول الله، مرا امام قومی قرار بده. فرمودند: (أَنْتَ إِمَامُهُمْ وَاقْتَدِ بِأَضْعَفِهِمْ، وَاتَّخِذْ مُؤَدِّنَا لَا يَأْخُذُ عَلَيَّ أَذَانِهِ أَجْرًا) تو امام آنها هستی، پس (در امامت) به ضعیف‌ترین نمازگزاران اقتداکن، و مؤذنی را در اختیار بگیر که در مقابل اذانش اجر و مزدی دریافت نمی‌کند.

و ابوداود در سننش ^(۲) از جریری از سعدی از پدرش یا عمویش روایت می‌کند که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که نماز می‌خواندند، چشم دوختم، که در رکوع و سجده به اندازه‌ی گفتن سه بار «سبحان الله و بحمده» می‌ماندند.

و ابوداود در سنن ^(۳) از ابن وهب روایت می‌کند که گفت: سعید بن عبدالرحمن بن ابی العمیاء مرا خبر داد که سهل بن ابی امامه به وی گفته است: که وی همراه پدرش بر

۱- المسند (۱۶۲۷۰) و ابوداود فی الصلاة (۵۳۱) و النسائی فی الأذان (۶۷۲).

۲- ابوداود فی الصلاة (۸۸۵) و المسند (۲۲۳۲۶) (۲۰۰۵۹).

۳- ابوداود فی الادب (۴۹۰۴) و أبویعلی (۳۶۸۲).

انس بن مالک رضی الله عنه در مدینه وارد شده که انس گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (لَا تُشَدُّوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَيُشَدَّدَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ قَوْمًا شَدُّوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَتِلْكَ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالْدِّيَارِ ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾) بر خود سخت نگیرید، که بر شما سخت گرفته می‌شود، چرا که قومی که بر خویشان سخت گرفتند، الله متعال بر آنان سخت گرفت و آن بقایای آن‌ها در صومعه‌ها و دیرها می‌باشد، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: رهبانیتی که آن‌ها خود بدعتش نهاده بودند که ما آن را بر آن‌ها واجب نکرده بودیم.

و در روایت ابن داسه از وی روایت است ^(۱) که وی (سهل بن ابی امامه) همراه پدرش در مدینه در زمان عمر بن عبدالعزیز در حالیکه وی امیر مدینه بود بر انس بن مالک رضی الله عنه وارد شدند که انس رضی الله عنه نمازی همچون نماز مسافر یا نزدیک بدان گزارد. چون سلام داد، پدرم گفت: الله متعال بر تو رحم کند، مرا آگاه کن، آیا این نمازت فرض بود یا اینکه نماز نفل بود؟ انس رضی الله عنه گفت: آن نماز فرض و براساس نماز رسول الله صلی الله علیه و آله بود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (لَا تُشَدُّوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَيُشَدَّدَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ قَوْمًا شَدُّوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَتِلْكَ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالْدِّيَارِ ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾) بر خود سخت نگیرید، که بر شما سخت گرفته می‌شود، چرا که قومی که بر خویشان سخت گرفتند، الله متعال بر آنان سخت گرفت و آن بقایای آن‌ها در صومعه‌ها و دیرها می‌باشد سپس این آیه را تلاوت فرمودند: رهبانیتی که آن‌ها خود بدعتش نهاده بودند که ما آن را بر آن‌ها واجب نکرده بودیم. سپس ابی امامه (پدرسهل) در سپیده دم خارج شد. که انس رضی الله عنه گفت: آیا همراه ما سفر نمی‌کنی تا ببینی و عبرت بگیری؟ گفت: آری، پس همه با هم حرکت کردند، تا اینکه به منطقه‌ای رسیدند که اهلش هلاک و نابود شده و خانه هایشان زیر و رو شده بود. انس رضی الله عنه گفت: آیا این سرزمین را می‌شناسید؟ ابوامامه

۱- أبوداود في الأدب (۴۹۰۴) وأبويعلى (۳۶۸۲).

گفت: از کجا باید این سرزمین و اهلش را بشناسیم؟ انس ﷺ گفت: اینها اهل سرزمینی بودند که حسد و ظلم و ستم آنها را هلاک کرد. برآستی که حسد، نور حسنات را خاموش می‌کند و ظلم و ستم، آن را تصدیق و یا تکذیب می‌کند و چشم و دست و پا و جسد و زبان زنا می‌کند و فرج، آن را تصدیق و یا تکذیب می‌کند.

اما سهل بن ابی امامه را یحیی بن معین ثقه دانسته و مسلم از وی روایت کرده است و ابن ابی العمیاء از اهل بیت المقدس می‌باشد و گرچه حال وی مجهول است، ابوداود از وی روایت کرده و در مورد وی سکوت اختیار کرده است. بنابراین این حدیث بر آن دلالت دارد که آنچه را که انس از تغییر نماز رسول الله ﷺ در زمان خودش انکار کرده، شدت طولانی کردن نماز توسط امام‌های نماز جماعت بوده است. چرا که در غیر اینصورت، احادیث انس ﷺ متناقض می‌باشد. و بر این اساس بود که انس در حدیثی، بین کوتاهی و کامل بودن نماز رسول الله ﷺ جمع کرده و فرمود: پشت سر هیچ امامی نماز نگزاردم که نمازش از نماز رسول الله ﷺ خفیف‌تر و کامل‌تر باشد. که ظاهر این مقوله نشان می‌دهد که انس ﷺ طولانی کردن نماز را انکار کرده است. و این روایت نسائی^(۱) مفسر این قول انس می‌باشد؛ نسائی از عطف بن خالد از زید بن اسلم روایت می‌کند که گفت: بر انس بن مالک ﷺ وارد شدیم که گفت: آیا نماز گزاردید؟ گفتیم: آری. فرمود: ای جاریه آبی برای وضویم بیاور. پشت هیچ کسی نماز نگزاردم که نمازش شبیه‌تر از این امامتان به نماز رسول الله ﷺ باشد. زید می‌گوید: و عمر بن عبدالعزیز رکوع و سجده را به تمام و کمال انجام می‌داد و قیام را کوتاه می‌کرد. و این حدیث صحیح است.

و بدین امر، حدیث عمران بن حصین ﷺ^(۲) تصریح دارد؛ وی زمانیکه در بصره پشت

۱- النسائی (۹۸۱) وأبو یعلیٰ (۳۶۵۷).

۲- جمله‌ای که در ابتدای اثر آمده، آن را بخاری دراذان (۸۲۶) و مسلم در باب نماز (۳۹۳) تخریج کرده‌اند. و زیاده‌ای که پس از آن آمده نه در نزد بخاری و مسلم و نه در نزد نسائی و ابوداود، نمی‌باشد.

سر علی رضی الله عنه نماز گزارد، گفت: این نماز مرا به یاد نماز رسول الله صلی الله علیه و آله انداخت. و نماز رسول الله صلی الله علیه و آله متعادل و متناسب بود، آنحضرت قیام و تشهد را کوتاه کرده و رکوع و سجده را طولانی می‌کردند. و این حدیث صحیحی است.

و در صحیحین ^(۱) از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که معاذ رضی الله عنه، قیام را در نماز عشاء طولانی کرده بود، بدو فرمودند: (أَفَتَأَنَّ أَنْتَ؟) مگر تو می‌خواهی مردم را در فتنه گرفتار کنی؟ یا اینکه فرمودند: (أَفَأَنْتَ؟) فتنه می‌انگیزی. - و سه بار این جمله را تکرار کردند - و پس از آن فرمودند: پس چرا سوره‌های ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ را در نماز نخواندی، برآستی که در عقب تو پیرمرد و ضعیف و نیازمند و معذور نماز می‌گزارد.

و از معاذ بن عبدالله جهنی روایت است ^(۲) که مردی از جهینه به وی خبر داده که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده که ایشان در نماز صبح ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ﴾ را در هر دو رکعت تلاوت می‌کردند. نمی‌دانم که رسول الله صلی الله علیه و آله عمداً این سوره را تکرار کردند یا اینکه از روی فراموشی بود.

و در صحیح مسلم ^(۳) از عمرو بن حرث روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده که ایشان در نماز صبح ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ﴾ را تلاوت می‌کردند.

و از عتبه بن عامر روایت است که گفت ^(۴): شتر رسول الله صلی الله علیه و آله را هدایت می‌کردم که رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمودند: (أَلَا أَعَلَّمُكَ سُورَتَيْنِ لَمْ يُقْرَأْ بِمِثْلِهِمَا؟) آیا دو سوره به تو تعلیم ندهم که به مانند آن‌ها قرائت نشده؟ گفتیم: بله، پس مرا ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾

۱- البخاري في الأذان (۷۰۵) ومسلم في الصلاة (۴۶۵).

۲- أبوداود في الصلاة (۸۱۶).

۳- مسلم في الصلاة (۴۵۶).

۴- مسندأحمد (۱۷۳۵۰) وأبوداود في الصلاة (۱۴۶۲).

و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾^(۱) تعلیم دادند. وقتی که برای نماز صبح فرود آمدند، این دو سوره را در نماز صبح تلاوت کردند. و پس از نماز فرمودند: (كَيْفَ رَأَيْتَ يَا عُقْبَةُ؟) ای عقبه، این دو سوره را چگونه دیدی؟ و در روایتی آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: (أَلَا أَعَلَّمَكُ خَيْرَ سُورَتَيْنِ قُرِئَتَا؟) آیا تو را بهترین دو سوره‌ای که قرائت شده، تعلیم ندهم؟ گفتم: بله، فرمودند: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾^(۲) و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾^(۳) و زمانیکه برای نماز صبح فرود آمدند، این دو سوره را در نماز صبح تلاوت کردند. و پس از نماز فرمودند: (كَيْفَ رَأَيْتَ يَا عُقْبَةُ؟) این دو سوره را چگونه می‌بینی؟

و در مسند امام احمد و سنن نسائی^(۱) از عمار بن یاسر^(۲) روایت است که: وی نمازی کوتاه گزارد که این عملش بر وی انکار شد. پس گفت: آیا رکوع و سجده را به تمامی و کامل نگزاردم؟ گفتند: بله، گفت: اما من در نماز دعایی را خواندم که رسول الله ﷺ با آن دعا می‌کردند و آن اینک: (اللَّهُمَّ بَعْلِمِكَ الْغَيْبِ، وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ، أُحْيِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي، وَتَوَفِّي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي، أَسْأَلُكَ خَشْيَتِكَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، وَكَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الْعَضْبِ وَالرِّضَا، وَالْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى، وَلِدَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ، وَالشُّوقَ إِلَى لِقَائِكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ صَرَاءٍ مُضِرَّةٍ، وَمِنْ فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ، اللَّهُمَّ زَيِّنَا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ، وَاجْعَلْنَا هُدَاةً مَهْدِيَّيْنَ) پروردگارا، تو را بر علمت بر نهان و قدرتت بر خلق سوگند می‌دهم، مادام که زندگی را برایم خیر می‌داری، مرا زنده نگه دار و چون مرگ برایم بهتر باشد، مرا بمیران. پروردگارا، خشیت و ترس از تو را در نهان و آشکار خواستارم، و سخن حق را از تو می‌خواهم. عدل را در خشم و خشنودی خواهانم، حد وسط را در فقر و غنا از تو می‌خواهم و نعمتی را خواهانم که فنا نیابد و نور چشمی را که تمام نشود. بعد از قضا رضایت و خشنودی را می‌خواهم و خنکای زندگی را بعد از مرگ و لذت نگریستن بر تو

۱- المسند (۱۸۳۲۵) والنسائی فی السهو (۱۳۰۵) (۱۳۰۶) و صححه الحاکم ۱/ ۵۲۴-۵۲۵ وابن

و شوق لقاییت را خواستارم. (مرا زنده بدار) بدون آنکه زیانی تحمل ناپذیر و فتنه‌های گمراه کننده متوجه باشند. پروردگارا ما را با زینت ایمان بیارای، و از هادیان و هدایت یافتگان قرار بده.

پس از این دلایل، قائلین به کوتاه گزاردن قیام نماز گفته‌اند:

بنابراین، صحت و کثرت و صراحت احادیثی که دلالت بر طولانی کردن نماز دارد، کجاست؟ و در اینجا واضح می‌گردد که اینگونه نماز گزاردن (نماز طولانی) در اول اسلام بوده است، زمانیکه نماز گزاران معدود بوده‌اند و چون زیاد شدند و اسلام گسترش یافت، تخفیف و کوتاه گزاردن نماز مشروع شده و بدان امر شد. چرا که اینگونه نماز، داعی به سوی قبولیت و محبت عبادت می‌باشد و موجب می‌شود تا شخص با اشتیاق و رغبت وارد نماز شود و با اشتیاق از آن خارج گردد و باعث می‌گردد تا وسوسه‌ها کاهش یافته و نماز گزار به ندرت دچار وسوسه شود، تا در اینصورت ثواب طولانی گزاردن نماز با نقصان اجرش منتفی نگردد. زیرا هرگاه نماز طولانی گردد، وسوسه‌ها بر نماز گزار مستولی می‌شود.

همچنین گفته‌اند: چگونه با وجود محبت صحابه به رسول الله ﷺ و قیام در پشت سر آنحضرت ﷺ برای شنیدن قرآن و شدت رغبت و اشتیاق آن‌ها به دین، و روی آوردن قلبهایشان به سوی الله متعال و فارغ کردن قلب از هر چیزی به منظور عبادت الله متعال، امامان دیگر بر رسول الله ﷺ قیاس می‌شوند؟ بر این اساس بود که رسول الله ﷺ فرمودند: (إِنَّ مِنْكُمْ مَنْفَرِينَ) گروهی از شما باعث نفرت دیگران از عبادت می‌شوند. درحالیکه صحابه از طول نماز رسول الله ﷺ ناراضی نبودند و آنچه که برای صحابه با نماز خواندن در عقب رسول الله ﷺ حاصل می‌شد، موجب می‌شد که با وجود طولانی بودن آن، نماز رسول الله ﷺ را بر قلبها و بدنهایشان خفیف و کوتاه ببینند. چرا که امام با قلب و صوت و خشوع و حالش در نماز، محمل مامومین می‌باشد و هرگاه امام از همه‌ی این صفات عاری باشد، آن نماز بر مامومین خسته کننده و بر آن‌ها دشوار می‌باشد و به سبب عدم دشواری

نماز بر آنها، باید نماز را تا آنجا که برای وی ممکن است، کوتاه بگذارد تا اینکه موجب بغض و کینه مامومین نسبت به نماز نشود.

همچنین گفته‌اند: و رسول الله ﷺ خوارج را به سبب شدت سخت گیر بودن شان در دین، و سخت گیری در عبادت ملامت و سرزنش کرده و فرمودند^(۱): (يَحْفَرُ أَحَدَكُمْ صَلَاتُهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامُهُ مَعَ صِيَامِهِمْ) هریک از شما نمازش را در مقایسه با نمازایشان، و روزه‌اش را در مقابل روزه ایشان حقیر و ناچیز می‌بیند.

در حالیکه ملایمت و ملاطفت و اهل آنرا، مدح کرده و خبر دادند که محبت الله متعال برای چنین اشخاصی می‌باشد و الله متعال به سبب ملایمت به وی چیزی می‌دهد که آن را به سبب سخت گیری نمی‌دهد. رسول الله ﷺ فرمودند^(۲): (لَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ) هیچ کس در دین (با انجام طاعات و عبادات بیشتر از طاقتش بر خود) سختی نکرده است مگر آن که مغلوب دین شده است.

و فرمودند^(۳): (إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ، فَأَوْعِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ) این دین، استوار است، پس به آرامی و نرمی در آن نفوذ کنید.

بنابراین همه‌ی دین اعتدال و میانه روی در مسیر سنت می‌باشد و الله متعال اعمالی را که بنده بر آن مداومت می‌کند، دوست دارد و نماز متعادل نمازی است که امکان مداومت بر آن بدور از تجاوز از حد، در طولانی کردن آن، باشد.

دلایل معتقدین به طولانی گزاردن نماز:

۱- البخاري في المناقب (۳۶۱۰) ومسلم في ذكر الخوارج (۱۰۶۴).

۲- البخاري في الإبان (۳۹).

۳- المسند (۱۳۰۵۲) وقال الهيثمي في مجمع الزوائد ۱/ ۶۲: رواه أحمد ورجاله موثقون الا ان خلف بن مهرا لم يدرك انسا والله أعلم. واورده من بعده من حديث جابر وفيه كذاب وقال الألباني في سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة: ضعيف، (۲۴۸۰) والسنن الكبرى للبيهقي (۴۷۴۳).

با هر آنچه که از جانب رسول الله ﷺ وارد شده، خوش آمدید، چرا که بر سر و چشم جا دارد. آیا ما جز پیرامون اقتدا به رسول الله ﷺ و متابعت از هدایت و سنت ایشان سخن گفتیم؟ ما بعضی از سنت را با قسمتی دیگر از آن رد نمی‌کنیم و عمل ما اینگونه نیست که آنچه از سنت آسان است بگیریم و آنچه که بر ما سخت و دشوار است، به سبب تنبلی و ضعف اراده، رها کنیم. درحالیکه اشتغال به دنیا قلوب را پر کرده و بر جوارح مسلط شده و به جای نماز عامل خنکی چشم‌ها قرار گرفته است. و احادیث رخصت در حق نماز شبهه‌ای مصادف با شهوت و سستی در عزم و اراده شده است و رغبت و اشتیاق در به کارگیری تلاش و کوشش در نصیحت به انجام وظیفه، کاهش یافته است. و حق الله متعال ساده و آسان پنداشته شده و کرم و غنای الله عزوجل نسبت به عبادت بنده، از بزرگترین شبهات نماز در کوتاهی کردن در ادای حق الله متعال و ضایع کردن آن و انجام آن بر طبق هوا و هوسمان قرار گرفته است. و به این سخن دل بسته شده که: الله متعال هیچگاه حقش را به تمام و کمال و عمیق بررسی نمی‌کند. و به این قول سر سپرده شده که: حق الله متعال مبنی بر آسانی و نرمی و تسامح و تساهل و بخشش بوده و حق بندگان مبنای آن بخیلی و تنگ نظری و جزئی بررسی کردن می‌باشد.

از اینرو در خدمت مخلوقین به گونه‌ای قیام می‌کند گویا که بر فرشی گرم و نرم و راحت و مرکب‌های راحت و آسوده قرار گرفته است، درحالیکه در حق خدمت پروردگار و خالقش به گونه‌ای قیام می‌کند گویا که بر آتش دانی سوزان قرار گرفته است. و در راستای این عملکرد بیش از قوت و زمان معمول، وقت صرف کرده و کمال بهره را از آن می‌برد و از سنت جز این دو حدیث را حفظ نکرده است: (يَا مُعَاذُ، أَفَتَأْتَانِ أَنْتَ) و (يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ مِنْكُمْ مُنْفَرِّينَ) و حدیث را در غیر مکان خودش به کار برده و به قبل و بعد آن توجهی نمی‌کند.

و هرکس که خنکی چشمانش و رفاه و آسایش و شادی و لذت و حیات قلب و گشادگی سینه‌اش در نماز نباشد، براستی که مناسب وی جز این حدیث و امثال آن

نمی‌باشد، بلکه مناسب وی همان حدیث دزدان نماز و کسانی است که به مانند کلاغ نوک می‌زنند و نوک زدن همچون کلاغ برای وی نسبت به در نظر گرفتن توانایی‌اش برای خدمت رب الارباب در اولویت می‌باشد و در نزد وی حدیث (يَا مُعَاذُ، أَفَتَأَنَّ أَنْتَ) - که آن را نفهمیده - نسبت به این حدیث در اولویت می‌باشد که: نماز ظهر به گونه‌ای اقامه می‌شد که یکی از ما به سوی بقیع می‌رفت و نیازش را بر طرف کرده، سپس به سوی اهلش رفته و وضو می‌گرفت و به مسجد می‌آمد و رسول الله ﷺ را درحالی می‌یافت که در رکعت اول نماز بودند.

و این حدیث که رسول الله ﷺ در نماز صبح معوذتین را تلاوت کردند - درحالیکه این نماز در سفر بوده - در نزد وی نسبت به این حدیث در اولویت می‌باشد که: نماز صبح رسول الله ﷺ، زمانیکه مسافر نبودند، شامل صد یا دویست آیه بود.

و این حدیث که رسول الله ﷺ در نماز مغرب ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و ﴿قُلْ يَتَّيَّهَا الْكُفْرُونَ﴾ را تلاوت کردند - که در روایت این حدیث ابن ماجه منفرد می‌باشد - در نزد وی نسبت به حدیثی که بخاری در صحیحش روایت می‌کند، در اولویت قرار دارد که رسول الله ﷺ در نماز مغرب سوره‌ی اعراف را تلاوت می‌کردند.

بنابراین وی از سنت به چیزی تمایل دارد که مناسب وی می‌باشد و از سنت چیزی را اتخاذ می‌کند که موافق با وی باشد و در حق تاویل کننده آنچه که مخالف با وی می‌باشد و آن را با دلیلی که در نزد وی نیکوتر است، دفع می‌کند، ملاحظت و مهربانی می‌کند.

و ما به سوی الله متعال از سلوک در این طریقه دوری می‌جوییم و از ایشان می‌خواهیم که ما را از طریقه‌ای که با آن روندگان در آن را امتحان و آزمایش می‌کند، به سلامت دارد. بلکه ما الله متعال را با همه‌ی آنچه که از رسول الله ﷺ به طور صحیح روایت شده، دینداری می‌کنیم و برخی از احادیث را برای خود و برخی دیگر را بر علیه خود قرار نمی‌دهیم بدین گونه که آنچه موافق با رای ماست را بر ظاهرش حمل کرده و آنچه را که مخالف با رای ماست، بر خلاف ظاهرش تاویل کنیم. بلکه همه‌ی احادیث برای ما

می‌باشد و بین چیزی از سنت مبارکش فرق نمی‌گذاریم، بلکه همه‌ی آنها را با قبول کردن آنها فرا می‌گیریم و با سمع و طاعت آن را می‌پذیریم و پیگیری می‌کنیم که سنت‌ها به کدامین سو رو می‌کنند و همراه آنها هر جا که سایبان سنت‌ها طنین افکند، فرود می‌آییم.

بنابراین شایسته نیست که برخی از سنت‌های رسول الله ﷺ گرفته شود و برخی دیگر رها گردد، بلکه سزاوار آنست که همه‌ی سنت‌های ایشان اخذ شده و هریک از آنها در مکان و منزلت خود قرار داده شود.

از این رو با توفیق الله عزوجل می‌گوییم:

امکان ندارد که معیار ایجاز و اختصار و تخفیفی که بدان امر شده و تطویل و طولانی‌گزاردنی که از آن نهی شده، به سوی عادت گروهی یا اهل شهر و یا اهل مذهبی و یا به سوی شهوت مامومین و رضایت خاطر آنها و یا به سوی اجتهاد و رای امام‌هایی که بر مردم امامت می‌دهند، بازگردد، چرا که این ملاک و معیار منضبطی نیست و آراء و نظرات در این زمینه بسیار مضطرب می‌باشد به گونه‌ای که هیئت نماز را فاسد می‌کند و مقدار و اندازه‌ی آن را پیرو شهوت امام قرار می‌دهد، در حالیکه براساس این مبنا هیچ حکمی از شریعت نیامده است.

بلکه مرجع تحاکم در این مساله کسی است که نماز را برای امت تشریح کرده است و با آن از جانب الله متعال آمده و عالم‌ترین انسان‌ها به حقوق و حدود و هیئت و ارکان نماز می‌باشد و کسی است که در عقب وی ضعیف و کهنسال و کوچک و نیازمند نماز گزارده است. در حالیکه امامی غیر از آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه در مدینه نبوده است. پس آنچه را که رسول الله ﷺ آن را انجام دادند، ملاک و معیار می‌باشد، ﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَيْكُمْ عَنْهُ﴾ [هود: ۸۸] من نمی‌خواهم شما را از چیزی باز دارم و خودم مرتکب آن شوم (و بلکه شما را به انجام کاری می‌خوانم که خود نیز بدان عمل می‌کنم).

از ابوسعید خدری رضی الله عنه در مورد نماز رسول الله ﷺ سوال شد، وی گفت^(۱): در آن خیری برای تو نیست. پس نماز رسول الله ﷺ را برای وی بازگو کرد و گفت: نماز ظهر اقامه می شد که یکی از ما برای رفع حاجت به بقیع رفته و نیازش را برطرف می کرد، سپس به سوی اهلش رفته، وضو می گرفت و به مسجد بازمی گشت در حالیکه رسول الله ﷺ را از شدت طولانی گزاردن نماز در رکعت اول می یافت.

این حدیث بر آن دلالت دارد که آنچه که ابوسعید و انس و عمران بن حصین و براء بن عازب رضی الله عنهم انکار کردند، تنها کوتاه کردن نماز و اختصار در آن و بسنده کردن به برخی از آنچه که رسول الله ﷺ آن را انجام می دادند، می باشد. براین اساس بود که وقتی انس بر مردم نماز گزارد، گفت: هیچ دریغ نمی کنم در اینکه آنگونه برای شما نماز بخوانم که رسول الله ﷺ برای ما نماز می خواندند، ثابت می فرماید: انس رضی الله عنه در خواندن نمازش کارهایی را انجام می داد که شما آن را انجام نمی دهید، هر گاه از رکوع بالا می آمد مدتی طولانی راست می ایستاد به حدی که احساس می شد به اشتباه افتاده است، و هرگاه بین دو سجده می نشست به حدی مکث می کرد که احساس می شد به اشتباه افتاده است.

لذا این آن چیزی بود که انس بر ائمه جماعات انکار کرد، چرا که آن ها این دو رکن را کوتاه می کردند، همانطور که بر آن ها کوتاه کردن رکوع و سجده را انکار کرد و بدانها خبر داد که شبیه ترین آن ها در نماز به رسول الله ﷺ، عمر بن عبدالعزیز می باشد به گونه ای که آن ها تعداد تسبیحات وی در رکوع و سجده را به اندازه ی ده تسبیح در هر رکن تخمین می زدند. و واضح است که تسبیحات وی به سرعت و بدون تدبیر نبوده، چرا که حال آن ها بزرگوارتر از این بوده است که چنین با سرعت و بدون تدبیر عمل کنند.

انس رضی الله عنه به وسیله ی کسانی که گمان کردند که وی به اشتباه افتاده است، مورد امتحان واقع شد، همانطور که با کسانی که گمان کردند که در روایتی که وی از رسول الله ﷺ نقل

۱- رواه مسلم في الصحيح (۴۵۴).

کرده که آنحضرت جهر به «بسم الله الرحمن الرحيم» را در نماز ترک کردند، مورد آزمایش و امتحان واقع شد و دیگران در مورد وی گفتند: وی کودکی بوده که پشت صفوف نماز گزارده است و جهر رسول الله به «بسم الله الرحمن الرحيم» را نشنیده است. و همانطور که به وسیله‌ی کسانی که گمان کردند که وی در بیان احرام رسول الله ﷺ برای حج و عمره باهم، به اشتباه افتاده، مورد آزمایش واقع شد. و گفتند: وی از پیامبر در آن زمان دور بوده است و از احرام وی چیزی نشنیده است. تا اینکه انس بدانها گفت: مرا جز کودکی به حساب نمی‌آورید، من در زیر شکم شتر رسول الله ﷺ بودم، که از ایشان شنیدم که برای حج و عمره با هم، تهلیل (لا اله الا الله) می‌گفتند.

زمانیکه رسول الله ﷺ وارد مدینه شدند، انس ده سال سن داشت که وی را به خدمت گرفتند و یکی از خادمان خصوصی رسول الله ﷺ بود، به گونه‌ای که از اهل بیت ایشان به شمار می‌آمد و غلامی زیرک و باهوش بود و زمانیکه رسول الله ﷺ فوت شدند، وی مردی کامل بود که بیست سال سن داشت، با وجود همه‌ی این‌ها باز هم در مورد قرائت و مقدار نماز رسول الله ﷺ و کیفیت احرام آنحضرت ﷺ به غلط افتاده است؟! و غلط و اشتباه وی تا زمان خلفای راشدین ﷺ و پس از آن‌ها ادامه داشته است!! و همیشه در نمازها در آخر مسجد بوده که قرائت هیچ یک از صحابه را نشنیده است!!

براستی که صحابه بر این اتفاق دارند که نماز رسول الله ﷺ متعادل بوده، به گونه‌ای که رکوع و بلند شدن آنحضرت ﷺ از آن و سجده و بلند شدن آنحضرت از آن، متناسب با قیام ایشان در نماز بوده است. لذا هرگاه در نماز صبح صد تا دویست آیه تلاوت می‌کردند، نیز رکوع و سجده شان متناسب با همین مقدار تلاوت بوده است. براین اساس است که براء بن عازب ﷺ گفت: همه‌ی اجزای نماز رسول الله ﷺ متناسب با یکدیگر بود. و عمران بن حصین ﷺ گفت: نماز رسول الله ﷺ متعادل بود و قیام ایشان در شب و نماز کسوف نیز اینچنین بود. و عبدالله بن عمر ﷺ گفت: براستی که رسول الله ﷺ ما را به

تخفیف در نماز امر کردند، در حالیکه با سوره صفات بر ما امامت می‌دادند^(۱). و آن امر رسول الله ﷺ به تخفیف و این هم عمل ایشان می‌باشد، (امامت با سوره صفات) که در حقیقت مفسر آن امر می‌باشد. برخلاف آنچه که اشتباه کننده‌ی مخطی، گمان می‌کند که رسول الله ﷺ، صحابه را به تخفیف در نماز امر کردند در حالیکه خودشان برخلاف آنچه که امر نمودند، عمل کردند در حالیکه رسول الله ﷺ ائمه‌ی جماعات را امر کردند که بر مردم آنگونه نماز بگذارند، که خودشان بر مردم نماز گزارند.

در صحیحین^(۲) از مالک بن حویرث روایت است که گفت: ما جوانان هم سن و سالی بودیم که به نزد رسول الله ﷺ رفتیم و در خدمت ایشان بیست شب ماندگار شدیم. رسول الله ﷺ بسیار مهربان و نرم خو بود به همین سبب گمان بردند که ما مشتاق دیدار اهل و کسان خود شده‌ایم و از ما در مورد خانواده مان که آن‌ها را ترک کرده بودیم، سوال کردند و ما ایشان را با خبر ساختیم. پس فرمودند: (ارْجِعُوا إِلَىٰ أَهْلِكُمْ فَأَقِيمُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ، وَصَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، وَصَلُّوا كَذَا فِي حِينِ كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَدِّنْ لَكُمْ أَحَدَكُمْ، وَلْيُؤَمِّمْكُمْ أَكْبَرُكُمْ) و در روایتی که امام بخاری ذکر کرده افزوده که: (وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي). به سوی خانواده‌ی خود بازگردید و نزد آن‌ها اقامت کنید و آن‌ها را تعلیم دهید و به نماز امر کنید و نماز فلان را در فلان وقت انجام دهید و فلان نماز دیگر را در فلان وقت دیگر و هنگامی که وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگویید، و بزرگترین شما برایتان امامت کند. و نماز را به گونه‌ای که من خواندم و دیدید، بخوانید.

قطعا این خطاب به ائمه جماعات می‌باشد، گرچه بدانها اختصاص نداشته باشد. پس حال که رسول الله ﷺ آن‌ها را امر کردند تا نمازی شبیه نماز ایشان بخوانند و همچنین

۱- المسند وصححه أحمد شاكر (٤٧٩٦) والنسائي في الامامه (٨٢٦).

۲- البخاري (٧٢٤٦) (٦٢٨) ومسلم (٦٧٤).

آن‌ها را به تخفیف در نماز امر کردند، ضرورتاً دانسته می‌شود، آنچه که رسول الله ﷺ انجام می‌دادند، در واقع همان چیزی بوده که بدان امر کرده‌اند.

این مسأله را، این توضیح واضح‌تر می‌کند که: غالباً هیچ عملی نیست مگر اینکه به نسبت عملی که از آن طولانی‌تر است، عملی خفیف‌تر نامیده می‌شود. و به نسبت عملی که خفیف‌تر و کوتاه‌تر از آنست، عملی طولانی‌تر نامیده می‌شود. بنابراین کوتاهی و طولانی بودن، امری نسبی است که در لغت حد مشخصی برای آن نیست تا بدان رجوع گردد، همچون احیاء موات و قبض و حرز.

ومقادیر و صفات و هیئات عبادات به سوی شارع بازمی‌گردد همانطور که اصل عبادات به شارع بازمی‌گردد. از اینرو اگر در این مسأله رجوع به عرف مردم و عادت‌های آن‌ها در تخفیف و ایجاز و اختصار جایز باشد، قطعاً اوضاع نماز و مقادیر آن دگرگون می‌گردد به گونه‌ای که اختلافی متباین و مشخص که هیچگونه ضابطه‌ای در آن نیست، ایجاد می‌گردد. بر این اساس است که برخی از افراد که الله متعال قلوبشان را وارونه کرده، اینگونه فهمیده‌اند که تخفیفی که در نماز بدان امر شده، در واقع آنچه از تخفیف و کوتاه‌گزاردنی است که برای وی ممکن و میسر است و معتقد است که هرچه نماز کوتاه‌تر و خلاصه‌تر باشد، فضیلتش بیشتر است. از اینرو بسیاری از آن‌ها نماز را همچون گذر تیر از کمان می‌گزارند و در رکوع و سجده به سبب سرعت، چیزی جز الله اکبر بر آن نمی‌افزایند و نزدیک است که سجده وی از رکوعش سبقت بگیرد و چه بسا که گمان می‌کند کوتاه‌گزاردن رکوع و سجده با یک تسبیح نسبت به سه تسبیح، افضل و برتر است. از برخی از آن‌ها حکایت شده که: وی غلامی را دید که با آرامش و سکون به نماز ایستاده است، پس وی را زده و بدو گفت: اگر پادشاه تو را در پی کاری فرستد، آیا آن کار را به این آهستگی و تأمل انجام می‌دهی؟ (والعیاذ بالله).

درواقع همه‌ی این‌ها بازی با نماز و تعطیل کردن آن و فریبی از جانب شیطان و مخالفت با امر الله و رسولش ﷺ می‌باشد. آنجا که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَقِمْوْا الصَّلَاةَ﴾

که الله متعال ما را به اقامه نماز که عبارت است از ایستادن به نماز و به تمام و کمال انجام دادن قیام و رکوع و سجده و اذکار آن، امر کرده‌اند. و الله متعال فلاح و رستگاری را به خشوع نمازگزار در نمازش معلق ساخته است. پس هرکس که خشوع نمازش از وی فوت شود، از اهل فلاح و رستگاری نیست و قطعاً حصول خشوع با عجله و سرعت محال است. بلکه خشوع تنها با طمانینه و آرامش حاصل می‌گردد و هرچه طمانینه و آرامش و سکون افزایش یابد، خشوع و فروتنی در نماز افزایش می‌یابد و هرچه خشوع وی کاهش یابد، عجله‌ی وی شدیدتر می‌گردد، حتی که حرکت دو دستش به منزله‌ی عملی بیهوده می‌گردد که هیچ مصاحبتی با خشوع و روی آوردن به عبودیت و شناخت حقیقت عبودیت ندارد.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿أَقِمْوْا الصَّلَاةَ﴾ [البقرة: ۴۳] نماز را برپا دارید. و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ [المائدة: ۵۵] کسانی که نماز را به جای می‌آورند. و می‌فرماید: ﴿وَأَقِمْ الصَّلَاةَ﴾ [هود: ۱۱۴] نماز را به جای آورید. و می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ﴾ [النساء: ۱۰۳] و هنگامی که آرامش خود را باز یافتید، نماز را برپای دارید. و می‌فرماید: ﴿وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ﴾ [النساء: ۱۶۲] و آنان که نماز را چنان که باید می‌خوانند. و ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ﴾ [ابراهیم: ۴۰] پروردگارا، مرا نمازگزار کن. و به موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَاعْبُدْنِي وَأَقِمْ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ ﴿۱۴﴾ [طه: ۱۴] پس تنها مرا عبادت کن، (عبادتی خالص از هرگونه شرکی)، و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی.

از اینرو تقریباً در قرآن جایی را نمی‌یابی که ذکری از نماز شده باشد و مقرون به اقامه‌ی آن نباشد. اینگونه است که در میان مردم، نمازگزاران کم بوده و از میان آن‌ها مقیم الصلاة، کمتر و کمتر می‌باشد، همانطور که عمرؓ می‌گوید: حجاج کم‌اند و سواران به سوی حج زیادند.

بنابراین عده‌ای در برابر اعمالی که بدانها امر شده، براساس ترویج کوتاه و سبک گزاردن آن عمل کرده و می‌گویند: همین که اسم آن عمل برای ما واقع گردد، کافی است. و ای کاش آنچه که اسم نماز هم بدان تعلق می‌گیرد، انجام می‌دادیم.

اگر اینها می‌دانستند که فرشتگان با نمازهای این‌ها به سوی پروردگار صاحب جلال و عظمت صعود کرده و نمازشان را بر پروردگارشان عرضه می‌کنند و این نماز وی به منزله‌ی هدیه ایست که مردم به منظور تقرب به سوی پادشاهان و بزرگانشان می‌برند، اینگونه عمل نمی‌کردند. بنابراین کسی که بهترین چیزی را که بر آن توانایی دارد به اندازه‌ی استطاعتش زینت بخشیده و نیکو می‌گرداند و سپس با آن به سوی کسی که از وی ترس و امید دارد، تقرب می‌جوید، همچون کسی که بر کمترین و بی‌اهمیت‌ترین آنچه که در نزد وی می‌باشد، اعتماد کرده و برای راحت شدن از آن، آن را به سوی کسی که جایگاهی در نزد وی ندارد، می‌فرستد، نمی‌باشد.

و کسی که نماز بهار قلبش بوده و برای وی به منزله‌ی حیات و راحتی بوده و خنکی چشمانش و جلای حزنش و از بین برنده‌ی همّ و غمش و در واقع پناهگاهی برای وی می‌باشد که در حوادث و گرفتاریها و مشقت‌ها به سوی آن پناه می‌برد، همچون کسی نیست که نماز بر قلبش ممنوع بوده و به مانند بندی بر جوارح و تکلیفی مشقت بار بر وی بوده و بر او سنگینی کند؛ بنابراین نماز بر چنین شخصی سخت و دشوار است و برای دیگری راحت و آسوده و خنکی چشمانش می‌باشد.

الله متعال در سوره بقره آیه ۴۵ و ۴۶ می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿۴۵﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقَوْنَ رَبَّهُمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۴۶﴾﴾ و از شکیبائی و نماز (که دل را پاکیزه و انسان را از گناهان و پلیدیها به دور می‌دارد) یاری جوئید، و نماز سخت دشوار و گران است مگر برای فروتنان (دوستدار طاعت و عبادت). آن کسانی که به یقین می‌دانند خدای خویش را (پس از دوباره زنده شدن) ملاقات خواهند کرد، و این که ایشان به سوی او باز خواهند گشت (تا حساب و کتاب پس بدهند

و پاداش و پادافره خود را دریافت دارند).

بنابراین نماز بر غیر از خاشعین، و کسانی که به یقین می‌دانند پروردگارشان را ملاقات می‌کنند و به سوی او باز می‌گردند، سخت و دشوار است. چرا که قلبهایشان را از محبت الله متعال و بزرگداشت و تعظیم و خشوع در برابر حق سبحانه و تعالی خالی کرده و رغبتشان در راه الله متعال کم می‌باشد. چرا که حضور بنده در نماز و خشوع وی و کامل انجام دادن آن و به کارگیری وسع و توانایی‌اش در اقامه‌ی نماز به قدر رغبت و اشتیاق وی در راه الله متعال می‌باشد. امام احمد در روایت مهنا بن یحیی می‌گوید^(۱): بهره‌ی آنها از اسلام به قدر بهره‌شان از نماز می‌باشد و رغبت و اشتیاق آنها به اسلام به اندازه‌ی اشتیاق آنها به سوی نماز می‌باشد، پس خودت را بشناس ای بنده‌ی خدا و بدان که بهره‌ی تو از اسلام و قدر و منزلت اسلام در نزدت، به قدر بهره‌ی تو از نماز و قدر و منزلت آن در نزدت می‌باشد و بر حذر باش که الله عزوجل را در حالی ملاقات کنی که در نزدت، قدر و منزلتی از اسلام نباشد، چرا که قدر و منزلت اسلام در قلبت همچون قدر و منزلت نماز در قلبت می‌باشد.

و بهره‌ی قلبی که آکنده از محبت الله متعال و خشیت و رغبت و اجلال و تعظیم الله عزوجل می‌باشد از نماز، همچون بهره‌ی قلبی که خالی و خراب از اینها می‌باشد، نیست. به گونه‌ای که هرگاه هریک از این دو شخص در نماز در پیشگاه الله متعال قرار گیرند، شخصی که با قلبی آکنده از محبت الله می‌باشد، در واقع با قلبی که محبت و خوف و خشیت الله متعال سرتا پای وجودش را فراگرفته و خاشعانه و نزدیک به حق و سالم از معارضات سوء می‌باشد و به سبب هیبت حق سبحانه و تعالی از امید پرگشته، درحالیکه نور ایمان در وی قوی شده و بر او تابیده و از وی پرده‌های نفس و دود شهوات دور شده، در برابر الله متعال قرار می‌گیرد. و اینگونه است که در باغ معانی قرآن

گردش می‌کند درحالی‌که قلبش با اساس و ریشه‌های ایمان به اسماء و صفات الهی و علو و جمال و کمال آن‌ها مخلوط گشته است، - باوجودیکه الله متعال در اسماء و صفات جمال و کمال منفرد می‌باشد - هم این شخص بر الله متعال جمع شده و خنکی چشمش در آن قرار گرفته و در قرب به الله متعال احساسی دارد که نظیری برای آن نیست، و قلبش برای او بیمناک بوده و با تمام وجود به سوی حق روی می‌آورد و این روی آوردن وی بین دو روی آوردن از جانب الله متعال می‌باشد، به گونه‌ای که الله متعال ابتدا به وی روی می‌آورد که در اثر آن قلب وی به سوی الله متعال جذب می‌گردد، و زمانیکه قلب وی روی آورد، الله متعال او را از روی آوردن و اقبالی دیگر بهره مند می‌کند که از روی آوردن اول کامل‌تر می‌باشد.

اسرار نماز:

در نماز عجاییبی از اسماء و صفات می‌باشد که برای کسی که قلبش در معانی قرآن تفقه کند، حاصل می‌شود و بشاشت و روشنایی ایمان به وسیله‌ی آن با قلبش مخلوط می‌گردد، چرا که برای هر اسم و صفتی، جایگاه و محلی در نمازش می‌بیند. از جمله:

هرگاه وی برای ادای نماز در پیشگاه الله متعال می‌ایستد با قلبش شاهد قیومیت الله متعال می‌باشد و هرگاه الله اکبر می‌گوید، کبریایی حق را شهادت می‌دهد و هرگاه بگوید: «سبحانک اللهم وبحمدک، تبارک اسمک وتعالی جدک ولا إله غیرک»، با قلبش شاهد پروردگاری پاک و منزّه از هر عیب و سالم از هر نقص و مورد ستایش با هر حمدی می‌باشد. که حمد و ستایش وی متضمن وصف حق جل جلاله به کمال مطلق می‌باشد.

تبارک اسم، اسمش دارای برکت زیاد و خجسته است به گونه‌ای که نام مبارکش بر هیچ چیزاندکی ذکر نمی‌شود مگر اینکه بر آن می‌افزاید و بر هیچ خیری نامش برده نمی‌شود مگر اینکه موجب رشد و برکت در آن می‌گردد و بر هیچ آفتی نامش برده نمی‌شود مگر اینکه آن را نابود می‌کند و ذکر نامش در نزد شیطان برده نمی‌شود مگر

اینکه وی را زیانکار و رانده باز می‌گرداند.

و کمال اسم به سبب کمال مسمی می‌باشد، پس هرگاه شان و منزلت اسمش بدین گونه باشد که همراه آن چیزی در آسمان‌ها و زمین ضرر نمی‌رساند، پس شان و منزلت و قدر مسمی بسیار بزرگوارتر و بالاتر و در علو بیشتری قرار دارد.

و تعالی جده، یعنی عظمت حق سبحانه و تعالی اوج گرفته و رفیع می‌باشد و بزرگوارتر و عظیم‌تر از هر عظمتی است و شان و منزلت آن بالاتر و برتر از هر شان و منزلتی می‌باشد و پادشاهی او بر هر پادشاهی چیره بوده و شکوهمندی و عظمت حق برتر از آنست که همراه آن شریکی در پادشاهی و ربوبیت یا الوهیت یا در افعال و صفاتش باشد، همانطور که آن جن مومن گفت: ﴿وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾ [الجن: ۳] جلال و عظمت پروردگار ما والا است، او همسر و فرزندى بر نگرفته است.

و چقدر در این کلمات، حقائق اسماء و صفات بر قلب عارف بدان که حقایق آن را تعطیل نمی‌کند، عظیم و جلیل است.

و هرگاه بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»، به سوی تکیه گاهی نیرومند و قدرتمند پناه می‌برد و به قدرت و قوت رب ذوالجلال از شر دشمنش که اراده‌ی قطع رابطه‌ی وی با پروردگارش و دور کردن وی از قریبش را دارد، چنگ می‌زند، تا اینکه دشمنش بدترین حال را داشته باشد.

اسرار سوره‌ی فاتحه:

هرگاه بگوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ اندکی کوتاه توقف کند و منتظر جواب پروردگارش به وی باشد چرا که الله متعال در جواب بدو می‌فرماید: (حَمْدِي عَبْدِي) بنده ام مرا حمد و ستایش کرد. و زمانی که می‌گوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ منتظر این جواب از جانب پروردگارش باشد: (أَنْتَى عَلَيَّ عَبْدِي) بنده‌ام مدح و ثنای مرا به جای آورد. و

زمانیکه می‌گوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ منتظر این جواب از سوی پروردگارش باشد: (مَجْدِنِي عَبْدِي) بنده‌ام مرا تمجید کرد.

پس چقدر قلبش لذت برده و چشمش روشن گشته و نفسش شاد می‌گردد که پروردگارش وی را اینچنین خطاب می‌کند: (عبدی) بنده‌ام. و این را سه بار تکرار می‌کند. به الله سوگند که اگر قلوب را دود شهوات و ابر نفوس فرانگرفته بود، قطعاً از شدت خوشحالی و سرور با این فرموده‌ی پروردگار و خالق و معبودش (حَمْدِنِي عَبْدِي، أَتْنِي عَلَيَّ عَبْدِي، مَجْدِنِي عَبْدِي) به پرواز در می‌آمد.

پس از این برای قلبش فرصتی است تا به این اسماء سه گانه که اصول اسماء الحسنی می‌باشد، بنگرد که عبارتند از: الله، الرب، الرحمن. و قلبش از ذکر اسم الله تبارک و تعالی شاهد اله معبود موجود مورد ترس که کسی غیر از او مستحق عبادت نیست و عبادت جز برای او شایسته نیست و صورتها تنها برای او به سجده می‌افتد و موجودات در برابر او خاضع بوده و اصوات در برابر او خاشع، می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ الْأَسْبَعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ [الإسراء: ۴۴] آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی، تسبیح خدا می‌گویند و (با تنزیه و تقدیسش، رضای او می‌جویند. اصلاً نه تنها آسمان‌های هفتگانه و زمین) بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گویند. و می‌فرماید: ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ﴾ [الروم: ۲۶] هر که و هر چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن خدا است، و جملگی فرمانبردار او هستند.

و همچنین آسمان‌ها و زمین و آنچه که در بین آنهاست را خلق کرده است و جن و انسان و پرندگان و حیوانات و بهشت و جهنم را خلق کرده و همچنین کسی است که پیامبران را فرستاده و کتب را نازل کرده و شرائع را تشریح کرده و بر بندگان امر و نهی لازم گردانیده است.

و با ذکر این اسم الله متعال: ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ شاهد قیومی قائم به نفس خود، می‌باشد و هرچیزی به واسطه‌ی او قائم گشته و اوست که قائم بر هر نفسی چه خیر و چه شرش می‌باشد. قطعا بر عرشش استوی و علو دارد و در تدبیر پادشاهی‌اش تنهاست و همه‌ی تدبیر در قبضه‌ی قدرت اوست و بازگشت همه‌ی امور به سوی اوست و دستور و حکم و آیین نامه‌های تدابیر از جانب وی بر دستان ملائکه‌اش با عطا کردن و منع و پایین آوردن و بالا بردن و زنده کردن و میراندن و توبه و عزل و قبض و بسط و برطرف کردن غم‌ها و ناراحتی‌ها و نگرانی‌ها و یاری کردن افسردگان و مضطربین و اجابت نیازمند و محتاج و مجبور، نازل می‌شود. ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹] همه چیزها و همه کسانی که در آسمان‌ها و زمینند (به زبان حال یا قال، روزی و نیاز خود را) از خدا درخواست می‌کنند. او پیوسته دست اندرکار کاری است.

هیچ منع کننده‌ای در برابر عطای او نیست و هیچ عطا کننده‌ای در برابر منع او نیست و هیچ تعقیب کننده‌ای برای حکمش نیست و هیچ رد کننده‌ای برای امرش نیست و هیچ تبدیل کننده‌ای برای کلماتش نیست، ملائکه و روح (جبرئیل) به سوی او عروج می‌کنند و اعمال در ابتدا و انتهای روز بر او عرضه می‌گردند، پس مقادیر را مقدر می‌کند و موافقت را مشخص می‌کند، سپس مقادیر را به سوی موافقتش سوق می‌دهد و به تنهایی قائم به تدبیر همه‌ی این‌ها و حفظ و مصالح آن‌ها می‌باشد.

پس از آن، هنگام ذکر اسم {الرحمن} جل جلاله، شاهد پروردگاری محسن نسبت به خلقتش با انواع احسان که با اصناف مختلفی از نعمت‌ها بر آن‌ها اظهار دوستی می‌کند و هرچیزی را بر اساس رحمت و علمش وسعت بخشیده و نعمت و فضل خود را بر هر مخلوقی گسترانده و رحمتش همه چیز را فراگرفته و رحمتش هر زنده‌ای را احاطه کرده، می‌باشد. به گونه‌ای که رحمتش به همه چیز، همانطور که علمش همه چیز را احاطه کرده، رسیده است و با رحمت خود بر عرش استوی و علو دارد و با رحمتش

خلقش را آفریده و با رحمتش کتبش را نازل کرده و با رحمتش پیامبرانش را فرستاده و با رحمتش شریعتهایش را تشریح کرده و با رحمتش بهشت را خلق کرده و همچنین با رحمتش آتش جهنم را آفریده است، چرا که آن در حقیقت شلاقی می‌باشد که به وسیله‌ی آن بندگان مومنش را به سوی بهشتش سوق می‌دهد و با آن چرک و ناپاکی موحدین گنه کار را می‌زداید و در واقع زندان حق می‌باشد که در آن دشمنانش از کسانی که آن‌ها را خلق کرده را در آن زندانی می‌کند.

بنابراین، در امر و نهی و وصایا و مواعظ حق جل جلاله تامل کن که چگونه سرشار از رحمت و نعمت وافر و بی‌نقص می‌باشد. و در آنچه از نعمت‌ها که خود از رحمت و نعمت پر شده، تامل کن؛ چرا که رحمت، سبب اتصالی از جانب حق به سوی بندگانست می‌باشد همانطور که عبودیت سبب اتصالی از جانب بندگانست به سوی حق سبحانه و تعالی می‌باشد. از اینرو از جانب بندگان به سوی الله عبودیت و از جانب الله متعال به سوی بندگان رحمت می‌باشد.

و از خاص‌ترین چشم اندازهای این اسم، مشاهده‌ی نمازگزار، نصیبش را از رحمت می‌باشد، رحمتی که منجر به آن شد تا در پیشگاه پروردگارش قرار گیرد و جزء اهل الله برای عبودیت و مناجات الله متعال باشد به گونه‌ای که الله متعال این نعمت را بر وی عطا کرده در حالیکه از غیر او منع کرده است و به قلب وی روی آورده، درحالیکه از قلب غیر او اعراض کرده است و این از رحمت الله متعال نسبت به وی می‌باشد.

و آنگاه که بنده می‌گوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ شاهد عزت و شرفی است که تنها شایسته و لایق پادشاه حق مبین می‌باشد و شاهد پادشاهی چیره و غالب می‌باشد که مخلوقات تابع و مطیع او بوده و چهره‌ها برای او به سجده می‌افتند و با عظمتش ستمگران ذلیل شده و هر عزیز و نیرومندی در برابر عزت او خاشع می‌باشد و با قلبش شاهد پادشاهی پناه دهنده و تامین کننده بر عرش آسمان می‌باشد که به سبب عزتش صورتها بر زمین افتاده و او را سجده می‌کنند و اگر حقیقت صفت «الملك» را تعطیل نکند،

الله متعال وی را بر مشاهده کردن حقایق اسماء و صفات الهی آگاهی می‌دهد. چرا که تعطیل این صفت، تعطیل پادشاهی الله متعال و انکار بر حق می‌باشد، چرا که پادشاه برحقی که پادشاهی تام برای اوست، قطعاً حی، قیوم، سمیع، بصیر، مدبر، قادر، متکلم، امر کننده، نهی کننده، مستوی بر عرش پادشاهی‌اش و ارسال کننده‌ی اوامرش به نقاط مختلف مملکتش می‌باشد. و از کسی که مستحق رضایت باشد، راضی می‌شود و بدو ثواب بخشیده و اکرامش کرده و او را به خود نزدیک می‌کند و بر کسی که مستحق غضب باشد، غضب می‌کند و وی را عقاب کرده و او را بی‌ارزش و کم بها و از خود دور می‌کند. بنابراین هر که را بخواهد عذاب می‌کند و بر هر کس که بخواهد رحم می‌کند و به هر که بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد مقرب می‌گرداند و هر که را بخواهد از خود دور می‌کند. برای اوست دار عذاب که آتش و جهنم است و برای اوست دار سعادت عظیم که بهشت است. پس هر کس که از این صفات چیزی را ابطال یا تکذیب کند یا اینکه حقیقتش را انکار کند، در حقیقت در پادشاهی حق سبحانه و تعالی، طعنه زده و عیب جویی کرده و کمال مطلق را از او جل جلاله نفی کرده است. همچنین کسی که عموم قضا و قدر را انکار کند، در واقع عمومیت پادشاهی و کمال حق جل جلاله را انکار کرده است، بنابراین نمازگزار در این بیانش: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^(۱) به مجد و مقام و بزرگی و بزرگواری الله متعال شهادت می‌دهد.

اما آنگاه که می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^(۲). در آن سر خلقت و امر و دنیا و آخرت می‌باشد و متضمن بزرگترین اهداف و برترین مسائل می‌باشد که بزرگوارترین اهداف، عبودیت حق سبحانه و تعالی و برترین وسائل یاری خواستن از او می‌باشد. بنابراین هیچ معبود به حقی برای عبادت جز او نیست و هیچ یاری دهنده و دستیاری در عبادتش جز او نیست، از اینرو عبادتش بالاترین و برترین اهداف و یاری خواستن از

حق، بزرگترین وسائل می‌باشد. و الله متعال صد صحیفه و چهار کتاب^(۱) نازل کرده که معانی همه‌ی آنها را در چهار کتاب جمع کرده است و آن تورات و انجیل و زبور و فرقان می‌باشد و معانی همه‌ی این‌ها را در قرآن جمع کرده و معانی قرآن را در مفصل^(۲) و معانی مفصل را در سوره فاتحه و معانی فاتحه را در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ جمع کرده است.

این کلمه مشتمل بر دو نوع توحید می‌باشد، توحید الوهیت و توحید ربوبیت؛ و متضمن تعبد به اسم «الرب» و اسم «الله» می‌باشد. از اینرو الله متعال به سبب الوهیتش پرستش شده و به سبب ربوبیتش از او جل جلاله استعانت گرفته می‌شود و با رحمتش به

۱- صحیح ابن حبان (۳۶۱) و الإبانة الكبرى لابن بطة (۴۲۶).

۲- امام احمد (۱۶۹۸۲) و طبرانی در معجم الكبير (۱۸۷) از واثله بن اسقع روایت می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمودند: [أَعْطِيتُ مَكَانَ التَّوْرَةِ السَّبْعَ، وَأَعْطِيتُ مَكَانَ الزَّبُورِ الْمِثِينَ، وَأَعْطِيتُ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ الْمِثَانِي، وَفُضِّلْتُ بِالْمُفْصَلِ] به جای تورات، هفت سوره‌ی طولانی به من عطا شد و به جای زبور، سوره‌های مئین بر من عطا شد و به جای انجیل سوره‌های المثانی داده شدم و با سوره‌های مفصل برتری یافتم. سوره‌های طولانی: از اول سوره بقره تا آخر سوره‌ی اعراف می‌باشد که شش سوره است و علما در هفتمین سوره اختلاف کرده‌اند که آیا انفال و براءت هر دو باهم می‌باشند، چرا که بینشان با بسمله جدا نشده است، به گونه‌ای که انفال و براءت هر دو یک سوره محسوب می‌شوند یا اینکه هفتمین سوره یونس است. سوره‌های مئین: عبارتند از سوره‌هایی که بیش از صد آیه دارند یا اینکه بدان مقدار نزدیک می‌باشند. سوره‌های المثانی: عبارتند از سوره‌هایی که تعداد آیات آن به صد عدد می‌رسد یا اینکه به سوره‌هایی که تعداد آیات آن به کمتر از صد عدد می‌رسد می‌گویند. و سوره‌های مفصل: عبارتند از سوره‌هایی که کمتر از المثانی باشند که در ابتدای آنها اختلاف است، عده‌ای گفته‌اند از اول سوره صافات آغاز می‌گردند. عده‌ای گفته‌اند: از اول سوره‌ی فتح می‌باشد. عده‌ای دیگر گفته‌اند: از اول سوره‌ی حجرات می‌باشند. و عده‌ای معتقدند که از اول سوره ق آغاز می‌گردند. که حافظ بن کثیر و حافظ بن حجر این قول را ترجیح داده‌اند. البته غیر این اقوال هم گفته شده، اما همگی متفقند که انتهای سوره‌های مفصل، آخر قرآن کریم می‌باشد. به نقل از کتاب «التعريف بالقرآن الكريم» صفحات اول کتاب.

صراط مستقیم هدایت می‌کند. بدین سبب بود که در ابتدای سوره اسماء حق سبحانه و تعالی به ترتیب بیان شد. الله، الرب، الرحمن. که مطابق با خواسته‌ی بنده از عبادت و یاری حق و هدایتش می‌باشد، درحالی‌که الله متعال در اعطای همه‌ی این‌ها منفرد بوده و غیر او در عبادتش به یاری گرفته نمی‌شود و هیچکس غیر او هدایت نمی‌کند.

سپس دعا کننده‌ی با این سخن ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ شدت فقر و نیازش در مساله هدایت را مشاهده می‌کند که نسبت به چیزهای دیگر، شدیدترین فقر و نیاز را بدان دارد، چرا که وی در هرنفس و هر چشم به هم زدن به هدایت محتاج می‌باشد. و هدایت در هر لحظه که مقصود از این دعا می‌باشد جز با هدایت بر طریقی که به سوی حق سبحانه و تعالی منتهی می‌گردد و هدایت در آن راه که هدایت تفصیل می‌باشد و خلق قدرت انجام فعل و اراده و تکوین آن و واقع شدن وی در مسیری که مورد رضایت حق سبحانه و تعالی باشد و حفظ وی از مفسدات آن در حین عمل و یا بعد از آن، میسر نمی‌گردد.

بنده در هر حال، نیازمند این هدایت می‌باشد، چه در اموری که برای وی پیش می‌آید و یا اینکه آن را رها می‌کند. به گونه‌ای که برخی از امور می‌باشند که وی آن‌ها را بر وجهی غیر از هدایت انجام داده، که در اینصورت نیازمند توبه از آن‌ها می‌باشد و اموری هستند که نسبت به کلیت آن بدون جزئیاتش، هدایت یافته و یا به هدایت در قسمتی از آن راه یافته است و نیازمند تکمیل هدایت در آن نیز می‌باشد و اموری هستند که وی نیازمند هدایت بر آن در آینده می‌باشد همچون هدایتی که در گذشته برای وی میسر گردید. و اموری است که از آن‌ها بی‌اطلاع می‌باشد که نیازمند هدایت در آن‌ها می‌باشد و اموری می‌باشند که وی انجام نداده است و نیازمند انجام آن‌ها بر وجه هدایت می‌باشد و اموری هستند که در اعتقاد نسبت بدان و انجام آن بر وجه صحیح هدایت یافته، اما نیازمند ثبات در آن‌ها می‌باشد و دیگر انواع هدایت‌ها که وی نیازمند بدانها می‌باشد. بدین سبب می‌باشد که الله متعال بر بنده فرض کرده که این هدایت را از پروردگارش در

برترین حالتش به طور مکرر در روز و شب طلب کند.

پس از این الله متعال بیان می‌کند که اهل این هدایت کسانی‌اند که نعمت الله متعال برای آن‌ها خاص قرار داده شده است. بر خلاف کسانی که الله متعال بر آن‌ها خشم گرفته، همان کسانی که حق را شناختند و از آن پیروی نکردند و برخلاف کسانی که گمراه شدند، همان کسانی که الله متعال را بدون علم عبادت کردند. که این دو گروه در سخن گفتن بدون علم در مورد خلق و امر و اسماء و صفات حق سبحانه و تعالی مشترک بودند، از اینرو راه کسانی که بر آن‌ها نعمت داده شده با راه اهل باطل، به طور کلی از نظر علمی و عملی مغایر و متفاوت می‌باشد.

هرگاه که نمازگزار از این ثنا و دعا و بیان توحید فارغ گشت، بر وی تشریح شده که آن را با مهر و تایید «آمین» گفتن ختم کرده و به پایان برساند. تا برای وی همچون مهری باشد که فرشتگان آسمان در آن با وی موافق‌اند و این آمین گفتن، از زینت‌های نماز می‌باشد همچون رفع یدین که نماز را زیبا کرده و بدان زینت می‌بخشد و در آن اتباع سنت و تعظیم امر الله متعال و عبودیت دو دست و شعار انتقال از رکنی به رکن دیگر می‌باشد.

پس از این مناجات با پروردگارش، سخن گفتن با حق جل جلاله را قطع کرده و با سکوت و حضور قلب و شهود آن به امام گوش می‌دهد.

برترین اذکار نماز ذکر است که در حالت قیام گفته می‌شود، و نیکوترین هیئت نمازگزار، هیئت قیام می‌باشد. از اینروست که مختص حمد و ثنا و مجد و تلاوت کلام حق سبحانه و تعالی قرار داده شده است. و بر این اساس است که از قرائت قرآن در حالت رکوع و سجده نهی شده است چرا که این دو حالت، حالت‌های ذل و خشوع و خضوع و فرورفتن و تسکین و آرامش یافتن می‌باشد، از اینرو در این دو حالت اذکاری که مناسب با این هیئت باشد، مشروع شده است؛ به گونه‌ای که برای رکوع کننده بیان عظمت الله متعال در حال پایین آمدن وی و خضوعش مشروع گردیده و در این حال حق

سبحانه و تعالی به وصف عظمتش در برابر آنچه که با کبریایی و جلال و عظمتش متضاد می‌باشد، وصف می‌گردد.

رکوع:

به طور مطلق برترین آنچه که رکوع کننده می‌گوید: (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ) می‌باشد، چرا که الله متعال بندگانش را بدان امر کرده است و پیام رسان از جانب او، سفیری که بین او و بندگانش می‌باشد، این محل را برای این ذکر تعیین کرده است. زمانیکه این آیه نازل شد: ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ رسول الله ﷺ فرمودند: (اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ) آن را در رکوعتان قرار دهید. و بسیاری از اهل علم نماز کسی که این ذکر را در این حالت عمدا ترک کند، باطل دانسته‌اند و سجده‌ی سهو را بر کسی که آن را فراموش کرده، واجب گردانیده‌اند. که این مذهب امام احمد و کسانی از ائمه‌ی حدیث و سنت که با ایشان موافق هستند، می‌باشد^(۱). و امر به گفتن این ذکر در حالت رکوع، موجب کوتاهی در امر به درود بر رسول الله در تشهد آخر نمی‌گردد و وجوب تشهد موجب کوتاهی نمازگزار از گذاشتن پیشانی و دست‌ها بر محل سجده نمی‌باشد.

به طور کلی تفسیر رکوع، تعظیم الله متعال با قلب و قالب و قول می‌باشد، براین اساس بود که رسول الله ﷺ فرمودند^(۲): (فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَطِّمُوا فِيهِ الرَّبَّ) در رکوع، پروردگار را به بزرگی یاد کنید.

برخاستن از رکوع:

سپس سرش را از رکوع بلند می‌کند تا اینکه کلامش را کامل کند. شعار این رکن

۱- که آن واجب نبوده و قول اکثر فقها نیز همین می‌باشد. المغنی ۱/۵۰۲. - روایت دوم از امام احمد بیانگر آنست.

۲- مسلم فی الصلاة (۴۷۹).

حمد و ثنا و ستایش و تحمید پروردگار صاحب جلال می‌باشد که این شعار با این کلام نماز گزار آغاز می‌شود: (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) که بدین معنا می‌باشد که الله متعال حمد و ستایش او را قبول و اجابت کرد. و به دنبال آن می‌گوید: (رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ مِلْءَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمِثْلَهُمَا وَمِثْلَهُمَا شِئْتُمْ، مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ) ای پروردگار ما، سپاس و ستایش شایسته توست، سپاسی که به اندازه‌ی پُری آسمان‌ها و زمین و هرآنچه که در بین آن‌دو وجود دارد و پری هر چیز دیگری که تو بخواهی می‌باشد. و در گفتن این «واو» در (ربنا ولك الحمد) سستی نکند چرا که در صحیحین^(۱) بدان امر شده است. البته امری که دلالت بر استحباب دارد. چرا که این «واو» نشان دهنده‌ی آنست که هریک از این دو جمله از دیگری جدا بوده و معنای جدایی دارد به گونه‌ای که جمله‌ی [ربنا] در معنا متضمن آنست که: تو پروردگار و پادشاهی قیوم هستی که زمام امور بدست اوست و مرجع امور به سوی او باز می‌گردد. و بر این معنا مفهومی از قول «ربنا» یعنی «ولك الحمد» عطف شده که آن متضمن این معنا می‌باشد که: برای اوست پادشاهی و حمد. سپس از شان و منزلت این حمد و ستایش و عظمت آن از نظر اندازه و صفت خبر داده و می‌گوید: (مِثْلَهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمِثْلَهُمَا وَمِثْلَهُمَا شِئْتُمْ، مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ) یعنی حمد و ستایشی به اندازه‌ی پری عالم علوی و سفلی و فضایی که بین آن‌ها را احاطه کرده است. بنابراین این حمد و ستایش، خلایق موجود را پر کرده و آنچه را که الله متعال بعد از این خلق می‌کند را پر می‌کند. لذا حمد و ستایش حق جل جلاله هر موجودی را در بر می‌گیرد و آنچه را که به وجود می‌آید را پر می‌گرداند که این بهترین تقدیر از بین دو تقدیر می‌باشد. و گفته شده که (مَا شِئْتُمْ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ) وراى عالم می‌باشد که بر اساس تعبیر اول کلمه [بعد] برای زمان بوده (یعنی هرزمانی را در برمی‌گیرد) و بر اساس تعبیر دوم، برای مکان می‌باشد. (یعنی هر مکانی را در برمی‌گیرد).

۱- البخاري في الأذان (۷۳۴) ومسلم في الصلاة (۳۹۲).

پس از این می‌گوید: (أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ) تو سزاوار و شایسته مدح و بزرگواری هستی. که مشاهده می‌شود که حمد و ثنایی که در ابتدای نماز بود، بعد از رکعت اول، تکرار می‌شود و پس از این حمد و ثنا می‌گوید: (أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ) تو از آنچه بنده می‌گویم، شایسته‌تری؛ که حمد و ستایش و تمجید بر حق سبحانه و تعالی را تثبیت می‌کند و این شایسته‌ترین چیزی است که بنده بدان سخن می‌گشاید. به دنبال این حمد، به عبودیت در برابر حق و اینکه آن حکمی عام برای همه‌ی بندگان است، اعتراف می‌کند و می‌گوید: (لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجُدُّ) پروردگارا، آنچه را عطا کنی، مانعی برای آن نیست و از آنچه منع کنی، کسی را یارای دادن آن نیست و جز اعمال صالح، مال و بهره‌های دنیا سودی ندارد. همچنین این ذکر را بعد از اتمام نماز نیز می‌گوید. بنابراین وی در این دو موضع به توحید حق سبحانه و تعالی و اینکه همه‌ی نعمت‌ها از جانب اوست، اعتراف می‌کند، که این خود متضمن اموری می‌باشد از جمله:

- ۱- الله متعال در بخشیدن و منع کردن تنها و منفرد می‌باشد.
 - ۲- هرگاه الله متعال به کسی نعمتی را ببخشد، هیچ کس را یارای آن نیست که از این بخشش منع کند و هرگاه از چیزی منع کند، هیچ کس را یارای آن نیست که آنچه را که حق جل جلاله از آن منع کرده، ببخشد.
 - ۳- هیچ چیزی در نزد الله متعال از تلاشهای بنده و بهره‌های وی از پادشاهی و ریاست و ثروت و زندگی خوب و غیر این‌ها، نافع نیست و بنده را از عذاب حق، خلاص نکرده و لطف و کرم الله متعال را شامل حال وی نمی‌گرداند و بلکه آنچه که بنده را در نزد الله متعال نفع می‌رساند، تنها تقرب به درگاه حق با طاعت و ایثار و فداکاری در راه جلب رضایت الله عزوجل می‌باشد.
- سپس این دعا را با این جملات به پایان می‌رساند: (اللَّهُمَّ اغْسِلْنِي مِنْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالطَّلْحِ وَالْبَرَدِ) پروردگارا، مرا از خطاها و گناهانم با آب و برف و تگرگ، بشوی.

همانطور که رکعت اول را با آن در ابتدای دعای استفتاح، آغاز کرده و همانطور که نماز را با استغفار و طلب بخشش گناهان به پایان می‌رساند، که در اینصورت، استغفار در اول و وسط و آخر نماز می‌باشد؛ از اینرو این رکن شامل برترین اذکار و نافع‌ترین دعاها، از حمد و ستایش و تمجید و ثنای پروردگار و اعتراف بنده بر عبودیت و توحید حق و دست شستن وی از گناهان و خطاها می‌باشد که این همان ذکر مقصود در رکنی مقصود (نماز) می‌باشد که بدون رکوع و سجده امکان ندارد.

سجده:

سپس تکبیر گفته و برای الله متعال به سجده می‌افتد، بدون اینکه رفع یدین کند، چرا که دو دست به منظور سجده، همچون فرود آمدن وجه، پایین می‌آیند، از اینرو دست‌ها به منظور عبودیتشان فرود می‌آیند که این خود آن‌ها را از بلند کردن بی‌نیاز می‌سازد و بر این اساس است که بلند کردن دست‌ها هنگام برداشتن سر از سجده تشریح نشده، چرا که دو دست همراه سر از سجده بلند می‌شوند همچون زمانیکه همراه سر به سجده می‌روند. و سجده بر کامل‌ترین و بلیغ‌ترین هیئت در عبودیت، مشروع شده به گونه‌ای که سایر اعضا را هم در بر می‌گیرد و در آن هر جزء از بدن، بهره‌ی خودش را از عبودیت می‌گیرد. سجده سیر نماز و رکن اعظم و پایان رکعت می‌باشد و ارکان قبل از آن در نماز به منزله‌ی مقدمه‌ای برای آن می‌باشد. از این لحاظ شبیه طواف زیارت در حج می‌باشد که در واقع مقصود حج می‌باشد. و محل ورود بر الله متعال و زیارت او بوده و آنچه از اعمال حج که قبل از آنست، همچون مقدماتی برای آن می‌باشد. بر این اساس است که نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که وی در سجده قرار دارد^(۱). و برترین احوال برای بنده، حالتی است که وی در آن به الله متعال نزدیک‌تر است، از اینرو دعا در این حالت به اجابت نزدیکتر می‌باشد.

۱- مسلم في الصلاة (۴۸۲).

زمانیکه الله متعال انسان را از خاک آفرید، زینده بود که وی از اصل خود خارج نشود، بلکه بدان بازگردد، گرچه طبیعت و نفس وی مقتضی خروج از آن بود؛ چرا که اگر انسان از طبیعت خود خارج گردد و بر دست نفش رها گردد، غرور ورزیده و شرور می‌گردد و از اصلی که از آن خلق شده خارج می‌گردد و به حق پروردگارش از کبریا و عظمت هجوم می‌آورد و با پروردگارش بر سر آندو به منازعه برمی‌خیزد، درحالی‌که به سجده‌ی خاضعانه و خاشعانه در برابر عظمت پروردگار و خالقش و تذلل در پیشگاه حق و به اظهار شکستگی و فروتنی برای حق سبحانه و تعالی امر شده است که این خضوع و خشوع و تذلل برای الله متعال به حکم عبودیت باز می‌گردد و موجب جبران و تلافی آنچه از اشتباه و لغزش و غفلت و اعراض که برای وی حاصل شده و موجب خروج وی از اصل خود گردیده، می‌شود.

اینگونه است که در سجده، حقیقت خاکی که از آن خلق شده برای وی نمایان می‌گردد.

انسان شریف‌ترین جزء بدن و بالاترین آن را که همان صورت است، بر زمین می‌گزارد به گونه‌ای که بالاترین قسمت بدنش در پیشگاه پروردگار بلند مرتبه اش، خاضعانه پایین‌ترین عضو وی قرار می‌گیرد که نشانگر خشوع و تذلل در برابر عظمت حق سبحانه و تعالی و فروتنی در برابر عزتش می‌باشد، و این نهایت خشوع ظاهری می‌باشد.

الله متعال وی را از زمینی خلق کرد که ذلیلانه محل برخورد قدمها می‌باشد و وی را در آن به کار گرفت و او را بدان بازمی‌گرداند و به او وعده داده که وی را از آن خارج می‌گرداند. از اینرو زمین، مادر و پدر و اصل و فصل او می‌باشد به گونه‌ای که در زمان زنده بودن بر پشت آن و در زمان مردن در دل و آغوش آن می‌باشد. و زمین برای وی پاکیزه و محل سجده قرار داده شده، از اینرو به سجده امر شده که نهایت خشوع ظاهری می‌باشد و در آن عبودیت سایر اعضا نیز گرد آمده است، لذا چهره‌اش را به منظور شکستگی و فروتنی و تواضع و خضوع، با افکندن دو دست بر زمین به خاک آغشته

می‌کند.

مسروق به سعید بن جبیر گفت: چیزی باقی نمانده که در آن اشتیاق و رغبتی باشد، مگر اینکه صورتهایمان را در خاک برای حق سبحانه و تعالی آغشته کنیم. و رسول الله ﷺ عمداً از اینکه بر زمین سجده کند، پرهیز نمی‌کرد، بلکه هرگاه برای ایشان اتفاق می‌افتاد، بر زمین سجده می‌کردند و بر این اساس بود که در آب و گل سجده کردند^(۱).

بر این اساس از کمال سجده واجب است که نمازگزار بر اعضای هفتگانه سجده کند که عبارتند از: صورت، دو دست، دو زانو، انگشتان دوپا. که این فرضی است که الله متعال رسولش ﷺ را بدان امر کرده و رسول الله ﷺ آن را بر امتش ابلاغ کردند^(۲). و از کمال واجب یا مستحب آنست که نمازگزار پوست صورتش را مباشرتاً بر زمین قرار داده و بر آن تکیه دهد، به گونه‌ای که وزن سرش بر زمین قرار گیرد و اعضایی که در پایین بدنش قرار دارند نسبت به اعضای بالای بدنش مرتفع گردد، که این سجده‌ی کامل می‌باشد. و از جمله کامل‌کننده‌های سجده آنست که نمازگزار بر هیئتی باشد که در آن هر عضو از بدنش به بهره‌ی خود از خضوع برسد، طوری که شکم وی از دو رانش و دو رانش از دو ساقش جدا بوده و بازوهایش از کناره بدنش دور باشد و آنها را بر زمین فرس نکند تا اینکه هر عضوی از وی در عبودیت حق سبحانه و تعالی مستقل باشد. بر این اساس است که هرگاه شیطان، فرزند آدم را در حالت سجده برای الله متعال می‌بیند، به گوشه‌ای اعتزال جسته و گریسته و می‌گوید: ای وای، فرزند آدم به سجده امر شد و سجده کرد و پاداش وی جنت شد، و من به سجده امر شدم و نافرمانی کردم و جزای من آتش شد^(۳). بر این اساس است که الله متعال کسانی را که کلامش را شنیده و به سبب آن به سجده

۱- أخرجه البخاري في الأذان (۸۱۳) ومسلم في الصيام (۱۱۶۸).

۲- البخاري في الأذان (۸۱۲).

۳- أخرجه مسلم في الإيمان (۸۱).

می‌افتند، مورد ستایش قرار داده است و کسانی که به سجده نمی‌افتند در نزد حق سبحانه و تعالی مذموم می‌باشند. بنابراین، قول کسانی که قائل به وجوب سجده‌ی تلاوت می‌باشند، در دلیل قوی می‌باشد. و زمانیکه ساحران به صدق موسی و کذب فرعون اطلاع یافتند، برای پروردگارشان به سجده افتادند، که آن سجده اولین سعادتشان و در حقیقت بخشی در برابر سحری که تمام عمر خود را به پای آن صرف کردند، بود. و بر این اساس است که الله متعال از سجده‌ی همه‌ی مخلوقات برای او خبر داده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ [النحل: ۴۹] آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین جنبنده وجود دارد، خدای را سجده می‌برند و کرنش می‌کنند، و فرشتگان نیز خدای را سجده می‌برند و تکبر نمی‌ورزند. و از پروردگار خود که بر آنان علو و فوقیت دارد، می‌ترسند.

الله متعال در این آیه از ایمان آن‌ها به علو و فوقیت پروردگار صاحب جلال و عظمت، و خضوع موجودات برای او با سجده در برابر تعظیم و اجلال حق، خبر داده است.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ [الحج: ۱۸] آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه کسانی که در زمین هستند، و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان، برای خدا سجده می‌برند (و به تسبیح و تقدیس او مشغول و سرگرمند؟) و بسیاری از مردمان هم (غافل بوده و برای خدا سجده نمی‌برند و) عذاب ایشان حتمی است (و مستحق عقابند، و این‌ها در نزد پروردگارش بی‌ارزش می‌باشند) و خدا هر که را بی‌ارزش کند، هیچ کسی نمی‌تواند او را گرامی دارد (و مشمول عنایت و سعادت آسمانی کند. چرا که تنها این) خدا است که هر چیزی را که بخواهد انجام می‌دهد.

از اینرو آنکه شایسته است که عذاب بر وی نازل شود، همان کسی است که برای حق سبحانه و تعالی سجده نمی‌کند و همان کسی است که به سبب ترک سجده برای الله متعال بی‌ارزش شده است و الله متعال در این آیه خبر داده که هیچکس نمی‌تواند اینچنین شخصی را گرامی دارد و براستی که سجده نکردن وی برای پروردگارش، او را کم ارزش و بی‌اهمیت کرده است، درحالی‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ [الرعد: ۱۵] آنچه در آسمان‌ها و زمین است - خواه ناخواه - خدای را سجده می‌برد (و در برابر عظمت او سر تسلیم و تکریم فرود می‌آورد)، همچنین سایه‌های آن‌ها (که همچون خود آن‌ها از نظم و نظام دقیق و فرمانبرداری شگفت برخوردارند) بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند (و پیوسته در برابر اراده باری کرنش می‌برند).

وقتی که عبودیت هدف غایی کمال انسان باشد و قرب انسان به الله متعال به حسب نصیب وی از عبودیت باشد و نماز دربرگیرنده‌ی شاخه‌های پراکنده عبودیت و متضمن اقسام مختلف آن باشد، پس برترین اعمال انسان، نماز می‌باشد. و جایگاه آن در اسلام به منزله‌ی ستون چادر است و از میان اعمال فعلی آن، سجده برترین ارکان آن می‌باشد و در واقع سیر نماز است که نماز به خاطر آن مشروع گردیده است و تکرار آن در نماز بیشتر از تکرار سایر ارکان می‌باشد و در پایان رکعت و انتهای آن قرار گرفته است و عمل بدان بعد از رکوع تشریح شده است، از اینرو رکوع درحقیقت پیشگفتار و مقدمه‌ای در پیشگاه آن می‌باشد. و در آن ثنا و ستایش الله متعال آنگونه که متناسب با حق سبحانه و تعالی می‌باشد، تشریح شده است و آن قول بنده است که: (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى) و این برترین دعائی است که در سجده گفته می‌شود و از رسول الله ﷺ وارد نشده که ایشان به ذکری غیر آن در سجده امر کرده باشند، آنجا که فرمودند: (اجْعَلُوهَا فِي سُجُودِكُمْ) آن را در سجده‌هایتان قرار دهید. و هرکس که آن را عمدا ترک کند، نمازش در نزد بسیاری از علما از جمله امام احمد و غیر ایشان، باطل می‌باشد، چرا که وی آنچه را که بدان امر

شده را انجام نداده است. و در این حالت الله متعال به صفت علو وصف شده است که در نهایت تناسب با حال سجده کننده می‌باشد، کسی که در پایین‌ترین مکان با صورتش افتاده است، علو پروردگارش را در حالت سقوطش ذکر می‌کند که مانند ذکر عظمت الله متعال در حالت خضوعش در رکوع می‌باشد و پروردگارش را از آنچه که بدان شایسته نیست و با عظمت و علوش متضاد است، میرا و منزه می‌سازد.

بلند شدن از سجده:

و از آنرو که سجده با وصف تکرار مشروع شده، چاره‌ای جز جدایی بین دو سجده نمی‌باشد که در بین آن‌ها با رکنی هدفمند، فاصله افتاده است و در آن دعایی که شایسته و متناسب با آنست، مشروع گردیده است و آن مغفرت و رحمت و هدایت و عافیت و رزق خواستن بنده می‌باشد که این دعا متضمن جلب خیر دنیا و آخرت و دفع شر آندو نیز می‌باشد. بدین گونه که حاصل رحمت، خیر و مغفرت موجب دوری شر، و هدایت، انسان را به رحمت و مغفرت می‌رساند. و رزق بخشش چیزی را که قوام بدن از آب و غذا و قوام روح و قلب از علم و ایمان بدان نیازمند است، به دنبال دارد و نشستن بین دو سجده محلی برای این دعا قرار گرفته است چرا که پیش‌تر رحمت الله متعال را خواسته و ستایش و ثنای حق را گفته و برای او خشوع و خضوع کرده، که این خود وسیله‌ای برای دعا کننده می‌باشد و درحقیقت مقدمه‌ای برای درخواست حاجتش می‌باشد.

پس مقصود از این رکن، دعای در آن می‌باشد، و در واقع رکنی است که برای امید ثواب و طلب بخشش و مغفرت و رحمت، وضع شده است. چرا که زمانیکه بنده در قیام، حمد و ثنا و مجد پروردگارش را به جا آورد و پس از آن خضوع و تنزیه و تعظیم پروردگارش را متذکر شد، و پس از آن به حمد و ثنای حق بازگشت و آن را با غایت تذلل و خضوع و فروتنی کامل کرد، سوال از حاجت و عذر و پوزش وی و دست شستن وی از گناهان باقی می‌ماند. ازاینرو برای وی مشروع شده که شبیه کسی عمل کند که در

حال انجام وظیفه و خدمتگزاری بوده و همچون برده ای ذلیلانه که بر دو زانوی خود در پیشگاه سید و آقای خود نشسته و از وی امید اجر و ترس از عذاب دارد و در برابر او عذر خواه می‌باشد، از حق سبحانه و تعالی در برابر نفس اماره بالسوء یاری بخواهد.

جلوس و التحیات:

پس برای وی تکرار این عبودیت، پی در پی تا اتمام چهار رکعت، مشروع گردیده است. همانطور که تکرار ذکر برای وی، پی در پی مشروع گردیده؛ چرا که در حصول مقصود بلیغ‌تر و رساتر بوده و به سوی فروتنی و خضوع فرا می‌خواند. از اینرو وقتیکه رکوع و سجده و قرائت و تسبیح و تکبیر نماز کامل شد برای وی مشروع گردیده که در آخر نمازش خاشعانه و ذلیلانه و با فروتنی، بر سر زانوها نشسته و کامل‌ترین تحیات و برترین آن‌ها را در پیشگاه حق جل جلاله بیاورد. که بدلی از تحیت مخلوق می‌باشد که هرگاه مخلوقی با او مواجه شده یا بر او وارد می‌شود، بر وی درود و سلام می‌فرستد. چرا که مردم پادشاهان و بزرگان‌شان را با انواع درود و سلام که قلوب شان را زنده می‌گرداند، مورد تحیت قرار می‌دهند به گونه‌ای که برخی از آن‌ها می‌گویند: صبح شما به خیر باد. و عده‌ای می‌گویند: نعمت و بقاء را برای شما آرزو دارم. و برخی می‌گویند: خداوند بقای تو را طولانی کند. و بعضی می‌گویند: هزار سال زنده بمانی. و برخی دیگر برای ملوک و پادشاهانشان سجده می‌کنند، (والعیاذ بالله) و برخی هم سلام می‌کنند. و بدین گونه تحیات آن‌ها در بین خودشان متضمن اقوال و افعال است که مورد رضایت و محبت کسی است که بدو درود فرستاده می‌شود و مشرکین نیز بت هایشان را مورد تحیت قرار می‌دادند.

حسن می‌گوید: اهل جاهلیت بت هایشان را مسح می‌کردند و می‌گفتند: برایت حیاتی دائم، خواهانیم؛ زمانیکه اسلام آمد، بدانها امر کرد تا پاک‌ترین این تحیات و درود و صلوات و سلام و نیکوترین و برترین آن‌ها را برای الله متعال قرار دهند.

و تحیت عبارت است از: درود از جانب بنده برای زنده ای که هرگز نمی میرد. و الله متعال به این تحیات از هرکسی غیر از او جل جلاله سزاوارتر است که متضمن حیات و بقاء و دوام می باشد و هیچکس جز زنده ای باقی که نمی میرد و پادشاهی اش زایل نمی گردد، مستحق این تحیات نیست.

همچنین این کلام «الصلوات» اینگونه می باشد، به گونه ای که هیچ احدی جز الله متعال مستحق آن نیست که برای او نماز گزارده شود و نماز گزاردن برای غیر از الله متعال از بزرگترین انواع کفر و شرک ورزیدن به الله متعال می باشد.

همچنین این کلام بنده «والطیبات» اینگونه است. که صفت موصوفی محذوف می باشد، بدین معنا که: تنها الله متعال است که در کلمات و افعال و صفات و اسماء، پاک و بی نقص می باشد. پس الله متعال پاک است و افعالش نیز پاک است و نیکوترین و پاک ترین صفات از آن اوست و اسماء الله عزوجل پاک ترین اسماء می باشند. و اسمش «الطیب» می باشد. و از او جز پاک و طیب صادر نمی گردد و جز پاک و پاکیزه به سویش صعود نمی کند و جز پاک و پاکیزه به او سبحانه و تعالی نزدیک نمی گردد، از اینرو همه اسماء و صفات و افعال او جل جلاله پاک است. و به سوی او عمل و کلام پاک صعود و عروج می کند، از اینرو چیزهای پاکیزه همه برای اوست و مضاف به سوی او می باشد و از او صادر گشته و به سوی او منتهی می گردد. رسول الله ﷺ فرمودند^(۱): (إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا) براستی که الله متعال پاک است و جز پاک و پاکیزه را نمی پذیرد. و در حدیث رقیه مریض که ابوداود و غیر او روایت کرده اند، آمده است^(۲): (أَنْتَ رَبُّ الطَّيِّبِينَ) تو پروردگار پاکان هستی. و از بندگانش جز پاکان در مجاورت حق نمی باشند همانطور

۱- مسلم من حدیث طویل فی الزکاة (۱۰۱۵).

۲- ابوداود فی الطب (۳۸۹۲) والنسائی فی عمل الیوم واللیلۃ (۱۰۳۷) وأحمد (۲۳۹۵۷) والحاکم (۱۲۷۲) وأعله الذهبی.

که به اهل بهشت گفته می‌شود: ﴿سَلِّمْ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَلِيدِينَ﴾ [الزمر: ۷۳] درودتان باد، خوب بوده اید و به نیکی زیسته اید، پس خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید.

و برآستی که شرع و قدر الله متعال حکم می‌کند که پاکان برای پاکان باشند، پس حال که الله متعال مطلقاً پاک می‌باشد، همه‌ی کلمات و افعال و صفات و اسماء پاک برای او می‌باشد که هیچ احدی غیر از ذات پاکش مستحق آن نیست و هرگز چیزی پاک نمی‌باشد مگر اینکه پاکی آن به سبب پاکی الله عزوجل می‌باشد به گونه‌ای که پاکی هر چیزی غیر از حق از آثار پاکی حق جل جلاله می‌باشد. بنابراین این تحیت و درود و سلام پاک، جز برای او صحیح نیست.

«السلام» از انواع تحیت بوده و مسلمان به سوی کسی که او را سلام می‌کند، دعوت شده است و الله متعال سلام کردن بر بندگانش که آن‌ها را برای بندگی خود خاص قرار داده است، از وی می‌خواهد و براین اساس بر وی مشروع کرده که از سلام کردن بر گرامی‌ترین بندگانش (السلام علیک ایها النبی) و محبوب‌ترین و مقرب‌ترین آن‌ها آغاز کند؛ که این سلام مقرون به شهادتین قرار گرفته که مفتاح اسلام بوده و به عنوان خاتمه‌ی نماز مشروع گردیده است. بنابراین بنده با تکبیر و حمد و ستایش و تمجید و بیان توحید الوهیت و ربوبیت وارد نماز شده و آن را با شهادت اینکه هیچ معبود به حقی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست، به پایان می‌رساند.

و هرگاه نماز از دو رکعت بیشتر باشد، این تحیت در وسط نماز مشروع گردیده است که مشابه جلسه و نشستن بین دو سجده که جداکننده‌ی بین دو سجده هست، می‌باشد و این تحیت در وسط نماز علاوه بر جدا کردن دو رکعت از هم، در واقع استراحتی برای نمازگزار می‌باشد تا اینکه به دو رکعت دیگر با نشاط و قوتی تازه روی آورد، برخلاف زمانیکه رکعات پشت سر هم باشند. براین اساس است که در نمازهای نفل افضل و بهتر آنست که دو رکعت دو رکعت گزارده شود و اگر نماز نافله را چهار رکعتی گزارد، در

وسط نماز برای تشهد بنشیند.

درود فرستادن بر پیامبر و خاندانش:

کلمات «التحیات» در آخر نماز قرار داده شده که به منزله‌ی نطق تقاضایی می‌باشد که در جلوی وی قرار دارد. هرگاه نمازگزار از نمازش فارغ می‌گردد با امیدی توام با ترس، در برابر حق سبحانه و تعالی می‌نشیند و از پروردگارش آنچه را که بدان نیاز دارد، می‌طلبد، که برای وی قبل از طلب بخشش کردن، کلمات التحیات به عنوان مقدمه ای در پیشگاه سوال و نیازش مشروع گشته است. به دنبال التحیات، بر کسی که این نعمت به دست او بر امت نایل گشته، درود می‌فرستد. گویا نمازگزار به سوی الله متعال با عبودیت و ستایش و ثنای بر حق سبحانه و تعالی و شهادت دادن به وحدانیت الله متعال و رسالت رسولش و سپس درود فرستادن بر پیامبرش توسل می‌جوید. و پس از آن به وی گفته شده: که در دعا کردن هردعایی که دوست داری، اختیار داری و در واقع آن درود و التحیات، حقی بر تو و این دعا کردن حقی برای تو می‌باشد.

و درود به خاندان رسول الله ﷺ به همراه درود بر آنحضرت ﷺ، تشریح گردیده است، تا اینکه تکمیل کننده‌ی خنکی چشمان رسول الله ﷺ با اکرام خاندان آنحضرت و درود بر آن‌ها باشد. و مشروع گردیده که نمازگزار بر رسول الله ﷺ و خاندانش درود و صلوات بفرستد همانطور که بر پدرش ابراهیم و خاندانش درود می‌فرستد و همه‌ی انبیاء پس از ابراهیم، از خاندان ایشان محسوب می‌گردند. براین اساس لازم است که بر رسول الله ﷺ درودی همچون درود بر ابراهیم و همه انبیاء پس از ایشان و خاندان مومنش، باشد. براین اساس این درود، کامل‌ترین و برترین درودی است که با آن بر رسول الله ﷺ درود فرستاده می‌شود.

پس از اینکه نمازگزار با این درود بر رسول الله ﷺ درود فرستاد، امر شده که از همه‌ی شرارت‌ها به سوی الله متعال پناه جوید که شر، یا عذاب آخرت و یا سبب آن می‌باشد و

شر جز عذاب و اسباب آن نمی‌باشد. و عذاب دو گونه می‌باشد، عذاب در برزخ و عذاب در آخرت و اسباب آن فتنه می‌باشد که خود بر دو نوع می‌باشد: فتنه‌ی کبری و فتنه‌ی صغری. که فتنه‌ی کبری، فتنه‌ی دجال و فتنه‌ی مردن می‌باشد و فتنه‌ی صغری، فتنه‌ی حیات بوده که امکان جبران آن با توبه می‌باشد، برخلاف فتنه‌ی مردن و فتنه‌ی دجال. چرا که کسی که در این دو فتنه گرفتار شود، نمی‌تواند آن را جبران کند.

دعا قبل از سلام دادن:

پس از درود، برای نمازگزار، آنچه از دعا که مصالح دنیا و آخرتش را در برمی‌گیرد، مشروع گردیده است. و فضیلت دعا در این زمان، یعنی قبل از سلام، نسبت به دعا بعد از سلام بیشتر و برای دعا کننده نافع‌تر می‌باشد. اینچنین است که عموم دعاهای رسول الله ﷺ در نماز بوده و از اول تا انتهای نماز ایشان را در بر می‌گرفت، به گونه‌ای که در استفتاح و رکوع و بلند شدن از آن و سجده و بین دو سجده و در تشهد، قبل از سلام، انواع دعا را می‌خواندند. و ابوبکر صدیق را دعایی تعلیم دادند تا آن را در نمازش بخواند و حسن بن علی رضی الله عنه را دعایی تعلیم دادند تا آن را در قنوت نماز وتر بخواند و هرگاه برای قوم یا بر علیه قومی دعا می‌کردند، آن دعا را در نماز پس از رکوع قرار می‌دادند. براین اساس نمازگزار قبل از سلام دادن، درحقیقت در محل مناجات و قرب در پیشگاه الله متعال می‌باشد، از اینرو درخواست وی در این حالت نسبت به زمانیکه از نماز با سلام دادن خارج می‌شود، به اجابت نزدیک‌تر است. از رسول الله ﷺ سوال شد که کدام دعا به اجابت نزدیک‌تر است، فرمودند ^(۱): (جَوْفَ اللَّيْلِ الْآخِرِ، وَدُبْرِ الصَّلَوَاتِ الْمَكْتُوبَاتِ) دعای نیمه‌ی آخر شب، و به دنبال نمازهای فرض.

و دبر الصلاة، جزء آخر نماز می‌باشد همچون عقب حیوان و عقب دیوار که جزئی از

۱- الترمذی فی الدعوات (۳۴۹۹) وحسنه.

خود آن می‌باشد و گاهی مراد از آن، پس از اتمام نماز می‌باشد. که بر این معنا این فرموده‌ی رسول الله ﷺ دلالت دارد^(۱): (تُسَبِّحُونَ، وَتُكَبِّرُونَ، وَتَحْمَدُونَ، دُبْرَ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً) پس از هر نماز ۳۳ بار سبحان الله، الله اکبر و الحمد لله بگویند. که در اینجا مراد از دبر و عقب نماز، پس از فراغ از نماز می‌باشد. و این نظیر انقضاء اجل تعیین شده می‌باشد. بنابراین گاهی مراد از لفظ «دبر» زمانی است که نماز گزار از نماز فارغ می‌گردد و گاهی مراد از آن انتهای نماز می‌باشد.

خاتمه نماز، سلام دادن:

پس از این نماز با سلام، که به عنوان تحلیل برای نماز قرار گرفته، خاتمه می‌یابد و نماز گزار با آن از نماز خارج می‌شود، همانطور که با تحلیل حج (تراشیدن سر) از حج خارج می‌شود و مناسک آن را به پایان می‌رساند. و در واقع این تحلیل دعای سلامتی - که اصل خیر و اساس آن می‌باشد - از جانب امام بر کسانی که پشت سر وی هستند، می‌باشد. از اینرو برای کسانی که در پشت سر امام قرار دارند، مشروع شده که از نماز با تحلیلی همچون تحلیل امام خارج شوند، که در آن دعایی برای امام و سایر نماز گزاران همراه وی می‌باشد. و این سلام برای هر نماز گزار، گرچه به تنهایی نماز گزار، مشروع گردیده است. و از این تحلیل، تحلیل نیکوتری برای نماز نیست همانطور که برای تحریم نماز، تحریمی نیکوتر و زیباتر از تکبیر نیست. از اینرو تحریم نماز، اظهار بزرگواری الله متعال می‌باشد که اثبات کننده‌ی جمیع کمال برای الله متعال و تنزیه حق از هر عیب و نقص و منفرد بودن حق سبحانه و تعالی در آن و تعظیم و تجلیل الله متعال می‌باشد. پس تکبیر متضمن تفصیل افعال و اقوال و احوال و هیئات نماز می‌باشد. از اینرو از اول تا آخر نماز تفصیل مضمون «الله اکبر» می‌باشد. و چه تحریمی نیکوتر از این تحریم که متضمن اخلاص و توحید است، می‌باشد؟

۱- البخاری فی الأذان (۸۴۳) و مسلم فی المساجد (۵۹۵).

و این تحلیل از جانب نمازگزار متضمن احسان به برادران مومنش می‌باشد. بنابراین نماز با اخلاص شروع شده و با احسان نیز خاتمه یافت.

رد بر ادله‌ی قائلین به مخفف گزاردن نماز:

قائلین به تکمیل نماز می‌گویند: نماز بر این طریق و ترتیب وضع شده است؛ به گونه‌ای که ممکن نیست، آنچه را که از مقاصد نماز ذکر کردیم، با وجودیکه تنها جزئی از قدر و منزلت و حقیقت نماز بود، حاصل شود مگر با اتمام و اکمال و به آرامی و بدون شتاب گزاردن آن، همانطور که رسول الله ﷺ انجام دادند. و محال است آنچه که ذکر کردیم با نمازی عجولانه و با شتاب و مخفف، که از شهوت امام و مامومین برخاسته، حاصل گردد. و هرکس بخواهد این نماز را بگزارد، چاره‌ای جز طولانی کردن آن ندارد. و نمازی که در آن حرج و مشقت باشد، همچون نماز مسافر و معذور، از آن استثنا می‌باشد.

اما استدلالتان به احادیثی که امر به ایجاز و اختصار می‌کند: برآستی که بیان کردیم که درحقیقت، اختصار آنچه‌ی است که رسول الله ﷺ آن را انجام دادند و تا زمانیکه فوت شدند، بر آن مداومت کردند و این عمل رسول الله ﷺ می‌باشد که بیانگر اختصار است، و تعریف اختصار به غیر آن، جایز نیست.

اما اینکه رسول الله ﷺ در نماز صبح، معوذتین را تلاوت کردند، تنها در سفر بوده، همانطور که در حدیث بدان تصریح شده است. و برآستی که برای مسافر مباح و یا واجب گشته که نماز را به سبب مشقت سفر، قصر کند و برای وی تخفیف در ارکان نماز مباح گشته است. پس چرا به قرائت و تلاوت رسول الله ﷺ در حَضَر که در نماز صبح صد آیه می‌خواندند، عمل نمی‌کنید؟

اما اینکه رسول الله ﷺ در نماز صبح سوره‌ی تکویر را تلاوت کردند، اگر در سفر بوده که برای شما دلیلی در آن نیست و اگر در حضر بوده، کسی که این مساله را از رسول الله ﷺ روایت کرده، همان کسی است که روایت کرده که آنحضرت ﷺ در نماز صبح

شصت تا صد آیه را تلاوت می کردند. و روایت کرده که در نماز صبح سوره ی «ق» و مانند آن را قرائت می کردند. و گاهی که رسول الله ﷺ به نماز می ایستادند و اراده ی طولانی کردن آن را داشتند، اگر عارضه ای همچون گریه ی کودک و مانند آن پیش می آمد، در نماز تخفیف قائل می شدند. (و چه بسا که تلاوت سوره ی تکویر بدین سبب بوده است). اما حدیثی که بدین اشاره دارد که رسول الله ﷺ در رکوع و سجده سه بار تسبیح می گفتند، ثابت نمی باشد، و بلکه احادیث صحیح بر خلاف آن می باشد و السعدی که راوی حدیث می باشد، مجهول بوده و حال وی شناخته نشده است. و براستی که انس رضی الله عنه گفت: عمر بن عبدالعزیز شبیه ترین مردم در نماز به رسول الله ﷺ بود درحالیکه مقدار رکوع و سجده اش، حدود ده تسبیح بود. و اگر روایت سعدی از پدر یا عمویش ثابت شود، انس رضی الله عنه در این موضوع از وی داناتر می باشد. و براستی که علم کسی که ده سال همراه رسول الله ﷺ بوده کجا و علم کسی که جز یک یا چند نماز همراه رسول الله ﷺ بوده، کجا؟

و براستی که عموی این سعدی یا پدرش از جمله ی مشاهیر صحابه نبوده که مداومت و ملازمت وی با رسول الله ﷺ همچون ملازمت انس و براء بن عازب و ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر و زید بن ثابت رضی الله عنه و غیر این ها از صحابه که صفت نماز رسول الله ﷺ و اندازه ی آن را ذکر کرده اند، باشد. و چگونه رسول الله ﷺ بعد از رکوع به گونه ای می ایستادند که گمان می شد، فراموش کردند که به سجده بروند، درحالیکه در رکوع سه تسبیح می گفتند؟! که در این حالت قیام پس از رکوع را چندین برابر رکوع و همچنین نشستن بین دو سجده را چندین برابر سجده قرار می دادند به گونه ای که گمان می شد که به اشتباه افتاده اند. درحالیکه شکی نیست که رکوع و سجده ی رسول الله ﷺ متناسب با قیام آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از رکوع و نشستن بین دو سجده شان متناسب با سجده بوده است، تا اینکه شما اطالهی این دو رکن را مکروه دانسته و عده ای از شما غلو کرده و نماز را با طولانی کردن رکوع و سجده باطل می دانند در حالیکه براء بن عازب رضی الله عنه شاهد تناسب

رکوع و سجده‌ی رسول الله ﷺ با قیام شان بوده است و در اینصورت محال است که مقدار آن به اندازه سه تسبیح بوده باشد و شاید که یک دفعه آن را به سبب عارضه‌ای، خفیف گزاردند و همان را عموی سعدی یا پدرش دیده و از آن خبر داده است.

و رسول الله ﷺ اینگونه حکم کردند که طول نماز انسان از فهم و فقه او می‌باشد و این حکم سزاوارتر از آنست که به قلت فهم و فقه تخفیف دهنده‌ی نماز حکم شود. و حکم رسول الله ﷺ همان حکم حق است و آنچه که مخالف با آن باشد، حکمی باطل و جائز می‌باشد. مسلم در صحیحش^(۱) از عمار بن یاسر^(رضی الله عنه) روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: (إِنَّ طُولَ صَلَاةِ الرَّجُلِ، وَقِصَرَ خُطْبَتِهِ، مِثْنَةٌ مِنْ فِقْهِهِ، فَأَطِيلُوا الصَّلَاةَ، وَأَقْصُرُوا الْخُطْبَةَ) براستی که طول نماز انسان و کوتاه کردن خطبه، نشانه و علامت فقه وی می‌باشد، پس نماز را طولانی بگذارید و خطبه را کوتاه کنید.

و در نزد دزدان نماز، عجله کردن در آن از علامات فقه می‌باشد و در نزد آن‌ها هرگاه شخصی از ارکان و سجده و رکوع نماز دزدی کند، این دزدی وی علامت برتری و فقه وی می‌باشد. و در صحیح ابن حبان و سنن نسائی^(۲) از عبدالله بن ابی اوفی روایت است که گفت: رسول الله ﷺ بسیار ذکر می‌کردند و به ندرت پیش می‌آمد که کلامی بگویند که در آن فایده‌ای نباشد و نماز را طولانی می‌گزاردند و خطبه را کوتاه می‌کردند و از اینکه که در کنار زنی ضعیف یا مسکینی راه رفته و نیازش را برطرف کند، تکبر نمی‌ورزیدند.

لذا این عمل رسول الله ﷺ، و آنهم کلام ایشان در مورد نمازی همچون جمعه که مردم برای آن گردهم می‌آیند، می‌باشد و رسول الله ﷺ در نماز جمعه، سوره‌ی منافقون را به طور کامل تلاوت می‌کردند^(۳). و هرگز حتی در یک جمعه هم به سه آیه آخر این دو

۱- مسلم في الخطبة (۸۶۹).

۲- ابن حبان (۶۴۲۳) (۶۴۲۴) والنسائي في الجمعة (۱۴۱۴).

۳- كما في صحيح مسلم في الجمعة (۸۷۷).

سوره اکتفا نکردند. درحالیکه بسیاری از مردم سنن ایشان را تعطیل کرده و به آیات آخر این دو سوره اکتفا کرده و هرگز آن‌ها را به طور کامل تلاوت نمی‌کنند.

همچنین رسول الله ﷺ در نماز صبح روز جمعه، سوره‌ی ﴿الْم ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ﴾ یا سجده و ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ﴾ را به طور کامل در دو رکعت تلاوت می‌کردند. با وجودیکه قرائت آنحضرت همراه با آرامش و تانی بود^(۱). که بسیاری از ائمه جماعات این کیفیت را تعطیل کرده و بر یکی از دو سوره در هر رکعت کفایت می‌کنند. و بسیاری هم که هر دو سوره را در دو رکعت تلاوت می‌کنند، با سرعت می‌خوانند درحالیکه اینگونه خواندن، بر امام مکروه است. و درحقیقت همه‌ی این‌ها فرار از روش رسول الله ﷺ می‌باشد. به گونه‌ای که اگر حدیث صحیحی مخالف با آنچه که نسبت بدان الفت گرفته و عادت کرده‌اند، برایشان آورده شود، می‌گویند: این حدیث منسوخ و یا خلاف اجماع است. و ملاک و معیار و میزان در نسخ و یا مخالف بودن با اجماع، نزد آن‌ها مخالفت با اقوالشان می‌باشد. درحالیکه اگر احادیثی که بر تطویل و طولانی گزاردن نماز دلالت دارد، منسوخ باشند، قطعاً اصحاب رسول الله ﷺ بدان آگاه‌تر و داناتر بودند و بر کسی که به این احادیث عمل نمی‌کرد، بدان احادیث احتجاج نمی‌کردند و داناترین امت که خلفای راشدین می‌باشند، بدان عمل نمی‌کردند.

ازاینرو این صدیق امت و شیخ اسلام ﷺ است که نماز صبح را در حالی می‌گزارد که در آن سوره‌ی بقره را از اول تا آخر تلاوت می‌کند، با وجودیکه پشت سر وی، کهن سال و کوچک و نیازمند، می‌باشد، که به ایشان پس از نماز گفتند: نزدیک بود خورشید طلوع کند. پس فرمود: اگر خورشید طلوع می‌کرد، ما را غافل نمی‌یافت^(۲). و منهج و روش خلیفه‌ی راشد، عمر بن خطاب ﷺ در این مورد نیز گذشت که در نماز صبح سوره‌ی نحل

۱- البخاری (۸۹۱) و مسلم (۸۸۰) کلاهما فی الجمعة.

۲- قراءۃ الصدیق رضی الله عنه للبقرة أخرجهما مالک / ۱ / ۸۲.

یا یوسف یا هود یا یونس یا بنی اسرائیل و مانند آنها از سوره‌های دیگر را تلاوت می‌کردند^(۱). و حدیث عبدالله بن عمر^{رضی الله عنه} گذشت که رسول الله^{صلی الله علیه و آله} به تخفیف و کوتاه گزاردن نماز امر می‌کردند، درحالیکه بر ما با سوره‌ی صافات امامت می‌دانند.

بنابراین آنچه‌ا که رسول الله^{صلی الله علیه و آله} انجام می‌دانند درحقیقت همان چیزی بود که بدان امر کردند. و حکایت ذکر و دعایی که رسول الله^{صلی الله علیه و آله} در رکن اعتدال پس از رکوع می‌گفتند، گذشت؛ به گونه‌ای که آنچه‌ان آن را طولانی می‌کردند که مامومین گمان می‌کردند، آنحضرت^{صلی الله علیه و آله} به اشتباه افتاده است. همچنین حدیث ابوسعید^{رضی الله عنه} درباب نماز ظهر رسول الله^{صلی الله علیه و آله} گذشت که کیفیت آن به گونه‌ای بود که اگر کسی برای رفع حاجت به بقیع می‌رفت و پس از آن نزد اهلش رفته و وضو می‌گرفت و به مسجد می‌آمد، رسول الله^{صلی الله علیه و آله} را در رکعت اول نماز می‌یافت.

پروردگارا، چقدر عجیب است کسی که اقتدا به رسول الله^{صلی الله علیه و آله} را در این مساله حرام و یا مکروه می‌داند.

و ما می‌گوییم: هرگز اینگونه نیست، سوگند به کسی که محمد را به حق فرستاده است، اقتدا به رسول الله^{صلی الله علیه و آله} دراین مساله مورد رضایت الله متعال می‌باشد گرچه آن را ترک کند، کسی که آن را ترک می‌کند.

اما حدیث سعید بن عبدالرحمن بن ابی العمیاء و وارد شدن سهیل بن ابی امامه بر انس بن مالک که وی نمازی کوتاه، همچون نماز مسافرگزارده و پس از آن فرمود: براستی که این نماز همچون نماز رسول الله^{صلی الله علیه و آله} بود. در این حدیث ابن ابی العمیاء متفرد می‌باشد و این در حالی است که وی شبهه مجهول است و همه‌ی احادیث صحیحی که از انس^{رضی الله عنه} روایت شده بر خلاف آن می‌باشد. لذا چگونه ممکن است که انس این کلام را گفته باشد در حالیکه وی می‌گوید: شبیه‌ترین کسی را که در نماز به رسول الله^{صلی الله علیه و آله} دیده

است، عمر بن عبدالعزیز بوده که حدود ده تسبیح در رکوع و سجده می‌گفت؟! و خود نیز از کسانی است که قیامش پس از رکوع به گونه‌ای بود که دیگران گمان می‌کردند که وی دچار فراموشی شده و در بین دو سجده نیز اینچنین عمل می‌کرد؛ و می‌گفت: از اینکه نماز رسول الله ﷺ را بر شما بگذارم، دریغ نمی‌ورزم و بر ضایع کردن نماز توسط مردم، گریه می‌کرد.

و آنچه از احادیث صریح و صحیح که گذشت در رد حدیث ابی العمیاء، کفایت می‌کند که نه در سند آن‌ها و نه در دلالتشان شبهه‌ای نیست. و در صورتی هم که حدیث ابی العمیاء صحیح باشد - در حالی که از صحت به دور است - واجب است که بر این حمل شود که آن نماز رسول الله ﷺ، سنت راتبه بوده است، همچون سنت صبح و مغرب و عشاء و تحیت المسجد و امثال این‌ها، نه اینکه این همان نمازی بوده که رسول الله ﷺ دائما آن را بر اصحاب می‌گزاردند. و این همان تاویلی است که بطلان آن را از بین برده و سایر احادیث صحیح صریح، آن را بدین معنا بر می‌گرداند. زیرا هیچ شکی نیست که رسول الله ﷺ سنت صبح را کوتاه می‌گزاردند، حتی که ام المومنین عایشه رضی الله عنها با خود می‌گفتند^(۱): آیا رسول الله در نماز ام القرآن را تلاوت کردند؟ و رسول الله ﷺ نماز را در سفر نیز کوتاه می‌کردند، حتی که گاهی در نماز صبح، معوذتین را تلاوت می‌کردند و هرگاه صدای گریه بچه‌ای را می‌شنیدند نیز نماز را کوتاه می‌کردند.

از اینرو سنت آنست که هر جا رسول الله ﷺ نماز را کوتاه گزاردند، آنجا تخفیف و خلاصه گزاردن نماز سنت است و هر جا که نماز را طولانی گزاردند، آنجا تطویل و طولانی گزاردن نماز سنت می‌باشد و در اغلب اوقات، متوسط گزاردن نماز سنت می‌باشد. بنابراین آنچه که انس آن را انکار کرد، شدت عملی است که شخص با وجود نیاز به خفیف گزاردن نماز، بر خودش سخت گرفته و نماز را کوتاه نمی‌گرداند، که هیچ

۱- البخاری فی التهجید (۱۱۶۵) و مسلم فی صلاة المسافرین (۷۲۴).

شکی نیست که چنین عملی خلاف سنت و روش رسول الله ﷺ می‌باشد. اما حدیث معاذ ﷺ و اینکه رسول الله ﷺ به وی فرمودند: (يَا مُعَاذُ، أَفْتَانُ أَنْتَ؟) که دزدان جز به این قسمت از حدیث چنگ نزده و در اول و آخر حدیث تامل نکرده‌اند. پس قصه‌ی معاذ ﷺ را گوش کن: از جابر بن عبدالله ﷺ روایت است که گفت^(۱): مردی با دو شتر آبکش درحالی که شب فرارسیده بود، آمده و معاذ ﷺ را درحالی یافت که نماز عشاء را می‌گزارد. وی شترش را خوابانده و به سوی معاذ ﷺ رفت. معاذ ﷺ سوره‌ی بقره یا نساء را تلاوت می‌کرد که آن مرد نمازش را کوتاه گزارد و رفت و چون آگاه شد که معاذ ﷺ از وی بدگویی کرده، نزد رسول الله ﷺ آمده و از وی شکایت کرد. که رسول الله ﷺ فرمودند: (يَا مُعَاذُ، أَفْتَانُ أَنْتَ؟) او (أَفَاتِنُ) ای معاذ مردم را به فتنه می‌افکنی یا اینکه فرمودند: فتنه می‌انگیزی. و سه بار این سخن را تکرار کردند و سپس فرمودند: (فَلَوْلَا صَلَّيْتَ بِسَبِّحِ اسْمِ رَبِّكَ، وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، فَإِنَّهُ يُصَلِّي وَرَأَىكَ الْكَبِيرُ وَالضَّعِيفُ وَذُو الْحَاجَةِ) پس چرا سوره‌های ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ﴾، ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾، ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ را در نماز نخواندی. برآستی که در عقب تو پیرمرد و ضعیف و نیازمند نماز می‌گزارد.

و در مسند امام احمد^(۲) از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: معاذ بن جبل ﷺ قومه‌اش را امامت می‌داد. حرام درحالی که قصد آب دادن نخلش را داشت، به مسجد داخل شد تا همراه دیگران نماز بخواند. وقتی که دید معاذ، نماز را طولانی کرد، نمازش را کوتاه گزارد و به نخلش ملحق شد تا آن را آبیاری کند. وقتیکه معاذ ﷺ نماز را به پایان رساند،

۱- البخاری (۷۰۵) و مسلم (۴۶۵).

۲- المسند (۱۲۲۴۷) والبخاری (۴۸۱) من كشف الاستار وقال الهيثمي في مجمع الزوائد ۲/ ۷۱: ورجال أحمد رجال الصحيح وعراه الحافظ بن حجر في الإصابة عمد ترجمه حرام - حيث ضبطت الاسم منه ومن مصادرہ السابقة - إلى النسائي وأبو يعلى وابن السكن وصححه.

این مساله برای وی ذکر شد که فرمود: براستی که وی منافق است، آیا نماز را به سبب آبیاری نخلش رها می‌کند؟ انس می‌گوید: پس حرام نزد رسول الله ﷺ آمد در حالیکه معاذ ﷺ نزد ایشان بود و گفت: ای پیامبر خدا، من اراده‌ی آبیاری نخلم را داشتم که وارد مسجد شدم تا همراه مردم نماز بگذارم. وقتی که معاذ نماز را طولانی کرد، نمازم را کوتاه گزاردم و به نخلم پیوستم که وی گمان کرده که من منافق هستم. سپس رسول الله ﷺ به معاذ ﷺ روی آورده و فرمودند: (أَفْتَانُ أَنْتَ، أَفْتَانُ أَنْتَ، لَا تُطَوِّلُ بِهِمْ، اقْرَأْ: بِسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَنُحُوهِمَا) مردم را در فتنه می‌افکنی، مردم را در فتنه می‌افکنی، نماز را بر آن‌ها طولانی مکن، در نماز سوره‌های ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^(۱)، ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ و امثال آن‌ها را بخوان.

و از معاذ بن رفاعه انصاری از سلیم - مردی از بنی سلمه - روایت است^(۱) که وی نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله، معاذ بن جبل ﷺ بعد از اینکه ما می‌خواستیم نزد ما آمده و در حالیکه ما در روز مشغول کارهایمان هستیم، برای نماز ندا می‌دهد که به سویش خارج می‌شویم و نماز را بر ما طولانی می‌گزارد. پس رسول الله ﷺ فرمودند: (يَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، لَا تَكُنْ فِتَانًا، إِمَّا أَنْ تُصَلِّيَ مَعِي، وَإِمَّا أَنْ تُحَقِّقَ عَلَيَّ قَوْمِكَ) ای معاذ از جمله بیزارکنندگان مباش. یا همراه من نماز بگذار و یا نماز را بر قومت کوتاه بگذار. سپس فرمودند: (يَا سُلَيْمُ، مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ؟) ای سلیم، چه مقدار از قرآن همراه توست؟ گفت: براستی که از الله متعال بهشت را می‌طلبم و از آتش جهنم به او پناه می‌برم. به خدا سوگند، از زمزمه‌ی شما و معاذ و آنچه که با آن الله متعال را در نمازمی خوانید، چیزی نمی‌دانم و توانایی مناجاتی همچون مناجات شما و معاذ را ندارم. پس رسول الله ﷺ فرمودند: (وَهَلْ تَصِيرُ دُنْدَتِي، وَدُنْدَتُهُ مُعَاذٍ إِلَّا أَنْ نَسَّأَلَ اللَّهُ الْجَنَّةَ، وَنَعُوذَ بِهِ

۱- المسند (۲۰۶۹۹) وقال الهيثمي في مجمع الزوائد ۲/ ۷۱-۷۲: رواه أحمد، ومعاذ بن رفاعة لم يدرك الرجل الذي من بني سلمة لأنه استشهد بأحد ومعاذ تابعي. والله أعلم. وأبو داود (۷۹۲) (۷۹۳) وابن ماجه (۹۱۰) (۳۸۴۷).

مِنْ النَّارِ) آیا زمزمه من و معاذ را جز این می‌دانی که ما هم از الله متعال بهشت را می‌خواهیم و از آتش جهنم به او پناه می‌جوئیم.

اگر در جواب گفته شود: امام احمد از بریده روایت کرده که گفت^(۱): معاذ بن جبل رضی الله عنه نماز عشاء را بر یارانش درحالی می‌خواند که در آن **﴿أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾** را تلاوت می‌کرد. شخصی قبل از اینکه معاذ رضی الله عنه از نماز فارغ شود، برخاسته و نماز گزارد و رفت و این مساله موجب شد تا معاذ رضی الله عنه سخن تندی در مورد وی بگوید. آن شخص برای عذر خواهی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و گفت: من در نخلستانم کار می‌کنم و بر آب آن می‌ترسم. پس رسول الله صلی الله علیه و آله به معاذ رضی الله عنه فرمودند: **(صَلِّ بِـِ ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ وَخَوَّاهَا مِنَ السُّورِ)** با تلاوت سورهی **﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾** و مانند آن از دیگر سوره‌ها نماز بگزار.

این اعتراض اینگونه جواب داده شده: که قصه‌ی معاذ رضی الله عنه تکرار شده و در واقع یک قصه می‌باشد و این جواب در نهایت دوری از صواب می‌باشد. چرا که معاذ رضی الله عنه بسیار فقیه‌تر از آن بود که رسول الله صلی الله علیه و آله وی را از چیزی نهی کند و باز وی بدان عمل، بازگردد. بهتر از این جواب آن بود که بگویند: وی در رکعت اول سورهی «البقره» و در رکعت دوم سورهی **﴿أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾** را خوانده است و کسانی که همراه وی در رکعت اول بودند، گفتند که در نماز سورهی بقره را خوانده است و برخی که قرائت وی را در رکعت دوم شنیدند، گفتند: که وی سورهی **﴿أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾** را تلاوت کرده است. آنچه که در صحیحین آمده، آنست که وی در نماز سورهی بقره را تلاوت کرده است و برخی از راویان شک کرده و گفته‌اند که سورهی بقره و نساء را تلاوت کرده است و قصه‌ی قرائت **﴿أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾** توسط معاذ رضی الله عنه در صحیحین ذکر نشده و آنچه که در صحیح آمده است، نسبت بدان سزاوارتر می‌باشد و برآستی که جابر رضی الله عنه حدیث را حفظ کرده و گفته است: معاذ رضی الله عنه همراه رسول الله صلی الله علیه و آله نماز عشاء را می‌گزارد و سپس به سوی قومش آمده و

۱- المسند (۲۳۰۰۸) وقال الهیثمی فی مجمع الزوائد ۲/۱۱۹: رواه أحمد ورجاله رجال الصحیح.

بر آن‌ها امامت می‌داد و سوره‌ی بقره را آغاز می‌کرد و قصه را ذکر می‌کند. و این جابر رضی الله عنه است که خبر داده که معاذ رضی الله عنه یک بار این عمل را انجام داده است و سوره‌ی بقره را خوانده است و شکی در آن ندارد. و بر صحت این حدیث که صحیحین نیز آن را تخریج کرده‌اند، اتفاق می‌باشد. والله اعلم.

تعمق و شدت عملی که از آن نهی شده است:

بنابراین واضح گردید که تعمق و زیاده روی و شدت عملی که رسول الله ﷺ از آن نهی کردند، همان بوده که با روش آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب گرامی ایشان و آنچه که آن‌ها بر آن بودند، مخالف بوده است. و نشان می‌دهد که موافقت با رسول الله ﷺ و خلفای راشدین رضی الله عنهم پس از ایشان، در عملکردی که داشتند، محض متابعت و پیروی می‌باشد، گرچه نسبت بدان اباورزیده و جهل داشته باشد، هرآنکه جهل داشته باشد.

از اینرو تعمق و زیاده روی و افراط عبارت است از مخالفت با آنچه که رسول الله ﷺ با آن آمده و تجاوز و غلو کردن در آن؛ که در مقابلش ضایع کردن و تفریط در آن و کوتاه سازی و کاستن از آن می‌باشد؛ که در واقع هردو خطا و گمراهی و ضلالت و انحراف از راه مستقیم و منهج و راه و روش استوار و پایدار می‌باشد. و دین الله متعال بین غلو کننده‌ی در آن و ترک کننده و گریزان از آن می‌باشد.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید^(۱): بهترین مردم کسانی‌اند که بر اسلوب و روش میانه باشند، چرا که غلو کننده به سوی آن‌ها باز می‌گردد و آنکه از پس می‌رود و دنباله رو می‌باشد بدانها ملحق می‌گردد.

ابن عایشه می‌گوید: هیچ امری نیست که الله متعال بدان امر کند مگر اینکه شیطان در آن به دو صورت وسوسه می‌کند، یا به سوی غلو کردن آن و یا به سوی تقصیر و کوتاهی و کاستن از آن می‌خواند. و برخی از سلف می‌گویند: دین الله متعال بین غلو کننده‌ی در

۱- مصنف ابن ابی شیبة (۳۴۴۹۸).

آن و ترک کننده و گریزان از آن می‌باشد. براستی که الله متعال در مواضع بسیاری از کتابش، اهل وسط و میانه را که در بین این دو گروه منحرف می‌باشند، مورد مدح قرار داده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷] و کسانی که به هنگام خرج کردن (مال برای خود و خانواده) نه زیاده روی می‌کنند و نه سختگیری، و بلکه در میان این دو (یعنی اسراف و بخل، حد) میانه روی و اعتدال را رعایت می‌کنند. و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ [الإسراء: ۲۹] دست خود را بر گردن خویش بسته مدار (و از کمک به دیگران خودداری مکن و بخیل مباش)، و آن را فوق العاده گشاده مساز (و بذل و بخشش بی حساب مکن و اسراف موز، بدان گونه) که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت (این و آن) قرار گیری و لخت و غمناک گردی. و می‌فرماید: ﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۶] حق خویشاوند را (از قبیل: صله رحم و نیکوئی و مودت و محبت)، و حق مستمند و وامانده در راه را (از قبیل: زکات و صدقه و احسان)، پرداز، و به هیچ وجه زیاده روی مکن.

بنابراین منع خویشاوند و مستمند و در راه مانده از حقشان انحرافی است که به سوی بخل ورزیدن، و تبذیر و اسراف در حق آن‌ها انحرافی در بذل و بخشش بدانها می‌باشد؛ درحالی‌که رضایت الله متعال در میان این دو قرار دارد. براین اساس است که این امت، میانه روترین امت‌ها قرار گرفته است و قبله‌ی آن وسط‌ترین قبله‌ها در میان دو قبله‌ی منحرف می‌باشد. و آنچه که وسط است از طرفین مورد حمایت قرار می‌گیرد، اما آنچه که در اطراف است، بیشتر در معرض نفوذ می‌باشد، همانطور که شاعر می‌گوید: او در وسط حمایت شده بود تا اینکه حوادث وی را در بر گرفت و او که در وسط بود همچون اطراف گردید.

اما در مورد این کلامشان که: محبت صحابه نسبت به رسول الله ﷺ و صوت و قرائت

ایشان، آنان را و می‌داشت تا در برابر اطالهی نماز توسط رسول الله ﷺ شکیبایی و بردباری کنند، به گونه‌ای که هیچ مشقتی را احساس نمی‌کردند.

باید گفت: سوگند به الله متعال که حالت صحابه نسبت به رسول الله ﷺ اینگونه بوده است و بلکه حب ایشان نسبت به رسول الله ﷺ، آن‌ها را و می‌داشت که جان و مال خود را در پیشگاه او تقدیم کنند. و با جان خود از جان مبارک ایشان حفاظت کنند و بر این اساس بود که در جلوی ایشان به سوی مرگ پیش می‌رفتند و جانشان را در راه رضای محبوب تقدیم می‌کردند. و به الله سوگند این شان و منزلت کسانی است که پس از رسول الله ﷺ تا روز قیامت از آنحضرت ﷺ پیروی می‌کنند به گونه‌ای که در راه متابعت از سنت‌های گوهر بارش به ملامت هیچ ملامت کننده‌ای توجه نمی‌کنند و سرزنش سرزنش کنندگان، آن‌ها را از عمل به سنت هایش باز نمی‌دارد. بنابراین در متابعت و پیروی و سیر کردن در مسیر حق با روش و هدایت رسول الله ﷺ، ملامت هر ملامت کننده‌ای و طعن هر طعنه زننده‌ای و دشمنی هر جاهلی را به دوش می‌کشند. و کسانی که در برابر سنت مبارک و اطهرش به آراء افراد راضی شده و بدان تمسک بسته و از آن روی نمی‌گردانند و نصوص کتاب و سنت را بدان عرضه می‌کنند - پادشاه را به سپاه عرضه می‌کنند - در واقع آنچه که از قرآن و سنت موافق با آراء افراد بود، قبول کرده و آنچه که مخالف با آن‌ها باشد، با انواع تاویل و با ملاطفت و آرامی رد می‌کنند، بدین گونه که یک بار می‌گویند: عمل به ظاهر این نص متروک می‌باشد و باری می‌گویند: کسی را که بدان قائل باشد، نمی‌شناسند و بار دیگر می‌گویند: آن منسوخ است و گاهی می‌گویند: کسانی که از آن‌ها اتباع می‌کنیم، نسبت به ما در این موضوع، داناتر و آگاه‌تر می‌باشند. و بدین وسیله (به گمانش) در نزد وی دلیل صحیحی در آنچه که با آن مخالفت کرده که اقتضای مخالفت را دارد، می‌باشد.

از اینرو پیروان رسول الله ﷺ در مجاهده‌ی با این فرق، همیشه در میدان حاضر بوده و پیرامون پیروی کردن از سنت‌های گهربار آنحضرت ﷺ حرکت کرده، و گرچه شخصیت

بزرگوار ایشان از جلوی چشمانشان غایب بوده، درحقیقت با چشمانشان هدایت مستقیمی را که رسول الله ﷺ بر آن بودند، مشاهده کردند.

سیاق نماز رسول الله ﷺ:

پس از این سیاق نماز رسول الله ﷺ را به گونه‌ای که گویا به چشم مشاهده می‌کنی، از ابتدای روی آوردن به قبله و گفتن تکبیر تا سلام دادن آنحضرت ﷺ از نماز، را بیان می‌کنیم. پس از آن هرآنچه را که می‌خواهی برای خود اختیار کن:

قیام و قرائت رسول الله ﷺ در نماز:

هرگاه رسول الله ﷺ برای نماز برمی‌خاست، رو به قبله کرده و در جایگاه نمازشان ایستاده و سپس دستان مبارک را تا برابر نرمة گوشه‌هایشان بلند می‌کردند^(۱). درحالی‌که انگشتان رو به قبله و باز بودند و در این حالت «الله اکبر» می‌گفتند. و قبل از گفتن تکبیر، هرگز این جملات را تکرار نمی‌کردند که: نیت کردم که چهار رکعت نماز فرض بخوانم، و خالصانه برای الله متعال به قبله روی آوردم و امام هستم. و حتی یک جمله از مجموع این جملات از اول تا آخر نماز رسول الله ﷺ نبوده است. و اصحاب بزرگوار آنحضرت ﷺ، حرکات و سکنات و هیئت نماز رسول الله ﷺ را از ایشان نقل کرده‌اند، حتی که پراکندگی ریش مبارکشان در نماز را ذکر کرده‌اند و حتی اینکه یک بار رسول الله ﷺ در نماز نوه دخترش (زینب) را حمل کردند، را نقل کرده و آن را رها نکردند، با این وجود چگونه ممکن است که همه‌ی آنها اتفاق کرده و این (نیت زبانی) را ترک کرده باشند که در واقع شعار ورود به نماز می‌باشد؟

۱- هذا لفظ مسلم في الصلاة (۳۹۱).

به خدا سوگند، اگر چیزی از این اقوال از رسول الله ﷺ ثابت می‌بود، قطعاً اولین کسانی که به حضرتش ﷺ اقتدا می‌کردند و به عمل بدان مبادرت می‌ورزید، ما بودیم. پس از گفتن تکبیر، دست چپ را با دست راست گرفته و آن را در بالای مفصل دست چپ قرار داده و دست‌ها را بر روی سینه^(۱) قرار می‌دادند و سپس این دعا را می‌خواندند^(۲): (اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ، كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنْقَى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالطَّلْحِ وَالْبَرَدِ) پروردگارا، میان من و گناهانم فاصله ببنداز همانطور که میان مشرق و مغرب فاصله انداختی. پروردگارا، همچنانکه پارچه سفید، از پلیدی و چرک، پاک و صاف می‌گردد، گناهانم را پاک و صاف بگردان. پروردگارا، گناهانم را به وسیله آب، یخ و تگرگ بشوی و پاک گردان.

و گاهی این دعا را می‌خواندند^(۳): (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي، وَنُسُكِي، وَمَحْيَايَ، وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْتَ رَبِّي، وَأَنَا عَبْدُكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي، وَاعْتَرَفْتُ بِذُنُوبِي، فَاعْفُرْ لِي ذُنُوبِي جَمِيعًا، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، وَاهْدِنِي لِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ لَا يَهْدِي لِأَحْسَنِهَا إِلَّا أَنْتَ، وَاصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا لَا يَصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا إِلَّا أَنْتَ، لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ، أَنَا بِكَ وَإِلَيْكَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ) رو به سوی کسی کردم که آفریننده آسمانها و

۱- در مساله طریقه‌ی دست بستن در نماز پیشنهاد این حقیر آنست که به تحقیق سید زکریا حسینی در این باب با عنوان «بررسی شیوه دست گرفتن پیامبر در قیام نماز» رجوع شود که به طور مفصل دلایل روایی مذاهب و اقوال ائمه حدیث در مورد احادیثی که در این باب آمده، به طور جامع بررسی شده است. این منبع در اینترنت قابل دسترسی می‌باشد. (مترجم).

۲- البخاري في الأذان (۷۴۴) ومسلم في المساجد (۵۹۸).

۳- مسلم في صلاة المسافرين (۷۷۱).

راست هدایت می‌کنی^(۱).

سپس (أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) می‌گفتند و گاهی به جای آن می‌گفتند: (أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ مِنْ نَفْخِهِ وَهَمْزِهِ وَنَفْثِهِ) از شیطان رانده شده به الله متعال پناه می‌برم، از کبر و غرور و شعر و سحر و جنون و دیوانگی اش. و گاهی می‌گفتند: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، مِنْ هَمْزِهِ، وَنَفْخِهِ، وَنَفْثِهِ) پروردگارا به تو پناه می‌برم از شر شیطان رانده شده، از جنون و کبر و شعرش^(۲).

پس از این، فاتحه کتاب (سوره‌ی فاتحه) را تلاوت می‌کردند که اگر نماز جهری بود، (همچون مغرب و عشاء و صبح) صحابه قرائت آنحضرت ﷺ را می‌شنیدند درحالی‌که قرائت جهری «بسم الله الرحمن الرحيم» را نمی‌شنیدند. از اینرو پروردگارش دانانتر است که آیا آن را قرائت می‌کردند یا نه؟ و قرائت را آیه به آیه قطع می‌کردند، بدین گونه که پس از تلاوت ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۳) وقف کرده و سپس ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^(۴) را آغاز می‌کردند و دوباره وقف می‌کردند و سپس ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^(۵) را آغاز می‌کردند و به آرامی و ترتیل تلاوت می‌کردند، الرحمن را می‌کشیدند و الرحيم را نیز همچنين. و ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^(۶) را با «الف» می‌خواندند و هرگاه سوره را تمام می‌کردند به جهر، «آمین» گفته و مد آن را می‌کشیدند. و کسانی که پشت سر آن آنحضرت ﷺ نماز می‌گزارند، نیز به جهر آمین می‌گفتند، طوری که مسجد می‌لرزید^(۳).

۱- البته دعاهای دیگری در این باب از رسول الله ﷺ روایت شده که برای اطلاع بیشتر به «صفة صلاة النبي» ص ۹۱ تا ۹۵ رجوع شود.

۲- اسناد این روایات: المسند (۱۱۴۷۳) (۱۶۷۴۰) (۱۶۷۸۴) (۲۲۱۷۹) (۲۵۲۲۷) و أبوداود في الصلاة (۷۶۴) وابن ماجه في إقامة الصلاة (۸۰۷) و صححه الحاكم ۱/ ۲۳۵ وابن خزيمة (۴۶۸) وابن حبان (۷۴۹) والترمذي (۲۴۲) و شعب الإیمان (۱۹۰۴).

۳- أبوداود في الصلاة (۹۳۲) والترمذي في الصلاة (۲۴۸) وحسنه، وابن ماجه في إقامة الصلاة (۸۵۵).

و راوی از آنحضرت ﷺ مختلف روایت کرده است: که آیا رسول الله ﷺ بین فاتحه و قرائت سوره‌ی بعد از آن سکوت می‌کردند و یا اینکه سکوت اندکی پس از کل قرائت در قیام داشتند؟ پس یونس از حسن از سمره روایت کرده که گفت: دو سکوت از رسول الله ﷺ را حفظ کرده ام، سکوتی در هنگام تکبیر گفتن در ابتدای نماز تا شروع قرائت و سکوتی دیگر در هنگام فراغت از قرائت فاتحه و سوره، قبل از رکوع. که ابی بن کعب، سمره را در این مسأله تصدیق کرده و اشعث حمرانی از حسن روایت می‌کند که با یونس موافق می‌باشد و می‌گوید: سکوتی در هنگام استفتاح و سکوتی در هنگام فراغت از کل قرائت در قیام بود^(۱).

قتاده با هر دو مخالفت کرده و از حسن روایت می‌کند که گفت: سمره بن جندب و عمران بن حصین رضی الله عنهما با هم مذاکره می‌کردند که سمره گفت که وی از رسول الله ﷺ دو سکوت را حفظ کرده است، سکوتی پس از تکبیر گفتن و سکوتی به هنگام فراغت از ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^(۷). درحالیکه سمره رضی الله عنه این را از پیامبر ﷺ حفظ کرده بود، عمران آن را بر وی انکار کرد؛ پس نامه‌ای در این مورد به ابی بن کعب رضی الله عنه نوشتند که در پاسخ، ابی بن کعب رضی الله عنه گفت: سمره به درستی حفظ کرده است^(۲).

همچنین قتاده از حسن از سمره روایت می‌کند که گفت: دو سکوت از رسول الله ﷺ حفظ کرده ام، سکوتی به هنگام ورود به نماز و سکوتی به هنگام فراغت از قرائت. سپس گفت که این سکوت پس از قرائت ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^(۷) بود^(۳).

درحقیقت احادیث متفقند که رسول الله ﷺ در نماز تنها دو سکوت داشتند، یکی سکوتی که برای استفتاح بوده و دیگری که در آن اختلاف می‌باشد که قتاده معتقد است

۱- أبوداود في الصلاة (۷۷۷) وابن ماجه في الإقامة (۸۴۵).

۲- أبوداود في الصلاة (۷۷۹) وابن ماجه في الإقامة (۸۴۴).

۳- أبوداود (۷۸۰) والترمذي (۲۵۱) وحسنه، كلاهما في الصلاة.

که آن سکوت پس از قرائت فاتحه بوده و سمره رضی الله عنها با وی مخالفت کرده و با وجودیکه در قولی با وی هم رای است، می‌گوید: سکوتی پس از فراغت از قرائت فاتحه و سوره بوده است که در این مورد یونس و اشعث با وی همراه می‌باشند و همین روایت در بین دو روایت ارجح می‌باشد. والله اعلم.

به طور کلی از رسول الله ﷺ چه با اسناد صحیح و چه ضعیف، نقل نشده که آنحضرت صلی الله علیه و آله پس از قرائت فاتحه سکوت کرده‌اند تا اینکه مامومینی که پشت سر ایشان هستند، فاتحه را بخوانند و در مورد سکوت رسول الله ﷺ در این محل جز این حدیث مختلف فیه روایتی نیست، همانطور که مشاهده کردی. و اگر در این محل رسول الله ﷺ سکوتی طولانی می‌کردند، به گونه‌ای که قرائت فاتحه در آن میسر بود، قطعاً این مساله بر صحابه پوشیده نمی‌ماند، و قطعاً معرفت و دانش صحابه نسبت به رسول الله ﷺ و نقل از ایشان مهمتر از سکوت افتتاح می‌باشد.^(۱)

پس از این رسول الله ﷺ سوره‌ای طولانی و گاهی کوتاه و گاهی سوره‌ای متوسط تلاوت می‌کردند، همانطور که احادیث در این مورد گذشت. و اینگونه نبوده که قرائت سوره‌ای را از وسط و یا آخر آن آغاز کنند، بلکه از ابتدای سوره شروع به تلاوت می‌کردند، که گاهی سوره را تکمیل می‌کردند - که اغلب مواقع اینگونه بوده است - و گاهی مقداری از آن را در رکعت اول و باقی سوره را در رکعت دوم می‌خواندند و هیچ کس از ایشان روایت نکرده که فقط آیه‌ای از یک سوره را تلاوت کرده باشند یا اینکه آخر سوره‌ای را خوانده باشند، مگر در نماز سنت صبح؛ چرا که رسول الله ﷺ سنت صبح را با این دو آیه می‌خواندند: ﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن رَّبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ

۱- می‌گویم (ابن قیم): با این وجود، مذهب أحمد و شافعی و اوزاعی و اسحاق رحمهم الله، سکوت بعد از فاتحه به منظور قرائت آن توسط مامومین می‌باشد.

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾^(۱) [البقرة: ۱۳۶] و ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۱۴۱﴾^(۲) [آل عمران: ۶۴].

و گاهی سوره‌ای را به طور کامل در نماز می‌خواندند، همچون اینکه ام المومنین عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز مغرب سوره‌ی اعراف را تلاوت کردند که آن را در دو رکعت تقسیم کردند. و گاهی سوره‌ای را که در رکعت اول خوانده بودند، آن را در رکعت دوم تکرار می‌کردند، همچون آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله ﴿إِذَا زُلْزِلَتْ﴾ را در هر دو رکعت نماز صبح تلاوت کردند^(۳). و گاهی دو سوره را در یک رکعت تلاوت می‌کردند، ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: شخصی، نزد من آمد و گفت: دیشب، در یک رکعت، همه سوره‌های مفصل (از سوره ق تا آخر قرآن) را تلاوت کردم. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: آیا قرآن را مانند شعر، تند و با عجله خواندی؟ من سوره‌هایی را که شبیه هم هستند و رسول الله صلی الله علیه و آله هر دو تای آنها را، در یک رکعت تلاوت می‌کرد، خوب می‌دانم. سپس، ابن

۱- بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، واسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است، و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای (همه) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچیک از آنان جدائی نمی‌اندازیم (نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضیها را بپذیریم و بعضیها را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می‌دانیم و کتابهایشان را به طور اجمال می‌پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم.

۲- بگو: ای اهل کتاب، بیائید به سوی سخن دادگرانه ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم، بیائید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را، به جای خداوند یگانه، به خدائی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سر بر تابند، بگوئید: گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم.

۳- أبو داود فی الصلاة (۸۱۶).

مسعودی^۱ بیست سوره از سوره‌های مفصل را نام برد و فرمود: هر دو سوره را در یک رکعت بخوان^(۱).

رسول الله ﷺ قرائت را در نماز صبح نسبت به سایر نمازها بلند و طولانی می‌کردند به گونه‌ای که کوتاه‌ترین سوره‌ای که از آنحضرت ﷺ در نماز صبح روایت شده، آنست که در حضر سوره‌ی «ق» و امثال آن را می‌خواندند. و در نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء قرائت را بلند و به جهر می‌خواندند و در سایر نمازها قرائتشان سری و نهانی بود. که گاهی در قرائت سری، آیه‌ای را به گوش صحابه می‌رساندند و در نماز صبح روز جمعه سوره‌ی ﴿الْم ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ﴾ و ﴿هَلْ أَتَى﴾ را به طور کامل تلاوت می‌کردند و به یکی از این دو سوره و یا مقداری از آن و مقداری از این اکتفا نمی‌کردند و در نماز جمعه سوره‌ی «الجمعة» و «المنافقون» را به طور کامل تلاوت می‌کردند و بر اواخر این دو سوره اکتفا نمی‌کردند و گاهی سوره‌ی «الأعلى» و «الغاشية» را تلاوت می‌کردند. و در نمازهای عید، سوره‌های «ق» و ﴿أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ را به طور کامل تلاوت می‌کردند و فقط به اواخر این دو سوره اکتفا نمی‌کردند. و گاهی در نمازهای سری و خفیه، سوره‌ای را می‌خواندند که در آن سجده‌ی تلاوت بود، و به سبب آن سجده می‌کردند که مامومین هم همراه ایشان سجده می‌کردند. و در نماز ظهر به اندازه‌ی ﴿الْم ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ﴾ و حدود سی آیه تلاوت می‌کردند و گاهی در آن ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾، ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾

۱- البخاری فی الأذان (۷۷۵) و مسلم فی صلاة المسافرین (۷۷۲). و سوره‌های مفصل بر اساس قول صحیح عبارت است از: سوره‌ی حجرات تا آخر قرآن. بر اساس روایت أبوداود (۱۳۹۶) و سنن کبری بیهقی (۴۶۹۱)، سوره‌هایی را که رسول الله در یک رکعت با هم می‌خواندند عبارتند از: الرحمن و النجم در یک رکعت، اقتربت و الحاقه در یک رکعت، الطور و الذاریات در یک رکعت، اذا وقعت و ن در یک رکعت، معارج و النزاعات در یک رکعت، ویل للمطففین و عبس در یک رکعت، المدثر و المزمّل در یک رکعت، هل اُتی و لا أقسم بیوم القیامه در یک رکعت، عم یتساءلون و المرسلات در یک رکعت، و الدخان و اذا الشمس کورت در یک رکعت بوده است.

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾، ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ و مانند این سوره‌ها را تلاوت می‌کردند. و گاهی سوره‌ی «لقمان» و «الذاریات» را تلاوت می‌کردند. و در رکعت اول به گونه‌ای قیام می‌کردند که دیگر صدای پای هیچ کس شنیده نمی‌شد. (به قدر طولانی بود که همه به نماز می‌رسیدند). و همچنین در هر نمازی رکعت اول را به نسبت رکعت دوم طولانی‌تر می‌گزاردند.

و قرائت رسول الله ﷺ در نماز عصر، در دو رکعت اول، در هر رکعت به اندازه‌ی ۲۵ آیه بود. و گاهی در نماز مغرب سوره‌ی اعراف و گاهی سوره‌ی طور و گاهی مرسلات و گاهی دخان را تلاوت می‌کردند و از آنحضرت ﷺ روایت شده که در نماز مغرب ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را نیز تلاوت کرده‌اند که تنها ابن ماجه^(۱) این حدیث را روایت کرده است. و شاید که یکی از راویان آن، نسبت به قرائت این دو سوره در سنت مغرب، به اشتباه افتاده است، به گونه‌ای که رسول الله ﷺ این دو سوره را در دو رکعت سنت مغرب تلاوت کردند و وی به اشتباه گفته است: این دو سوره را در نماز مغرب تلاوت می‌کردند یا اینکه لفظ [سنة] از نسخه‌ی اصلی، جا افتاده است^(۲). والله اعلم.

و در نماز عشاء سوره‌ی ﴿وَالزُّبُرِ وَاللَّيْلِ وَالزَّيْتُونِ﴾ و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾ را تلاوت می‌کردند و همه‌ی کسانی که به ایشان اقتدا کرده بودند، به سبب سجده‌ی تلاوت با آنحضرت سجده می‌کردند. و در نماز مغرب سوره‌ی ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَلَهَا﴾ و امثال آن از سوره‌های دیگر نیز تلاوت می‌کردند و هرگاه از قرائت فارغ می‌شدند، به منظور بازگشت نفسشان، لحظه‌ای سکوت می‌کردند.

۱- ابن ماجه (۸۳۳).

۲- شیخ آلبانی می‌گوید: حدیث شاذ می‌باشد و محفوظ آنست که رسول الله ﷺ آن دو سوره را در نماز سنت مغرب می‌خواندند. مشکاة (۸۵۰).

رکوع رسول الله ﷺ:

پس از رکن قیام، رسول الله ﷺ دست‌ها را تا نرمة‌ی گوش‌ها به مانند بالا بردن آن‌ها در هنگام استفتاح، بالا می‌بردند^(۱)، که این عمل از آنحضرت ﷺ صحیح می‌باشد. همانطور که تکبیر گفتن برای رکوع از ایشان به طور صحیح وارد شده است، بلکه کسانی که رفع یدین را در این محل، از آنحضرت روایت کرده‌اند، بیشتر از کسانی می‌باشند که از رسول الله تکبیر به هنگام رکوع را روایت کرده‌اند. پس از آن الله اکبر گفته و به رکوع رفته و دست‌ها را بر زانوها گذاشته و آن‌ها را بر زانوها استوار و محکم ساخته و بین انگشتان فاصله می‌انداختند و دو آرنج را از پهلوهایشان دور می‌کردند. پس از آن راست و استوار قرار می‌گرفتند به گونه‌ای که سر مبارک ایشان با کمرشان برابر بود و نه سرشان را را بلند می‌کردند و نه پایین می‌گرفتند. و کمرشان را می‌کشیدند و جمع نمی‌کردند، سپس (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ) می‌گفتند. و از آنحضرت ﷺ روایت شده که (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ) نیز می‌گفتند، ابوداود می‌گوید: می‌ترسم که این زیاده (وَبِحَمْدِهِ) محفوظ نباشد^(۲). و گاهی به قدر ده تسبیح، مکث می‌کردند و گاهی بیشتر و کمتر از این مکث می‌کردند و گاهی می‌گفتند^(۳): (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي) پروردگارا، تو پاک و منزّه‌ی، خدایا تو را ستایش می‌نمایم، الهی، مرا ببخشای. و گاهی می‌گفتند^(۴): (سُبُّوحٌ، قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ) بسیار پاک و منزّه است پروردگار فرشتگان و جبرئیل. و گاهی می‌گفتند^(۵): (اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسَلْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، أَنْتَ رَبِّي،

۱- البخاري في الأذان (۷۳۸) ومسلم في الصلاة (۳۹۰).

۲- أبوداود في الصلاة (۷۸۰) وللزيادة شواهد كما في تلخيص الحبير ۱/ ۲۵۸.

۳- البخاري (۷۹۴).

۴- مسلم (۴۸۷).

۵- النسائي (۱۰۵۱).

خَشَعَ سَمْعِي وَبَصْرِي، وَدَمِي وَلَحْمِي، وَعَظْمِي وَعَصَبِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) پروردگارا برای تو رکوع کردم و بر تو توکل نمودم، تو پروردگار من هستی، گوش و چشم و خون و گوشت و استخوان و پی و رگم برای پروردگار جهانیان خشوع و فروتنی نمودند. و گاهی می‌گفتند^(۱): (سُبْحَانَ ذِي الْجَبْرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ) پاک است پروردگاری که مالک قدرت، فرمانروایی، بزرگی و عظمت است. و رکوع رسول الله ﷺ متناسب با طولانی و مخفف بودن قیام ایشان بود که این مساله در احادیث دیگر بیان گردید.

بلند شدن رسول الله ﷺ از رکوع:

سپس درحالیکه (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می‌گفتند از رکوع بلند شده و دستان مبارک را همچون زمانیکه به رکوع رفتند، بالا می‌بردند و وقتی که در حالت قیام راست و استوار می‌ایستادند، (رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ) و گاهی (رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِلْءُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَمِْلْءُ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ، وَكُنَّا لَكَ عَبْدًا: اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيٍّ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجُدِّ مِنْكَ الْجُدُّ) می‌گفتند^(۲). و گاهی بر آن این دعا را می‌افزودند^(۳): (اللَّهُمَّ طَهِّرْ نِيَّ بِالطَّلَجِ وَالْبَرْدِ، وَالْمَاءِ الْبَارِدِ اللَّهُمَّ طَهِّرْ نِيَّ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْحَطَايَا، كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْوَسْخِ).

و به گونه‌ای این رکن را طولانی می‌گزارند که دیگران گمان می‌کردند که آنحضرت ﷺ به فراموشی و یا به اشتباه افتاده‌اند. و در نماز شب در این محل این ذکر را

۱- أبوداود (۸۷۳).

۲- مسلم في الصلاة (۴۷۷) (۴۷۸).

۳- مسلم في الصلاة (۴۷۶).

می گفتند^(۱): (لِرَبِّي الْحَمْدُ، لِرَبِّي الْحَمْدُ) حمد و ستایش برای پروردگار من است.

به سجده افتادن رسول الله ﷺ در پیشگاه الله متعال:

پس از این تکبیر گفته و به سجده می رفتند و رفع یدین نمی کردند و زانوها را قبل از دستها روی زمین قرار می دادند که وائل بن حجر^(۲) و انس بن مالک^(۳) آن را از ایشان روایت می کنند. و ابن عمر^(۴) از ایشان روایت کرده که رسول الله ﷺ دستها را قبل از زانوها بر زمین می گذاردند^(۴) و با ابوهریره^(۵) مخالفت کرده که در سنن از رسول الله ﷺ روایت می کند که فرمودند^(۵): (إِذَا سَجَدَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَبْرُكُ كَمَا يَبْرُكُ الْبَعِيرُ، وَلِيَضَعَ يَدَيْهِ قَبْلَ رُكْبَتَيْهِ) هرگاه یکی از شما به سجده رفت، چون شتر ننشیند، بلکه باید دستها را قبل از دو زانو بر زمین بگذارد. و مقبری از ابوهریره^(۶) از رسول الله ﷺ روایت می کند که فرمودند^(۶): (إِذَا سَجَدَ أَحَدُكُمْ فليبتدئ برُكْبَتَيْهِ قَبْلَ يَدَيْهِ) هرگاه یکی از شما به سجده رفت، زانوهایش را قبل از دستهایش بر زمین بگذارد.

روایت از ابوهریره^(۷) متعارض می باشند و نیز حدیث وائل بن حجر و ابن عمر^(۸) با یکدیگر در تعارض می باشند. از اینرو گروهی، حدیث ابن عمر^(۹) را ترجیح داده و گروهی حدیث وائل بن حجر^(۱۰) را ترجیح داده اند و گروهی مسلک نسخ را در پیش گرفته و گفته اند: در ابتدای امر قرار دادن دستها قبل از زانوها بوده، سپس با قرار دادن

۱- النسائي (۱۰۶۹) (۱۱۴۵) وأبو داود في الصلاة (۸۷۴).

۲- أبو داود في الصلاة (۸۳۸) والنسائي (۱۰۸۹) (۱۱۵۴) وابن ماجه في الإقامة (۸۸۲) والترمذي في الصلاة (۲۶۸) وقال: حسن غريب، وابن حبان (۱۹۱۲) ودارمي (۱۳۲۰).

۳- الدارقطني ۱/ ۳۴۵، والحاكم ۱/ ۲۲۶ وصححه.

۴- ابن خزيمة (۶۲۷) والحاكم ۲/ ۲۲۶ وصححه.

۵- أبو داود في الصلاة (۸۴۰) والمسند (۸۹۵۵) والنسائي (۱۰۹۱) والترمذي في الصلاة (۲۶۹) وقال: غريب.

۶- مصنف ابن أبي شيبة (۲۷۰۲) والبيهقي في الكبرى (۲۶۳۵) وضعفه.

زانوها قبل از دست‌ها نسخ شده است. که این مسلک ابن خزیمه در ذکر دلایل منسوخ بودن قرار دادن دست‌ها قبل از زانوها و ناسخ بودن قرار دادن زانوها قبل از دست‌ها می‌باشد. سپس از طریق اسماعیل بن ابراهیم بن یحیی بن سلمه بن کهیل از پدرش از سلمه از مصعب بن سعد روایت می‌کند که گفت^(۱): ما در رفتن به سجده، دست‌ها را قبل از زانوها قرار می‌دادیم، سپس امر شدیم که زانوها را قبل از دست‌ها بر زمین قرار دهیم. اگر این حدیث ثابت باشد، قطعاً می‌تواند در این مساله فیصله کننده باشد، لیکن یحیی بن سلمه بن کهیل، امام بخاری در مورد وی می‌گوید: عنده منا کیر. و یحیی بن معین می‌گوید: لیس بشیء، لایکتب حدیثه. و امام نسائی می‌گوید: متروک الحدیث. و در این حدیث یحیی و غیر او دچار وهم شده است، چرا که آنچه که از مصعب بن سعد از پدرش معروف است، نسخ تطبیق (گذاشتن دست‌ها در وسط زانوها هنگام رکوع) با گذاشتن دست‌ها بر زانوها در هنگام رکوع می‌باشد. و راوی این مساله را حفظ نکرده و گفته: آنچه که منسوخ است گذاشتن دست‌ها قبل از زانوها می‌باشد.

و قائلین به گذاشتن دست‌ها قبل از زانوها می‌گویند: قطعاً حدیث ابن عمر رضی الله عنهما صحیح می‌باشد چرا که آن از روایت عبیدالله از نافع از ابن عمر می‌باشد و ابن ابی داود می‌گوید: این قول اهل حدیث می‌باشد. و گفتند: آنها در این مورد نسبت به دیگران داناتر می‌باشند، چرا که آن نقل محض است. و گفتند: و این سنتی است که اهل مدینه آن را روایت کرده‌اند و آنها در این مساله نسبت به دیگران داناتر و عالم‌تر می‌باشند. ابن ابی داود می‌گوید: برای آنها در این مورد دو سند می‌باشد: سند اول: محمد بن عبدالله بن حسن عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره. و سند دوم: الدرروردی عن عبیدالله عن نافع عن ابن عمر. و گفتند: حدیث وائل بن حجر دو طریق دارد که هر دو معلول می‌باشند. که در یکی از آنها شریک می‌باشد که در روایت آن متفرد است. و دارقطنی در

۱- ابن خزیمه (۶۲۸).

مورد وی می‌گوید: در آنچه که متفرد است، قوی نیست. و طریق دوم از روایت عبدالجبار بن وائل از پدرش می‌باشد که از پدرش نشنیده است.

کسانی که قائل به قرار دادن زانوها قبل از دست‌ها در سجده هستند، می‌گویند:

حدیث وائل بن حجر نسبت به حدیث ابوهریره و ابن عمر قوی‌تر و ثابت‌تر می‌باشد. امام بخاری می‌گوید: با حدیث ابی الزناد از اعرج از ابوهریره، موافقت نمی‌شود. و در آن محمد بن عبدالله بن حسن است که می‌گوید: نمی‌دانم که از ابی الزناد شنیده است یا نه. و خطابی می‌گوید: حدیث وائل بن حجر از آن ثابت‌تر می‌باشد. می‌گوید: برخی از علما گمان کرده‌اند که آن منسوخ است و بر این اساس است که امام ترمذی آن را حسن نمی‌داند و به غرابت حدیث حکم داده است و حدیث وائل را حسن دانسته است.

و در مورد حدیث ابوهریره رضی الله عنه «فَلَا يَبْرُكُ كَمَا يَبْرُكُ الْبَعِيرُ» می‌گویند: زمانیکه شتر زانو می‌زند، دستانش را قبل از زانوها بر زمین قرار می‌دهد و این نهی با این قول «وَلْيَضَعُ يَدَيْهِ قَبْلَ رُكْبَتَيْهِ» تعارض ندارد، بلکه آن را نفی کرده بر این دلالت دارد که این زیاده، محفوظ نیست و شاید که لفظ آن بر برخی از راویان منقلب گشته است. و گفتند: بر ترجیح این مسلک دو امر دیگر نیز دلالت دارد:

۱- آنچه که ابوداود از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ از اینکه نماز گزار در نماز بر دستانش تکیه کند نهی کرده‌اند و در لفظی دیگر آمده که: رسول الله ﷺ از اینکه نماز گزار با تکیه بر دو دستش بر زمین، برخیزد، نهی کردند^(۱). و شکی نیست که اگر نماز گزار، دستش را قبل از زانوها بر زمین بگذارد، بر آن تکیه کرده است و در اینصورت جزئی از نمازش با تکیه دستانش بر زمین می‌باشد و این تکیه دست‌ها بر زمین در هنگام رفتن به سجده، همچون تکیه دست‌ها در هنگام

۱- أبوداود في الصلاة (۹۹۲).

بلند شدن از سجده می‌باشد و از آنجائیکه از تکیه دست‌ها بر زمین در هنگام بلند شدن از سجده نهی شده است، نظیر آن، تکیه‌ی دست‌ها بر زمین در هنگام سجده رفتن، نیز متوجه نهی می‌باشد.

۲- زمانیکه نمازگزار برای سجده به سمت زمین پایین می‌آید، ابتدا قسمتی از بدنش که به زمین نزدیک‌تر است با زمین برخورد می‌کند و سپس قسمتی که بالاتر و بالاتر است تا اینکه با برخورد بالاترین قسمت بدنش بر زمین که صورت می‌باشد، به پایان می‌رسد و هرگاه سرش را از سجده بلند می‌کند، ابتدا بالاترین عضو بدنش و سپس قسمت‌هایی از بدنش که از آن پایین‌تر است، بلند می‌شود، تا اینکه آخرین عضو وی که زانوهایش می‌باشد، از زمین بلند می‌شود. والله اعلم.

سجده‌ی رسول الله ﷺ:

سپس بر پیشانی و بینی و دو دست و دو زانو و دو پا^(۱) سجده کرده و دست‌ها و پاها را رو به قبله می‌کردند. و با کف دو دست بر زمین تکیه می‌کردند و دو آرنج را بالا برده و بازوهایشان را از پهلویشان دور می‌کردند به گونه‌ای که سفیدی زیر بغلشان آشکار می‌شد. و شکم را از دو ران و رانها را از دو ساق دور می‌کردند و در سجده آرام و استوار می‌ماندند و صورت را مباشرتا بر محل سجده در نماز قرار می‌دادند و بر پیچش عمامه سجده نمی‌کردند.

ابوحمید ساعدی که ده نفر از صحابه کلام وی را شنیدند، می‌گوید: هرگاه رسول الله ﷺ برای نماز بر می‌خاست، راست و استوار ایستاده و دو دست را تا برابر شانه‌ها بلند می‌کرد و هرگاه اراده‌ی رفتن به رکوع داشت، دست‌ها را تا برابر شانه‌ها بالا می‌برد، و پس از آن «الله اکبر» گفته (و به رکوع می‌رفت) سپس از رکوع بلند شده و راست می‌ایستاد، به گونه‌ای که نه سرشان را پایین گرفته و نه سرشان را بالا می‌گرفتند و در

۱- البخاری فی الأذان (۸۱۲) و مسلم فی الصلاة (۴۹۰).

رکوع دست‌ها را بر زانوها قرار می‌دادند. «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» گفته، بلند شده و راست و استوار می‌ایستادند به گونه‌ای که هر عضو در جای خودش قرار می‌گرفت، سپس به سجده رفته و «اللَّهُ اکبر» می‌گفتند و در سجده بازوها را از شکم دور کرده و باز می‌کردند و انگشتان پا را نیز باز می‌کردند، سپس پای چپ را فرش کرده و بر آن راست و استوار می‌نشستند به گونه‌ای که هر عضو در جای خود قرار می‌گرفت، سپس به سجده رفته و «اللَّهُ اکبر» می‌گفتند، سپس پایشان را فرش کرده و بر آن می‌نشستند به گونه‌ای که هر عضو در جای خود قرار می‌گرفت و پس از آن برخاسته و در رکعت دوم مثل این اعمال را انجام می‌دادند. و هرگاه از دو رکعت اول بر می‌خاستند، تکبیر گفته و دست‌ها را تا برابر شانها بلند می‌کردند، همانگونه که در ابتدای نماز انجام داده بودند. و اینچنین رکعات دیگر را می‌خواندند تا اینکه در رکعتی که در آن نماز تمام می‌شود، (در تشهد) پای چپ را عقب انداخته و بر آن خود تکیه می‌کردند و سپس سلام می‌دادند.^(۱)

و در سجده (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى) می‌گفتند و روایت شده که بر آن (وَيَحْمَدُهُ) را نیز اضافه می‌کردند و گاهی این دعا را می‌خواندند^(۲): (اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسْلَمْتُ، سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ، وَصَوَّرَهُ، وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) پروردگارا برای تو سجده کردند و به تو ایمان آوردم و در مقابل فرمان تو تسلیم شدم، چهره ام برای پروردگاری که آن را خلق نمود و صورت بخشید و آن را زیبا آفرید و عضو شنوایی و بینایی در آن قرار داد، سجده کرد، با برکت است پروردگاری که بهترین سازندگان است.

همچنین این دعا را در سجده می‌خواندند^(۳): (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ

۱- البخاري في الأذان (۸۲۸) وأبو داود (۷۳۳) والترمذي (۳۰۴) كلاهما في الصلاة.

۲- مسلم في صلاة المسافرين (۷۷۱) من حديث طويل والنسائي ۲/ ۲۲۲.

۳- البخاري في الأذان (۸۱۷) ومسلم في الصلاة (۴۸۴).

لی). پروردگارا، پاک و منزهی و تمام ستایش‌ها شایسته‌ی توست، پروردگارا مرا بیامرز. همچنین اذکار دیگری نیز در سجده می‌خواندند که عبارتند از:

(سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ) ^(۱) پروردگارا، پاک و منزهی و همه‌ی ستایش‌ها شایسته توست، هیچ معبود به حقی جز تو نیست.

(سُبُوحٌ، قُدُوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ) ^(۲) پاک و منزّه است پروردگار فرشتگان و جبرئیل.

(اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي كُلَّهُ، دِقَّةً وَجِلَّةً، وَأَوَّلَهُ وَآخِرَهُ وَعَلَانِيَتَهُ وَسِرَّهُ) ^(۳) پروردگارا، تمامی گناهانم را از کوچک و بزرگ، اول و آخر و آشکار و پنهان آن بیامرز.

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَبِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ، لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ) ^(۴) پروردگارا، من از خشمت به رضای تو پناه می‌برم و از عقوبتت به عفت و از تو به تو پناه می‌برم، ستایشت در شمار نیاید، تو آن چنانی که خودت را ستوده‌ای. و رسول الله ﷺ سجده را متناسب با قیامشان قرار می‌داد، سپس سر از سجده بلند کرده و «الله اکبر» می‌گفتند و رفع یدین نمی‌کردند، سپس پای چپ را فرش کرده و بر آن می‌نشستند و پای راست را قائم کرده و دست‌ها را بر رانها قرارداد و این ذکر را می‌گفتند: (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، وَاجْبُرْنِي، وَاهْدِنِي، وَارْزُقْنِي) پروردگارا، مرا بیامرز و بر من رحم کن، کوتاهی‌های مرا جبران کن، مرا هدایت کن، مرا رزق عطا کن. و در لفظی دیگر به جای (وَاجْبُرْنِي)، (وَاعَافِنِي) به من عافیت و تندرستی عطا کن، آمده است. این حدیث ابن عباس رضی الله عنهما می‌باشد و حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: رسول

۱- مسلم (۴۸۵).

۲- مسلم (۴۸۷).

۳- مسلم (۴۸۳).

۴- مسلم (۴۸۶).

الله ﷺ بین دو سجده (رَبِّ اعْفُرْ لِي) می گفتند و هر دو حدیث در سنن می باشد^(۱). و رسول الله ﷺ این رکن را به گونه ای طولانی می کردند، که گمان می شد که به اشتباه افتاده اند یا اینکه فراموش کرده اند.

برخاستن رسول الله ﷺ از سجده:

سپس تکبیر گفته و بدون رفع یدین به سجده می رفتند و در سجده دوم به مانند آنچه که در سجده اول بود، انجام می دادند، سپس با تکبیر گفتن سر را از سجده بلند کرده و بر انگشتان پا با تکیه بر زانوها و رانها می ایستادند.

مالک بن حویرث می گوید: هرگاه رسول الله ﷺ در رکعت فرد نماز بود، برای رکعت پس از آن بلند نمی شد، تا اینکه راست می نشست^(۲). که این عمل، جلسه ای استراحت نامیده شده است. و شکی نیست که رسول الله ﷺ آن را انجام داده اند، لیکن آیا این عمل را بر اساس سنتی از سنتها و هیئات نماز همچون دور کردن بازوها از پهلوها و غیره، انجام دادند یا اینکه زمانیکه پا به سن گذاشتند، به سبب نیاز بدان، این عمل را انجام می دادند؟ که این قول به دو دلیل آشکارتر و واضح تر می باشد:

- ۱- با این قول، بین این حدیث و حدیث وائل بن حجر و ابوهریره رضی الله عنهما که روایت کردند که رسول الله بر سینه پاها از سجده بر می خاستند^(۳)، جمع می شود.
- ۲- صحابه که حریص ترین مردم در مشاهده ای افعال و هیئت نماز رسول الله ﷺ بودند، بر سینه ای پاهایشان بلند می شدند، از اینرو بود که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در نماز بر

۱- حدیث ابن عباس رضی الله عنهما، أخرجه أبو داود (۸۵۰) والترمذي (۲۸۴) وقال: غریب. وابن ماجه (۸۹۸) کلهم فی الصلاة و حدیث حذیفه رضی الله عنه، عند ابن ماجه (۸۹۷) والحاکم (۱۰۰۳).

۲- البخاري في الأذان (۸۲۳).

۳- حدیث وائل تقدم، و حدیث أبي هريرة أخرجه الترمذي في الصلاة (۲۸۸) وذكر أن عليه أهل العلم وفيه راو ضعيف.

سینه‌ی پاهایش بلند شده و قبل از آن نمی‌نشست که این را بیهقی از وی روایت کرده است. همچنین این مساله را عطیه عوفی از ابن عمر، ابن عباس، ابن زبیر و ابوسعید خدری رضی الله عنهم روایت می‌کند و از ابن مسعود رضی الله عنه به طور صحیح روایت شده است^(۱). و در این قیام، رفع یدین نبوده و هرگاه که کاملاً می‌ایستادند، قرائت را بدون سکوت کردن، با خواندن ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ آغاز می‌کردند و در تشهد اول به حالت افتراش، همانگونه که در میان دو سجده می‌نشستند، قرار می‌گرفتند و دست راست را بر زانوی راست و دست چپ را بر زانوی چپ قرار داده و با انگشت شهادت (سیابه) اشاره می‌کردند، درحالیکه انگشت ابهام را بر انگشت وسط، همچون حلقه‌ای می‌گذاشتند و نگاهشان را بر محل اشاره متمرکز می‌کردند و انگشت سیابه را با کمی انحنای بالا برده و با آن توحید الله متعال را می‌گفتند^(۲). و ابوداود از ابن عباس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: (هَكَذَا الْإِخْلَاصُ) اخلاص اینچنین است. - با انگشت سیابه اشاره می‌کرد - (وَهَذَا الدُّعَاءُ) و دعا اینچنین است - که دست‌ها را تا برابر شانه‌ها بلند می‌کردند - (وَهَذَا الْإِبْتِهَالُ) و ابتهال نیز اینچنین است. - پس دست‌ها را به صورت کشیده و بالا بردند - این حدیث به صورت موقوف نیز روایت شده است^(۳).

پس از آن می‌گفتند^(۴): (التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ

۱- السنن الكبرى للبيهقي (۲۷۶۳).

۲- هذه مجموعة ألفاظ من عدة أحاديث، انظر مسلم في المساجد (۵۸۰) وأحمد (۵۰۴۳) (۵۳۳۱) (۵۴۲۱) (۶۰۰۰) (۶۱۵۳) (۶۳۴۸) (۴۵۷۵) وأبوداود (۹۸۷) والترمذي (۲۹۴) وابن ماجه (۹۱۳) والنسائي (۱۱۶۰) (۱۲۶۶) (۱۲۶۷) (۱۲۶۹).

۳- مرفوعاً أخرجه البيهقي (۲۷۹۶) والحاكم (۷۹۰۳) وقال عنه الذهبي في التلخيص: ذا منكره بمره.

۴- البخاري في الأذان (۸۳۱) ومسلم في الصلاة (۴۰۲).

وَرَحْمَةً اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) و آن را همچون قرآن به اصحابشان می‌آموختند. و گاهی اینچنین می‌گفتند^(۱): (لَتَحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ، الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ) که تشهد اول را ابن مسعود^{رضی الله عنه} روایت کرده که کامل‌تر است و تشهد دوم، را ابن عباس^{رضی الله عنه} روایت کرده است، چرا که تشهد ابن مسعود^{رضی الله عنه} متضمن جملاتی متغیر و تشهد ابن عباس^{رضی الله عنه} یک جمله می‌باشد. همچنین تشهد ابن مسعود^{رضی الله عنه} در صحیحین با زیاده‌ی (واو) آمده است و در آن ذکر شده که رسول الله ﷺ آن را همچون قرآن به صحابه می‌آموختند. و ابن عمر^{رضی الله عنه} از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که فرمودند^(۲): (التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ).

در این مورد روایات دیگری با تفاوت لفظی اندک می‌باشد که همه‌ی آن‌ها جایز است. و رسول الله ﷺ این تشهد را به گونه‌ای کوتاه می‌گزارند که گویا بر سنگی داغ نشسته‌اند. پس از تشهد تکبیر گفته و بلند می‌شدند و رکعت دوم و سوم را نسبت به دو رکعت اول کوتاه‌تر می‌گزارند و در هر دو رکعت، فاتحه‌الکتاب را تلاوت کرده و چه بسا که گاهی بر آن می‌افزودند.

قنوت رسول الله ﷺ در نماز:

و هرگاه برای قومی یا بر علیه قومی قنوت می‌خواندند، آن را در رکعت آخر نماز پس از بلند شدن از رکوع قرار می‌دادند و در اکثر مواقع قنوت را در نماز صبح به جای می‌آوردند.

حمید از انس^{رضی الله عنه} روایت می‌کند که گفت: رسول الله ﷺ یک ماه بعد از رکوع در نماز، بر علیه قوم رعل و ذکوان دعا می‌کردند. و ابن سیرین می‌گوید: به انس گفتم: آیا رسول

۱- مسلم (۴۰۳).

۲- أبوداود (۹۷۱).

الله ﷺ در نماز صبح قنوت خواندند؟ گفت: بله، بعد از رکوع اندک زمانی قنوت می خواندند. (حدود یک ماه). و ابن سیرین از انس رضی الله عنه روایت می کند که گفت: رسول الله ﷺ یک ماه پس از رکوع نماز صبح، بر علیه عَصِيَّةُ دعا می کردند. بر این احادیث اتفاق می باشد^(۱). و آنها داناترین مردم به انس رضی الله عنه بودند که از وی روایت کردند که قنوت رسول الله ﷺ بعد از رکوع بوده است. و حمید همان کسی است که از انس رضی الله عنه روایت می کند که در مورد قنوت از وی سوال شد، که گفت: ما قبل از رکوع و بعد از آن قنوت می خواندیم^(۲) که مراد از این قنوت، طولانی بودن قیام می باشد^(۳) و ابوهریره رضی الله عنه مانند آنچه که انس از آن خبر داده، روایت کرده که رسول الله ﷺ بعد از رکوع، وقتی که «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می گفتند، قنوت می خواندند، بدین گونه که قبل از اینکه سجده کنند، این دعا را می خواندند^(۴): (اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، وَسَلْمَةَ بْنَ هِشَامٍ، وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) پروردگارا، ولید بن ولید و سلمه بن هشام و عیاش بن ابی ربیعه و مومنین مستضعف را نجات بده. و ابن عمر رضی الله عنهما می گوید که وی از رسول الله ﷺ شنیده که هرگاه آنحضرت ﷺ در رکعت آخر نماز صبح، سر از رکوع بالا می آوردند، پس از (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ) این دعا را بر زبان جاری می کردند^(۵): (اللَّهُمَّ الْعَن فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا) پروردگارا، فلانی و فلانی و فلانی را از رحمت خود دور کرده و لعنت کن.

از این رو احادیث بر اینکه رسول الله ﷺ پس از رکوع، قنوت خوانده اند و نیز به سبب

۱- البخاري في الوتر (۱۰۰۱) وما بعده ومسلم في المساجد (۶۷۷).

۲- روايه حميد عن انس أخرجه ابن ماجه في اقامة الصلاة (۱۱۸۳).

۳- قنوت در لغت به چند معنی می باشد، از جمله: سکوت، دوام عبادت، دعا، تسبیح، خشوع و قیام.

۴- البخاري في التفسير (۴۵۶۰) ومسلم في المساجد (۶۷۵).

۵- البخاري في التفسير (۴۵۵۹).

عارضه ای قنوت خوانده و سپس آن را ترک می کردند، متفق می باشند. پس از این انس رضی الله عنه می گوید ^(۱): قنوت در مغرب و صبح نیز می باشد. و براء رضی الله عنه می گوید ^(۲): رسول الله ﷺ در نماز صبح و مغرب، قنوت می خواندند. و ابوهریره رضی الله عنه در رکعت آخر نماز ظهر و عشاء و صبح، پس از اینکه (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می گفت، قنوت خوانده و برای مومنین دعا و کفار را لعن می کرد و می گفت: براستی که شما را (با نشان دادن نماز خود) به نماز پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک می گردانم ^(۳).

امام احمد می گوید ^(۴): به جای نماز عشاء، نماز عصر می باشد. و ابن عباس رضی الله عنه می گوید ^(۵): رسول الله ﷺ یک ماه، پی در پی در نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح، در رکعت آخر در عقب هر نماز، هنگامی که (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می گفتند، قنوت خوانده و بر علیه قبیله هایی از بنی سلیم دعا کرده و کسانی که پشت سر ایشان بودند، آمین می گفتند.

همانطور که مشاهده کردید، احادیث متفقند که قنوت پس از رکوع، و در رکعت آخر و البته به سبب عارضه ای بوده و جزء مرتبات و آنچه که پی در پی در نماز انجام می شود، نمی باشد.

و در صحیح مسلم ^(۶) از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله ﷺ یک ماه بر علیه قبائلی از عرب دعا می کردند و پس از آن (قنوت را) ترک کردند.

۱- البخاري في الوتر (۱۰۰۴).

۲- مسلم في المساجد ومواضع الصلاة (۶۷۸).

۳- البخاري في الأذان (۷۹۷) ومسلم في المساجد (۶۷۶).

۴- كذا في المنتقى (۱۱۲۶).

۵- مسند أحمد (۲۷۴۶) و صح اسناده أحمد شاكر وأبو داود في الصلاة (۱۴۴۳).

۶- مسلم في المساجد ومواضع الصلاة (۶۷۷).

و در نزد امام احمد^(۱) اینگونه روایت شده است: یک ماه قنوت خوانده و سپس ترک کردند.

ابومالک اشجعی می‌گوید: به پدرم گفتم: ای پدر، تو در عقب رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ و حدود پنج سال در کوفه پشت سر علی ﷺ نماز گزاردی، آیا آنها قنوت می‌خواندند؟ گفتم: فرزندم این عمل بدعت و نوپیداست. امام ترمذی می‌گوید: این حدیث صحیح است. و نسائی آن را اینگونه روایت کرده است: پشت سر رسول الله ﷺ نماز گزاردم که قنوت نمی‌خواند و پشت ابوبکر و عمر و عثمان و علی ﷺ، نماز گزاردم که قنوت نمی‌گزاردند. سپس می‌گوید: فرزندم این بدعت است^(۲).

از اینرو کسانی که قنوت را در نماز صبح مکروه می‌دانند، به این حدیث و کلام انس ﷺ که می‌گوید: سپس آن را ترک کردند، استناد می‌کنند. و گفته‌اند که این قنوت منسوخ می‌باشد. و کسانی که قنوت قبل از رکوع را مستحب می‌دانند، حجتشان آثاری از صحابه و تابعین در این مورد می‌باشد.

ابوداود طیالسی می‌گوید: سعید بن ابی عروه از ابی رجاء از ابی مغفل روایت می‌کند که رسول الله ﷺ در نماز صبح، قبل از رکوع قنوت می‌خواندند. و مالک از هشام بن عروه از پدرش روایت می‌کند که گفت: آنحضرت ﷺ در نماز صبح قبل از رکوع، قنوت می‌خواندند.

اصبغ بن فرج و حارث بن سکین و ابن ابی العمرمی گویند: که از عبدالله بن قاسم روایت است که گفت: در مورد قنوت در نماز صبح از مالک سوال شد: کدام یک از این دو، قنوت بعد از رکوع و قبل از رکوع، در نزد شما محبوب‌تر است؟ گفت: آنچه که مردم را از قدیم بر آن یافتیم. و آن قنوت قبل از رکوع می‌باشد. گفتم: کدامیک را برای خود

۱- المسند (۱۲۹۹۰).

۲- الترمذی فی الصلاة (۴۰۲) والنسائی (۱۰۸۰).

اختیار می‌کنی؟ گفت: قنوت قبل از رکوع. گفتم: آیا در وتر قنوت می‌باشد؟ گفت: در نماز وتر قنوت نمی‌باشد.

قنوت بعد از رکوع:

کسانی که به استحباب قنوت بعد از رکوع معتقدند، به احادیثی که به بعد از رکوع بودن قنوت دلالت می‌کند، که همگی صحیح می‌باشند، استناد کرده‌اند.

اثرم می‌گوید: به ابی عبدالله گفتم: شخصی در مورد حدیث انس رضی الله عنه می‌گوید: آیا کسی غیر از عاصم الاحول بر این اعتقاد می‌باشد که رسول الله ﷺ قبل از رکوع قنوت خوانده‌اند. گفت: شخص دیگری که غیر از او این سخن را گفته باشد، نمی‌شناسم. با عاصم در این مساله مخالفت کن. گفتم: هشام از قتاده از انس رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله ﷺ بعد از رکوع قنوت می‌خواندند و تمیمی از ابی مجلز از انس رضی الله عنه نیز اینگونه روایت کرده است. و ایوب از محمد روایت می‌کند که می‌گوید: آن را از انس رضی الله عنه پرسیدم. وحظله السدوسی از انس رضی الله عنه بر چهار وجه نیز روایت می‌کند. به ابی عبدالله گفته شد: آیا سایر احادیث، تنها بر قنوت بعد از رکوع دلالت می‌کند؟ گفت: بله، همه‌ی آن‌ها از طریق خفاف بن ایماء بن رضه و ابوهریره می‌باشد. به ابی عبدالله گفتم: درحالی‌که احادیث بعد از رکوع صحیح است، آیا در خواندن قنوت قبل از رکوع اجازه می‌دهی؟ گفت: قنوت در نماز صبح بعد از رکوع می‌باشد و در وتر، ما بعد از رکوع را اختیار می‌کنیم و هرکس قبل از رکوع، قنوت بخواند به سبب عمل اصحاب رسول الله ﷺ و اختلافشان در آن، اشکالی ندارد. اما قنوت در نماز صبح، پس از رکوع می‌باشد. و آنچه که رسول الله ﷺ انجام دادند، همان قنوت نوازل بوده که سپس آن را ترک کردند. از اینرو عمل بدان سنت و ترک آن نیز سنت می‌باشد. که همه‌ی احادیث بر آن دلالت می‌کند و با این قول، سنت منطبق می‌باشد.

وعبدالله بن احمد می‌گوید: در این مورد که قنوت در کدام نماز بود، از پدرم سوال کردم؟ گفت: در وتر بعد از رکوع می‌باشد. بنابراین اگر شخصی در نماز صبح، براساس

پیروی از آنچه که از رسول الله ﷺ در این مورد روایت شده، که ایشان در نماز صبح قنوت خوانده و برای مستضعفین دعا کرده‌اند، قنوت بخواند، اشکالی ندارد. پس اگر شخصی بر مردم قنوت خواند و در آن برای آن‌ها دعا کرد و طلب نصرت از الله عزوجل کند، اشکالی ندارد.

و اسحاق الحربی می‌گوید: شنیدم که ابو ثور به ابی عبدالله احمد بن حنبل می‌گوید: نظرت در مورد قنوت در نماز صبح چیست؟ ابو عبدالله گفت: قنوت تنها در نوازل و بلاهای ناگوار می‌باشد. ابو ثور به وی گفت: آیا بلای ناگواری بزرگتر از آنچه که در آن هستیم، وجود دارد؟ گفت: اگر اینچنین است، پس قنوت خواندن، جایز است.

و اثرم می‌گوید: از ابو عبدالله در مورد قنوت در نماز صبح، سوال کردم. گفت: بله، این امر رخ داده است، همانطور که رسول الله ﷺ بر علیه قومی دعا کردند. به وی گفتم: آیا رسول الله ﷺ صدا را بالا می‌بردند؟ گفت: آری، و کسانی که پشت سر ایشان بودند، آمین می‌گفتند؛ عمل رسول الله ﷺ اینگونه بوده است. اثرم می‌گوید: و از ابو عبدالله شنیدم که گفت: قنوت در نماز صبح، پس از رکوع می‌باشد. و زمانیکه از وی در مورد قنوت در نماز صبح، سوال شد، شنیدم که گفت: اگر بلایی ناگوار بر مسلمانان نازل شد، امام قنوت خوانده و مامومین، آمین می‌گویند. سپس گفت: مثل آنچه که از جانب این کافر، یعنی بابک^(۱)، بر مردم رخ داد.

و عبد القدوس بن مالک العطار می‌گوید: از ابو عبدالله احمد بن حنبل سوالی پرسیدم و گفتم: من مردی غریب از اهل بصره هستم که مردم در نزد ما در مسائلی اختلاف کرده‌اند و من دوست دارم که رای و نظر شما را در این موارد، بدانم. ابو عبدالله گفت: هرآنچه که دوست داری، بپرس. گفتم: براستی که در بصره، عده‌ای قنوت می‌خوانند، نظرت در مورد

۱- بابک خرمی یکی از خوارج در فارس بود که ادعای الوهیت کرده و بر عباس خروج کرد و بر آذربایجان و ایران تسلط یافت و خون بسیاری را ریخت، تا اینکه معتصم بر وی چیره شد و او را کشته و به دار آویخت.

نماز خواندن پشت کسی که قنوت می‌خواند، چیست؟ گفت: براستی که مسلمانان پشت کسی که قنوت می‌خواند و کسی که قنوت نمی‌خواند، نماز می‌گزارند. پس اگر در قنوت چیزی را اضافه کردند یا به مثل این دعا خواندند: انا نستعینک، یا عذابک الجدی یا نحفد، اگر در نماز بودی، نمازت را قطع کن.

دروء بر رسول الله ﷺ در تشهد آخر و دعا قبل از سلام:

و بر امتش مشروع ساخته که در تشهد آخر بر ایشان درود فرستاده و بگویند^(۱): (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ) پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، همانطور که بر ابراهیم و خاندان او درود فرستادی، براستی که تو بسیار ستوده و بزرگواری. پروردگارا بر محمد و خاندانش برکت عطا کن، همچنانکه بر ابراهیم و خاندان او برکت عطا کردی، قطعاً تو بسیار ستوده و بسیار بزرگواری.

و رسول الله ﷺ امتشان را امر کردند تا از عذاب آتش و عذاب قبر و فتنه‌ی زندگی و مرگ و فتنه‌ی مسیح دجال به الله عزوجل پناه ببرند^(۲). و به صدیق ﷺ تعلیم دادند که این دعا را در نمازش بخواند^(۳): (اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، فَاعْفُرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ) پروردگارا، بر خود

۱- البخاري في الاحاديث الانبياء (۳۳۷۰) ومسلم في الصلاة (۴۰۶). واین لفظ بخاری بوده و لفظ مسلم بدون (وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ) می‌باشد.

۲- مسلم في المساجد (۵۸۸). که در آن آمده که رسول الله ﷺ فرمودند که پس از تشهد این دعا خوانده شود: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ).

۳- البخاري في الأذان (۸۳۴) ومسلم في الذكر والدعاء (۲۷۰۵).

بسیار ستم کرده ام و جز تو کسی دیگر نیست که گناهان مرا ببامزد. پروردگارا، با عنایت خود، مرا ببامرز و بر من رحم کن. همانا تو بخشنده و مهربانی.

و آخرین دعایی که بین تشهد و سلام دادن می خوانند از این قرار بود^(۱): (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَسْرَفْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ) پروردگارا، گناهان گذشته و آینده ی من و گناهانی که پنهان و آشکارا انجام داده ام و زیاده رویهای من و هر آنچه را که تو از من بهتر می دانی و از من سر زده است، ببامرز، پروردگارا تقدیم و تاخیر بدست توست، و معبود به حقی جز تو نیست.

سلام دادن رسول الله ﷺ از نماز:

سپس با این الفاظ به سمت راست سلام می دادند: (السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ) و به سمت چپ نیز اینگونه سلام می دادند: (السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ) و این را پانزده صحابی، روایت کرده اند^(۲). و پس از سلام این دعا را می خواندند^(۳): (أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ - ثَلَاثًا - اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) سه بار استغفرالله گفته و طلب مغفرت می کردند و سپس این دعا را می خواندند: پروردگارا تو سلامی، (نام تو سلام است) سلامتی ازتوست، با برکت هستی، ای ذات بزرگوار و با عظمت.

و پس از آن این دعا را می خواندند: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ

۱- مسلم في صلاة المسافرين وقصرها (۷۷۱).

۲- أبوداود في الصلاة (۹۹۶) والنسائي في السهو (۱۱۴۲) (۱۳۱۹) والترمذي في الصلاة (۲۹۵) وقال: حسن صحيح. وقال في الباب عن سعد بن أبي وقاص وابن عمر وجابر بن سمرة والبراء وأبي سعيد وعمار ووائل بن حجر وعدي بن عميرة وجابر بن عبدالله.

۳- مسلم في المساجد (۵۹۱).

الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ دَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ^(۱)، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ، لَهُ التَّعَمُّةُ وَلَهُ الْفَضْلُ، وَلَهُ الثَّنَاءُ الْحَسَنُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ^(۲) هیچ معبود بر حقی جز الله وجود ندارد. یکتایی است که شریکی ندارد. پادشاهی، از آن اوست. و همه ستایشها، شایسته اوست. هیچ کس، نمی‌تواند مانع بخشش تو شود. و کسی را که تو محروم سازی، هیچ کس نمی‌تواند به او چیزی عطا کند. سعی و تلاش فرد، در برابر مشیت تو، سودی ندارد. جز الله معبود بر حقی نیست، جز او را پرستش نمی‌کنیم، نعمت‌ها و بخشش‌ها و لطف‌ها از جانب او و سپاس و ستایش نیکو از آن اوست، هیچ معبودی به حقی جز الله نیست و خالصانه برای او عبادت و دینداری می‌کنیم، اگرچه کافران بدشان بیاید.

اذکار بعد از نماز:

و رسول الله ﷺ برای امتشان تسبیح و تحمید و ستایش پس از نماز را تشریح کردند. بدین گونه که عقبه بن عامر را امر کردند که پس از هر نماز، معوذتین (سوره‌های ناس و فلق) را بخواند^(۳).

ونسائی^(۴) از ابی امامه از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: (مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَمُوتَ) هرکس آیه الکرسی را پس از هر نماز فرض بخواند، چیزی جز مرگ، مانع از ورود وی به بهشت نخواهد بود.

۱- البخاري في الأذان (۸۴۴) ومسلم في المساجد (۵۹۳).

۲- مسلم في المساجد (۵۹۴) (۵۹۶).

۳- أبوداود في الصلاة (۱۵۲۳) والنسائي في السهو (۱۳۳۶) والترمذي في ثواب القرآن (۲۹۰۵) وقال: حسن غريب.

۴- السنن الكبرى للنسائي (۹۸۴۸)، المعجم الأوسط (۸۰۶۸) وعمل اليوم والليلة (۱۲۳).

نمازهای سنت:

رسول الله ﷺ قبل از ظهر ۴ رکعت و بعد از آن دائماً دو رکعت می‌گزاردند^(۱). و روزی که به سبب خاصی به کار دیگری مشغول می‌شدند، آن را پس از نماز عصر می‌خواندند^(۲). و به خواندن ۴ رکعت بعد از ظهر نیز تشویق کرده و فرمودند^(۳): (مَنْ حَافَظَ عَلَيَّ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَأَرْبَعِ بَعْدَهَا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ) هرکس بر چهار رکعت نماز قبل از ظهر و ۴ رکعت بعد از آن محافظت کند، الله متعال او را بر آتش حرام می‌کند. و حدیث صحیحی از رسول الله ﷺ روایت نشده که آنحضرت ﷺ قبل از عصر نماز خوانده‌اند، (اما حدیثی با درجه‌ی حسن می‌باشد) که در سنن^(۴) از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: (رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً صَلَّى قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعًا) رحمت خداوند بر کسی باد که قبل از عصر ۴ رکعت نماز می‌خواند. و بعد از مغرب دو رکعت و بعد از نماز عشاء دو رکعت و قبل از صبح نیز دو رکعت می‌خواندند^(۵)؛ که در اینصورت سنت‌های موکده، ۱۲ رکعت و فرائض نیز ۱۷ رکعت می‌باشند.

-
- ۱- اینکه گفت، دائماً، تنها به دو رکعت بعد از ظهر حمل می‌گردد. اما در مورد ۴ رکعت قبل از ظهر، در زاد المعاد ۳۰۸/۱ می‌گوید: گاهی ۴ رکعت می‌گزاردند که اینچنین نیز بوده است، همانگونه که در فتح الباری آمده است و ۲ رکعت و ۴ رکعت - قبل از ظهر - نیز در صحیح بخاری، کتاب تهجد (۱۱۸۰) (۱۱۸۲) مذکور می‌باشد.
 - ۲- الترمذی فی الصلاة (۱۸۴) وحسنه.
 - ۳- الترمذی فی الصلاة (۴۲۸) وقال: حسن صحیح غریب. وأبوداود فی الصلاة (۱۲۶۹) والنسائی (۱۸۱۴) وابن ماجه فی اقامة الصلاة (۱۱۶۰).
 - ۴- أبوداود فی الصلاة (۱۲۷۱) وقال الألبانی فی صحیح وضعیف سنن أبي داود: حسن. والمسند (۵۹۸۰) وصحیح إسناده أحمدشاکر والترمذی فی الصلاة (۴۳۰) وقال: غریب حسن.
 - ۵- البخاری فی التهجد (۱۱۸۰) ومسلم فی صلاة المسافرین (۷۲۹).

و رسول الله ﷺ نماز شب را ۱۰ رکعت و گاهی ۱۲ رکعت به علاوه یک رکعت وتر^(۱)، یعنی ۱۳ رکعت می‌گزاردند. که در اینصورت، ۴۰ رکعت می‌باشد که رسول الله ﷺ دائماً می‌خواندند که عبارتند از: نمازهای فرض و سنت و نماز شب و وتر. و دعا کردن بعد از نماز صبح و عصر از سنت‌های رسول الله ﷺ نبوده، بلکه هدایت و روش رسول الله، دعای در نماز و قبل از سلام دادن از آن بوده است، همانطور که گذشت. والله اعلم.

تعداد رکعات وتر و صفت آن^(۲):

نماز وتر با یک رکعت یا ۳ رکعت یا ۵ رکعت یا ۷ رکعت یا ۹ رکعت جایز می‌باشد. الف) خواندن وتر با یک رکعت: که در نزد جمهور علما جایز می‌باشد، چرا که با یک رکعت وتر حاصل می‌شود. و رسول الله ﷺ فرمودند^(۳): (صَلَاةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمْ الصُّبْحَ صَلَّى رُكْعَةً وَاحِدَةً تُؤْتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى) نماز شب، دو رکعت، دو رکعت خوانده شود. اگر کسی احتمال داد که طلوع فجر نزدیک است، یک رکعت بخواند تا نمازهایی را که خوانده است، وتر (فرد) شوند.

و ابن عمر^(۴) می‌گوید که رسول الله ﷺ فرمودند^(۴): (الْوُتْرُ رُكْعَةٌ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ) نماز وتر رکعتی است در آخر شب. و از ام المومنین عایشه^(۵) روایت است^(۵) که رسول الله ﷺ در شب، یازده رکعت می‌گزاردند که با یک رکعت آن را طاق می‌کردند.

ب) خواندن وتر با سه رکعت: که بر دو صفت جایز بوده، و هر دو مشروع می‌باشند که عبارتند از:

۱- البخاري في التهجد (۱۱۳۸) (۱۱۳۹) ومسلم في صلاة المسافرين (۷۳۶) (۷۳۷).

۲- به نقل از صحيح فقه السنة ۱/ ۳۸۷-۳۸۹.

۳- أخرجه البخاري (۹۹۰) ومسلم (۷۴۹).

۴- أخرجه مسلم (۷۵۲) وغيره.

۵- أخرجه مسلم (۷۳۶) وأبو داود (۱۳۳۵) والترمذي (۴۴۰) والنسائي (۱۶۹۶) وأحمد (۲۴۰۷۰).

روش اول: نماز گزار دو رکعت خوانده و سلام می‌دهد، سپس رکعت سوم را جداگانه می‌خواند، اما دلایل آن: از نافع روایت است^(۱) که ابن عمر^{رضی الله عنهما} در نماز وتر بین رکعت (سوم) و دو رکعت (اول و دوم) سلام می‌داد و در همین فاصله به برخی از حاجات خویش امر می‌کرد. و از ابن عمر^{رضی الله عنهما} به صورت مرفوع روایت است^(۲) که رسول الله^{صلی الله علیه و آله} بین دو رکعت و وتر با سلامی که آن را به گوش ما می‌رساند، فاصله می‌انداخت. و حدیث ام المومنین عایشه^{رضی الله عنها} شاهدهی بر آن می‌باشد که روایت می‌کند^(۳): رسول الله^{صلی الله علیه و آله} در دو رکعتی که بعد از آن‌ها با یک رکعت وتر می‌گزارند، ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿قُلْ يَأَيُّهَا الْكٰفِرُونَ﴾ را تلاوت می‌کردند و در وتر، ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ را تلاوت می‌کردند. و در این مورد بابی در صحیح ابن حبان با این عنوان می‌باشد: ذکر اخباری دال بر اینکه رسول الله^{صلی الله علیه و آله} با سلام دادن، بین دو رکعت و یک رکعت فاصله می‌انداختند.

روش دوم: ۳ رکعت با یک تشهد:

از ام المومنین عایشه^{رضی الله عنها} روایت است که گفت^(۴): رسول الله^{صلی الله علیه و آله} چه در رمضان و چه در غیر آن بر ۱۱ رکعت نمی‌افزودند، بدین گونه که ۴ رکعت نماز می‌گزارند که از حُسن و طول آن مپرس، سپس ۴ رکعت می‌گزارند که از حُسن و طول آن مپرس، سپس ۳ رکعت می‌گزارند.

۱- أخرجه البخاري (۹۹۱).

۲- صحيح بطرقه: أخرجه أحمد (۵۴۶۱) والطحاوي (۲۷۸/۱) وابن حبان (۲۴۳۳) (۲۴۳۵) وقواه الحافظ في الفتح ۲/ ۴۸۲.

۳- ضعيف بهذا التمام: أخرجه الطحاوي ۱/ ۲۸۵ والحاکم ۱/ ۳۰۵ والدارقطني ۲/ ۳۵ وابن حبان (۳۴۳۲) وقد صح بدون ذکر المعوذتين من حدیث ابن عباس وابي بن كعب كما سیأتي انظر (التلخیص (۵۳۳)).

۴- صحيح: أخرجه البخاري (۱۱۴۷) ومسلم (۷۳۸) وغيرها.

و از ایشان روایت است^(۱) که رسول الله ﷺ نماز وتر را سه رکعت می‌گزاردند به گونه‌ای که جز در آخر آن نمی‌نشستند.

ج) خواندن وتر با ۵ رکعت: این روش نیز جایز می‌باشد و مستحب است که ۵ رکعت را با یک تشهد بگذارد. از ام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت است^(۲) که رسول الله ﷺ در نماز شب ۱۳ رکعت می‌خواند که از این مقدار، ۵ رکعت آن وتر بود که فقط در رکعت آخر آن برای تشهد می‌نشستند.

د) خواندن وتر با ۷ یا ۹ رکعت: و این روش نیز جایز می‌باشد. و مستحب است که اگر نماز وتر را بر این طریق گزارد، رکعات را پی در پی، بدون اینکه برای تشهد بنشیند، بخواند و فقط تشهد را در رکعت ۶ یا ۸ خوانده - و سلام ندهد - و برای رکعت آخر بایستد و تشهد خوانده و سلام دهد. از ام المومنین عایشه رضی الله عنها در مورد صفت نماز وتر رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند^(۳): ما برای رسول الله ﷺ سیواکش را آماده می‌کردیم و الله متعال آنحضرت صلی الله علیه و آله را به قدر آنچه که از شب می‌خواست، از خواب بیدار می‌کرد، پس مسواک زده و وضو می‌گرفتند و ۹ رکعت می‌خواندند که در رکعت هشتم (برای تشهد) می‌نشستند که در آن ذکر الله و حمد و ستایش الله متعال را گفته و حق جل جلاله را می‌خواند. سپس بدون اینکه سلام دهد، برخاسته و رکعت نهم را می‌خواندند و پس از آن نشستند و تشهد خوانده و ذکر و حمد و ستایش الله متعال را گفته و الله متعال را در دعا می‌خواندند، سپس سلام می‌دادند که ما سلام ایشان را می‌شنیدیم. پس از سلام دادن در حالی که نشسته بود، ۲ رکعت می‌خواندند که آن ۱۱ رکعت بود فرزندم و زمانیکه رسول الله پا به سن گذاشتند، وتر را ۷ رکعت می‌خواندند و در دو رکعت آخر به مثل آنچه که

۱- أخرجه مالك (٤٦٦) والنسائي (٢٣٤/٣) والطحاوي (٢٨٠/١) والحاكم (٣٠٤/١) والبيهقي في الكبرى (٤٨٠٣).

۲- صحيح: أخرجه مسلم (٧٣٧) وأبو داود (١٣٢٤) والترمذي (٤٥٧).

۳- صحيح: أخرجه مسلم (٧٤٦) وأبو داود (١٣٢٨) والنسائي (٩٦٠١) (١٧١٨) (١٧٢١).

در دو رکعت آخر نماز ۹ رکعتی انجام می‌دادند، عمل می‌کردند که آن ۷ رکعت بود
فرزندم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.